

بسم الله الرّحمان الرّحيم وبه نستعين إنّه خير ناصر ومعين الحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد وعلي وآلهما الطّيّبين الطّاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله تعالى في القرآن الكريم: قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ ... سَيَقُولُونَ لِلَّهِ

دستور جامع

عمل استجاره

با ذکر آداب و ادعیه و ادکار و فضائل و برکات استجاره به مسجد سهله

همراه با کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سهله

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی: دار المعارف الإلهيّة

تحقیق و تدوین و نشر: پژوهشکده علوم فقه آئین الهی بنیاد حیات اعلی

نمایه مطالب کتاب عمل استجاره

سؤال از: معنا و روش و مکان و زمان عمل استجاره	٤
محل معروف استجاره و فضیلت مسجد سهله	٦
معنای استجاره و خواص استجاره	٩
اقسام استجاره: اختیاری و اضطراری	١٠
اوقات فضیلت استجاره	١١
مواضع اعمال و اماکن خاصه در مسجد سهله	١٣
عمل استجاره در شب چهارشنبه هر هفته تا چهل هفته	١٥
شرط زمانی و مکانی نداشتن عمل استجاره در مسجد سهله	١٦
ترتیب اعمال مسجد سهله بر حسب اوقات و شرایط	١٩
آداب و ارکان عمل استجاره	٢١
نیت استجاره یا تحیت مسجد سهله	٢٣
لزوم اهتمام به آداب و اوقات فضیلت و اماکن مبارکه مسجد سهله	٢٥
دستور جامع عمل استجاره	٢٦
آداب ورود به مسجد سهله (برای انجام عمل استجاره)	٢٧
عمل استجاره در وسط مسجد سهله و (محراب) حضرت امام صادق علیه‌السلام	٣١
مقام (خانه) حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام	٣٨
مقام (خانه) حضرت ادریس علیه‌السلام	٣٩
مقام (خانه) حضرت خضر علیه‌السلام	٤٠
مقام (محراب) انبیاء، مرسلین، اوصیاء، اولیاء و صالحین علیهم‌السلام	٤١
مقام (محراب) حضرت امام سجاد علیه‌السلام	٤٢
مقام (محراب) حضرت امام مهدی علیه‌السلام	٤٥

لفظ جامع استجاره خطاب به میزبان خانه خداوند (مسجد سهله)	٤٨
مسجد جناب زید بن صوحان ﷺ	٥٠
مسجد جناب صعصعة بن صوحان ﷺ	٥٢
بررسی محدوده و مساحت مسجد اصلی در مقایسه با مسجد فعلی	٥٥
دیگر مشاهد الهی (بجز مسجد سهله) برای استجاره	٦٤
عمل استجاره برای ساکنان بلاد غیر مشاهد و از راه بعید	٦٦
کتاب: اصحاب استجاره و مسجد سهله	٧٩
در معرفت فائزین به برکات عمل استجاره و مسجد سهله	٨٤
شمه ای از آثار و برکات عمل استجاره و مسجد سهله	٨٧

اللّهم یا جارا لمستجیرین

اللّٰهُمَّ يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ، إِنِّي أَسْتَجِيرُ بِكَ، فَأَجِرْنِي مِنْ سَخَطِكَ وَ غَضَبِكَ، وَ مِنْ عَذَابِكَ وَ عِقَابِكَ، وَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ الْغَفْلَةِ عَنْكَ، وَ **يَا مُجِيرُ، فَأَجِرْنِي** مِنْ شَرِّ أَعْدَائِي وَحُسَّادِي وَ الْبَاغِينَ عَلَيَّ، وَ نَجِّنِي وَ آمِنِّي، وَ **يَا اللهُ، إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِكَ**، فَاقْبَلْنِي فِي **جِوَارِكَ**، وَ أَرِنِي وَجْهَكَ العَظِيمِ، وَ صِلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؛ مُوَاصَلَةً تَامَّةً، وَ ارْزُقْنِي مُجَاوَرَتَهُ الَّتِي هِيَ جِوَارَكَ الْكَرِيمِ.

معنا و روش و مکان و زمان عمل "استجاره"

سؤال: درباره فضیلت و برکات و آثار "عمل استجاره" و ارتباط بین توفیق تشرّف به زیارت حضرت صاحب الأمر عليه السلام؛ و یا حصول حوائج و مهمات دیگر؛ بوسیله انجام عمل "استجاره" در مسجد سهله؛ بزرگان دین سخن گفته اند، از جمله محدث نوری در وقایع متعددی در کتاب نجم الثاقب (که از علمای مذهب اهل بیت عليهم السلام و اخیار از مجاورین عتبات عالیات) شمه ای از برکات این عمل شریف را نقل می کند، امّا هرچه کتب فقه و حدیث و ادعیه؛ را جستجو نمودم، و از بسیاری هم پرسیدم، درباره این عمل (استجاره) و نحوه انجام آن؛ و تحت این عنوان (عمل استجاره) و به این اسم؛ توضیحی نیافتم، در شرح اعمال مسجد سهله نیز نمازها و ادعیه متعددی مربوط به مقامات مسجد سهله ذکر شده؛ و از فضیلت "عمل استجاره" هم سخن رفته، امّا عملی به نام "عمل استجاره" در میان آنها ندیدم، البته از وقایع مذکوره اجمالا استفاده می شود که این عمل (استجاره) نمازی و دعایی دارد، فلذا در این باره سؤالاتی داشتم:

۱- می خواستم بدانم که مقصود از "استجاره" چه می باشد؟

۲- اگر ممکن است کیفیت انجام عمل استجاره را نیز بیان بفرمایید.

۳- از آنجا که کاروانهای دولتی؛ غالبا زائران را در وقت خاصی (و آن هم روزها) به مسجد سهله می برند؛ بدون مراعات فضیلت اوقات خاص این اماکن شریفه (مثل مغرب و شبها)، بلکه حتی بسیاری از روحانیون دولتی؛ برای راحتی خودشان؛ زائران را از انجام اعمال در مقامات مسجد کوفه و سهله باز داشته، و آنها را به انجام آنها در یکجا وا می دارند. آیا روش معمول در کاروانهای مزبور برای انجام اعمال مقامهای مختلف مسجد سهله در یک محل

صحیح و مجزی است؟ آیا "عمل استجاره" شرایط زمانی خاصی دارد؟ شرط "موقعیت خاص مکانی" چطور؟

٤- آیا محدوده مسجد سهله؛ دقیقا همین ساختمان فعلی (که بازسازی شده) می باشد؟

٥- آیا عمل استجاره؛ منحصر و محدود به مسجد سهله است؟ آیا عمل استجاره؛ در سایر مساجد معظمه و مشاهد الهی هم قابل اجراست؟

٦- نحوه انجام "استجاره" در سایر بقاع مکرمه چگونه است؟

٧- آیا برای توفیق و بهره مندی از راه دور؛ برای ساکنان بلاد غیر مشاهد الهی؛ از برکات "استجاره" راهی هست؟

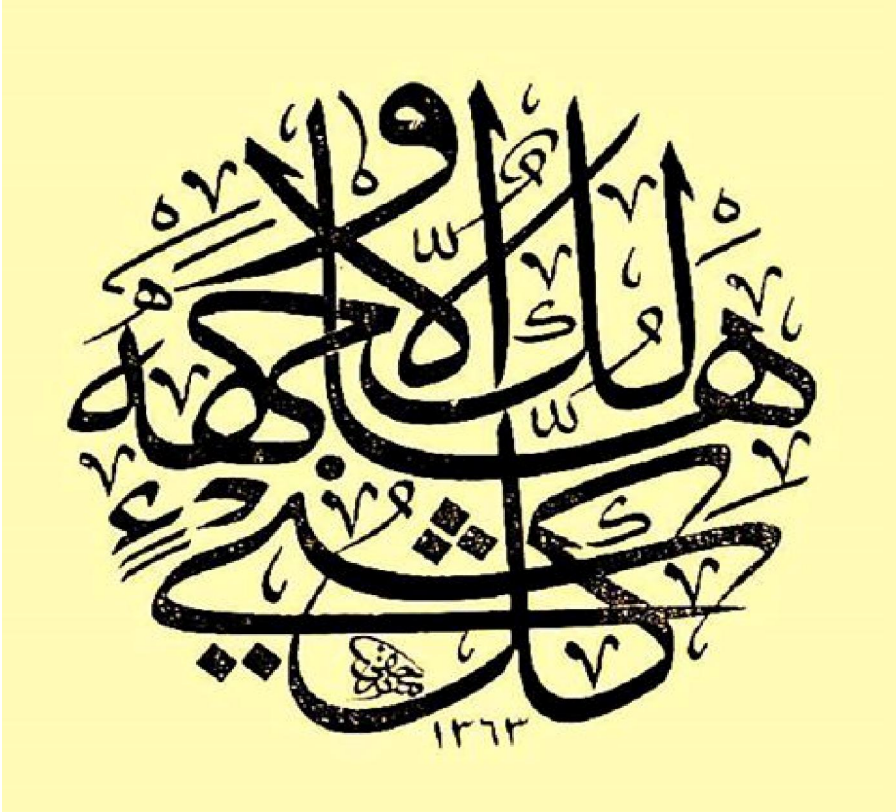

جواب:

۱- محل معروف انجام عمل استجاره در موضع عظیم و شریف "مسجد سهله" است، و در تعالیم مکتب وحی از بیان حضرات معصومین علیهم‌السلام (مولا علی علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام، امام باقر علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، امام زمان علیه‌السلام) آمده است که:

- این مسجد از مساجد عظیمه عالم است، و در شمار مسجد الحرام و مسجد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسجد الأقصی و مسجد کوفه می باشد.
- حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج؛ با شروع سیر آسمانی خود از مسجدالحرام؛ و سپس انجام نماز در مسجدالأقصی و مسجد کوفه؛ آنگاه از مسجد سهله؛ عروج نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله شان به آسمانها اتفاق افتاده، و بالتبع حضور جناب جبرائیل علیه‌السلام نیز در این مسجد رخ داده است.
- و نفخ صور قیامت (توسط جناب اسرافیل علیه‌السلام ملك مقرب الهی) نیز در این مسجد (سهله) رخ می دهد، (که با دمیده شدن صور؛ همه خلایق زنده شده و قیامت کبری برپا می شود)، و محشر کبری هم بسوی این مسجد است، و از سوی این مسجد؛ هفتاد هزار نفر محشور شده؛ و به بهشت وارد می گردند بدون حساب روز قیامت، و در اینجاست موضع فاروق اعظم؛ و تعیین کننده سرانجام خلایق (جداسازی خوبان از بدان و اهل بهشت از اهل جهنم).
- این مکان شریف مسکن حضرات انبیای الهی علیهم‌السلام چون ادریس علیه‌السلام و ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام و خضر علیه‌السلام و حضرت خاتم الأوصیاء محمدالمهدی القائم بأمر الله علیه‌السلام بوده و هست و خواهد بود، بجز اینها؛ محل اقامت و بیتوته برای عبادت؛ بسیاری از انبیاء و اوصیاء الهی علیهم‌السلام نیز بوده است. و از این مسجد؛

حضرت ادریس علیه‌السلام به آسمان برده شده، و حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام برای جنگ با عمالقه، و حضرت داوود علیه‌السلام به سوی طالوت؛ برای جنگ با جالوت رفته اند، بلکه در حدیث شریف (حضرت امام صادق علیه‌السلام به ابابصیر و نیز احادیث دیگر) آمده است که: حق تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده و به سوی مردم نفرستاده، مگر آنکه در آن مسجد (سهله) نماز گزارده است.

و هرکه در آن مسجد اقامت نماید، مانند آنست که در خیمه حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقامت کرده است، و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست؛ مگر آن‌که دلش به سوی آن مسجد مایل است {قرینه مسجدالحرام که به دعای ابراهیمی علیه‌السلام هوای دل مردم بسوی آنست، این مسجد را نیز مؤمنان هوای زیارت و بیتوته اش دارند}، و در آن مسجد؛ سنگی سبز رنگ از زبرجد (مخفی شده) است که در آن (نقش) صورت و تمثال هر نبیّ و وصیّ الهی هست، و از خاك زیر آن سنگ؛ طینت پیامبران الهی علیهم‌السلام گرفته شده است.

و هیچکس در آن مسجد با نیّت صادقه نماز و دعا نمی‌کند، مگر آن‌که با حاجت برآمده بر می‌گردد، و دو سال به عمر وی افزوده می شود.

و هرکه در آن مسجد به خداوند پناهنده شود و جوار الهی بخواهد، مگر آنکه خداوند او را جوار و پناه دهد از آنچه می ترسد از آن، (ابا بصیر می گوید:) گفتم: این همان فضیلت ممتاز است که برای این مسجد است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: برایت بیشتر بگوییم؟ عرض کردم: آری، فرمود: این مسجد از جمله بقعه‌هایی است که خداوند دوست دارد؛ او را در آنها بخوانند، و هیچ شب و روزی نیست مگر آنکه فرشتگان الهی به زیارت آن

می‌آیند، و خداوند را در آن مسجد عبادت می‌کنند، سپس فرمود: اگر من به شما (اهل کوفه) نزدیك بودم؛ هیچ نمازی را نمی خواندم مگر در آن مسجد (بجا می‌آوردم). آنگاه فرمود: ای ابا محمّد آنچه را از فضیلت این مسجد، (هنوز) وصف نکرده ام، بیش از آن است که شرح گفتم.

ابا بصیر می گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم، حضرت قائم علیه‌السلام همیشه در آن مسجد خواهد بود؟ فرمود: آری... (تا آخر این حدیث که مفصل است).

نکته: در این حدیث؛ ارزش و اهمیت نگهداری نقش صورت انبیاء و اوصیاء الهی علیهم‌السلام تصریح شده؛ به حدی که از دلایل ارزش این مسجد ذکر شده است، ولذا نشانه مؤمن؛ دلبستگی به مسجد سهله؛ و هوای زیارت و عبادت در آن را داشتن؛ توصیف گردیده است، و نیز استفاده می شود که انکار و اکراه از نقش صورت حضرات علیهم‌السلام مانند انکار ایشان بوده، و مضرّ برای ایمان است، همانطور که این اکراه از شمایل را در رویکرد نواصب و مقصّره می بینیم.



۲- "استجاره" به معنی درخواست پناهندگی؛ و جوار و مجاورت خواهی؛ از خداوند متعال یا وجه الله است. و مقصود از این عمل؛ به حضرتش پناه بردن برای بهره مندی از جوار الهی؛ و امان یافتن از شرّ اشرار و اَخطار؛ و یا برای رسیدن به هدف و مقصود و حاجتی است.

۳- استجاره به حق تعالی؛ در مشاهد و مساجد الهی (که بیوت الله و خانه های خداوند است) انجام می گیرد، همچنانکه در رتبه نازله اش؛ مستضعفین برای ایمن بودن از شر طاغوتان؛ به حریم کریمان و بزرگان پناهنده می شدند، و امروزه این امکانات سالم و صحیح و بر حق؛ منسوخ شده (حتی در میان محیطهایی که مسلمان هستند)، و تنها؛ راه پناهندگی به دولتهای باطله باز گذاشته شده است، امّا اهل حق؛ چه در گذشته و یا امروز؛ فقط راه پناهندگی و استجاره به خداوند در بیوت الله و مشاهد الهی را شناخته، و بدان ملتجی می شوند. ولذاست که در مضامین ادعیه و زیارات و اذکار؛ الفاظ مرتبط به استجاره (مجاورت خواهی) مکررًا آمده؛ تا بدانها و به این اماکن پناهنده شد.

٤- یکی از فضائلی که برای مسجد سهله ذکر گردیده؛ خاصیت استجاره و پناهندگی و جوار و مجاورت یافتن به حریم خداوند متعال است، که برای نائل شدن به مقاصد معنوی و دنیوی بکار می رود. و مقصود از آن چنین است که: باید شخص مستجیر الی الله؛ ابتدا از غیر خداوند منقطع شده؛ و در این مکان شریف؛ با نماز و مناجات؛ به خداوند ملتجی و متوسل شود. در احادیث فضیلت مسجد سهله؛ این بشارت داده شده است که: هر کسی در این مسجد از خداوند مجاورت و پناهندگی و امان بخواهد؛ خداوند او را امان دهد، و حاجتش را برآورده فرماید.

۵- استجاره و جوار الهی خواستن؛ گاهی به صورت **اضطرار** است، که برای دفع امر منفی و منع هر شر و خطر و آسیبی بکار می رود، همچنانکه که حضرت امام صادق علیه‌السلام شخصا برای رفع اضطرار یکی از بانوان مؤمنه کوفه؛ به این مسجد تشریف آورده؛ و نماز گزارده؛ و مناجات نموده؛ و دعا خوانده؛ و متوسل شدند، که سبب خلاصی و نجات فوری آن زن با ایمان گردید، و در احادیث متعددی نیز این اثر و نتیجه را برای پناه بردن به این مسجد شریف و عمل استجاره (و نماز و دعای) در آن؛ بشارت داده اند، بلکه در احادیث شریفه آمده است که حضرت امام صادق علیه‌السلام با شنیدن خبر فاجعه شهادت مصلوب آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ از برخی اهل کوفه پی جوی اخبار زید علیه‌السلام شده، که: آیا او برای استجاره به این مسجد رفت تا نماز بگزارد و از خداوند پناه بخواهد؟ که خبر دادند: زید علیه‌السلام عازم مسجد سهله و انجام این امر بود، امّا کاری عارض شد، و موفق به انجام "عمل استجاره" نشد، حضرت فرمودند: اگر عمویم (زید علیه‌السلام) به این مسجد آمده بود و نمازگذارده بود و جوار و پناه خداوند را خواسته بود، خداوند بیست سال به او جوار و پناه می داد (و ۲۰ سال دیگر باقی می ماند).

۶- امّا اصل "استجاره و جوار الهی خواستن"؛ که در حالت **اختیار** رخ می دهد، برای بهره مندی از حضور خداوند و برکات آنست، ولذاست که می بینیم این امر سبب تحقق زیارت و دیدار روی صاحب خانه (خداوند متعال) یعنی تشرّف به زیارت و دیدار حضرت وجه الله (محمّد المهديّ القائم بأمرالله علیه‌السلام) گردیده؛ و یا به برکات و عنایات جوار الهی و مجاورت حضرتش منتهی می شود.

لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى

۷- در احادیث شریفه (مکتوب و متون منصوص) درباره فضیلت و اعمال مسجد سهله؛ به هدف و نیت "استجاره" تصریح شده، و برای تحقق آن؛ بر رفتن به این مسجد شریف (به قصد استجاره و پناه و جوار الهی خواستن) توصیه شده، و به گزاردن نماز به این نیت (استجاره) نیز سفارش شده، و در تعالیم مکتب وحی؛ ادعیه ای نیز برای (بیان استجاره و مجاورت خواهی) در مناجات بعد این نماز وارد شده است، که مجموع آنها؛ مستندات و شرح موضوع "عمل استجاره" به این مسجد عظیم می باشد.

۸- افزون بر نصوص متون مأثوره؛ در شروح شفاهی مأثور از حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز عنوانی به اسم "عمل استجاره" مطرح بوده، و با همین لفظ هم تیتر داده شده است.

۹- بلکه بالاتر از اینها؛ شرح وقایع بسیاری؛ از تجربه و نتیجه دادن این عمل استجاره و این هدف {جوار و پناهخواهی (هم به صورت اضطراری و هم به صورت اختیاری)} برای عموم اهل ایمان؛ و هم خواص و اخیار ایشان؛ در کتب علمای اهل حق ثبت و نقل شده است.

۱۰- هر چند در برخی از احادیث مربوط به عمل استجاره در مسجد سهله (از جمله روایت ابوبصیر از حدیث حضرت امام صادق علیه‌السلام) تقییدی زمانی و مکانی (از مواضع مختلف مسجد سهله) برای انجام این عمل (استجاره) ذکر نشده است، همچنانکه در عمل مؤمنین و اخیار و تجربیات ایشان نیز ثبت شده؛ که در اوقات مختلف و جایجای این مسجد شریف بیتوته نموده و نتیجه گرفته اند. امّا در برخی دیگر (همچون روایت عبدالرحمان الخراز از حدیث حضرت امام صادق علیه‌السلام) به رجحان وقت خاص نیز تصریح شده است، که از میان اوقات

شبانه روز؛ به ساعت بین مغرب و عشاء، و از میان ایام هفته؛ شب چهارشنبه، ترجیح داده شده و توصیه گردیده است، و فقهاء و بزرگان شیعه از شیخ طوسی تا سید بن طاووس و تا غالب متاخرین از صاحب جواهر تا به امروز؛ بر این رجحان زمانی ملتزم بوده و هستند، در برخی از وقایع استجارات و توسلات و تشرّفات؛ بیتوته "چهل شب و روز پی در پی" نیز ثبت شده و نتیجه داده است. با همه اینها رواج شب چهارشنبه سبب محدودیت زمانی نشده، بلکه برخی از بزرگان علماء و نیز اهل معنی و ارتباط با ناحیه مقدسه (همچون مرحوم آیت الله میرزا حسین خلیلی، و مرحوم آیت الله سید علی قاضي) بر تشرّف به مسجد سهله در روز جمعه مواظبت داشته، و توصیه نیز می نموده اند، و مرحوم آیت الله سید عبد الکریم کشمیری از مرحوم آیت الله قاضی نقل کرده اند که: مسجد سهله صبح جمعه اش بهتر از شب جمعه است، و برای این وقت آثار خاصی قائل بوده اند، که با توجه به ارتباطات مرحوم آیت الله قاضی با ناحیه مقدسه؛ قطعا مستند رجحانی شرعی بر آن داشته اند. از این رو؛ از ابتدا تا کنون؛ اوج اوقات رجوع اخیار و مؤمنین به مسجد سهله نیز در همین زمانها بوده، که بیشتر شب چهارشنبه یا روز جمعه براي دعا و عبادت به آنجا رفته و مي روند.

البته بدیهی است که شخص خواهان انس و حضور و مجاورت الهی (با زیارت حضرت وجه اللهی)؛ به این ساعت (بین مغرب و عشاء) اکتفا ننموده، و در صورت اختیار؛ لااقل ساعاتی را به استمرار این حضور برای بیتوته (در حد پاسی از شب یا تمام شب) در این مسجد عظیم (سهله) جهت تأکد از تحقق استجاره؛ به نماز و مناجات و دعاء و توسل می پردازد.

بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقِلُّكَ أَوْ ثَرَى

۱۱- در تعالیم مکتب وحی؛ اهمیت مواضع مختلفی از مسجد سهله؛ برای عموم مردم معرفی شده؛ و انجام اعمالی حاوی نماز و دعا و سجده و تضرع و مناجات، به زائران این مواضع توصیه گردیده است، برخی از این مواضع نامدار چنین می باشد:
﴿ ﴾ مقام (خانه) وسط مسجد (که احتمالا موضع معراج نبوی ﷺ در لیلة المعراج، و مقام حضور جبرائیل علیه‌السلام و حضرت رسول الله ﷺ است). ﴿ ﴾ و مقام (محراب) امام صادق علیه‌السلام، که تقریبا در میانه مسجد است. ﴿ ﴾ و مقام (خانه) ادریس نبی علیه‌السلام، ﴿ ﴾ و مقام (خانه) ابراهیم علیه‌السلام، ﴿ ﴾ و مقام (محراب) انبیاء و مرسلین و اوصیاء و اولیاء صالحین علیهم‌السلام، ﴿ ﴾ و مقام (خانه) خضر علیه‌السلام صاحب مقام جاودانگی حیات و از ملازمان حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام در دوران غیبت، که اینها در چهار زاویه مسجد است. ﴿ ﴾ و نیز مقام (محراب) امام سجاد علیه‌السلام، که در میان صحن مسجد و قبله مقام امام صادق علیه‌السلام و سمت چپ مقام (محراب و مشهد) امام مهدی علیه‌السلام است. ﴿ ﴾ و مقام (محراب و مشهد) امام مهدی علیه‌السلام در سمت راست میانه دیوار قبله مسجد و نزدیک به آن واقع می باشد، این مقام ابتدا در دیوار قبله مسجد بوده، امّا در زمان مرحوم آیت الله سید بحرالعلوم و بوسیله ایشان؛ در ده متری شمال موضع قَبلی معین شده، که تا به امروز در همان جا است. البته حضور حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام در این مسجد؛ به محراب این مقام محدود نبوده، و در نواحی بیرون این مقام، و سایر مقامات مسجد سهله، و مواضعی دیگر از این مسجد نیز به ثبت رسیده است.
۱۲- مقامات و مواضع مربوط به انبیاء الهی علیهم‌السلام، هر کدام اعمالی دارد، و اگرچه آنها اعمال مستقلی به نظر می رسند، که برای بهره مندی زائر مسجد سهله در آن مواضع توصیه شده است، امّا با تدبر در شکل و مضمون آنها؛ می بینیم که همه آنها در جهت تتمیم انجام "عمل استجاره"، و برای تأکید آن (با استفاده از برکات و نورانیت این امکنه) می باشد.

در اعمال آن مواضع (که از سیره معصوم علیه السلام برگرفته شده) آمده که: حضرتش بعد از انجام نماز و دعا در میان مسجد؛ به زوایای مسجد تشریف برده؛ و این اعمال را بجای آورده اند، وقتی در این امر تأمل می کنیم، می بینیم که چه بسا مقصود از انجام اعمال در این چهار موضع بعد از میانه مسجد، (افزون بر بهره مندی از نورانیت آن مواضع) نوعی تأکید و تتمیم در تحقق استجاره به این مسجد شریف باشد، تا با انجام اعمال در میانه و چهار گوشه این مسجد؛ نوعی تحقق اطمینان برای استجاره بطور کامل؛ فراهم شود، که با همه جای مسجد (در همه ابعاد و جهات آن) به این مسجد پناهنده شده، و بدان استجاره نموده، و عمل استجاره بجای آورده شده باشد.

فلذا اعمال این مواضع؛ مکمل عمل استجاره، و به نوعی انجام تفصیلی عمل استجاره است. ازین رو کسی که برای "عمل استجاره" به مسجد سهله می رود، اگرچه در صورت اضطرار و محدودیت فرصت؛ مجزی است که به همان دو رکعت و دعای اصلی "عمل استجاره"؛ در وسط مسجد سهله؛ و در وقت بین مغرب و عشاء (بعد از انجام فریضه و نافله مغرب) در شب چهارشنبه اکتفا نماید، امّا در صورت توفیق؛ افزون بر انجام آن؛ با حال و شرایط هرچه مناسبتر (با حال استجاره و پناهندگی و مجاورت خواهی) ضمن تشرّف به مواضع مبارکه دیگر؛ و انجام اعمال آنها (با احوال متناسب با استجاره)، این هدف عظیم را عمیقتر دنبال نموده، و عمل خود را بطور مؤکد در مظان استجابت الهی؛ و خود را در معرض توفیق به شرافت مجاورت الهی قرار دهد.

أَبِرَضْوَى أَمْ غَيْرَهَا أَمْ ذِى طُوَى

۱۳- برای توفیق تشرّف به زیارت حضرت صاحب الأمـر (منـه السلام) در مـسجد سهله؛ معمولا عمل استجاره در شب چهارشنبه را؛ هر هفته بجا آورده، و تا چهـل هفته ادامه می دهند.

در زمان مرجعیّت مرحوم آیت الله شـیخ محمدحـسن نجـفی اصـفهانی (صـاحب کتاب کبیر "جواهر الـکلام") و در سـال (۱۲٦٦ هـ.ق = ۱۷۱ سـال قبـل) بـا برنامـه ریزی ایشان؛ و فراهم نمودن امنیت؛ و تأمین نیازهای عمومی؛ و ایجاد چادرهـای خدماتی و استراحتی؛ در مسیر نجف اشرف تا مسجد سهله؛ جهت تـشرّف پیـاده به مسجد سهله هر هفته؛ انجام عمل استجاره در شبهای چهارشنبه؛ بـه صـورت مراسم عمومی درآمد. و بعد از آن زمان تا به امروز؛ همچنان ایـن الـتزام دسـته جمعی مردم به انجام عمل استجاره برقرار بوده است، بلکه بـسیاری از مـؤمنین و اخیار و علماء نیز سالهای متوالی به ایـن عمـل ملـتزم بـوده و هـستند، از جملـه مرحوم حاج آغا بزرگ محمد محسن طهرانی (صاحب الذریعة) که چهل سـال بـر این عمل مواظبت نمود، حتی در سالهای کهنـسالی؛ علـیرغم کهولـت و انحنـا و خمیدگی قامت؛ تشرّف پیاده هر شب چهارشنبه به این مسجد را ترك ننمود.

منظره مسجد سهله ۱۵۰ سال قبل

۱- محل نشستن مردم؛ دور نشانه وسط مسجد، ۲- مقام (محراب) حضرت امام صادق علیه السلام در سمت چپ محل نشستن مردم، ۳- و در قبله آن؛ بقعه مقام (محراب) حضرت امام سجاد علیه السلام، ٤- و بقعه سمت راست تصویر؛ مقام (محراب و مشهد) حضرت مهدی علیه السلام در سمت راست میانه مسجد می باشد.



١٤- و اثر عمل استجاره (پناهندگی و جوار الهی خواستن) بـرای زیـارت حـضرت صاحب الأمر عليه السلام؛ حتی با یکبار انجام این عمل؛ و در هر وقـت از روز و شـب نیز بشارت داده شده، و مستعدّین؛ با تشرّف یکباره و در هر وقت از شـبانه روز از هر یك از ایام هفته؛ به این توفیق نائل شده و می شوند، تحقق این امر بارهـا و بارها ثبت گردیده است، از جمله آنها: وقایع سید بحر العلـوم، و واقعـه آیـت الله سید باقر قزوینی حلي، و توفیق برخی از بـزرگان بـه وسـاطت و هـدایت مرحـوم آیت الله سیدعلی قاضی تبریزی، می باشد. این نتایج مستمره؛ سبب گردیده تا ایـن مسجد شریف در هیچوقت از اوقات شبانه روز و ایام هفته؛ خـالی از زائـرین و متعبدین و مستجیرین نباشد، مگر اوقاتي که اخیرا بدعت شده، و متصدیان؛ به عنوان انجام خدمات؛ درب این خانه عظیم خداوند را می بندند!



۱۵- همچنانکه قبلا اشاره شد، محدودیتی مکانی برای محل انجام "عمل استجاره" ذکر نشده، امّا آنچه از سیره معصومین علیهم‌السلام و التزام عملی و نقل شفاهی علماء و اخیار مؤمنین بر آمده؛ و برگرفته از تعالیم مکتب وحی است، رواج انجام این عمل (استجاره) در وسط مسجد سهله و مقام معروف به امام صادق علیه‌السلام می باشد (که گزارش عمل استجاره توسط حضرتش در این موضع است)، و نیز در وقایع مختلفی حضور حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام در آن مقام، و انجام فریضه و عمل استجاره توسط حضرتش در آنجا ذکر شده است: از جمله: مرحوم آیت الله سید باقر قزوینی و واقعه مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی.

۱۶- در مجامع حدیث و کتب ادعیه و فقه؛ برای ورود به مسجد سهله اذن دخول (مشتمل بر دعا و تلاوت) نیز ذکر شده است که قبل از ورود به مسجد و در انتهای دالان درگاه دوم و قبل از ورود به صحن مسجد بجای آورده می شود.



۱۷- در مجاورت مسجد سهله؛ دو مسجد قرار دارد، یکی مسجد زید بن صوحان و دیگری مسجد صعصعة بن صوحان (دو برادر از بزرگان اصحاب حضرت مولا علی علیه‌السلام) می باشد، که هر دو از مساجد مبارکه بوده، و از مشاهد حضور ائمه معصومین علیهم‌السلام بالأخص حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام می باشد، و زائرین معمولا قبل از ورود به مسجد سهله (و الّا بعد از فراغت اعمال مسجد سهله)؛ به این دو مسجد مشرف شده؛ و اعمال آنها را بجا می آورند.



۱۸- در صورتی که زائر مسجد سهله و قاصد عمل استجاره، نزدیک مغرب مشرف شود، پس در وسط مسجد مستقر شده، و نماز تحیت مسجد می گذارد، و اگر زائر در وقت غروب داخل مسجد شود، ابتدا به انجام فریضه مغرب و نافله آن پرداخته، و بعد از آنها؛ به عمل استجاره قیام می نماید، و سپس به مراحل تکمیلی عمل استجاره و انجام اعمال سایر مقامات و مواضع مبارکه مسجد سهله می پردازد، و بعد از خروج از مسجد (ولو بعد از بیتوته شبانه در مسجد)، به دو مسجد مجاور مسجد سهله (مسجد زید بن صوحان - مسجد صعصعة بن صوحان) رفته، و اعمال آنها را نیز جا می آورد، امّا اگر وقتی به مسجد سهله برسد؛ که فرصت انجام اعمال این دو مسجد را قبل از مغرب دارد، ابتدا به انجام اعمال این دو مسجد اقدام نموده؛ و بعد از آن وارد مسجد سهله می شود، و اگر باز هم فرصت کافی برای انجام اعمال مقامات مسجد سهله (قبل از مغرب) را دارد، می تواند به انجام اعمال آن مواضع پرداخته؛ و نهایتا بعد از فریضه و نافله مغرب؛ به عمل استجاره مشغول شود.



۱۹- در صورتی که به دلیل ازدحام جمعیت در وسط مسجد و مقام (محراب) امام صادق علیه‌السلام؛ در وقت مغرب شبهای چهارشنبه؛ برای زائر عابر؛ فراهم نشود که قبل از غروب؛ در آن محل جا بگیرد برای نماز مغرب، و میسّر نباشد که نماز استجاره را بعد نماز فریضه و نافله مغرب در آنجا بخواند، پس در هر جای مسجد و نزدیکتر به وسط آن؛ نماز فریضه و نافله مغرب را بجای آورده، و برای نماز استجاره در همان شب چهارشنبه؛ آنقدر صبر می کند تا جا برای او در وسط مسجد باز بشود، و الّا می تواند در شبهای دیگر که میسّر است برای جمع بین این سه نماز در وسط مسجد استفاده نماید، و اگر میسّر نشد، به علّی چون منع کاروان و یا بسته بودن درب مسجد، می تواند در روز نیز عمل استجاره را در این موضع بجای آورد، و در صورت میسّر نبودن انجام آن بعد نماز فریضه و نافله مغرب در وسط مسجد، پس ترجیح دارد انجام آن در وسط مسجد بعد فرایض دیگر، و الّا در بقیه اوقات در وسط مسجد بجای می آورد.



۲۰- مناسب شأن حضور در هر مسجد؛ بخصوص مساجد عظیمه؛ انقطاع از دنیا و محیط اطراف خود (از جمله بستن وسایل ارتباطی امروزی)؛ و طهارت باطن و ظاهر؛ و بجای آوردن نماز و دعا مناجات است، ولذا در اعمال مسجد سهله نیز می بینیم که در جایجای آن محل شریف؛ چنین اعمالی وارد شده است، و اگر هدف از تشرّف و التجای به مسجد سهله استجاره (بشارت داده شده) باشد؛ بدیهی است که عمل برای این هدف (استجاره) نیز مشتمل بر نماز و دعا و مناجات (مناسب استجاره و جوار و پناه الهی خواستن) باشد.



۲۱- ارکان عمل استجاره؛ سه چیز است:

اوّل: حصول شرایط باطنی و ظاهری استجاره (در قلب، ذهن، حال، رفتار و گفتار).

دوّم: رفتن و پناه آوردن به خانه خداوند و مشهد الهی (مسجد سهله).

سوّم: نماز و دعاء و مناجات (مناسب استجاره و جوار و پناه الهی خواستن).



۲۲- همین که در احادیث شریفه؛ هدف و مقصد از حضور در مسجد سهله و انجام نماز و دعاء استجاره (جوار و پناه الهی خواستن) ذکر شده است؛ یعنی که عنوان نیت در نماز آن هم؛ همین (استجاره) می باشد، و این جهت برای صحت و صدق اینکه گفته شود: در احادیث شریفه "انجام نماز به عنوان استجاره صریحا مطرح و بیان شده" کافی است، امّا در عبارت سید بن طاووس؛ انجام نماز به عنوان "تحیت مسجد" مطرح شده است، و این ممکن است تفاوت نیت تلقی شود، ولی با تأمل بیشتر می بینیم که نیت همان استجاره است، و تحیت مسجد؛ خاصیت عملی این دو رکعت است، چرا که انجام هر نماز در هر مسجدی؛ خودبخود تحیت و گرامیداشت آن مسجد است، و انجام نمازی مستقلا با نیت تحیت مسجد؛ برای وقتی است که شخص برای غیر انجام نماز واجب یا مستحب (مثل تلاوت یا دعا و یا خلوت معنوی یا تحصیل معرفت الهی) به مسجدی می رود، که ابتدا دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا می آورد، و بعد به مقصود معنوی خود می پردازد، امّا اگر ورودش به مسجد به قصد نماز واجب یا مستحبی باشد، و فورا به آن می پردازد، وی با انجام آن نماز عملا تحیت مسجد را بجای آورده است، و انجام آنها مجزی از نماز مستقلي به عنوان "تحیت مسجد" است، و از آنجا که هدف از رفتن به مسجد سهله و انجام نماز و دعای مأثوره عمل استجاره است، فلذا شخص (در واقع) قاصد انجام نماز مستحبی (برای استجاره) بوده، و با انجام این نماز (استجاره)؛ تحیت مسجد را خودبخود بجای آورده است، ازین رو؛ تصریح سید بن طاووس به عنوان تحیت مسجد؛ از باب توجه عامل و یادآوری اثر قهری عمل اوست. چون به نظر ایشان عمل استجاره با صرف مراجعه و انجام نماز و دعا خودبخود محقق است، امّا با نیت تحیت؛ به دو فضیلت نائل می شود. و از آنجا که انگیزه رفتن وی به مسجد سهله؛ استجاره بوده؛ لذا نیت

استجاره در نماز لازم نیست، و امّا نیت تحیت مسجد؛ (که معمول در هر حضور مسجدی می باشد) پس اگر نیت تحیت کند؛ حضورش با آداب لازم در مسجد سهله محقق شده، و نیت او هم برای حضور در مسجد سهله؛ استجاره بوده است، پس بدین نحو؛ استجاره در مسجد سهله محقق شده است. امّا اگر کسی تشرّفش به مسجد سهله به قصد استجاره و انجام عمل آن، یا برای خواستن حوائج و توسل جهت آن (که با استجاره محقق می شود) در مسجد سهله، نرفته باشد، مانند کسی که صرفا به قصد زیارت مسجد سهله رفته باشد، یا برای دیدن کسی و یا انجام کاری و یا استفاده از امکانات آن؛ به مسجد سهله رفته باشد، پس در این موارد؛ باید نیت او در این دو رکعت نماز وسط مسجد؛ "نماز تحیت" باشد.

۴۳- علیرغم اینکه بطور مستقل "فضیلت عمل استجاره و موضع انجام آن در مسجد سهله" مکررا در منابع حدیث و فقه و کلمات علماء متأخرین و عبارات کتب ایشان آمده؛ و نزد همگان معروف می باشد، و در مقام شرح اعمال مسجد سهله؛ عمل استجاره نیز مطرح شده است، امّا غالبا شرح عمل استجاره تحت این عنوان (استجاره) مطرح نشده؛ و به مناسبت زمان انجام آن (بعد فریضه و نافله مغرب) و نیز محل انجام آن (وسط مسجد و مقام (محراب) امام صادق علیه السلام ذکر شده است، فلذا تیتر (عمل استجاره) ندادن محدثین و مؤلفین (در بیان نحوه عمل) و یا نسبت دادن عمل به موضع انجام آن؛ نباید سبب تحیر در شناخت این عمل (استجاره) بشود (همچنانکه در سؤال به آن اشاره شده، و منشأ پرسش سائل گردیده است)، در هر صورت با شرح تفصیلی که در بندهای متعدد این جوابیه ارائه شد، پاسخ سؤالات مطروحه تأمین شده، و ابهامات این موضوع برطرف شده است، ان شاء الله.

۲۴- اینکه برخی مدیران کاروانها برای سهولت و راحتی خودشان؛ زائران را از اوقات فضیلت (لااقل شبها و اول مغرب) محروم می کنند، کار صحیحی نیست، مگر زائران خودشان انتخاب کرده باشند که میان روز مشرف شوند.

همچنین باز داشتن زائران از انجام اعمال در مقامهای مربوطه؛ و واداشتن ایشان به انجام در یك مکان؛ کار بسیار غلط؛ بلکه بدعتی انحرافي است، و این ظلم و اجحافی است در حق زائری که هزینه بسیار می کند و بعد از مدتها موفق به زیارت این اماکن می شود؛ آن هم با خطرات و زحمات سفر عتبات عالیات؛ به امید انجام اعمال شریفه با آداب خاصه در اوقات فضیلت و امکنه مخصوصه.

فلذا وظیفه خود زائران است که قبل از سفر؛ مطالعه لازم را نموده؛ و با اعمال و برنامه های آن آشنا شوند، و از مدیر و روحانی کاروان؛ بطور قطعی بخواهند که آنها را در وقت فضیلت؛ و با فرصت کافي به این مواضع عظیمه ببرد؛ تا بتوانند با آسودگی بهره مند شوند، نه در وقت ضیق و با عجله و اضطراب جعلی، و در صورتی که متصدیان از انجام این خواسته بجا و مهم و ضروری ابا داشته باشند، خود زائران در وقت مناسب مشرف شوند، خصوصا که رفتن به این دو مسجد بسیار آسان بوده؛ و حتی تشرّف پیاده نیز میسّر و راجح است، و زنهار که نائل شدن به این توفیقات عظیمه را به برنامه کاروان و همراهی آن مشروط کنند.



دستور جامع "عمل استجاره"

۲۵- از آنجا که این عمل شریف اهمیت بسیار داشته، و همه اقشار و طبقات مؤمنین بویژه اخیار و خواص ایشان؛ هرکدام به نحوی بدان اهتمام ورزیده، و به انجام آن شائق بوده، و نسخه کامل و جامع آنرا همواره خواستار بوده؛ تا بیشتر بهرمند بشوند، امّا تا کنون غالب نسخ منتشره از دستور العمل استجاره؛ در کتب حدیث و فقه و ادعیه و زیارات و اعمال و آداب؛ و هر یك تنها شمه یا گوشه یا کلیات و یا ضروریاتی را نقل نموده اند، ولی هیچکدام کامل و جامع نبوده اند، فلذا نشر نسخه کامل و جامع؛ مورد نیاز شدید بوده، و همواره درخواست می گردید، ازین رو در این رساله شریفه؛ بعد از شرح فضیلت و آداب و احکام عمل استجاره، اکنون به ارائه نسخه جامع از "عمل استجاره" می پردازیم. قبلا بیان شد که اصل عمل استجاره چیست، و ارکان آن کدام است، و در اینجا به شرح تفصیلی تمام مراحل دهگانه آن می پردازیم.



آداب ورود به مسجد سهله (برای انجام عمل استجاره)

ورودی اصلی مسجد سهله از سمت شرق (که به جانب مسجد کوفه است) می باشد، وقتی می خواهیم وارد مسجد سهله شویم؛ از همین ورودی شرق وارد می شویم (نه ورودی شمالی که اخیرا باز شده است)، ابتدا درگاه اول بوده؛ و پس از آن درگاه بعدی چند قدم جلوتر است، و هر درگاه دو درب کنار هم است، این محل (کنار درگاه اول و بیرون مسجد) از مشاهد مهدويّ عليه السلام و وقوع برخی تشرّفات می باشد (که شرحش خواهد آمد).

امّا برای بجای آوردن آداب ورود به مسجد سهله؛ پس برو تا انتهای دالان دروازه دومی؛ و قبل از ورود به صحن مسجد؛ بایست بر آن درب (یا ورودی)، و ورود خود (به مسجد سهله برای پناه خواهی و استجاره از خداوند و صاحب خانه) را اینطور با نام و یاد الهی آغاز کن، و از او مدد خواسته و پذیرش بخواه:

* بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ * وَ مِنَ اللهِ وَ إِلَى اللهِ * وَ مَا شَاءَ اللهُ * وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ للهِ * وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ * وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ * اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ عُمّارِ مَسَاجِدِكَ وَ بُيُوتِكَ * اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي * فَاجْعَلْنِي اللّٰهُمَّ بِهِمْ؛ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً * وَ ذَنْبِي بِهِمْ مَغْفُورًا * وَ رِزْقِي بِهِمْ مَبْسُوطًا * وَ دُعَائِي بِهِمْ

مُسْتَجَابًا * وَ حَوائِجِي بِهِمْ مَقْضِيَّةً * وَ انْظُرْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ * نَظَرْةً رَحِيمَةً؛ أَسْتَوْجِبُ بِهَا الْكَرَامَةَ عِنْدَكَ * ثُمَّ لا تَصْرِفْهُ عَنِّي أَبَدًا * بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ * ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ؛ وَ دِينِ نَبِيِّكَ وَ وَلِيِّكَ * وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي * وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً * إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ * اَللّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ * وَ مَرْضَاتَكَ طَلَبْتُ * وَ ثَوابَكَ ابْتَغَيْتُ * وَ بِكَ آمَنْتُ * وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ * اَللّهُمَّ فَأَقْبِلْ بِوَجْهِكَ إِلَيَّ * وَ أَقْبِلْ بِوَجْهِي إِلَيْكَ *

سپس آیت الکرسیّ و معوذتین (سوره های ناس و فلق) را تلاوت کن، و هفت مرتبه "سُبْحَانَ اللهِ" و هفت مرتبه "اَلْحَمْدُلِلّه" و هفت مرتبه "لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ" و هفت مرتبه "اَللهُ أَكْبَر" بگو.

آنگاه با این دعا؛ خداوند را بر این نعمت (راه یابی به محل استجاره)؛ شکر گفته، و از حضرت حق؛ برای نماز و دعای خود (در عمل استجاره) قبولی بخواه:

* اَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَيْتَنِي * وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَضَّلْتَنِي * وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا شَرَّفْتَنِي * وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ بَلَاءٍ حَسَنٍ ابْتَلَيْتَنِي * اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ صَلَاتِي وَ دُعَائِي * وَ طَهِّرْ قَلْبِي * وَ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ تُبْ عَلَيَّ * إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ *

حضرت مولا علی علیه السلام فرمود: گویا می بینم او (حضرت قائم علیه السلام) را که ... به طرف مسجد سهله می رود، داخل می شود و چنین دعایی می خواند:

* لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقًّا حَقًّا * لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ إِيمَانًا وَ صِدْقًا * لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ تَعَبُّدًا وَ رِقًّا * اَللّٰهُمَّ مُعِينَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَحِيدٍ * وَ مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تُعِيينِي الْمَذَاهِبُ؛ وَ تَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ * اَللّٰهُمَّ خَلَقتَنِي وَ كُنْتَ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا * وَ لَوْ لَا نَصْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ * يَا مُبَعْثِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا * وَ مُخْرِجَ الْبَرَكَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا * وَ يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوخِ الرِّفْعَةِ * فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَتَعَزَّزُونَ * يَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهَا * فَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ خَائِفُونَ * أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي قَصَرْتَ عَنْهُ خَلْقُكَ * فَكُلٌّ لَكَ مُذْعِنُونَ * أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ تُنْجِزَ لِيَ أَمْرِي * وَ تُعَجِّلَ لِيَ فِي الْفَرَجِ * وَ تَكْفِيَنِي وَ تُعَافِيَنِي وَ تَقْضِيَ حَوَائِجِيَ * اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ * اَلَّيلَةَ اَللَّيلَةَ * إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

بنابراین؛ از حضرت صاحب الأمر علیه السلام پیروی کن، و هنگام ورود به مسجد سهله؛ از خواندن این دعا غفلت مکن.

❖ در میان آنچه در باب آداب و ادعیه ورود به مسجد سهله؛ در کتب حدیث و فقه و ادعیه آمده است، مطلبی تحت عنوان "اذن دخول" نقل نشده است، امّـا در یکی از تشرّفات توسط برخی از مؤمنین نقل شده که در بیان حضرت علیه‌السلام بـرای دعای قبل ورود؛ تعبیر اذن دخول بکار برده شده است، فلذا اگرچه در مضامین آداب ورود مذکور نیز؛ الفاظ خاص استیذان (اذن دخول خواستن) نیامده است، ولی انجام این اذکار و أدعیه و تلاوت در این موضع؛ به مـنزله رخـصت طلبیـدن برای دخول؛ و آماده شدن برای ورود به این مسجد شریف است.

یا جوارَ اللّه

إنّی مستجیرٌ بک فأجرنی

انجام عمل استجاره در وسط مسجد سهله (محل معراج)

مقام (محراب) حضرت امام صادق عليه‌السلام

و آرام و با خشوع برو به محل عمل استجاره؛ که در وسط مسجد است، (در سمت چپ و فاصله کمی از اینجا؛ نشان مقام و محراب حضرت امام صادق عليه‌السلام قرار دارد)، گفته می شود حضرت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله به همراه جبرائیل عليه‌السلام بعد از نماز در مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجد کوفه به مسجد سهله آمده؛ و بعد از نماز در این محل؛ به معراج آسمانی رفتند، این محل از مشاهد مهدويّ عليه‌السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش نیز می باشد. درباره وقت عمل استجاره و نحوه شروع و ترتیب آداب و اعمال مسجد؛ قبلا به تفصیل بیان شد، از جمله آنکه: بهتر است بعد از فریضه و نافله مغرب؛ عمل استجاره را بجای آورد.

پس هرگاه خواستی عمل استجاره را بجا بیاوری، (اگر وسط مسجد خالی از نمازگزار بود؛ پس در همانجا (سمت راست محراب) و یا خود محراب، نمازت را بجای بیاور، و الّا هرجايي نزديكتر به وسط مسجد؛ که فراهم شد، امّا آنچنان دور نشوی که دیگر وسط مسجد نباشد)، برای انجام استجاره، دو رکعت نماز می گذاری، و بعد از نماز؛ دستها را به سوی آسمان بلند می کنی؛ و می گویی:

* أَنْتَ اللهُ (+ الَّذِي) لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدِئُ الْخَلْقِ وَ مُعِيدُهُمْ * وَ أَنْتَ اللهُ (+ الَّذِي) لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَلْقِ (× خَالِقُهُمْ) وَ رَازِقُهُمْ * وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ * وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَ باعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ * وَ

أَنْتَ وَارِثُ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَيْهَا * أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ * وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ السِّرِ وَ أَخْفَى * أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ * وَ إِذَا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ * وَ أَسْئَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ * وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِكَ * أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ تَقْضِيَ لِيَ حَاجَتِي * اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ * يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ * يَا سَيِّدَاهُ يَا مَوْلَاهُ يَا غِيَاثَاهُ * أَسْئَلُكَ بِكُلِّ إِسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ * أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ * أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد * ... در اینجا از خداوند نجات و امان بخواهد، پس اگر این عمل برای امداد کسی بوده که او زن می باشد؛ پس همانطور که امام صادق علیه السلام برای نجات بانوی مؤمنه ای از اهل کوفه؛ این عمل را بجای آوردند بگوید: {وَ أَنْ تُعَجِّلَ خَلَاصَ هَذِهِ الْمَرْأَةِ اَلسَّاعَةَ} و اگر دعا برای نجات مردی است بگوید: {وَ أَنْ تُعَجِّلَ خَلَاصَ هَذَا الرَّجُلِ اَلسَّاعَةَ} و اگر دعا برای خودش و جمعی است بگوید: {وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَنا اَلسَّاعَةَ}

آنگاه بگو: * يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ * يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ *

سپس به سجده برو، و با اظهار خشوع و تضرّع؛ هر حاجتی داری؛ از خداوند بخواه.

دعاء الإستجارة بالله

حضرت مولا علي عليه السلام در هنگام استجاره؛ خداوند را با دعائی می خواندند، و امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام نيز با همين دعا استجاره از خداوند می کردند، پس شايسته و بجاست كه انجام دهنده عمل استجاره در مسجد سهله نيز؛ با اين دعا از خداوند استجاره كند؛ و جوار الهی را بطلبد، دعای استجاره چنين است:

* اَللَّهُمَّ أَنْتَ رَبّي وَ أَنَا عَبْدُكَ * آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصًا لَكَ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ * وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِذُنُوبِيَ (× لِلذُّنُوبِ) الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ * أَصْبَحَ ذُلِّي مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ * وَ أَصْبَحَ فَقْرِي مُسْتَجِيرًا بِغِنَاكَ * وَ أَصْبَحَ جَهْلِي مُسْتَجِيرًا بِحِلْمِكَ * وَ أَصْبَحَتْ قِلَّةُ حِيلَتِي مُسْتَجِيرَةً بِقُدْرَتِكَ * وَ أَصْبَحَ خَوْفِي مُسْتَجِيرًا بِأَمَانِكَ * وَ أَصْبَحَ دَائِي مُسْتَجِيرًا بِدَوَائِكَ * وَ أَصْبَحَ سُقْمِي مُسْتَجِيرًا بِشِفَائِكَ * وَ أَصْبَحَ حِينِي مُسْتَجِيرًا بِقَضَائِكَ * وَ أَصْبَحَ ضَعْفِي مُسْتَجِيرًا بِقُوَّتِكَ * وَ أَصْبَحَ ذَنْبِي مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ * وَ أَصْبَحَ وَجْهِيَ الْفَانِيُ الْبَالِيُ؛ مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِي الدَّائِمِ؛ الَّذِي لَا يَبْلَى وَ لَا يَفْنَى * يَا مَنْ لَا يُوَارِي مِنْهُ (× لَا يُوَارِيهِ) لَيْلٌ دَاجٍ * وَ لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ * وَ لَا حُجُبٌ ذَاتُ ارْتِجَاجٍ (× أَرْتَاجٍ) * وَ لَا مَاءٌ

ثَجَّاجٌ؛ فِي قَعْرِ بَحْرٍ عَجَّاجٍ * يَا دَافِعَ السَّطَوَاتِ * يَا كَاشِفَ الْكُرُبَاتِ * يَا مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ * أَسْئَلُكَ يَا فَتَّاحُ يَا نَفَّاحُ يَا مُرْتَاحُ * يَا مَنْ بِيَدِهِ خَزَائِنُ كُلِّ مِفْتَاحٍ * أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ (× الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ) * وَ أَنْ تَفْتَحَ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ * وَ أَنْ تَحْجُبَ عَنِّي فِتْنَةَ الْمُوَكِّلِ بِي * وَ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ فَيُهْلِكَنِي * وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى أَحَدٍ؛ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ فَيَعْجِزَ عَنِّي * وَ لَا تَحْرِمْنِي الْجَنَّةَ وَ ارْحَمْنِي * وَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا * وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَ اكْفُفْنِي بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ وَ بِالطَّيِّبِ عَنِ الْخَبِيثِ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * اَللَّهُمَّ خَلَقْتَ الْقُلُوبَ عَلَى إِرَادَتِكَ * وَ فَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ * فَتَمَلْمَلَتِ الْأَفْئِدَةُ مِنْ مَخَافَتِكَ * وَ صَرَخَتِ الْقُلُوبُ بِالْوَلَهِ إِلَيْكَ * وَ تَقَاصَرَ وُسْعُ قَدْرِ الْعُقُولِ عَنِ الثَّنَاءِ عَلَيْكَ * وَ انْقَطَعَتِ الْأَلْفَاظُ عَنْ مِقْدارِ مَحاسِنِكَ * وَ كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ إِحْصَاءِ نِعَمِكَ * فَإِذَا وَلَجَتْ بِطُرُقِ الْبَحْثِ عَنْ نِعْمَتِكَ؛ بَهَرَتْهَا حَيْرَةُ الْعَجْزِ عَنْ إِدْرَاكِ وَصْفِكَ * فَهِيَ تَتَرَدَّدُ فِي التَّقْصِيرِ عَنْ مُجاوَزَةِ مَا حَدَّدْتَ لَهَا * إِذْ لَيْسَ لَهَا أَنْ

تَتَجَاوَزَ مَا أَمَرْتَهَا * فَهِيَ بِالْإِقْتِدَارِ عَلَى مَا مَكَّنْتَهَا؛ تَحْمَدُكَ بِمَا أَنْهَيْتَ إِلَيْهَا * وَ الْأَلْسُنُ مُنْبَسِطَةٌ بِمَا تُمْلِي عَلَيْهَا * وَ لَكَ عَلَى كُلِّ مَنِ اسْتَعْبَدْتَ مِنْ خَلْقِكَ؛ أَنْ لا يَمَلُّوا مِنْ حَمْدِكَ * وَ إِنْ قَصُرَتِ الْمَحَامِدُ عَنْ شُكْرِكَ؛ بِمَا (× عَلَى مَا) أَسْدَيْتَ إِلَيْهَا مِنْ نِعَمِكَ * فَحَمِدَكَ بِمَبْلَغِ طَاقَةِ جُهْدِهِمُ الْحَامِدُونَ * وَ اعْتَصَمَ بِرَجَاءِ عَفْوِكَ الْمُقَصِّرُونَ * وَ أَوْجَسَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ الْخَائِفُونَ * وَ قَصَدَ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ الطَّالِبُونَ * وَ انْتَسَبَ إِلَى فَضْلِكَ الْمُحْسِنُونَ * وَ كُلٌّ يَتَفَيَّؤُ فِي ظِلَالِ تَأْمِيلِ عَفْوِكَ * وَ يَتَضَاءَلُ بِالذُّلِّ لِخَوْفِكَ * وَ يَعْتَرِفُ بِالتَّقْصِيرِ فِي شُكْرِكَ * فَلَمْ يَمْنَعْكَ صُدُوفُ مَنْ صَدَفَ عَنْ طَاعَتِكَ * وَ لَا عُكُوفُ مَنْ عَكَفَ عَلَى مَعْصِيَتِكَ * أَنْ أَسْبَغْتَ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ * وَ أَجْزَلْتَ لَهُمُ الْقِسَمَ * وَ صَرَفْتَ عَنْهُمُ النِّقَمَ * وَ خَوَّفْتَهُمْ عَوَاقِبَ النَّدَمِ * وَ ضَاعَفْتَ لِمَنْ أَحْسَنَ * وَ أَوْجَبْتَ عَلَى الْمُحْسِنِينَ (× الْمُحْسِنِ) شُكْرَ تَوْفِيقِكَ لِلْإِحْسَانِ * وَ عَلَى الْمُسِيئِينَ (× الْمُسِيءِ) شُكْرَ تَعَطُّفِكَ بِالْإِمْتِنَانِ * وَ وَعَدْتَ مُحْسِنَهُمُ الزِّيَادَةَ (× بِالزِّيَادَةِ) فِي الْإِحْسَانِ مِنْكَ * فَسُبْحَانَكَ تُثِيبُ عَلَى مَا بَدْؤُهُ مِنْكَ * وَ انْتِسَابُهُ إِلَيْكَ *

وَ الْقُوَّةُ عَلَيْهِ بِكَ * وَ الْإِحْسَانُ فِيهِ مِنْكَ * وَ التَّوَكُّلُ فِي التَّوْفِيقِ لَهُ عَلَيْكَ * فَلَكَ الْحَمْدُ * حَمْدَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الْحَمْدَ لَكَ * وَ أَنَّ بَدْأَهُ مِنْكَ وَ مَعَادَهُ إِلَيْكَ * حَمْدًا لَايَقْصُرُ عَنْ بُلُوغِ الرِّضَا مِنْكَ * حَمْدَ مَنْ قَصَدَكَ بِحَمْدِهِ * وَ اسْتَحَقَّ الْمَزِيدَ لَهُ مِنْكَ فِي نِعَمِهِ * اَللّٰهُمَّ وَ لَكَ مُؤَيِّدَاتٌ مِنْ عَوْنِكَ * وَ رَحْمَةٌ تَخُصُّ (× تُحْصِنُ) بِهَا مَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (× وَ آلِهِ) وَ اخْصُصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَ مُؤَيِّدَاتِ لُطْفِكَ * أَوْجَبَهَا لِلْإِقَالَاتِ * وَ أَعْصَمَهَا مِنَ الْإِضَاعَاتِ * وَ أَنْجَاهَا مِنَ الْهَلَكَاتِ * وَ أَرْشَدَهَا إِلَى الْهِدَايَاتِ * وَ أَوْقَاهَا مِنَ الْآفَاتِ * وَ أَوْفَرَهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ * وَ آثَرَهَا (× أَنْزَلَهَا) بِالْبَرَكَاتِ (× فِي الْبَرَكَاتِ) * وَ أَزْيَدَهَا فِي الْقِسَمِ * وَ أَسْبَغَهَا لِلنِّعَمِ * وَ أَسْتَرَهَا لِلْعُيُوبِ * وَ أَسَرَّهَا لِلْغُيُوبِ * وَ أَغْفَرَهَا لِلذُّنُوبِ * إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ * وَ صَلِّ عَلَى خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَفْوَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ بِأَفْضَلِ الصَّلَوَاتِ * وَ بَارِكْ عَلَيْهِ بِأَفْضَلِ الْبَرَكَاتِ * بِمَا بَلَّغَ عَنْكَ مِنَ الرِّسَالَاتِ * وَ صَدَعَ بِأَمْرِكَ * وَ دَعَى إِلَيْكَ * و أَفْصَحَ بِالدَّلَائِلِ عَلَيْكَ بِالْحَقِّ الْمُبِينِ * حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ * وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي

الْأَوَّلِينَ * وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * وَ عَلَى آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ * وَ اخْلُفْهُ فِيهِمْ؛ بِأَحْسَنِ مَا خَلَّفْتَ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْمُرْسَلِينَ * بِرَحْمَتِكَ (× بِكَ) يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * اَللَّهُمَّ؛ وَ لَكَ إِرَادَاتٌ؛ لَا تُعَارِضُ دُونَ بُلُوغِها الْغَايَاتُ * قَدِ انْقَطَعَ مُعَارَضَتُها الغَايَاتِ * بِعَجْزِ الْإِسْتِطَاعَاتِ عَنِ الرَّدِّ لَهَا دُونَ النِّهَايَاتِ * فَأَيَّةَ إِرَادَةٍ جَعَلْتَهَا إِرَادَةً لِعَفْوِكَ * وَ سَبَبًا لِنَيْلِ فَضْلِكَ وَ اسْتِنْزَالًا لِخَيْرِكَ * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ * وَ صِلْهَا اللَّهُمَّ بِدَوَامٍ * وَ أَيِّدْهَا (× ابْدَأْهَا) بِتَمَامٍ * إِنَّكَ وَاسِعُ الْجِبَاءِ * كَرِيمُ الْعَطَاءِ * مُجِيبُ النِّدَاءِ * سَمِيعُ الدُّعَاءِ *

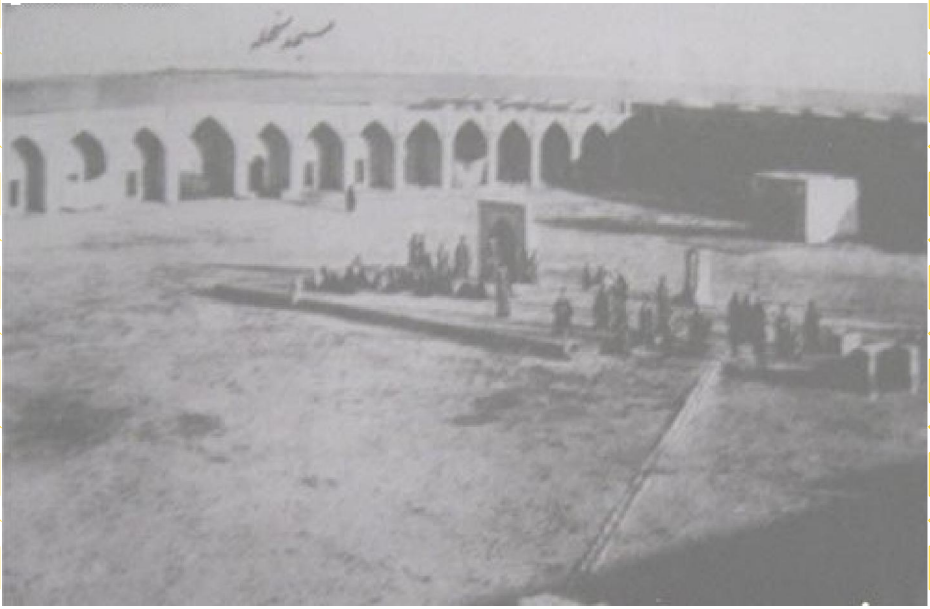

مقام (خانه) حضرت ابراهيم خليل الله عليه السلام

آنگاه به گوشه غربی از ضلع شمالی می روی، که خانه حضرت ابراهيم خليل الله عليه السلام بوده (و از اينجا به جنگ دشمنان بزرگ می رفته) است، اين محل از مشاهد مهدويّ عليه السلام و جايگاه حضور و نماز و دعای حضرتش نيز می باشد.

و در اينجا دو ركعت نماز می خوانی، پس چون از نماز فارغ شدی؛ تسبيح (حضرت زهرا عليها السلام) بگوی، و سپس بعد از آن اين چنين دعا كن و بگوی:

* اَللّـهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْبُقْعَةِ الشَّرِيفَةِ * وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهَا * قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِهَا * وَ قَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهَا لِي * اَللّـهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي * وَ أَمِتْنِي (× تَوَفَّنِي) إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي * عَلَى مُوَالَاةِ أَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِكَ * وَ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *

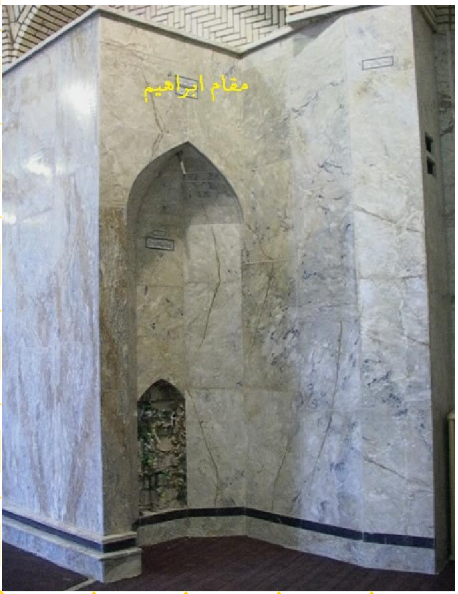

سپس به سجده برو، و گونه های خود را بر خاک بگذار، (و ذكر خدا بگو و دعا كن).

مقام (خانه) حضرت ادریس علیه‌السلام

آنگاه به گوشه غربی از ضلع قِبْلی می روی، که خانه حضرت ادریس علیه‌السلام بوده (و از اینجا به آسمان برده شده) است، این محل از مشاهد مهدویّ علیه‌السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش نیز می باشد.

و در اینجا دو رکعت نماز بگزار، پس چون از نماز فارغ شدی؛ دستها را بسوی آسمان (به دعا) بردار، و این چنین دعا کن و بگوی:

* اَللّـهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ * اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ * وَ طَلَبَ نَائِلِكَ * وَ رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ جَوَائِزِكَ * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْهَا مِنِّي بِأَحْسَنِ قَبُولٍ * وَ بَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ الْمَأْمُولَ * وَ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *

سپس به سحده برو، و دو طرف صورت خود را بر خاک بگذار، (و ذکر خدا بگو و دعا کن). حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هر که در خانه ادریس علیه‌السلام نماز گذارد؛ و خدای را بخواند؛ و از او آنچه را دوست دارد؛ بخواهد، خداوند حاجت او را برآورد، و پناه داده شود از ناخوشیهای دنیا؛ و از توطئه های دشمنان محفوظ مانده، و در روز قیامت؛ به مکان عالی و برتر؛ در درجه ادریس علیه‌السلام؛ رفعت داده شود.

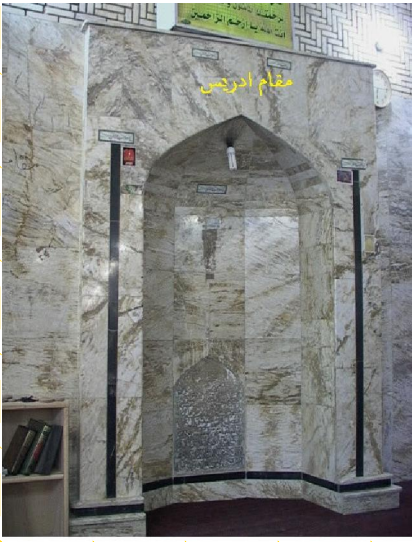

مقام (خانه) حضرت خضر عليه السلام

پس از آن می‌روی به گوشه شرقی از ضلع قِبْلی، که خانه حضرت خضر عليه السلام و محل عبادت او بوده و هست، این محل از مشاهد مهدويّ عليه السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش نیز می باشد.

در اینجا دو رکعت نماز بگزار، و بعد از آن بگو:

* اَللّـهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِإِسْمِكَ يَا اللهُ * أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّـدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ * وَ خَيْرَ أَعْمَالِي خَوَاتِيمَهَا * وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْقَاكَ فِيهِ * إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ * اَللّـهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِي وَ اسْمَعْ نَجْوَايَ * يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ * يَا قَادِرُ يَا قَـاهِرُ * يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ * صَـلِّ عَلَى مُحَمَّـدٍ وَ آلِ مُحَمَّـدٍ * وَ اغْفِـرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ * وَ لَا تَفْضَحْنِي عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ * وَ احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ * وَ ارْحَمْـنِي بِقُـدْرَتِكَ عَـلَيَّ * يَـا أَرْحَـمَ الـرَّاحِمِينَ * وَ صَـلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ * يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ *

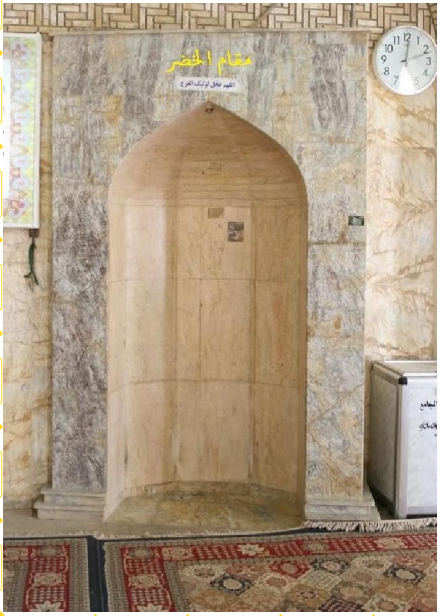

مقام (محراب) انبياء، مرسلين، اوصياء، اولياء و صالحين عليهم السلام

آنگاه به گوشه شرقی از ضلع شمالی مسجد می روی، که اینجا محراب نماز و عبادت حضرات انبیاء الله و مرسلین و اوصیاء الهی و صالحین عليهم السلام بوده است، این محل از مشاهد مهدويّ عليه السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش نیز می باشد.

و در اینجا دو رکعت نماز می خوانی، پس چون از نماز فارغ شدی؛ کف دستهایت را (بسوی آسمان) بگشا، و این چنین دعا کن و بگوی:

* اَللّهُمَّ إِنْ كَانَتْ الذُّنُوبُ وَ الْخَطَايَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ * فَلَمْ تَرْفَعْ لِي إِلَيْكَ صَوْتًا * وَ لَمْ تَسْتَجِبْ لِي دَعْوَةً * فَإِنِّي أَسْئَلُكَ بِكَ يَا اللهُ * فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ أَحَدٌ * وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ * وَ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ تُقْبِلَ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ * وَ تُقْبِلَ بِوَجْهِي إِلَيْكَ * وَ لَا تُخَيِّبْنِي حِينَ أَدْعُوكَ * وَ لَا تَحْرِمْنِي حِينَ أَرْجُوكَ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *



سپس گونه های (دو طرف صورت خود را بر زمین گذاشته و در خاك بمال.

مقام (محراب) حضرت امام سجاد عليه السلام

آنگاه وارد مكانى مى شوى كه در فضاى ميان مسجد؛ و در قبله مقام حضرت امام صادق عليه السلام مى باشد، اينجا محل نماز و مناجات حضرت امام زين العابدين عليه السلام است، اين محل از مشاهد مهدويّ عليه السلام و جايگاه حضور و نماز و دعاى حضرتش نيز مى باشد، در برخى از وقايع تشرّفات؛ گزارش شده كه اين مكان؛ محل اجتماع و عبادت اولياء الله پنهان (رجال الغيب) مى باشد.

ابتدا دو ركعت نماز بگزار، و بعد از نماز؛ تسبيح حضرت زهرا عليها السلام مى گويى، و سپس خداى را با اين دعا بخوان:

* يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * يَا فَعّالًا لِمَا يُرِيدُ * يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ * صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ * وَ حُلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ يُؤْذِينَا * بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ * يَا كَافِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ * وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ * إِكْفِنَا الْمُهِمَّ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *

آنگاه دو طرف صورت خود را روى خاك بگذار، و بعد از آن سر برداشته و اين دعا را بخوان:

* اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ يَا مَنْ لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ * وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الظُّنُونُ * وَ لَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ * وَ لَا تُغَيِّرُهُ الْحَوَادِثُ * وَ لَا تُفْنِيهِ الدُّهُورُ * تَعْلَمُ مَثَاقِيلَ الْجِبَالِ * وَ مَكَايِيلَ الْبِحَارِ وَ وَرَقَ

الْأَشْجَارِ * وَ رَمْلَ الْقِفَارِ * وَ مَا أَضَاءَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ * وَ أَظْلَمَ عَلَيْهِ الْلَيْلُ * وَ وَضَحَ عَلَيْهِ النَّهَارُ * وَ لَا تُوَارِي مِنْكَ (× مِنْهُ) سَمَاءٌ سَمَاءً * وَ لَا أَرْضٌ أَرْضًا * وَ لَا جَبَلٌ مَا فِي أَصْلِهِ * وَ لَا بَحْرٌ مَا فِي قَعْرِهِ * أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ تَجْعَلَ خَيْرَ أَمْرِي آخِرَهُ * وَ خَيْرَ أَعْمَالِي خَوَاتِيمَهَا * وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْقَاكَ * إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * اَللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ * وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ * وَ مَنْ بَغَانِي بِهَلَكَةٍ فَأَهْلِكْهُ * وَ اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِمَّنْ دَخَلَ هَمُّهُ عَلَيَّ * اَللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ * وَ اسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي * يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ * وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ * اِكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ * وَ صَدِّقْ قَوْلِي وَ فِعْلِي * يَا شَفِيقُ يَا رَفِيقُ * فَرِّجْ عَنِّي الْمَضِيقَ * وَ لا تُحَمِّلْنِي مَا لَا أُطِيقُ * اَللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ * وَ ارْحَمْنِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ * أَنْتَ عَالِمٌ بِحَاجَتِي وَ عَلَى قَضَائِهَا قَدِيرٌ * وَ هِيَ لَدَيْكَ يَسِيرٌ وَ أَنَا إِلَيْكَ فَقِيرٌ * فَمُنَّ بِهَا عَلَيَّ يَا كَرِيمُ * إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

سپس به سجده می‌روی و می‌گویی:

* إِلَهِي قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي؛ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِهَا * وَ قَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي؛ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْهَا يَا كَرِيمُ *

سپس طرف راست صورت خود را بر زمین می‌گذاری و می‌گویی:

* إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ؛ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ * اِفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ * وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *

سپس طرف چپ صورت خود را بر زمین می‌گذاری و می‌گویی:

* اَللَّهُمَّ إِنْ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ * فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يَا كَرِيمُ *

پس به سجده می‌روی و پیشانی را بر زمین می‌گذاری و می‌گویی:

* اِرْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَ اقْتَرَفَ * وَ اسْتَكَانَ وَ اعْتَرَفَ *



مقام (محراب) امام سجاد علیه‌السلام

مقام (محراب) حضرت امام مهدی عليه السلام

و نزديك ميانه ضلع قِبْلی مسجد سهله؛ بقعه‌ای است معروف به مقام حضرت مهدی عليه السلام این محل از مشاهد مهدويّ عليه السلام و جایگاه حضور بسیار و نماز و دعای حضرتش می باشد.

از آداب این مقام؛ توسل و استغاثه و مناجات و زیارت با حضرتش می باشد، که افضل آنها نماز حضرت صاحب الأمر عليه السلام، و زیارت آل یاسین کامله، می باشد، و لااقل زیارات مختصره حضرت می باشد (که آنها را در جلد دوم کتاب "مناسك دیدار حق" نقل نموده ایم)، همچنین آورده اند که در این مقام بایستد و حضرتش را بدین نحو زیارت کند:

* سَلامُ اللهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ * وَ صَلَواتُهُ الدَّائِمَةُ * وَ



بَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ * عَلى حُجَّةِ اللهِ وَ وَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بِلادِهِ * وَ خَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ * وَ سُلَالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ * صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ * وَ مُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ * وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ * وَ نَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّولِ وَ الْعَرْضِ * وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ * الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِيِّ * وَ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ * الْوَصِيِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ * الْهَادِي الْمَعْصُومِ؛ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْأَئِمَّةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومِينَ * وَ الْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ * سَلَامَ مُخْلِصٍ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ * أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ فِعْلًا * وَ أَنْتَ الَّذِي تَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا * بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا * فَعَجَّلَ اللهُ فَرَجَكَ * وَ سَهَّلَ مَخْرَجَكَ * وَ قَرَّبَ زَمَانَكَ * وَ كَثَّرَ أَنْصارَكَ وَ أَعْوانَكَ * وَ أَنْجَزَ لَكَ ما وَعَدَكَ

* فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ * وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ * وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً * وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، حَاجَتِي... و حاجتش را ذكر كند * فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا * فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي * لِعِلْمِيَ أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَامًا مَحْمُودًا * فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ * وَ ارْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ * وَ بِالشَّأْنِ الَّذي لَكُمْ عِنْدَ اللهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ * سَلِ اللهَ تَعَالَى * فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ كُرْبَتِي *

آنگاه حاجت خود را از خداوند بخواهد، پس او برآورده می کند، إن شاء الله.



لفظ جامع استجاره خطاب به حضرت وجه الله

صاحب الأمر (منه السلام) میزبان خانه خداوند (مسجد سهله)

* يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ * يَا مَوْلَايَ يَا حُجَّةَ اللهِ * يَا بَقِيَّةَ اللهِ * يَا غَوْثَ اللهِ * يَا وَجْهَ اللهِ * يَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الْمَهْدِيّ القَائِمِ بِأَمْرِ اللهِ * فَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ آلِكَ الطَّيِّبِينَ * أَنَا مَوْلًى لَكَ * مُؤْمِنٌ بِسِرِّكَ وَ جَهْرِكَ * مُتَضَيِّفٌ بِكَ * هَذَا بَيتُك * وَ أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ * فَنِعْمَ مَنِ اسْتُضِيفَ بِهِ أَنْتَ * وَ أَنَا فِيهِ مِنْ جِوَارِكَ * وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ * كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ * تُحِبُّ الضِّيَافَةَ * وَ إِنَّكَ مَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ وَ الْإِجَارَةِ * فَأَضِفْنِي يَا مَوْلَايَ وَ أَجِرْنِي * وَ أَحْسِنْ ضِيَافَتِي * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ * فَافْعَلْ مَا رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ وَ رَجَوْتُهُ مِنْكَ * بِمَنْزِلَتِكَ وَ آلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللهِ * وَ بِمَنْزِلَةِ اللهِ عِنْدَكَ وَ آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ *

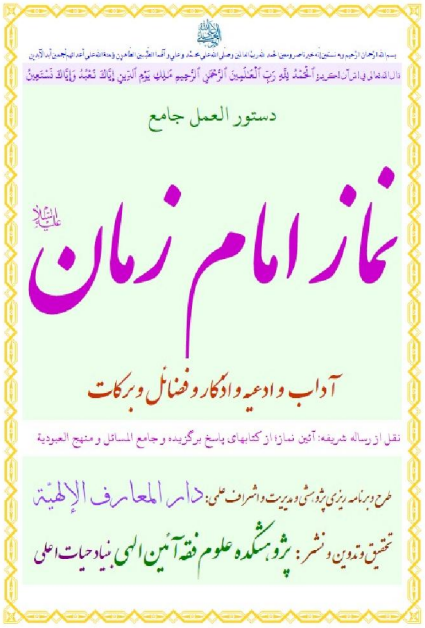

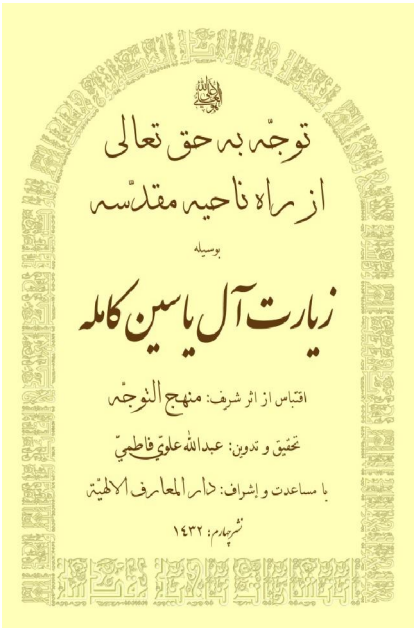





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله تعالى في القرآن الكريم: ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ مَٰلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

دستور العمل جامع

نماز امام زمان عليه السلام

آداب و ادعیه و اذکار و فضائل و برکات

نقل از رساله شریفه: آئین نماز؛ از کتابهای پاسخ برگزیده و جامع المسائل و منهج العبودیة

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی: دار المعارف الإلهيّة

تحقیق و تدوین و نشر: پژوهشکده علوم فقه آئین الهی بنیاد حیات اعلی

توجّه به حق تعالی از راه ناحیه مقدّسه

بوسیله

زیارت آل یاسین کامله

اقتباس از اثر شریف: منهج التوجّه

تحقیق و تدوین: عبدالله علويّ فاطميّ

با مساعدت و إشراف: دار المعارف الالهيّة

نشر چهارم: ۱۴۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله العليّ العظيم في كتابه العليّ الحكيم: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً

رقعه استغاثه

نامه به حضرت مولا صاحب الأمر عليه السلام

انواع رقعه استغاثه با شرح اعمال و آداب قبل و حین نوشتن و هنگام ارسال

آداب و اعمال کامله رقعه جامعه

برکات رقعه استغاثه به ناحیه مقدسه

تحقیق و تدوین: عبد الله علوي فاطمي

نشر: پژوهشکده علوم معرفت الهی - بنیاد حیات اعلی

با اشراف علمی: دار المعارف الإلهيّة

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله تعالى في القرآن الكريم: وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

آئین حج و زیارت

أحکام و آداب و أذکار: توجه، زیارت، عمره، حج

برگرفته از آثار: منهج العبودية، جامع المسائل، صلاة جامعة، المسائل المكية، المسائل المدنية، المسائل الغروية، المسائل الحائرية، المسائل الخراسانية، المسائل اليمانية، المسائل القمّيّة، المسائل الإصفهانية، المسائل الشيرازية، المسائل الهمدانية، المسائل الرازية، المسائل الشامية، المسائل المصرية، المسائل المشرقية، المسائل المغربية، المسائل الأندلسية، المسائل الرومية، المسائل الهندية، المسائل القفقازية، المسائل البحرينيّة.

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی: دار المعارف الإلهيّة

ارائه و نشر: پژوهشکده علوم فقه آئین الهی بنیاد حیات اعلی

۳

مسجد جناب زید بن صوحان ﷺ

در قبله مسجد سهله (و بیرون دیوارهای فعلی آن) مسجد کوچکی است، بنام مسجد زید بن صوحان ﷺ؛ از بزرگان علمای اسلام و از خواصّ اصحاب مولا امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام است، که در جنگ جمل در یاری حضرتش شهید شد، و اینجا محل تهجّد و اعتکاف و عبادت وی بوده است، این مسجد محل اهتمام حضرات معصومین علیهم السلام بویژه حضرت صاحب الأمر علیه السلام بوده، و از مشاهد مهدويّ علیه السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش شمرده می شود.

در این مسجد دو رکعت نماز می‌گذاری، و (کف) دستها را بسوی آسمان برای دعا می‌گشایی و می‌گویی:

* إِلَهِي قَدْ مَدَّ إِلَيْكَ الْخَاطِئُ الْمُذْنِبُ يَدَيْهِ بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِكَ * إِلَهِي قَدْ جَلَسَ الْمُسِيئُ بَيْنَ يَدَيْكَ * مُقِرًّا لَكَ بِسُوءِ عَمَلِهِ * وَ رَاجِيًا مِنْكَ الصَّفْحَ عَنْ زَلَلِهِ * إِلَهِي قَدْ رَفَعَ إِلَيْكَ الظَّالِمُ كَفَّيْهِ * رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ * فَلَا تُخَيِّبْهُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ * إِلَهِي قَدْ جَثَا الْعَائِذُ إِلَى الْمَعَاصِي بَيْنَ يَدَيْكَ * خَائِفًا مِنْ يَوْمٍ تَجْثُو فِيهِ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ * إِلَهِي قَدْ جَاءَكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ فَزِعًا مُشْفِقًا * وَ رَفَعَ إِلَيْكَ طَرْفَهُ حَذِرًا رَاجِيًا * وَ فَاضَتْ عَبْرَتُهُ مُسْتَغْفِرًا نَادِمًا * وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ * مَا أَرَدْتُ بِمَعْصِيَتِي مُخَالَفَتَكَ * وَ مَا عَصَيْتُكَ إِذْ عَصَيْتُكَ * وَ أَنَا بِكَ جَاهِلٌ * وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ * وَ لَا

لِنَظَرِكَ مُسْتَخِفٌّ * وَ لَكِنْ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي * وَ أَعَانَتْنِي عَلَى ذَلِكَ شِقْوَتِي * وَ غَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ * فَمِنَ الْآنَ؛ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي؟ * وَ بِحَبْلِ مَنْ أَعْتَصِمُ؛ إِنْ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي؟ * فَيَا سَوْأَتَاهُ غَدًا؛ مِنَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ * إِذَا قِيلَ لِلْمُخِفِّينَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقِلِينَ حُطُّوا * أَفَمَعَ الْمُخِفِّينَ أَجُوزُ؟ * أَمْ مَعَ الْمُثْقِلِينَ أَحُطُّ؟ * وَيْلِي كُلَّمَا كَبُرَ سِنِّي؛ كَثُرَتْ ذُنُوبِي * وَيْلِي كُلَّمَا طَالَ عُمْرِي؛ كَثُرَتْ مَعَاصِيَّ * فَكَمْ أَتُوبُ؟ وَ كَمْ أَعُودُ؟ * أَمَا آنَ لِي أَنْ أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي؟ * اَللّٰهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الغَافِرِينَ *

سپس گريه كن و صورتت را بر خاك گذار و بگو:

* إِرْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَ اقْتَرَفَ * وَ اسْتَكَانَ وَ اعْتَرَفَ *

پس از آن؛ گونه راست صورت خود را بر خاك گذار و بگو:

* إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ؛ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ *

بعد از آن؛ گونه چپ صورتت را بر خاك گذار و بگو:

* عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ * فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يَا كَرِيمُ *

آنگاه به حالت سجده برگرد و صد مرتبه بگو:

* اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ *

مسجد جناب صعصعة بن صوحان قدس سره

در شرق مسجد سهله (و بیرون دیوارهای فعلی آن) مسجد کوچکی است، بنام مسجد صعصعة بن صوحان قدس سره؛ از بزرگان علمای اسلام و از خواصّ اصحاب مولا امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام است، اینجا محل تهجد و اعتکاف و عبادت صعصعة بوده است، این مسجد محل اهتمام حضرات معصومین علیهم السلام بویژه حضرت صاحب الأمر علیه السلام بوده، و از مشاهد مهدويّ علیه السلام و جایگاه حضور و نماز و دعای حضرتش شمرده می شود. در یکی از وقایع تشرّفات آمده است که: حضرتش هر دو سه روز یکبار به مسجد صعصعة تشریف می آورند؛ و در آن نماز و مناجات دارند.

از آداب این مسجد؛ برنامه عملی حضرت امام زمان علیه السلام در این مسجد می باشد، برای پیروی از حضرتش؛ در این مسجد دو رکعت نماز می گذاری، و (کف) دستها را بسوی آسمان (برای دعا) می گشایی و می گویی:

* اَللَّهُمَّ يَا ذَا الْمِنَنِ السَّابِغَةِ * وَ الْآلَاءِ الْوَازِعَةِ * وَ الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ * وَ الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ * وَ النِّعَمِ الْجَسِيمَةِ * وَ الْمَوَاهِبِ الْعَظِيمَةِ * وَ الْأَيَادِي الْجَمِيلَةِ * وَ الْعَطَايَا الْجَزِيلَةِ * يَا مَنْ لَا يُنْعَتُ بِتَمْثِيلٍ * وَ لَا يُمَثَّلُ بِنَظِيرٍ * وَ لَا يُغْلَبُ بِظَهِيرٍ * يَا مَنْ خَلَقَ فَرَزَقَ * وَ أَلْهَمَ فَأَنْطَقَ * وَ ابْتَدَعَ فَشَرَعَ * وَ عَلَا فَارْتَفَعَ * وَ قَدَّرَ فَأَحْسَنَ * وَ صَوَّرَ فَأَتْقَنَ * وَ احْتَجَّ فَأَبْلَغَ * وَ أَنْعَمَ فَأَسْبَغَ * وَ أَعْطَى فَأَجْزَلَ * وَ مَنَحَ فَأَفْضَلَ * يَا مَنْ سَمَا فِي

الْعِزِّ؛ فَفَاتَ خَوَاطِرَ (× نَوَاظِرَ) الْأَبْصَارِ * وَ دَنَى فِي اللُّطْفِ فَجَازَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ * يَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْمُلْكِ؛ فَلَا نِدَّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ * وَ تَفَرَّدَ بِالْآلَاءِ وَ الْكِبْرِيَاءِ؛ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي جَبَرُوتِ شَأْنِهِ * يَا مَنْ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِ هَيْبَتِهِ؛ دَقَائِقُ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ * وَ انْحَسَرَتْ دُونَ إِدْرَاكِ عَظَمَتِهِ؛ خَطَائِفُ أَبْصَارِ الْأَنَامِ * يَا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِهَيْبَتِهِ * وَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ لِعَظَمَتِهِ * وَ وَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خِيفَتِهِ * أَسْئَلُكَ بِهَذِهِ الْمِدْحَةِ الَّتِي لَا تَنْبَغِي إِلَّا لَكَ * وَ بِمَا وَأَيْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ لِدَاعِيكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ بِمَا ضَمِنْتَ الْإِجَابَةَ فِيهِ عَلَى نَفْسِكَ لِلدَّاعِينَ * يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَ يَا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ وَ يَا أَنْظَرَ النَّاظِرِينَ * وَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ * يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينَ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ * وَ أَنْ تَقْسِمَ لَنَا (× وَ اقْسِمْ لِي) فِي شَهْرِنَا هَذَا؛ خَيْرَ مَا قَسَمْتَ * وَ أَنْ تَخْتِمَ (× وَ احْتِمْ) لِي فِي قَضَائِكَ؛ خَيْرَ مَا حَتَمْتَ * و تَخْتِمَ (× وَ اخْتِمْ) لِي بِالسَّعَادَةِ فِيمَنْ خَتَمْتَ * وَ أَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي مَوْفُورًا * وَ أَمِتْنِي مَسْرُورًا وَ مَغْفُورًا * وَ تَوَلَّ أَنْتَ نَجَاتِي مِنْ مُسَائَلَةِ الْبَرْزَخِ * وَ ادْرَأْ عَنِّي مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا * وَ أَرِ عَيْنِي

مُبَشِّرًا وَ بَشِيرًا * وَ اجْعَلْ لِي إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جِنَانِكَ (× جَنَّاتِكَ) مَصِيرًا * وَ عَيْشًا قَرِيرًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا * وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَثِيرًا * بُكْرَةً وَ أَصِيلًا * يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِعَقْدِ عِزِّكَ عَلَى أَرْكَانِ عَرْشِكَ * وَ مُنْتَهَى رَحْمَتِكَ مِنْ كِتَابِكَ * وَ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ * وَ ذِكْرِكَ الْأَعْلَى الْأَعْلَى * وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ كُلِّهَا * أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ * وَ أَسْئَلُكَ مَا كَانَ أَوْفَى بِعَهْدِكَ * وَ أَقْضَى لِحَقِّكَ وَ أَرْضَى لِنَفْسِكَ * وَ خَيْرًا لِي فِي الْمَعَادِ عِنْدَكَ وَ الْمَعَادِ إِلَيْكَ * أَنْ تُعْطِيَنِي جَمِيعَ مَا أُحِبُّ * وَ تَصْرِفَ عَنِّي جَمِيعَ مَا أَكْرَهُ * إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ *



۲۶- امّا در پاسخ این سؤال {آیا محدوده مسجد سهله همین ساختمان فعلی (که بازسازی شده است) می باشد؟} باید بگویم که: بنا بر آنچه شخصا مشاهده نموده ام؛ مساحت ساختمان فعلی مسجد سهله (که اخیرا تعمیر و نوسازی شده)؛ تقریبا به اندازه همان ساختمان پنجاه سال قبل آن است، و براساس گزارشات علماء و نیز تصاویر قدیمی موجود (که بعضا در این رساله درج شد) مسجد سهله امروز همان مسجد سهله دویست سال قبل است، این ساختمان مربع شکل؛ از مرکز مسجد سهله؛ بقدر حدود ۵۰ متر به هر طرف امتداد دارد، که مجموعا مربعی حدود ۱۰۰ در ۱۰۰ متری (ده هزار متر مربع) می باشد. امّا آیا این محدوده فعلی؛ دقیقا همان مسجد الهی با وضعیت اوّلیه که از زمان حضرت ادریس علیه‌السلام و بلکه قبل آن بوده؛ می باشد؟ و آن محدوده اصلی در همین محدوده فعلی منحصر است؟ و یا اینکه مسجد سهله اصلی بزرگتر بوده، و مقدار فعلی بخش مرکزی آن بوده است؟ در پاسخ این سؤالات {که تفصیل بیانی سؤال اصلی (در اول رساله) است} باید گفت که: در اینجا دو مطلب مطرح است:

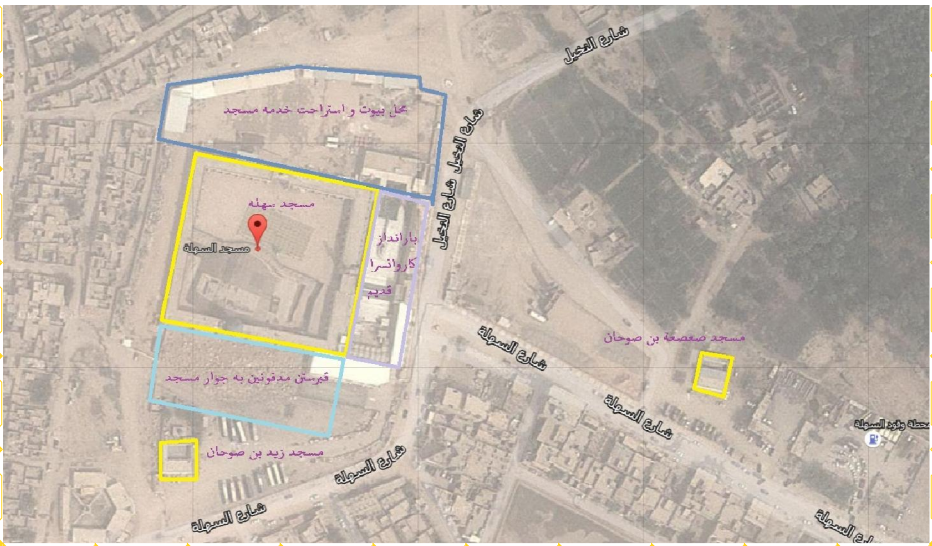

مطلب اوّل: از نظر تکلیف شرعی و وظیفه دینی، که باید طبق روایات و ظواهر موجود عمل کرده؛ ولذا همین مسجد فعلی را مسجد سهله می دانیم، و برای رعایت آداب و احکام مسجد نیز همین وضعیت فعلی را لحاظ می کنیم.

مطلب دوّم: امّا اگر بخواهیم با تفقّه به منابع دینی این مبحث نگاه کرده، و لوازم هر یك را با تطبیق میدانی لحاظ کرده، و نتیجه را بر اساس تحقیق و نگرش علمی؛ و فارغ از عادت ذهنی؛ و تصویر موجود امروزی ببینیم؛ باید گفت که: ظاهرا این مسجد (فعلی) از همان مسجد (اصلی) است، امّا نمی توان گفت که: مسجد فعلی؛ همه مساحت آن مسجد اصلی است، بلکه با شواهد متعددی که وجود دارد، به نظر می رسد که: این مسجد فعلی؛ تنها بخش مرکزی مسجد اصلی است، و از شواهد آن امور متعددی می باشد:

{اوّل}: اوّلین نکته ای که در ساختمان فعلی مسجد سهله دیده می شود، انحراف ساختمان مسجد فعلی از قبله، به مقدار قابل توجّهی است، که این انحراف نتیجه عدم تسلّط علمی و فقدان مهارت معماران دوره های میانی و بالتّبع متأخّرین بوده؛ که آنرا نادرست ساخته و تعمیر کرده اند، و از آنجا که مسجد سهله در وضع اصلی آن (که توسط انبیای الهی علیهم‌السلام بوده) قطعا دارای قبله صحیح بوده است، و در دوره حضرات ائمّه غیر مستور (یازده امام علیهم‌السلام) هم که به این شکل ساختمان فعلی نبوده؛که قبله در تمام بنا و عمارت ظاهر باشد، بلکه صرفا محدوده مسجد معلوم؛ و در زوایایش هم اتاق یا سایه بانی (بقدری که بشود چند نفر نماز بخوانند) بوده، که در آن صورت قبله با نحوه ایستادن هر شخص (که به طور تقریبی عمل می شده) بوده است، در دوره های عمران مسجد به صورت یك ساختمان عظیم؛ و دارای بنای عمارتی که سمت قبله در

آن مشخص است، دقت قبله بقدر مهارت معمار و تسلّط علمی او (در جهت شناسی) بوده است، فلذا غالبا تقریبی و با زاویه انحرافی بوده؛ و ندرتا بطور دقیق بر قبله منطبق بوده است، رواج مذهب فقهی (سمت نه خط دقیق) هم در عدم تدقیق قبله بناها تاثیر داشته است، امّا امروزه با توجه به دسترس بودن بالاترین سطح دانش در این موضوع؛ و نیز عمومی بودن وسایل و ابزار جهت شناسی بوسیله تصاویر ماهواره ای، جای تساهل در این امر نمی باشد، و با توجه به اینکه زوایای چهارگانه مسجد از مواضع شریفه و مهمه مسجد ذکر شده، و اعمال آنها بخشی از اعمال این مسجد شریف (سهله) و متمم "عمل استجاره" است، فلذا با توجه به انحراف (قابل توجه) قبله ساختمان فعلی؛ از قبله حقیقی؛ در صورت تصحیح قبله مسجد فعلی، لازمه اش توسعه مسجد در زوایای آن؛ (به مقدار اصلاح زاویه قبله مسجد فعلی) می باشد. یعنی باید عمارت اصلی طوری بوده باشد که زوایای مسجد بر اساس قبله حقیقی هم صحیح باشد، تا

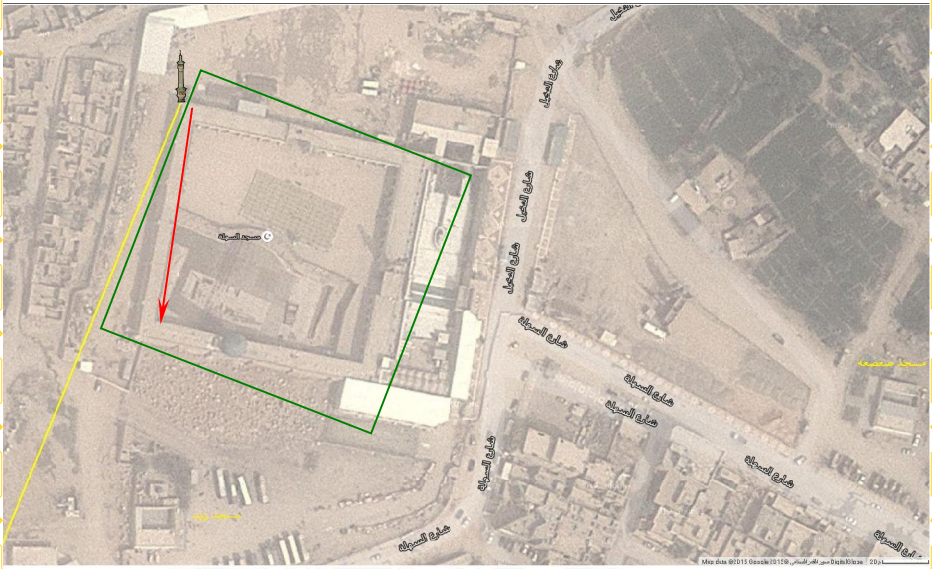

بتوان مواضع مقام های (خانه ابراهیم علیه السلام - خانه ادریس علیه السلام - خانه خضر علیه السلام - انبیاء الله و مرسلین و اولیاء الله و صالحین علیهم السلام) در ساختمان دارای قبله صحیح را نیز جزو مسجد فعلی آورد، یعنی به این مقدار (تصحیح قبله و زوایای چهارگوشه آن) مساحت مسجد سهله از وضعیت فعلی بیشتر باشد، البته از آنجا که محل عمل استجاره در وسط مسجد می باشد، و مرکز مسجد فعلی مرکز مسجد اصلی هم می باشد، فلذا تغییری در جهت محل اصلی عمل استجاره رخ نمی دهد. و لازمه صحّت عمل در مقامات چهارگوشه فعلی، وسعت بیشتر این مقام ها از وضعیت فعلی؛ بقدر در بر گرفتن چهارگوشه اصلی مسجد است.

{دوّم}: مساحت زاویه و گوشه شرقی در ضلع شمالی مسجد می باشد، که به مقام حضرت ابراهیم علیه السلام معروف است، و در اصل خانه حضرتش بوده است، و بر همه معلوم است که خانه حضرت خلیل الله علیه السلام با توصیفاتی که در شرح حال ایشان آمده است؛ (از وسعت زندگی و میهمانخانه عمومی؛ و سایر ابعاد معیشتی ایشان) لازمه اش وسعتی بیشتر از ۲۵ متر (مساحت فعلی مقام) می باشد، و این بقعه کوچك؛ قاعدتا بخش مختصری از خانه اصلی ایشان بوده است، و لازمه صحت نسبت این موضع؛ وسعت مسجد اصلی به شعاع بیشتری از مقدار فعلی است.

{سوّم و چهارم}: و همین وجه (مذکور در مطلب قبلی)؛ در محراب حضرت ادریس علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام که خانه ایشان بوده؛ نیز محتمل است، چه اینکه خانه مسکونی ایشان هرچه بوده؛ امّا حتما بیشتر از مساحت فعلی ۲۵ متری این مقام ها بوده است.

{پنجم}: همچنین اگر درباره مسجد زید بن صوحان رضی الله عنه (در شعاع ۸۵ متری قبله "مسجد سهله فعلی") و مسجد صعصعة بن صوحان رضی الله عنه (در شعاع حدود ۲۲۰

متری شرق "مسجد سهله فعلی") تامل کنیم؛ می بینیم که: اگرچه ممکن است اهمیت این دو موضع صرفا بخاطر محل عبادت ایشان بودن از خانه مسکونی شان بوده باشد، امّا با توجه به اینکه حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام و بویژه حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام بر زیارت و عبادت در این دو موضع؛ مواظبت و اهتمام بسیاری داشته اند، {در یکی از وقایع تشرّفات آمده است که: حضرتش هر دو سه روز یکبار به مسجد صعصعة تشریف می آورند و در آن نماز و مناجات دارند} فلذا بعید به نظر می رسد که اهمیت این دو موضع؛ فقط بخاطر "محل عبادت دو صحابی راستین" بوده باشد، و چه بسا این دو موضع؛ بجز "محل عبادت دو صحابی راستین" بخشی از "مسجد سهله اصلی" بوده، که این دو نفر با اطلاع از وسعت اولیه مسجد سهله؛ از راه تعالیم خاصه مکتب وحی؛ (با شاگردی مولا علی علیه‌السلام) و محدود شدن مسجد بنی ظفر و یا بنی عبد القیس ساکنان مجاور (معروف به مسجد "سُهَیْل" و "سَهْلِه") به بخش مرکزی این مسجد عظیم، این دو بزرگوار؛ اقدام به حفظ و احیای قطعه ای از بخشهای بیرون افتاده مسجد اصلی سهله نموده؛ و با اقامت در این دو موضع (بقدری که آن زمان برایشان ممکن بوده است) نسبت به حیازت محل؛ و مکان عبادت قرار دادن این دو موضع؛ اقدام نموده باشند، و شدت اهتمام و مواظبت حضرات معصومین علیهم‌السلام بر این دو مسجد کوچك؛ اصالتا بخاطر بخشهایی از مسجد سهله اصلی بودن؛ این دو موضع باشد، در ضمن اینکه شهرت این دو مکان به نام این دو بزرگوار؛ سبب تجلیل از ایشان نیز می باشد، فلذا بعید نیست که حداقل وسعت مسجد سهله اصلی؛ به شعاع مسافت مرکز فعلی مسجد تا انتهای مسجد صعصعة (۲۷۷ متر) بوده باشد، که هر ضلع مسجد اصلی (۵۵۵) متر و مجموعا (۳۰۸۰۲۵ متر مربع) معادل سي برابر مسجد

فعلی بوده باشد، و وسیع بودن مساجد عظیمه امری عادی است، همچنانکه در وسعت بیت المقدس و مسجد الأقصی مشاهده می کنیم که (۱۴۴ هزار مترمربع) است با اینکه مساحت فعلی بیت المقدس؛ بخشی از مسجد اصلی (که هر ضلع آن حدود ۵۵۰ متر بوده است) می باشد، (معادل مساحت تخمینی مسجد سهله اصلی)، که در طول تاریخ و در حوادث مختلف از مسجد تنقیص شده است، و یا در تعیین حدود اصلی مسجد الحرام (در کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام) آمده است که بقدری وسیع بوده که مسعی (صفا و مروه) داخل مسجد الحرام اصلی واقع بوده است، که این مساحتی فراتر از (حتی) مساحت توسعه امروزین آن می باشد.

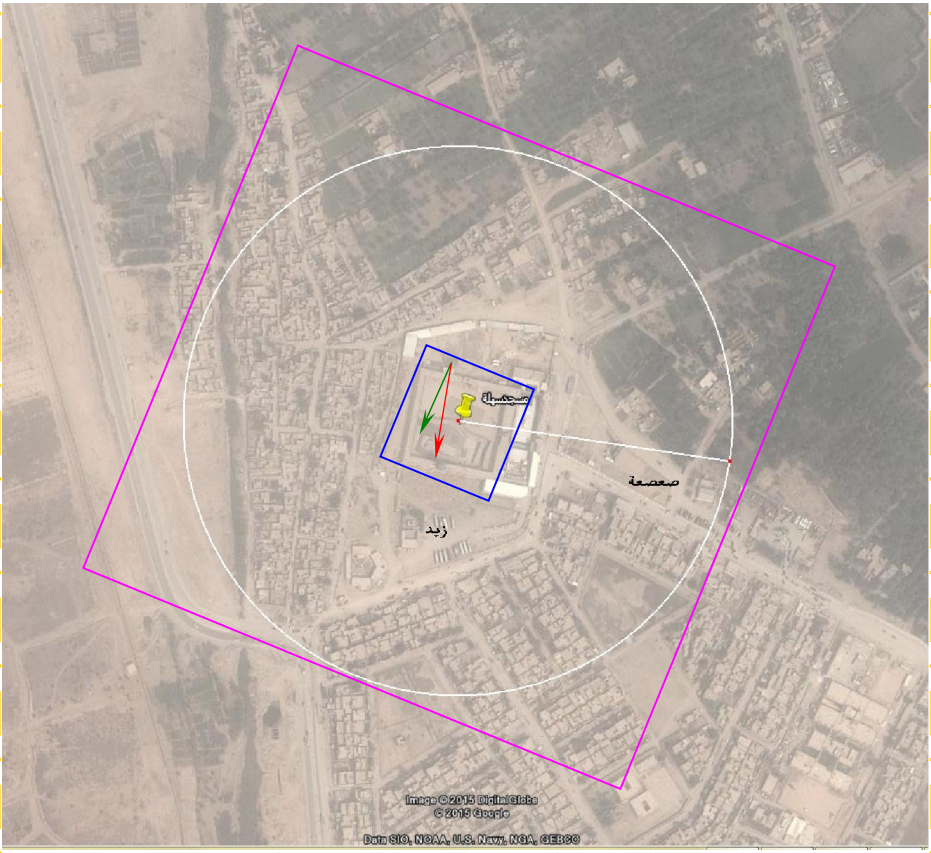

{ششم}: در احادیث شریفه فضیلت مسجد سهله و نیز احادیث مربوط به توصیف دوران قیام و ظهور حضرت مهدی عليه السلام آمده است: که این مسجد در آنوقت؛ مرکز استقرار حضرتش خواهد بود، هم از نظر مسکن شخصی خود و خانواده، و هم از نظر مرکز حکومت و فرماندهی، و هم از نظر خزینه مالی و بیت المال غنائم و درآمدهای اقتصادی، اگر این امر را با واقعیت بیرونی بسنجیم می بینیم که مساحت فعلی مسجد؛ متناسب با مساحت لازم برای عناوین یاد شده؛ نمی باشد، و مساحت تخمینی (ناشی از ملاحظه شواهد سابقه) برای تصور از مسجد اصلی؛ بسیار طبیعی و به واقعیت نزدیکتر است.

{هفتم}: در احادیث شریفه فضیلت مسجد سهله آمده است: که نفخه صور برای برپایی قیامت کبری؛ در این مسجد دمیده می شود، و حشر جمیع خلایق به سوی این مسجد است، اگرچه برای مرکز محشر بودن مسجد سهله مساحت فعلی آن هم کافی است، امّا به تناسب حکم و موضوع؛ مساحت وسیعتری (لااقل بقدر تخمینی سابق الذکر) مطرح می باشد، و حتی اگر لااقل برای محل اجتماع ۱۲٤ هزار پیامبر و ۱۲٤ هزار وصی الهی عليهم السلام در مرکز محشر فضای مناسب لحاظ شود؛ مساحتی بیش از آنچه امروز معروف است؛ باید در نظر گرفته شود. بلکه اگر نفخه صور و محشر بودن مسجد سهله؛ مربوط به قیامت صغری و رجعت هم باشد، مساحت تخمینی اقرب به واقع است؛ تا مساحت فعلی. همچنین مسجد سهله موضع "اجتماع همه انبیاء و اوصیای الهی عليهم السلام در یك محل در روز محشر" بودن؛ یا ویژگی دیگر "طینت همه ایشان از خاك این مسجد سرشته شده؛ و همه ایشان قبل از شروع مأموریت الهی در این مسجد نماز گزارده اند" نیز با مساحت تخمینی متناسب بوده، و مؤید مطلب می باشد.

{هفتم}: در کلام خازنان وحی علیهم‌السلام آمده است که از حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره حدود و مرزهای مسجد سهله سؤال شد که: تا کجاست؟ فرمود: حدّ مسجد السّهلة الرّوحاء (إلی الروحاء) یعنی حدّ مسجد سهله، "روحاء" است، (تا "روحاء" است). در اینجا چند نکته است، که مجموعا مؤید شواهد سابقه است:

۱- همین که حدود و مرزهای مسجد سهله مورد سؤال بوده، یعنی که از مسلمات بوده که دیوارهای عمارت آن در دورانی؛ علامت محدودیت آن در این دیوارها نیست، و مساجد عظیمه (از جمله سهله) مساحت بسیار وسیعی دارند.

۲- علّامه مجلسی (مرآت العقول، ج ۱۵، ص ۴۹۱) در توضیح این حدیث فرموده: اکنون "رَوْحاء" جای شناخته شده ای نیست، ولی مفهوم حدیث آن است که حدود مسجد سهله بیش از محدوده فعلی است .

۳- در بررسی کتب جغرافیای تاریخی و دینی (مانند معجم البلدان) و نیز منابع تاریخی، معلوم می گردد که چند موضع به نام "روحاء" نامیده می شود که بعضا چند فرسخ با محل مسجد فاصله دارند، که بیرون از مقصود این حدیث است.

٤- در برخی از احادیث وقایع ظهور؛ موضع "روحاء" به عنوان محل جنگ حضرت مهدی علیه‌السلام با ابلیس و شیاطین ذکر شده است، این موضع با مجاورت مسجد سهله و اوصاف آن متناسب است.

٥- در برخی از احادیث(وقایع قبل ظهور) آمده است که: لشکریان سفیانی به موضع روحاء و فاروق (فارق) می رسند، {قبلا بیان شد که فاروق از نامهای مسجد سهله است، و روحاء هم مجاور آن است}، درباره این "روحاء" ذکر شده که: از اراضی حاشیه فرات و نزدیك کوفه است، با توجه به معنای لغوی روحاء (دشت باز و گسترده)، که این قراین مؤید محدوده مسجد سهله اصلی (که نقشه

احتمالی آن قبلا آورده شد) بوده، و همه آنها در اراضی بیابانی و دشت وسیع محیط به مسجد سهله و اراضی حاشیه رود فرات واقع است.

{هشتم}: در تعالیم مکتب وحی (بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰ تا ۳۳۳.) آمده است که بعد از پیروزی نهایی و جزو اقدامات حضرت مهدی علیه‌السلام ؛ نوسازی مساجد اربعة (مسجد الحرام و مسجد النبی علیه‌السلام و مسجد الأقصی و مسجد کوفه) بر اساس پایه های اصلی آنها می باشد، که لازمه اش احیای این مساجد طبق وسعت و مساحت اصلیشان می باشد. همچنین در برخی از توصیفات آمده که وسعت مسجدی در پشت کوفه؛ بقدری می شود که دارای هزار درب خواهد بود.

نتیجه: با تأمل در نکات فوق؛ دیگر پذیرش نقصان مساحت مسجد سهله فعلی از مساحت مسجد سهله اصلی، امری قطعی بوده، و تصور وسعت احتمالی (مشروح و مرسوم) سابق الذکر نیز آسان؛ بلکه کمتر از اصل آن می نماید.



۲۷- امتیاز و ویژگی مسجد سهله برای استجاره و پناهندگی و جوار الهی خواستن؛ امری غیر قابل تردید است، امّا همانطور که بالاتر بیان شد؛ موضوع استجاره به خداوند؛ محدودیت زمانی و مکانی ندارد، هرچند ازمنه خاصه و امکنه مختصه امتیاز دارند، از جمله مشاهد الهی برای استجاره:



استجاره به کعبه بیت الله الحرام (مولد مولا علی علیه السلام)؛ و موضع خاص "مستجار"؛ در ضلع غربی آن، نزد همگان معروف و متداول بوده، و مضامین ادعیه حج و عمره؛ بخصوص طواف و مسجد الحرام گواه آن می باشد.

افزون بر این؛ استجاره به حرم و مسجد و مشهد و مرقد نبوی صلی الله علیه و آله، و استجاره به مشاهد انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام؛ و بخصوص حرم حضرات ائمه معصومین علیهم السلام می باشد، که در مضامین زیارات و اذکار و ادعیه مناسك آن؛ تعابیر مربوطه اش همچون {عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ ... قَصَدَ حَرَمَكَ وَ اسْتَجَارَ بِمَشْهَدِكَ / مُسْتَجيرٌ بِكُمْ، زَائِرٌ لَكُمْ، لَائِذٌ عَائِذٌ بِقُبُورِكُمْ} وارد شده، و یا در استجاره به مشهد ائمه بقیع علیهم السلام و زیارت ایشان؛ عرض می کنیم : {يَا مَوَالِيَّ يَا أَبْنَاءَ رَسُولِ اللهِ، عَبْدُكُمْ وَ ابْنُ أَمَتِكُمْ اَلذَّلِيلُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، وَ الْمُضْعَفُ (× الْمُضَعَّفُ) فِي عُلُوِّ قَدْرِكُمْ وَ الْمُعْتَرِفُ بِحَقِّكُمْ جَائَكُمْ مُسْتَجِيرًا بِكُمْ قَاصِدًا إِلَى حَرَمِكُمْ مُتَقَرِّبًا إِلَى مَقَامِكُمْ مُتَوَسِّلًا إِلَى اللهِ تَعَالَى بِكُمْ }، و مناسك هر کدام از این مشاهد؛ عمل استجاره آن مقام است، که برای همه مُشَرَّفین به هر یك از بیوت و مشاهد الهی ممکن می باشد، و همه این موارد؛ برای موفَّقین به زیارت آن اماکن مقدسه؛ فرصتی جهت عمل استجاره است.

برای ساکنان بلاد بعیده از مشاهد، انجام استجاره به مانند زیارت؛ از راه دور نیز فراهم است، و ساده ترین آنها زیارت حضرات معصومین علیهم السلام در ایام هفته است، که انجام آن از هرجا و برای هر کسی میسّر است.

اشاره به نمونه های دیگر از "عمل استجاره" و تسهیل و تیسر آن؛ در بلاد مختلفه از شأن "عمل استجاره" در مسجد سهله نکاسته، بلکه برای توجّه قلوب و عقول به امر (استجاره)، برای هر که و از هرجا و در هر وقت؛ می باشد.

عمل استجاره برای ساکنان بلاد غیر مشاهد و از راه بعید

برای ساکنان بلاد بعیده از مشاهد، آسانترین روش عمل استجاره؛ با زیارت حضرات معصومین علیهم‌السلام از راه دور؛ در هر یك از ایام هفته میسّر است.

استجاره در روز شنبه به محضر رسول الله علیهما‌السلام

به حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توجه کند و بگوید:

* أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ * وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُهُ * وَ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ * وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ * وَ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ * وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ * وَ أَدَّيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ * وَ أَنَّكَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَ غَلُظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَ عَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ * فَبَلَغَ اللهُ بِكَ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الشِّرْكِ وَ الضَّلَالِ * اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ * وَ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ * وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ * وَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ * وَ مَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ * عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ * وَ نَبِيِّكَ وَ أَمِينِكَ وَ نَجِيِّكَ * وَ حَبِيبِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ صَفْوَتِكَ * وَ

خَاصَّتِكَ وَ خَالِصَتِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ * وَ أَعْطِهِ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الْوَسِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ * وَ ابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ * اَللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ؛ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ؛ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ * إِلَهِي فَقَدْ أَتَيْتُكَ مُنِيبًا * مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي * فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ * وَ اغْفِرْهَا لِي * يَا سَيِّدَنَا أَتَوَجَّهُ بِكَ وَ بِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ * إِلَى اللهِ تَعَالَى رَبِّكَ وَ رَبِّي * لِيَغْفِرَ لِي * إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُصِبْنَا بِكَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِنَا * فَمَا أَعْظَمَ الْمُصِيبَةَ بِكَ * حَيْثُ انْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْيُ وَ حَيْثُ فَقَدْنَاكَ * فَإِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ * يَا سَيِّدَنَا يَا رَسُولَ اللهِ * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ * هَذَا يَوْمُ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُكَ * وَ أَنَا فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ * فَأَضِفْنِي وَ أَجِرْنِي * فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضِّيَافَةَ وَ مَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ * فَأَضِفْنِي وَ أَحْسِنْ ضِيَافَتِي * وَ أَجِرْنَا وَ أَحْسِنْ إِجَارَتَنَا * بِمَنْزِلَةِ اللهِ عِنْدَكَ وَ عِنْدَ آلِ بَيْتِكَ * وَ بِمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَهُ * وَ بِمَا اسْتَوْدَعَكُمُ اللهُ مِنْ عِلْمِهِ * فَإِنَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ * اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ اسْتَعْمِلْنَا بِطَاعَتِكَ وَ سُنَّتِهِ * وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ * وَ ابْعَثْنَا فِي شِيعَتِهِ * وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ * وَ لَا تَحْجُبْنَا عَنْ رُؤْيَتِهِ * وَ لَا تَحْرِمْنَا مُرَافَقَتَهُ * وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَبْعَثُنَا مَعَهُ * حَتَّى تُسْكِنَّا غُرَفَهُ * وَ تُورِدَنَا حَوْضَهُ * وَ تُخَلِّدَنَا فِي جِوَارِهِ * اللَّهُمَّ إِنَّا نُؤْمِنُ بِهِ وَ نُحِبُّهُ (× وَ بِحُبِّهِ) فَأَحْبِبْنَا لِذَلِكَ * وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ * آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَبْلِغْ مُحَمَّدًا عَنَّا أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ * وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ *

يا وجه اللّٰه
إنّي مستجير بك فأجرني

استجاره در روز یکشنبه به محضر مولا علی و حضرت زهرا علیهما السلام

به حضرت مولا علی علیه السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ الدَّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ * الْمُضِيئَةِ الْمُثْمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ * الْمُونِعَةِ بِالْإِمَامَةِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ضَجِيعَيْكَ آدَمَ وَ نُوحٍ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُحْدِقِينَ بِكَ * وَ الْحَافِّينَ بِقَبْرِكَ * يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ * هَذَا يَوْمُ الْأَحَدِ وَ هُوَ يَوْمُكَ وَ بِاسْمِكَ * وَ أَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ وَ جَارُكَ * فَأَضِفْنِي يَا مَوْلَايَ وَ أَجِرْنِي * فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضِّيَافَةَ وَ مَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ * فَافْعَلْ مَا رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ وَ رَجَوْتُهُ مِنْكَ * بِمَنْزِلَتِكَ وَ آلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللهِ * وَ بِمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ * وَ بِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللهِ * صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ *

سپس به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا مُمْتَحَنَةُ * امْتَحَنَكِ الَّذِي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ * فَوَجَدَكِ (× وَ كُنْتِ) لِمَا امْتَحَنَكِ بِهِ صَابِرَةً * أَنَا لَكِ مُصَدِّقٌ * صَابِرٌ عَلَى مَا أَتَى بِهِ أَبُوكِ صلى الله عليه وآله وَ أَتَى بِهِ وَصِيُّهُ علیه السلام (× وَ

نَحْنُ لَكِ أَوْلِيَاءُ) مُصَدِّقُونَ مُسْلِمُونَ * وَ أَنَا أَسْئَلُكِ إِنْ كُنْتُ صَدَّقْتُكِ * إِلَّا أَلْحَقْتِنِي بِتَصْدِيقِي لَهُمَا * لِتُسَرَّ نَفْسِي * فَاشْهَدِي أَنِّي طَاهِرٌ بِوِلَايَتِكِ وَ وِلَايَةِ آلِ نَبِيِّكِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ * وَ نَحْنُ نَسْئَلُكَ اللَّهُمَّ إِذْ كُنَّا مُصَدِّقِينَ لَهُمْ * أَنْ تُلْحِقَنَا بِتَصْدِيقِنَا بِالدَّرَجَةِ الْعَالِيَةِ * لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهُرْنَا بِوِلَايَتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ *



استجاره در روز دوشنبه به محضر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِرَاطَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيَانَ حُكْمِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِيُّ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْأَمِينُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ بِالتَّأْوِيلِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهَادِيُ الْمَهْدِيُّ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ الزَّكِيُّ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ * وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ *

سپس به حضرت امام حسین علیه‌السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ * وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ * وَ عَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصًا * وَ جَاهَدْتَ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ * حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ * فَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنِّي؛ مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ الْلَيْلُ وَ النَّهَارُ؛ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ * أَنَا يَا مَوْلَايَ مَوْلًى لَكَ وَ لِآلِ بَيْتِكَ * سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ * مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ جَهْرِكُمْ وَ ظَاهِرِكُمْ وَ بَاطِنِكُمْ * لَعَنَ اللهُ أَعْدَاءَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ * وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللهِ تَعَالَى مِنْهُمْ * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ * هَذَا يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ، وَ هُوَ يَوْمُكُمَا وَ بِاسْمِكُمَا * وَ أَنَا فِيهِ ضَيْفُكُمَا فَأَضِيفَانِي فَأَحْسِنَا ضِيَافَتِي * فَنِعْمَ مَنِ اسْتُضِيفَ بِهِ أَنْتُمَا * وَ أَنَا فِيهِ مِنْ جِوَارِكُمَا فَأَجِيرَانِي * فَإِنَّكُمَا مَأْمُورَانِ بِالضِّيَافَةِ وَ الْإِجَارَةِ * فَصَلَّى اللهُ عَلَيْكُمَا وَ آلِكُمَا الطَّيِّبِينَ *

استجاره در روز سه شنبه به محضر سه امام علیهم‌السلام

به حضرات امام زین العابدین علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خُزَّانَ عِلْمِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا تَرَاجِمَةَ وَحْيِ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَئِمَّةَ الْهُدَى * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَعْلَامَ التُّقَى * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلَادَ رَسُولِ اللهِ * أَنَا عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ * مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ * مُعَادٍ لِأَعْدَائِكُمْ * مُوَالٍ لِأَوْلِيَائِكُمْ * بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي (صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكُمْ) * اَللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَالَى آخِرَهُمْ كَمَا تَوَالَيْتُ أَوَّلَهُمْ * وَ أَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَهُمْ * وَ أَكْفُرُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكُمْ يَا مَوَالِيَّ، وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَ سُلَالَةَ الْوَصِيِّينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَاقِرَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَادِقًا مُصَدَّقًا فِي الْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ * يَا مَوَالِيَّ هَذَا يَوْمُكُمْ وَ هُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ * وَ أَنَا فِيهِ ضَيْفٌ لَكُمْ وَ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ * فَأَضِيفُونِي وَ أَجِيرُونِي * بِمَنْزِلَةِ اللهِ عِنْدَكُمْ وَ آلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ *

استجاره در روز چهارشنبه به محضر چهار امام علیهم‌السلام

به حضرات امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حُجَجَ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا نُورَ اللهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكُمْ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ * بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي * لَقَدْ عَبَدْتُمُ اللهَ مُخْلِصِينَ * وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَتَاكُمُ الْيَقِينُ * فَلَعَنَ اللهُ أَعْدَاءَكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَجْمَعِينَ * وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ * أَنَا مَوْلًى لَكُمْ * مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ جَهْرِكُمْ * مُتَضَيِّفٌ بِكُمْ * فِي يَوْمِكُمْ هَذَا وَ هُوَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ * وَ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ * فَأَضِيفُونِي وَ أَجِيرُونِي * بِآلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ *

استجاره در روز پنجشنبه به محضر امام حسن عسکری علیه‌السلام

به حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام توجه کند و بگوید:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ وَ خَالِصَتَهُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثَ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ * صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ * يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ * أَنَا مَوْلًى لَكَ وَ لِآلِ بَيْتِكَ * وَ هَذَا يَوْمُكَ وَ هُوَ يَوْمُ الْخَمِيسِ * وَ أَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ وَ مُسْتَجِيرٌ بِكَ * فَأَحْسِنْ ضِيَافَتِي وَ إِجَارَتِي * بِحَقِّ آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ *

يا صاحب الزمان

إنّي مستجيرٌ بك فأجرني

استجاره در روز جمعه به محضر امام عصر عليه السلام

به حضرت امام زمان محمّد المهديّ القائم بأمر الله عليه السلام توجه كند و بگويد:

* اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللهِ فِي خَلْقِهِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللهِ * الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ * وَ يُفَرَّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُعَذَّبُ الْخَائِفُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ، عَجَّلَ اللهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ ظُهُورِ الْأَمْرِ * اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ * عَارِفٌ بِأُولَاكَ وَ أُخْرَاكَ * أَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ تَعَالَى بِكَ وَ بِآلِ بَيْتِكَ * وَ أَنْتَظِرُ ظُهُورَكَ وَ ظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى يَدِكَ * وَ أَسْئَلُ اللهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ * وَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ لَكَ * وَ التَّابِعِينَ وَ النَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ * وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَائِكَ * يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ * هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ * الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ

ظُهُورُكَ وَ الْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدِكَ وَ قَتْلُ الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ * وَ أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ * وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَ مَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ * فَأَضِفْنِي وَ أَجِرْنِي * صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ *

* اَلسَّلَامُ وَ الصَّلَاةُ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِ الْحُجَّةِ (× وُلَاةِ عَهْدِهِ) * وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ الدُّعَاةِ لَهُمْ * اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ * وَ بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ * وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ * وَ أَعِزَّ نَصْرَهُمْ * وَ تَمِّمْ لَهُمْ مَا أَسْنَدْتَ مِنْ أَمْرِكَ إِلَيْهِمْ * وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَانًا وَ عَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا * فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ * وَ خَزَائِنُ عِلْمِكَ * وَ أَرْكَانُ تَوْحِيدِكَ * وَ دَعَائِمُ دِينِكَ * وَ وُلَاةُ أَمْرِكَ * وَ خُلَصَاؤُكَ مِنْ عِبَادِكَ * وَ صَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ أَوْلِيَاؤُكَ * وَ سَلَائِلُ أَوْلِيَائِكَ * وَ صَفْوَةُ أَوْلَادِ أَصْفِيَائِكَ * وَ بَلِّغْهُمْ مِنَّا التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ * وَ ارْدُدْ عَلَيْنَا مِنْهُمُ التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ * وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ *





۲۸- برای توفیق تشرّف به زیارت حضرت صاحب الأمر (منه السلام)؛ رفتن به زیارت حضرت سیّد الشهداء؛ اباعبد الله الحسین علیه السلام در کربلا (در شب جمعه هر هفته تا چهل هفته) از نظر نتیجه؛ نظیر عمل استجاره (شب چهارشنبه در مسجد سهله؛ هر هفته تا چهل هفته) می باشد، بلکه برای زیارت هر یك از حضرات معصومین علیهم السلام (در مشاهدشان در شب جمعه هر هفته تا چهل هفته) همین نتیجه نیز وجود دارد. و این امر مکررا رخ داده، و در وقایع بسیاری ثبت شده است. نمونه ای را در مجلدات دیگر این رساله نقل می کنیم.

کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سهله

نمایه مطالب کتاب اصحاب استجاره و مسجد سهله

در معرفت فائزین به برکات استجاره و مسجد سهله	٨٤
شمّه ای از آثار و برکات عمل استجاره و مسجد سهله	٨٧
استجاره حضرت امام صادق علیه‌السلام به مسجد سهله؛ برای رهایی یك بانوی مؤمنه؛ از بازداشت مأموران امنیتی حکومت عباسی	٨٧
تصمیم جناب زید شهید علیه‌السلام به استجاره در مسجد سهله؛ و موفق نشدن به انجام استجاره، و شکست قیام؛ و نتیجتا شهادت او	٩٠
مواظبت (چند بار در هفته) حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام بر نماز در مسجد صعصعة، و تشرّف مکرر مؤمنان به زیارت حضرتش در مسجد صعصعة؛ بعد از انجام عمل استجاره در مسجد سهله	٩٢
استجاره ٤٠ نفر از علماء و صلحاء به مسجد سهله؛ در شیوع طاعون در نجف اشرف، و برطرف شدن مرگ طاعون بعد از استجاره	٩٦
وعده ناحیه مقدسه به زائر جزیره خضراء در مسجد سهله	٩٧
مسجد سهله منزل حضرت مهدی علیه‌السلام در دوران غیبت کبری	١١٠
بهره مرحوم علامه بحر العلوم از عمل استجاره و مسجد سهله	١١٣
از برکات استجاره در مسجد سهله؛ ارتباط با کارگزار ناحیه مقدسه	١٢٣
مرحوم آیت الله سید علی شوشتری و عمل استجاره در مسجد سهله	١٥١
مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری و عمل استجاره در مسجد سهله	١٦٠
آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی، و عمل استجاره در مسجد سهله	١٦٧
دو برادر عالِم و عامِل به استجاره در مسجد سهله	١٧٦
مرحوم آیت الله شیخ محمد بهاری، و عمل استجاره در مسجد سهله	١٨٠
مرحوم آیت الله حاج سید احمد حائری، و استجاره در مسجد سهله	١٨١
مرحوم آیت الله سید مرتضی کشمیری، و عمل استجاره در مسجد سهله	١٨٦

از برکات مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله و نوشتن کتاب درباره حضرت صاحب الزمان علیه السلام	۱۸۹
اهتمام مرحوم آیت الله شیخ علی خلیلی به عمل استجاره و مسجد سهله	۱۹۷
اهتمام مرحوم آیت الله چهاردهی به عمل استجاره و مسجد سهله	۱۹۸
مرحوم آیت الله میرزا حسین خلیلی، و عمل استجاره در مسجد سهله	۱۹۹
مرحوم آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی و استجاره در مسجد سهله	۲۰٤
استجاره فرزندان آیت الله آخوند به مسجد سهله در حمله بریتانیا	۲۰۸
مسجد سهله نقطه آغاز نهضت در برابر استعمار	۲۰۹
تصحیح کتاب مرحوم میرزای نائینی طبق نظر مبارك امام زمان علیه السلام	۲۱۷
مرحوم آیت الله سیدابوتراب خوانساری و استجاره در مسجد سهله	۲۲۵
مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی و عمل استجاره در مسجد سهله	۲۲۷
مرحوم آیت الله سید علی قاضی، مروّج عمل استجاره در مسجد سهله	۲۲۸
اربعین استجاره به مسجد سهله و تشرف و همراهی و عنایات	۲۵۳
مرحوم آیت الله شیخ عبد النبی عراقی و عمل استجاره در مسجد سهله	۲۵۹
از آثار عمل استجاره: فریادرسی تا پیام آوری از ناحیه مقدسه	۲۷۱
افتاء بعد از استفتاء از ناحیه مقدسه با استجاره به مسجد سهله	۳۱۵
آثار عمل استجاره ٤۰ شب تا ٤۰ هفته، دیدار مولا علیه السلام و قضاء حوائج	۳۲۵
عنایت ناحیه مقدسه برای زائرین (عتبات) با یکبار عمل استجاره	۳۲۷
عنایت ناحیه مقدسه با یکبار استجاره در وقت تنهایی و گرسنگی	۳۳۱
برکات مداومت بر استجاره در مسجد سهله، و عنایت در وقت خلوت	۳۳٤
التزام به استجاره تا یکسال، و عنایت حضرت مهدی علیه السلام	۳۳۹
توفیق سلام و مصافحه حضرت امام زمان علیه السلام بخاطر دفاع در برابر منکِر (امکان تشرّف با عمل استجاره در چهل شب چهارشنبه متوالی)	۳٤٤
استجاره به مسجد سهله روز جمعه، عنایت خاص ناحیه مقدسه	۳٤۵

مداومت بر استجاره در مسجد سهله و توفیق تشرف با شناخت	٣٤٧
آیت الله شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی، و عمل استجاره در مسجد سهله	٣٤٩
عمل استجاره در مقام حضرت مهدی علیه السلام و دیدن آتش طور	٣٥٠
بهره مندی اخوین "طباطبائی تبریزی" از استجاره به مسجد سهله	٣٥٢
مداومت بر استجاره در مسجد سهله و توفیق تشرف با توصیه	٣٥٦
عنایت ناحیه مقدسه به مرحوم آیت الله مرعشی نجفی؛ در اثر مداومت بر عمل استجاره؛ و در حالت شدت سرما و گرسنگی و وحشت	٣٥٨
از آثار مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله؛ توفیق تشرف و رفع همیشگی تشنگی؛ و تأخیر عنایت از شب چهلم	٣٦٥
عنایت ناحیه مقدسه در اثر مداومت بر استجاره و در حالت شدت سرما و گرسنگی و بی حوصلگی	٣٦٩
از کربلا پیاده به سهله رفتن برای استجاره؛ و همراهی مولا علیه السلام؛ و انجام عمل در مقام امام سجاد علیه السلام؛ و برآورده شدن حاجت	٣٧٣
از آثار عمل استجاره در مسجد سهله؛ شنیدن مناجات مولا علیه السلام	٣٧٦
مرحوم شیخ جعفر آقا مجتهدی و ارتباط با مسجد سهله	٣٧٩
بهره مرحوم آیت الله انصاری همدانی از عمل استجاره در مسجد سهله	٣٩٣
مرحوم آیت الله سید محسن حکیم و عمل استجاره در مسجد سهله	٣٩٤
التزام و بهره مرحوم آیت الله خوئی از عمل استجاره و مسجد سهله	٣٩٥
مواظبت مرحوم آیت الله موحّد ابطحی بر عمل استجاره در مسجد سهله	٣٩٦
اهتمام مرحوم آیت الله سبزواری به عمل استجاره در مسجد سهله	٣٩٧
مرحوم آیت الله سید عبدالکریم کشمیری و استجاره در مسجد سهله	٤٠٠
مرحوم آیت الله شیخ محمد تقیّ بهجت و عمل استجاره در مسجد سهله	٤٠٧
التزام مرحوم آیت الله علیاری بر عمل استجاره در مسجد سهله	٤١٠

بهره مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی از عمل استجاره در مسجد سهله	٤١١
میهمانی سفره مولا علیه‌السلام از آثار عمل استجاره در مسجد سهله	٤١٧
مرحوم آیت الله شیخ محمدغروی قزوینی و استجاره در مسجد سهله	٤١٩
آثار عمل استجاره در مسجد سهله از بیان مرحوم آیت الله مفتی الشیعة	٤٢٠
تعیین تکلیف و مسیر بوسیله عمل استجاره در مسجد سهله	٤٢١
مرحوم آیت الله شهید مصطفی خمینی و عمل استجاره در مسجد سهله	٤٢٤
کلیددار و خادم مقیم مسجد سهله	٤٢٨
خادم اوّل؛ مقیم مسجد سهله: مرحوم حاج شیخ حسین سهلاوی	٤٢٩
خادم ثانی؛ مقیم مسجد سهله: مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوی	٤٣٢
از حکایات مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوی در مسجد سهله	٤٣٨
رسیدن به آرزو با عمل استجاره به مسجد سهله	٤٤٧
محروم نشدن از حاجت با عمل استجاره در مسجد سهله	٤٤٨
شفای معلول مادرزاد با عمل استجاره به مسجد سهله	٤٥٠
ارجاع "زاد المسافرین" و حوائج مهمه به دیدار در مسجد سهله	٤٥١
علیرغم همت کوتاه؛ نتیجه حتمی با عمل استجاره در مسجد سهله	٤٦٧
از آثار یکبار عمل استجاره در مسجد سهله و توسل و مرثیه	٤٦٨
عنایت تشرّف فقط با قصد استجاره به مسجد سهله	٤٦٩
نتیجه شکایت و خواسته بیجا با عمل استجاره در مسجد سهله	٤٧٧
انکار توصیه به مسجد سهله و نجات به برکت اهل استجاره	٤٨٦
نتیجه بخشی عمل استجاره در مسجد سهله حتی برای غافلان	٤٨٨
صد واقعه تشرّف در پنجاه سال؛ با عمل استجاره در مسجد سهله	٤٨٩
حکم تشرفات در عالم رؤیا و مکاشفه و در بیداري	٤٩٠
استجاره به سایر مشاهد الهی و بقاع متبرکه و مساجد بلاد	٤٩٥

در معرفت فائزین به برکات استجاره و مسجد سهله

{۱}. تعداد مشرّفین به مسجد سهله؛ و موفّقین به عمل استجاره؛ و معتکفین این مسجد؛ و مواظبین بر استمرار عمل استجاره به مدت سالهای طولانی؛ و فائزین به نتایج و آثار و برکات آن، در طول تاریخ این مسجد شریف؛ از هزاران و ملیونها فراتر بوده، بلکه از شمارش بیرون است، و ایشان از همه اصنافند؛ از انبیاء و اوصیاء و اولیای الهی و خاصّگان معصومین علیهم‌السلام و حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام گرفته؛ تا مراجع و فقهاء و علماء و حکماء و عرفاء و عامّه مؤمنین در اقشار مختلف؛ می باشند، کافی است نامهای ثبت شده در کتب رجال و تراجم علماء و فضلا و طلّاب نجف و سایر حوزه های عراق؛ و زائرین عتبات عالیات را؛ در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله آنها فهرست نموده؛ و همه آن نامها را به عنوان برخی از افراد ملتزم به عمل استجاره و بیتوته و اعتکاف در مسجد سهله شمرد، فلذا آنچه در این بخش از کتاب یاد می شود؛ بر سبیل حصر نبوده، و بر سبیل مثال است، و تنها اشاره ای گذرا به موارد معدودی از ایشان است، که وقایع احوال شان در کتب معتبره مسطور، و یا در السنه ناقلان وقایع مبارکه؛ مذکور بوده است، و بدیهی است که به معنی حدّ و حصر موارد آن نیست.

{۲}. خواص عمل استجاره و آثار زیارت و اعمال مسجد سهله منحصر به موضوع دیدار حضرت مهدی علیه‌السلام نبوده، همچنانکه بروز برکات حاصله و نتایج اعمال مشروط به وقوع آن؛ در همان مکان و زمان نمی باشد.

{۳}. تشرّف به دیدار حضوری امام عصر علیه‌السلام در عالم بیداری در دوره ستر و پنهاني (غیبت کبری)؛ امری است ممکن، بلکه مورد آرزو در ادعیه توصیه شده و صادره از ناحیه مقدسه علیهم‌السلام است، (اللّٰهُمَّ أرنا الطّلعة الرّشيدة و الغرّة

الحميدة...)، و شرح وقايع بسيار عديده ای از ابتدای دوران ستر و پنهانی حضرتش تا به امروز؛ نسبت به اصناف مختلفة مؤمنين (از بيسواد و باسواد و فقير و غني و عالم و امير و غير آنها) در كتب معتبر بزرگان علمای شيعه از ابتدا تا كنون ضبط و درج گرديده، آنچنان كه برای مؤمنين به حضرت عليه‌السلام؛ جای هيچگونه شك و ترديدي نبوده و نيست. ولی اينكه هر چه از اين قبيل رخ دهد حتما تلاقي با حضرتش بوده معلوم نيست؛ چه بسيار ممكن است كه برخی از قبيل ملاقات با كارگزاران حضرتش بوده؛ كه در پی استغاثه مؤمنين به حضرت عليه‌السلام؛ ايشان را به فريادرسی فرستاده باشند. از اين رو صحيح ترين عنوان برای انواع اين توفيقات (عنايت ناحيه مقدسه عليهاالسلام) می باشد.

{٤}. زيارت و لقای ظاهری چه در خواب چه در بيداری؛ هر چند خود شرافت است و توفيقی؛ ولی اين مهمترين مرتبه و توفيق در ارتباط با حضرتش نيست؛ چه اينكه بسيار اشخاص بوده اند كه توفيق تشرّف ظاهري داشته اند، ولی آن توفيق امري مقطعي بوده؛ و در بقيه احوال شخصي عادي بوده اند، مانند بسياري كه در طي توسل برای: شفای از مرضي يا پيداكردن مسير راه و جاده ای و يا برای برآورده شدن هر حاجتی؛ به اين توفيق نايل شده اند، ولی در آن سو نيز كساني بوده اند كه از نظر ارتباط مرتبه جانشين امام عليه‌السلام را داشته اند؛ همچنانكه مرحوم علامه مجلسی در واقعه جزيرة خضراء نقل نموده است كه نايب خاص حضرت مهدی عليه‌السلام و حاكم كل بلاد خاصه حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام كه خود از نوادگان حضرت بوده، و هر هفته تمام برنامه مراجعاتش را مكتوب از ناحيه حضرت حجت عليه‌السلام دريافت می كرده؛ ولی با اين حال از نظر ظاهری تشرّف پيدا نمی كرده است، امّا پدرش صدای حضرت را می شنيده ولی شخصشان را نمی ديده؛ در حاليكه جدّش هم صدای حضرت را می شنيده

و هم شخصشان را می دیده است، و موضوع تشرّف و دیدار با حضرت صاحب الأمر عليه السلام همچنانکه در توقیع شریف وارد از ناحیه مقدسه عليها السلام آمده است: این امر از عزایم الهي است، و بر حسب حکمت الهی و مصالح مؤمنین تقدیرات آن مقرر می گردد، از این رو بندگان حقیقي مولا عليه السلام اختیار و انتخاب او را بر رغبت خود ترجیح مي دهند.

{٥}. هدف از تعدد و تکثر نقل وقایع مربوطه؛ ملموس و مشهود نمودن برکات عمل استجاره و اعمال مسجد سهله؛ برای عموم مردم، و نیز در دسترس همگان بودن این توفیقات جهت وسعت دایره موفقین به این اعمال می باشد.



شمّه ای از آثار و برکات عمل استجاره و مسجد سهله

استجاره حضرت امام صادق علیه‌السلام به مسجد سهله؛ برای رهایی یك بانوی مؤمنه از بازداشت مأموران امنیتی حکومت عباسی

از بشّار مکاری نقل شده است که گفت: زمانی که حضرت امام صادق علیه‌السلام در کوفه بودند. به حضورش رسیدم. طبقی از خرمای طبرزد پیش رو داشت، و از آن میل می نمود. چون مرا دید فرمود: ای بشّار نزدیک شو و از این خرما بخور. گفتم: خدا گوارایت کند، و مرا فدایت گرداند، از چیزی که در راه خود به اینجا دیده ام؛ سخت ناراحتم، و دلم را به درد آورده است. امام علیه‌السلام فرمود: به حقّی که به گردن تو دارم؛ نزدیک شو و از این خرما بخور. نزدیک شدم و قدری خوردم. آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: چه ماجرایی این چنین تو را رنجانده است؟ گفتم: یکی از ماموران حکومتی (با تازیانه یا چوب دستی) بر سر زنی می کوفت و او را به سوی زندان می برد، و آن زن فریاد می زد: از خدا و پیامبرش یاری می طلبم، امّا هیچ کس به مدد خواهی او پاسخ نمی داد. امام علیه‌السلام پرسید: چرا آن مامور حکومتی با او چنین می کرد؟ بشّار پاسخ داد: مردم می گفتند که: آن زن وقتی به زمین خورده گفته: {لعن الله ظالمیك یا فاطمة} "خدا لعنت کند آنانی که در حق تو ای فاطمه علیهاالسلام ظلم کردند"، و به همین دلیل با او چنان رفتار می شد. بشّار می گوید: امام صادق علیه‌السلام از خوردن دست کشید، و چنان گریست که محاسن و سینه و دستمال او از اشک تر شد. آنگاه فرمود: ای بشّار! برخیز تا به مسجد سهله برویم، و به درگاه خدای عزّوجلّ دعا کنیم و آزادی آن زن را از حضرت احدیت بخواهیم. بشار می گوید: آنگاه امام علیه‌السلام یکی از شیعیان خود را به کاخ حکومتی فرستاد، و به او فرمود: تا پیک من نزد تو نیامده؛ آنجا را ترک

مکن، (یعنی منتظر باش و ببین سرانجام آن زن چه می شود)، و اگر برای آن زن پیشامدی رخ داد ما را مطلع کن. به همراه امام صادق علیه‌السلام به مسجد سهله رفتیم و هر یک (از ما) دو رکعت نماز گزاردیم سپس امام علیه‌السلام دست به سوی آسمان بلند کرده به درگاه احدیت عرضه داشت: أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ...(و دعای نماز استجاره را تا آخر خواند). آنگاه سر به سجده نهاد، و در آن حال جز صدای نفس کشیدن از او شنیده نمی شد. سپس سر از سجده برداشت و فرمود: برخیز که آن زن آزاد شد. هر دو از مسجد بیرون شدیم، و در میانه راه مردی که امام علیه‌السلام او را به ماموریت فرستاده بود به ما رسید. امام به او فرمود: چه خبر؟ گفت: حاکم آن زن را آزاد کرد. حضرت پرسید : آزادی او به چه صورت بود؟ گفت: نمی دانم. امّا هنگامی که کنار درب دارالحکومه ایستاده بودم. حاجب حاکم آن زن را خواست و از او پرسید: چه چیزی بر زبان رانده ای؟ زن گفت: چون به زمین افتادم. گفتم: خدا لعنت کند آنانی که در حق تو ای فاطمه علیهاالسلام ظلم کردند. و بر سرم آمد آنچه آمد. حاجب دویست درهم به آن زن داد و بدو گفت: این را بستان و امیر را حلال کن! زن از گرفتن درهم ها خودداری کرد. حاجب؛ امیر را از واکنش زن باخبر کرد. سپس بازگشت و به زن گفت: به خانه ات برگرد (تو آزاد هستی)، و زن به سوی خانه خود روان شد. حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسید: آن زن از گرفتن دویست درهم خودداری کرد؟ گفت: در حالی از گرفتن آن مبلغ خودداری کرد؛ که به خدا سوگند بدان محتاج بود. امام صادق علیه‌السلام کیسه ای حاوی هفت دینار از جیب خود در آورد؛ و به آن مرد داد؛ و به او فرمود: به خانه آن زن برو، و سلام مرا به او برسان، و این دینارها را به او بده. بشّار می گوید: هر دو روانه خانه آن زن شدیم، و سلام حضرتش را به او رسانیدیم. زن گفت: شما را به خدا سوگند؛ آیا جعفر بن محمّد علیهماالسلام مرا

سلام داده است؟ به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، به خدا سوگند جعفر بن محمّد علیهما السلام تو را سلام داده است. زن گریبان چاک داد و بی هوش بر زمین افتاد. کمی درنگ کردیم تا به هوش آمد؛ و از ما خواست؛ تا گفته خود را تکرار کنیم، و به درخواست او؛ سه بار سلام امام را تکرار کردیم. آنگاه دینارها را به او داده. گفتیم: بِستان، که اینها را نیز حضرت برای تو فرستاده است، و به آن شاد باش. زن کیسه دینارها را گرفت، و گفت: از حضرت بخواهید؛ تا برای این کنیزش؛ از خدا طلب عفو و بخشش کند. زیرا کسی را نمی شناسم که چون او و پدرانش علیهم السلام وسیله توسّل به سوی خدا باشند. راوی گوید: نزد امام صادق علیه السلام برگشتیم، و وقایعی که رخ داده بود را؛ به حضرت بازگو کردیم. حضرت هم گریستند، و در حق او دعا کردند. (المزار الکبیر، ابن المشهدی ص۱۳۹-۱۳۶، بحارالانوار ۳۷۹/۴۷ ح۳۸۰ و ۴۴۰/۱۰۰ ح۴۱).



تصمیم جناب زید شهید علیه السلام به استجاره در مسجد سهله؛ و موفق نشدن به انجام استجاره؛ و شکست قیام؛ و نتیجتا شهادت او

مرحوم شیخ کلینی، از عبدالله بن ابان روایت می کند که گفت: روزی در خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودیم. خطاب به حاضران فرمود: آیا کسی از شما، از سرگذشت عمویم "زیدبن علی" علیه السلام خبری دارد؟ یکی از حاضران گفت: آری؛ من، تا حدّی از مطالب ایشان خبر دارم. شبی، در خانه معاویه بن اسحاق انصاری، در خدمت جناب زید علیه السلام بودیم که گفت: مهیّا شوید به مسجد سهله برویم، و در آن جا نماز بگزاریم.... حضرت امام صادق علیه السلام پرسید: آیا انجام داد؟ پاسخ داد: نه. کاری پیش آمد و او را از رفتن به مسجد سهله باز داشت. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: أما والله! لو أعاذ الله به حولًا لأعاذه. (یعنی) به خدا سوگند، اگر در آن جا برای یك سال از خدا پناه می طلبید، خداوند به او پناه می داد.

مرحوم شیخ جعفر بن محمّد بن قولویه (استاد شیخ مفید) با سلسله اسنادش از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده که خطاب به ابوحمزه ثمالی فرمود: ای اباحمزه! آیا عمویم زید را؛ در شبی که خروج کرد، دیدار کردی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: آیا در مسجد سهیل نماز گزارد؟ عرض کرد: مسجد سهیل کجا است؟ آیا منظور شما مسجد سهله است؟ فرمود: آری. عرضه داشت: نه. فرمود: أما إنّه لوصلّی فیه رکعتین، ثمّ استجارالله، لأجاره سنة. (یعنی) اگر در آن جا دو رکعت نماز می خواند، آن گاه به خدا پناهنده می شد، بی گمان، خداوند، تا یك سال او را پناه می داد. ابوحمزه ثمالی گفت: پدر و مادرم به فدای شما! آیا مسجد سهله این گونه است؟ فرمود: آری.



محل به دار آویختن بدن مطهر جناب زید علیه‌السلام در کناسه (محل زباله های کوفه) به مدت چهارسال، با بدن برهنه بوده است، موقعیت کناسه قدیم، میان مسجد کوفه و مسجد سهله و مرقد شهید ابراهیم الغمر است.

مواظبت (چند بار در هفته) حضرت صاحب الأمر عليه السلام بر نماز در مسجد صعصعة، و تشرّف مکرر مؤمنان به زیارت حضرتش در مسجد صعصعة؛ بعد از انجام عمل استجاره در مسجد سهله

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۶۰، عبقریه ۵، الیاقوت الأحمر، یاقوته۵) از محدث نوری (در کتاب نجم الثاقب، حکایت ۲۸ ص۴۷۴) نقل کرده است: دیدن محمّد بن ابي الروّاد رواسي است آن حضرت را در غیبت کبری، و شناختنش آن بزرگوار را در حین تشرّف، سیّد جلیل و عالم متهجّد نبیل، علیّ بن طاوس در کتاب اقبال الأعمال نقل فرموده از محمّد بن ابی الرّواد رواسی، که او ذکر نمود که:

او بیرون رفت با محمّد بن جعفر دهّان به سوی مسجد سهله، در روزی از روزهای ماه رجب. (بعد از عمل استجاره در مسجد سهله) محمّد به او گفت: ما را ببر به مسجد صعصعه عليه السلام؛ که آن مسجد مبارکی است و أمیر المؤمنین (صلوات الله علیه) در آنجا نماز کرده و حجج عليهم السلام قدمهای شریفه خود را در آنجا گذاشتند. پس میل کردیم به سوی آن مسجد. پس در بین نمازگزاردن بودیم، که مردی را دیدیم که از شتر خود فرود آمد، و در زیر سایه ها، زانوی او را عقال کرد. آنگاه داخل شد و دو رکعت نماز کرد، و طول داد آن دو رکعت را. آنگاه دستهای خود را بلند کرد و گفت: {اللّهمّ یا ذا المنن السّابغة... (تا آخر آنچه بیاید) آن دعا که در کتب ادعیّه، دراعمال ماه رجب، در آن مسجد معروف است}. آنگاه برخاست و رفت نزد شتر خود، و بر او سوار شد. پس ابن جعفر دهّان به من گفت: آیا برنخیزیم و نرویم نزد او؟ پس سؤال کنیم از او؛ که او کیست؟ پس برخاستیم و به نزد او رفتیم و به او گفتیم: تو را به خداوند قسم می دهیم؛ که تو کیستی؟ فرمود: شما را قسم می دهم به خداوند؛ که مرا کی پنداشتید؟ ابن جعفر دهّان گفت: گمان کردم

تو را خضر عليه السلام. پس به من فرمود: تو هم چنين گمان كردي؟ گفتم: گمان كردم كه تو خضري. فرمود: و الله كه من (هر آينه) آن كسى هستم كه خضر عليه السلام محتاج است به ديدن او، برگرديد كه منم امام زمان شما.

شيخ محمّد بن مشهدى در مزار كبير خود، و شيخ شهيد اوّل در مزار، نقل كردند از علىّ بن محمّد بن عبد الرّحمن شوشترى، كه او گفت:

گذشتم به قبيله بنى رواس. پس در ميان قبيله بنى رواس. بعضى از برادران دينى من گفتند: ماه رجب ايام طاعت و عبادت است و مستحب است در آن زيارت اين مواضع مشرّفه كه موالى (صلوات الله عليهم) قدمهاى خود را در آنجا گذاردند و نماز كردند در آن، و مسجد صعصعه قدس سره يكى از آنهاست. كاش مى بردى ما را به سوى مسجد صعصعه قدس سره كه نماز مى كرديم در آن، زيرا كه آن مسجد از اماكنى است كه ائمه ما عليهم السلام در آن نماز كرده؛ و زيارت اين اماكن در اين اوقات مستحب است، پس با ايشان ميل كرديم و به سوى مسجد مذكور رفتيم، كه درب مسجد ناگاه شترى را كه زانويش بسته و پالانش بر پشتش گذاشته كه درب مسجد خوابانيده شده؛ ديديم. پس چون داخل مسجد شديم. ناگاه مردى را ديديم مانند ماه، كه بر بدنش جامه هاى حجازى بود، و بر سر او عمامه اى بود، مانند عمامه اهل حجاز، و نشسته بود و مى خواند اين دعا را. پس من و رفيقم هر دو آنرا حفظ كرديم، و آن دعا اين است: {اللّهمّ يا ذا المنن السّابغه...}؛ آنگاه بعد از آن؛ سجده طولانى كرد و برخاست، و بر شتر خود سوار شد و برفت. پس رفيق من به من گفت: گمان مى كنم كه او خضر عليه السلام بود، پس چه شد ما را كه با او سخن نگفتيم؟ گويا كه زبان ما را بسته بودند و مهر بر دهان ما زده بودند؛ كه ما مبهوت شديم و ملتفت نشديم. پس بيرون رفتيم و ملاقات كرديم ابن ابى الرّواد رواسى را. پس گفت: از كجا مى آييد؟ گفتيم: از مسجد صعصعه قدس سره. و آن واقعه و خبر

را برای او نقل نمودیم. گفت: این شتر سوار در هر دو روز و سه روز یکبار می آید به مسجد صعصعه، و با کسی تکلّم نمی کند. گفتم: کیست او؟ گفت: شما چه گمان کردید او را؟ گفتیم: ما گمان کردیم او خضر علیه السلام است. پس گفت: من و الله نمی دانم او را مگر کسی که خضر علیه السلام محتاج است به مشاهده جمال او؛ برگردید با رشد و هدایت و بصیرت باشید. پس رفیقم چون این بشنید به من گفت: او والله؛ صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) است.

توضیحات

۱- این مسجد مربوط به جناب صعصعة بن صوحان؛ از اصحاب گرانقدر و باوفاي حضرات رسول الله صلی الله علیه و آله و امام علي و امام حسن و امام حسين علیهم السلام است. شخصيت صعصعة رضی الله عنه در حدّي است كه مسجد و محل بيتوته و عبادت وی؛ آن قدر فضیلت دارد که مورد اهتمام حضرات معصومين علیهم السلام از حضرت مولا علي علیه السلام تا حضرت مولا صاحب الأمر (منه السلام) بوده و برای گذاردن نماز و انجام عبادت و مناجات به اين مسجد تشريف مي آورده اند. از این رو فضیلت این مسجد افزون شده، و نه تنها قدمگاه حضرات معصومين و مولا صاحب الأمر علیهم السلام بوده و از مشاهد انوار الهي مي باشد، بلکه این مسجد محل نماز و عبادت ایشان نیز هست.

۲- این دو گزارش از دو واقعه جداگانه است؛ که مکرر اتفاق افتاده، هر چند جزئیات آن مشابه هم می باشد.

۳- هر دو واقعه به تنهائي؛ و برای يك فرد اتفاق نيافتاده، و اين تشرّف ها جمعي بوده است، البته به نظر مي رسد برای يكي از آنها (محمد بن ابي الرواد رواسي) مكرّرا؛ و به تنهائي قبلا نيز اتفاق افتاده است.

٤- در گزارش اول؛ محمّد بن ابي الروّاد روّاسي به همراه محمد بن جعفر دهّان بـه ايـن تشرّف نائل شده است، در گزارش دوّم جماعتي از بني روّاس به همراه علي بـن محمـد بن عبدالرحمان شوشتري؛ به اين تشرّف نائل شده اند، و افزون بر اينها؛ محمد بـن ابي الرواد رواسي؛ به تنهائي و بطور مكرر نيز به اين شرافت نائل شده است.

٥- افراد واقعه دوم به صاحب گزارش اول مراجعـه نمـوده و دربـاره اش بـا هـم مذاكره مي نمايند، او كه نظير اين واقعه را قبلا و مكررا داشته است، حـضرتش را به آنها معرفي نموده؛ و آنها از طريق وي حضرتش را مي شناسند.

٦- افراد گزارش اول در آخر واقعه تشرّف؛ با معرفي خود حضرتش؛ ايـشان را مي شناسند، و تشرّفشان با معرفت شخصي همراه مي باشـد. ولی افـراد گـزارش دوّم در حين تشرّف؛ حضرتش را نشناخته بودند، و بعدا ايشان را می شناسند.

٧- بخاطر دارا بودن دو جهت زمانی (ماه رجب) و مكانی (مسجد صعـصعة) ايـن واقعه ها؛ هم در اعمال ماه رجب؛ و هم در اعمـال مـسجد صعـصعة ذكـر شـده است، و خواندن اين دعا در اين زمان و در هر مكان، و در اين مكان و هـر زمـان فضيلت داشته، بلكه در غير اين زمان و مكان هم محل بهره مندی است.

٨- متأسفانه بسياري از عوام زائران؛ بخـاطر بي اطـلاعي ديـني خـود و روحـاني كاروان دولتی؛ و يا بي اهتمامي برخي متصديان كاروانهای زيارتي دولتی بـه امـور معرفتي و معنوي؛ عليرغم رفتن به مسجد سهله و يـا حـتی عبـور از كنـار درب اين مسجد (صعصعه)؛ اما به زيارت و عبادت در اين مسجد موفق نمي شوند.

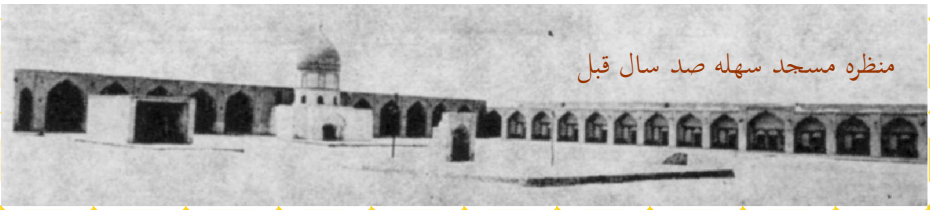

منظره مسجد سهله صد سال قبل

استجاره ٤٠ نفر از علماء و صلحاء به مسجد سهله؛ در شیوع طاعون در نجف اشرف، و برطرف شدن مرگ طاعون بعد از استجاره

مرحوم آیت الله شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطاء) {١١٥٦-١٢٢٨ هـ.ق} از ذریه مالك اشتر، و از فقهاء بزرگ نجف، که علامه سید مهدی بحرالعلوم؛ ایشان را به عنوان مرجع فتوی معین فرموده بود، در کتاب فقهی (کشف الغطاء) بعد از ذکر حدیث امام صادق عليه السلام {لو أن عمي زيدًا استجار الله لاجاره عشرين سنة = اگر عمویم زید در این مسجد از خداوند پناه خواسته بود؛ خداوند او را ٢٠ سال پناه می داد} نوشته است: {وقد استجرت به في سنة الطاعون مع ما يقرب من أربعين شخصًا على الظاهر، وقد أفنى الخلق؛ ثم بعد انقضائه؛ ما فُقد منهم أحد على الظاهر}. (یعنی) در سال شیوع طاعون که مرگ و میر در مردم عمومی و شیوع یافته بود، من با حدود چهل نفر پناه بردیم و استجاره کردیم به مسجد سهله، و بعد از اتمام عمل استجاره دیگر کسی از مردم نجف (از طاعون) نمرد.



وعده ناحیه مقدسه به زائر جزیره خضراء در مسجد سهله

منبع حدیث واقعه زیارت علی بن فاضل از بلاد مستوره صاحب الأمر علیه السلام:

محدث نوری (در کتاب نجم الثاقب ص٥٠٦) نقل کرده است: قصّه جزیره خضراء و بحر ابیض، به نحوی که در رساله مخصوصه ثبت شده، و در خزانه أمیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) یافت شده، به خطّ عامل فاضل، فضل بن یحیی بن علي، مؤلّف آن رساله. ما اوّل حکایت را نحوی که علّامه مجلسی و غیره؛ از آن رساله نقل کردند، ذکر کنیم، پس از آن شواهد و قراین بر صدق آن، و تصریحات علمای اعلام را بر اعتبار آن بیان کنیم.

صورت رساله مذکوره: و بعد؛ پس به تحقیق که یافتم در خزانه أمیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)، به خطّ شیخ امام فاضل و عالم عامل، فضل بن شیخ یحیی بن علی الطّبسی کوفی (قدّس الله روحه)، حکایتی که صورت آن چنین است:

و بعد؛ پس چنین می گوید بنده نیازمند به سوی عفو خداوند (سبحانه)، فضل بن یحیی بن علی طبسی کوفی امامی (عفی الله عنه) که: من شنیده بودم از دو شیخ فاضلان عالمان عاملان، شیخ شمس الدّین بن نجیح حلّی و شیخ جلال الدّین عبد الله بن حوام حلّی (قدّس الله روحهما و نوّر ضریحهما)، در مشهد منوّر حسین (صلوات الله علیه)، در نیمه ماه شعبان سنه ٦٩٩ از هجرت، که روایت کرده اند از شیخ صالح با ورع، شیخ زین الدّین علیّ بن فاضل مازندراني، مجاور نجف اشرف، که حکایت کردند از برای ایشان این قصّه را، آنگاه که مجتمع شده بودند با او در مشهد امامین همامین (صلوات الله علیهما) سرّ من رأی. پس نقل کرد برای ایشان؛ آنچه دیده بود در بحر ابیض و جزیره خضراء. پس، شوق تمامی در من پیدا شد برای دیدن شیخ زین الدّین مذکور، و از خداوند (تبارك وتعالى) سؤال کردم که ملاقات او را برای من آسان گرداند، که این خبر را بشنوم از دهان او، واسطه از میان

ساقط شود. عزم نمودم بر حرکت کردن به سوی سرّ مـن رأی؛ کـه در آنجـا او را ملاقات کنم. پس اتّفاق افتاد که شیخ مذکور، طرف حلّه آمد؛ در ماه شوّال سـال مذکور، که به مشهد مقدّس غروی، یعنی مشهد حضرت أمیر المؤمنین (صلوات الله علیه) برود، به قاعده معهود در آنجا اقامت نماید. چون شنیدم که او به حلّه آمده، من در آن وقت آنجا بودم و انتظار می کشیدم قدوم او را؛ که ناگاه دیـدم شـیخ را که می آید سواره؛ و قصد کرده برود به خانه سیّد حسیب، صاحب نسب رفیـع و حسب منیع، سیّد فخر الدّین حسن بن علی مازندرانی که در حلّـه مـنزل داشـت (اطال الله بقائه)، و من تا آن وقت نمی شناختم شیخ صالح مذکور را، لکـن خطـور در دلم کرد که او همان است. پس چون از نظرم غایب شد، در عقب او رفـتم تـا خانه سیّد مذکور. پس چون به در خانه او رسیدم، دیدم سیّد فخـر الدّیـن را کـه در خانه ایستاده، خرسند. چون مرا دید کـه می آیـم، خندیـد در روی مـن و بـه حضور شیخ مرا مژده داد. پس دلم از فرح و سرور پرواز نمود و نتوانستم خـود را نگاه دارم که در وقت دیگر نزد او روم. با سیّد فخر الدّین داخـل خانـه شـدم، و سلام کردم بر او؛ و دست او را بوسیدم...؛ تا آخر نسخه بحارالأنوار... منه.

و یکـی از متوطّنـان حلّـه، کـه او سـیّد فخـر الدّیـن حـسن بـن علی موسـوی مازندرانی بود که به دیدن من آمده بود؛ در اثنای سخن، فرمـود کـه: شـیخ زیـن الدّین علیّ بن فاضل مشار الیه در خانه او، که در آخر بلده حلّه واقع است، نـازل شده است. پس از استماع این خبر مسرّت اثر، چندان شـادی و فـرح رخ نمـود که گویا پریدم، و اصلًا توقّف ننمودم و در خدمت سـیّد فخـر الدّیـن مـذکور و مصاحبت او روانه شدم. با سیّد داخل خانـه شـدم و بـه خـدمت شـیخ علیّ بـن فاضل رسیدم، و بر او سلام کـردم و دسـت او را بوسـیدم. او حـال مـرا از سـیّد سؤال کرد. سیّد به او گفت که: این شیخ فضل بن شیخ یحیی طبسی کوفی اسـت،

صدیق و دوست شماست. پس او از جا برخاست و مرا در مجلس خود نشانید، و مرا ترحیب کرد و از احوال پدر و برادر من، صلاح الدّین پرسید. زیرا که او ایشان را بیشتر می شناخت و من در آن اوقات نبودم، بلکه در بلده واسط بودم؛ و در آنجا مشغول طلب علم بودم، در پیش شیخ عالم کامل، ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد واسطی امامی مذهب (که خدا او را با ائمّه طاهرین علیهم السلام مشغول گرداند) به نزد او درس می خواندم.

با شیخ علی مذکور سخن گفتم، و از سخنان او مطّلع بر فضل او گردیدم، و دانستم که در بسیاری از علوم اطّلاع دارد، از علوم فقه و حدیث و عربیّت.

از او پرسیدم آنچه را از دو مرد فاضل عالم عامل، شیخ شمس الدّین و شیخ جلال الدّین حلّی، از اهل حلّه، شنیده بودم. شیخ علی مذکور، مجموع قصّه را از اوّل تا آخر در حضور سیّد حسن مازندرانی صاحبخانه، و در حضور جماعتی از علمای حلّه و اطراف (که به دیدن شیخ علی مذکور آمده بودند) در روز پانزدهم ماه شوّال در سال ۶۹۹ نقل کرد، و این صورت چیزی است که از لفظ او شنیدم (اطال الله بقائه)، و بسا می شود که در آن الفاظی که نقل کردم تغییری حاصل شود، لکن معنی یکی است.



بزرگانی که جزیره خضراء و بلاد مستوره صاحب الأمر عليه السلام را پذیرفته اند:

۱- مؤلّف (محدث نوری) گوید که: ۲- علّامه مجلسی در بحار الأنوار، ۳- و فاضل خبیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء، نقل نمودند از ٤- رساله جزیره خضراء که صاحب رساله گفت: ٥- یافتم به خطّ شیخ فاضل، فضل بن یحیي، در خزانه حضرت أمیر المؤمنین (صلوات الله علیه)؛ و اشاره نکردند به اسم یابنده و جامع حکایت، و به همین قدر اکتفا نمودند در اعتبار، ٦- لکن فاضل صالح، آخوند ملّا کاظم هزار جریبی، تلمیذ استاد اکبر، علّامه بهبهانی، در کتاب مناقب خود گفته که: ۷- این حکایت منقول است از خطّ شیخ اجلّ افضل اعلم اعمل اکمل، عمدة الفقهاء والمجتهدین، مجدّد مراسم الائمّة الطّاهرین (صلوات الله علیهم اجمعین)، محمّد بن مکّی، مشهور به شهید (اول)، ۸- به نقل جمعی از مؤمنان تقی ثقه معتمد؛ به لفظ عربي؛ و ترجمه آن به فارسی چنین است که: شیخ بزرگوار شهید سعید مشار الیه، می فرماید که: به خطّ پیشوای دانا، فضل بن یحیي...؛ الی آخره. و از این معلوم می شود که صاحب رساله "شهید" است، و مؤیّد این کلام که باید مؤلّف آن شهید باشد یا نظیر آن؛ از کسانی که در نقل ایشان مجال سخنی نباشد، ۹- {و قاضی تستری در کتاب المجالس خود نقل می کند که شهید در برخی از (امالی) خود، داستان جزیره را روایت کرده است} ۱۰- آنکه؛ میرمحمّد لوحی معاصر علّامه مجلسی، در کتاب کفایة المهتدي في معرفة المهدي (صلوات الله علیه)، (با آنکه در نقل علّامه مذکور و فهم آن جناب طعن بسیار زده و ایراد کرده) با این حال می گوید در موضعی از کتاب که: این کمترین، خبر معتبر مدینة الشّیعة و جزیره اخضر و بحر ابیض را {که در آن مذکور است که حضرت صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) را چند فرزند است}، با این حدیث صحیح در کتاب ریاض المؤمنین تلفیق نمودم؛... الخ. اگر اعتبار صاحب آن رساله مبیّن و معلوم نبود؛ و راه طعنی، هر چند جزئي می داشت، برای او

میدان وسیعی بود در طعن و ایراد بر علّامه مذکور که چنین قصّه طولانی بی پایه را در کتابی که مجمع اخبار معتبره است، نقل کرده. ۱۱- عالم جلیل و حبر نبیل، شیخ اسد الله کاظمینی، در اوّل مقابیس، در ضمن مناقب محقّق صاحب شرایع می فرماید: رئیس العلماء، حکیم الفقهاء، شمس الفضلاء، بدر العرفاء، المنوه باسمه و علمه فی قصّة جزیرة الخضراء؛... الخ. ۱۲- در کشف القناع، در ضمن شواهد بر امکان رؤیت در غیبت کبری و تلقّی حکمی از آن جناب، می فرماید: و از آن جمله است قصّه جزیره خضراء معروفه، که مذکور است در بحارالأنوار، ۱۳- و تفسیر الأئمّه علیهم السلام و غیر آن. ۱٤- شهید ثالث، قاضی نور الله (رحمه الله)، در کتاب مجالس المؤمنین فرموده: مخالف و مؤالف، بنابر روایات صحیحه صریحه، متّفقند بر آنکه در زمان ظهور، تمام دفاین و گنجها (که از نظر مستور و در تحت زمینها مدفون است) بر روی زمین می آید و بر صاحب الأمر (صلوات الله علیه) ظاهر خواهد شد، ظلمه و جبابره روی زمین، مقهور او خواهند گردید؛ و مُلك عالم به قبضه اقتدار و حوزه اختیار آن حضرت در خواهد آمد، و جهان به نور عدل و داد آن حضرت؛ منوّر خواهد شد، و جمیع این امور به تمکین و قدرتی است که حضرت ربّ العزّة به آن حضرت ارزانی فرموده، که به آن تواند جایی چند به تصرّف خود در آورد ؛که احدی را بی اشاره علیّه (والای) آن حضرت، به آن راه نباشد؛ مَحالّ (محلهای) مناسب حال در آنجا برای خود و ملازمان خاصّ سراپرده اختصاص، ترتیب فرماید، و به لوازم مراسم هر امری، چنان که مقتضای مصلحت دینی و صوابدید یقینی آن حضرت باشد، در آنجا قیام و اقدام نماید، چنانکه از قصّه مشهور بحر ابیض و جزیره اخضر مستفاد می شود؛ انتهی. از این کلام شریف، معلوم می شود که این قصّه در آن طبقه معروف و مشهور بوده، و محتمل است که به سند دیگر نیز به دست ایشان آمده باشد.

تکمیل {رساله دستور جامع عمل استجاره}: (و جمعی دیگر از بزرگان مانند) ۱۵- علامه سید هاشم بحرانی نیز همین حدیث را در کتاب تبصرة الولي، ۱۶- و شیخ عبد الله بحرانی در کتاب عظیم عوالم العلوم، ۱۷- و محدث بحرانی در کتاب کشکول بحرانی، ۱۸- و سید جزایری در کتاب ریاض الابرار، ۱۹- و مرحوم فیض کاشانی در کتاب النوادر، ۲۰- و مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة، ۲۱- و سید شبّر در کتاب جلاءالعیون، ۲۲- و شریف فتونی عاملی در کتاب ضیاءالعالمین روایت کرده و آنرا پذیرفته اند. و در قرن اخیر امثال: ۲۳- مرحوم آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشي. ۲٤- و آیت الله فقیه بصیر سید علی قاضی طباطبائی تبریزی؛ آنرا تصدیق نموده، بلکه بزرگانی بعد از تصدیق؛ با توسل مستمر به ناحیه مقدسه؛ توفیق سفر به آن نواحی (جزیره خضراء) را پیدا کرده، و آنرا بالعیان مشاهده، و بعد از سفر؛ ضمن تأکید صحت موضوع؛ تفاصیل احوال آنرا نیز گزارش نموده اند. امثال: ۲۵- آیت الله سید محمد باقر شفتی، ۲٦- و مبرزترین شاگرد آیت الله قاضی؛ مرحوم آیت الله فقیه حکیم سید حسن اصفهانی مسقطي. و نیز آنانکه با اهل آن دیار مبارکه ملاقات و گفتگو داشته اند، امثال: ۲۷- مرحوم آیت الله سید فرزندعلی حائری هندی. و بزرگان دیگری همچون: ۲۸- علامه نهاوندی آنرا نقل نموده اند، و شخصیتهایی همانند: ۲۹- شیخ حسن بن سلیمان حلّی، تلمیذ شهید اوّل، ۳۰- و علامه میرجهانی؛ دیگر بلاد مستوره؛ مربوط به خواص اهل ایمان را؛ روایت و معرفی نموده اند. رضوان الله علیهم اجمعین.



مرحوم محدّث نوری

مطالب فراگرفته از نایب خاص امام زمان علیه السلام و حاکم بلاد خاصان

شیخ فاضل، علیّ بن فاضل گفت که: از سیّد شمس الدّین (سلّمه الله) {نبیره و نایب خاص امام زمان علیه السلام} مسائل بسیار فرا گرفتم، که آنها زیاده از نود مسأله است، و من آنها را در مجلّدی جمع کردم، و آن را فواید شمسیّه نامیدم، و مطّلع نمی گردانم بر آنها؛ مگر مؤمنان خالص را، و تو زود است که آن را ببینی. گفتم: مرا اذن می دهی که آنچه را دیدم حکایت کنم؟ گفت: باکی نیست اینکه حکایت کنی از برای مؤمنان، تا آنکه مطمئن گردد دلهای ایشان، مگر فلان و فلان امر؛ و تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم. {و این محدودیت در نقل و رعایت شرایط در مستمع به فرمان ناحیه مقدسه بوده است، و حکمت آن معلوم است که محفوظ ماندن از انکار مقصرین (کما هو المبتلی به فی زماننا)}. در اینجا نمونه هایی از آن تعالیم شریفه را (که مفید در فهم مطالب این رساله است) اقتباس و نقل می نماییم:

{۱}. مشهد مهدویّ علیه السلام بالای کوه جزیره خضراء: ناگاه مرد خوشرویی که دو بُرد سفید از پشم در بر داشت؛ به ما مرور نمود، و چون نزدیك رسید، بر ما سلام کرد و برگشت، و مرا از هیئت او خوش آمد. به سیّد (سلّمه الله تعالی) گفتم که: کیست این مرد؟ سیّد به من گفت که: این کوه بلند را می بینی؟ گفتم: بلی. گفت: در بالای آن، جای نیکویی هست، و چشمه در آنجا از زیر درخت جاری می شود، و از برای آن درخت؛ شاخه ها بسیار هست، و در پیش آن درخت، قبّه ای هست که به آجر بنا کرده اند، و این مرد با رفیق دیگر، خادم آن قبّه اند، و من در هر بامداد روز جمعه؛ بدان مکان می روم، و در آنجا امام (صلوات الله علیه) را زیارت می کنم (خواندن زیارت حضرت صاحب الأمر علیه السلام) و دو رکعت نماز بجای می آورم، و ورقه ای در آنجا می یابم که در آن ورقه نوشته است

آنچه را که به آن محتاجم، از محاکمه (قضاوت) میان مؤمنان؛ هر چه در آن ورقه هست، به آن عمل می کنم از جمعه تا جمعه دیگر؛ و سزاوار است از برای تو که به آن مکان روی و امام (صلوات الله علیه) را زیارت کنی. پس من به آن مکان رفتم و آن قبّه را به آن نحو دیدم که وصف کرده بود، و دو خادم را در آنجا دیدم. آنکه مرا با سیّد دیده بود؛ تکریم نمود، و آن دیگر مرا انکار نمود. آن رفیق گفت که: من این را با سیّد شمس الدّین عالِم دیدم. پس او نیز به من التفات کرد و هر دو ایشان به من سخن گفتند و از برای من نان و انگور آوردند، و من از آن غذا خوردم و از آب آن چشمه آشامیدم. وضو ساختم و دو رکعت نماز بجا آوردم.

{۲}. وجه حدیث منع رؤیت در دوران غیبت، و صحت وقایع تشرّفات و رؤیتها:

{الف} (در زیارت مشهد مهدويّ عليه السلام بالای کوه جزیره خضراء) از آن دو خادم سؤال کردم که: شما امام عليه السلام را دیده اید؟ گفتند: دیدن آن حضرت ممکن نیست، ما اذن نداریم که خبر دهیم به احدی. از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند، و ایشان از برای من دعا کردند. از نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم. به در خانه سیّد شمس الدّین عالم رفتم. به من گفتند که: سیّد به خانه شیخ محمّد رفته است که تو با او آمدی در کشتی. من به نزد شیخ محمّد رفتم و رفتن خود را به آن کوه و انکار احد خادمین و سایر گذشته ها را برای او نقل کردم. او فرمود که: انکار آن خادم تو را، برای آن بود که از برای احدی غیر سیّد شمس الدّین و امثال او رخصت نیست که به آن کوه بالا روند. من احوال سیّد شمس الدّین (سلّمه الله تعالی) را از او پرسیدم. گفت که: سیّد از فرزندان فرزند امام عليه السلام است، و میان سیّد و میان امام عليه السلام پنج پدر فاصله است، و او نایب خاص آن حضرت عليه السلام است؛ به امری که از حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) رسیده است. {ب} پس در اوّل جمعه ای

که با او نماز خواندم، دیدم که سیّد دو رکعت نماز جمعه را به نیّت وجوب کرد. چون از نماز فارغ شد، گفتم: اي سیّد من، دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی به نّیت وجوب. فرمود: بلي، برای آنکه شرطهای آن، همه موجود است. با خود گفتم: شاید که امام (صلوات الله علیه) حاضر باشد. پس در وقت دیگر، در خلوت از او سؤال کردم که: آیا امام (صلوات الله علیه) حاضر بود (در جزیره خضراء)؟ فرمود: نه، ولکن من نایب خاصّ آن حضرتم و به امر آن حضرت کردم. عرض کردم که: ای سیّد من، آیا امام علیه السلام را دیدي؟ فرمود: نه، ولکن پدرم مرا حدیث کرد که؛ او سخن امام (صلوات الله علیه) را می شنید و شخص او را نمی دید، و جدّ من سخن امام علیه السلام می شنید و شخص او را می دید. سید شمس الدین به من گفت امام علیه السلام در آغاز هر سالی کنار این گنبد تشریف می آورند و گرد آن حضرت جمع نمی شوند مگر مخلصین (از خواص خاصان حضرت). به او گفتم: شاید شما هم جزء آن ها باشید؟ پس گریه کرد و گفت: اگر خدا بخواهد.

{ج} عرض کردم که: ای سیّد من، به چه سبب بعضی می بینند و بعضی نمی بینند؟ فرمود: ای برادر، حق (سبحانه وتعالی) فضل خود را به هر یك از بندگان خود که می خواهد می دهد، و این از حکمتهای بالغه و عظمتهای قاهره حق (سبحانه وتعالی) است؛ چنانکه حق تعالی مخصوص فرموده از بندگان خود، انبیا و مرسلین و اوصیای منتجبین علیهم السلام را، و ایشان را علامتهایي است؛ چنانکه حق تعالی جمعی از خلق خود را برگزیده است و ایشان را به نبوّت و رسالت و وصایت مخصوص گردانیده است، و ایشان را علامتهایي از برای خلق خود قرار داده، و حجّتها از برای خود گردانیده است، و ایشان را وسیله قرار داده است بین خلایق و بین خود، تا آنکه هر که هلاك گردد، با بیّنه و دلیل هلاك گردد، و هر که زنده گردد و هدایت یابد، به دلیل و بیّنه زنده گردد؛ و زمین را از حجّت

خالی نمی گرداند از برای لطفی که نسبت به بندگان خود دارد، ناچار است از برای هر حجّت، از سفیر و واسطه که از جانب او به خلق رساند. {د} گفتم: ای سیّد من، مشایخ ما حدیثی از حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که من آن حضرت را دیدم، به تحقیق که دروغ گفته است؛ پس با این (حدیث)، چگونه در میان شما کسی هست که می گوید من آن حضرت را دیدم؟ گفت: راست می گویی؛ آن حضرت علیه السلام این سخن را فرمود؛ در آن زمان به سبب بسیاری دشمنان از اهل بیت و خویشاوندان خود، و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عبّاس، حتّی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع می کردند از ذکر کردن احوال او، و اکنون زمان طولانی گردیده است، و دشمنان از او مأیوس گردیدند، و بلاد ما از آن ظالمان و ظلم ایشان دور است، و به برکت آن حضرت علیه السلام، دشمنان نمی توانند که به ما برسند. از سخن سیّد شمس الدّین چنین مفهوم می شود که بعضی از اهل آن ولایت، در غیبت کبری امام علیه السلام را گاهی می بینند.

{ه} عرض کردم: ای سیّد من، آیا ممکن هست نظر کردن به سوی جمال و بهای آن حضرت علیه السلام در این زمان (برای هرکسی)؟ فرمود: نه، (اما) بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند و نشناسد. گفتم: ای سیّد من، من از جمله بندگان مخلص آن حضرت هستم، و آن جناب را ندیده ام. فرمود که: تو دیدی آن حضرت را دو مرتبه؛ یك مرتبه وقتی که به "سرّ من رأی" (سامراء) می رفتی، ..... (تا آخر واقعه اول).... پس مرا به خاطر آورده است والله آنچه که بوده است. عرض کردم: ای سیّد من، چنین بود که فرمودی. گفت: مرتبه دیگر وقتی بود که از دمشق بیرون آمده بودی و به سوی مصر می رفتی با شیخ اندلسی خود؛ و از قافله باز ماندی..... (تا آخر واقعه دوم).

٣- اماكن ديدار حضرت صاحب الأمر عليه السلام: پس عرض كردم: اى سيّد من، آيا امام عليه السلام حج مى كند در هر مدّتى بعد از مدّتى؟ گفت: اى پسر فاضل، تمام دنيا از براى مؤمن؛ يك گام است؛ پس چگونه خواهد بود از براى كسى كه دنيا به پا نمى شود مگر به بركت وجود او و وجود آباء او (صلوات الله عليهم اجمعين)؟ بلى، حج مى كند در هر سال، و (مرتبا) زيارت مى كند پدران بزرگوار را در عراق و مدينه و طوس (على مشرفيها السّلام)؛ و به زمين ما بر مى گردد.

٤- شعار و نماد دولت جزيره خضراء: پس سيّد شمس الدّين مرا تحريص كرد كه زود برگردم به سوى عراق، و در بلاد مغرب اقامت ننمايم؛ و به من گفته است كه بر دراهم ايشان اين كلمات نوشته است: {لا إله إلّا الله محمّد رسول الله علىّ ولىّ الله محمّد بن الحسن القائم بأمر الله} يعنى {نيست خدايى مگر خداوند يگانه، و محمّد صلى الله عليه وآله رسول و فرستاده خداست، و على (صلوات الله عليه) ولىّ و دوست خداست، و محمّد بن الحسن (صلوات الله عليهما) به پا دارنده امر خداست}. سيّد پنج درهم از آن دراهم به من عطا نمود، و من از براى بركت آنها را نگاه داشتم.

٥- اقامت در مسجد سهله: سيّد (سلّمه الله) مرا با آن كشتيهايى كه آمده بودم، برگردانيد، تا رسيدم به آن بلده از بربر؛ كه اوّل مرتبه به آنجا داخل شده بودم، و گندم و جو به من داده بود، و من آنها را در آن بلد به صد و چهل اشرفى فروختم، و متوجّه طرابلس (ليبى امروز) كه يكى از شهرهاى مغرب بود، گرديدم، و از راه اندلس نرفتم، براى امتثال امر سيّد شمس الدّين عالم، كه خدا عمر او را طولانى گرداند؛ و از آنجا با حاجّ (حجّاج) مغربى به مكّه رفتم، و حجّ كردم، و به عراق برگشتم، و مى خواهم كه در مدّت عمر خود در نجف بمانم تا مرگ مرا در رسد. ايضًا شيخ مذكور علىّ بن فاضل گفت: آن وقتى كه در آن بقعه مقدّسه بودم تا اين وقت كه در حلّه از براى شما نقل مى كنم، مدّت هشت سال و نيم شده.

و چون شیخ علیّ بن فاضل از حلّه بیرون رفت، شنیدم که چند وقتی در مسجد سهله اقامت نمود به سبب وعده ای که (از ناحیه مقدسه) به او شده بود.

توضیح: بلاد مستوره حضرت صاحب الأمر علیه السلام به جزیره خضراء (با حکومت سید شمس الدین تبار پنجم حضرتش) منحصر نبوده، و نواحی فراوان دیگری نیز هست که بعضی در کتب حدیث ذکرش آمده، و برخی دیگر در کتب متداوله هم ذکرش نیست، از جمله آنها ۳۳ موضع و ناحیه مبارکه را نام می بریم:

۱- جزیره خضراء در بحر ابیض که نسل پنجم حضرت امام زمان علیه السلام در آن نایب خاص و حاکم بوده است. ۲ و ۳- دو شهر جابلقا و جابلسا، در شرقی ترین و غربی ترین نقطه مسکونی زمین. ٤ تا ۱۰ - جزایر سبعه (مبارکة، طاهرة، زاهرة، رابقة، صافیة، طلوم، عناطیس) با حکومت اولاد بلاواسطه حضرت امام مهدی علیه السلام. ۱۱- شهری که حضرت مولا علی علیه السلام آنرا معرفی فرموده اند، در سه هزار فرسخی مدینه منوره، با توانایی زراعت و ثمر فوری، به برکت تبری از طاغوت. ۱۲- جزیره خواصّ با حکومت "عبدالرحمان" تبار هفتم حضرت ولی عصر علیه السلام که مرحوم آیت الله سید محمد باقر شفتی؛ از آن دیدن و آنرا گزارش کرده اند. ۱۳- شهر پنهان؛ در بیابان میان عراق و عربستان؛ در راه مکّه. ۱٤- جزیره ای در دریای مغرب، و غرب کشور پرتغال به نام (اینسو لا کاپورتا فینستره) که مرحوم علیقلی جدید الإسلام (کشیش پرتغالی هدایت یافته به اسلام) آنرا از گزارش مردمان قدیم آن سامان نقل نموده است، همچنین مرحوم علامه خوانساری در کتاب روضات الجنات از محدّث میرزا محمد هندی نیسابوری استرابادی نقل کرده است که: جمعی ثقه به ولایت واقعه در تحت حکم آن حضرت علیه السلام (که در جزائر مغرب واقع است و اولاد آن حضرت در آن حکّامند) رفته اند، و از آن خبر داده اند، و نیز گزارش داده که مردم فرنگ از این جزایر مطلع هستند، و نظر به

قرب ولایت فرنگ به آنجا؛ از یك كشیش فرنگستان (كه اعلم نصاری بود) به نام "یوسف جوانه فرنگسیس، (درباره این جزایر) تحقیق نمودم، بتفصیل بیان آن نمود، و گفت: سكنه آنجا مسلمانانند، و پادشاه آنجا را "داعی" می گویند. و صورت (نقشه) آن جزائر را به این خاكسار بر سبیل ارمغان داد، اكنون در نزد این خاكسار موجود است. ۱۵- جزیره ای در بحر اخضر. ۱٦- جزایر بحر غرائب (كرائب - كارائیب). ۱۷- جزیره ای در جنوب هند. ۱۸ تا ۲٤- و هفت شهر در مركز كویر لوت ایران (نورستان، حیدرآباد، نعیم آباد، نعمت آباد، قاسمیه، خلیله، و عظیم آباد) ویژه خواص مؤمنان به حضرت بقیة الله علیه السلام با حكومت "میرسلیمان" و مأمور حضرت امام زمان علیه السلام از ذریه حضرت امام سجاد علیه السلام. ۲۵- منزل حضرت مهدی علیه السلام در مدینه منوره، كه در بیان امام باقر علیه السلام معرفی شده است. ۲٦- منزل حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مكه مكرمه، محله ذی طوی در بیان امام باقر علیه السلام معرفی شده است. ۲۷- مسكن حضرت امام زمان علیه السلام در كوه رضوی نزدیك مدینه منوره، در این نواحی نوعی از شیعیان دوازده امامی ساكن هستند كه بسیار تكتم نموده و از سایر شیعیان (ایران و عراق) حتی مدینه و شرقیه عربستان نیز منقطعند. ۲۸- مسكن حضرت ولی عصر علیه السلام در كربلا كه در واقع شیخ انصاری اشاره می شود. ۲۹- منزل حضرت امام عصر علیه السلام در كوخها و باغستانهای شمال مسجد سهله. ۳۰ - منزل حضرت صاحب الأمر علیه السلام در مسجد سهله. ۳۱- ناحیه ای كه خود حضرت حجت در نامه شان به شیخ مفید توصیف آنرا فرموده اند كه اخیرا به آنجا منتقل شده بوده اند. ۳۲- منزل حضرت امام غائب علیه السلام در عقبه طائف. ۳۳- با همه این تفاصیل، این موارد مثال مختصری بوده از اماكن مستوره، و مواضع دیگری برای سكونت و اقامت شخصی خود حضرت قائم علیه السلام در سوای این بلاد و امكنه نیز قرار دارد.

مسجد سهله منزل حضرت مهدی عليه السلام در دوران غیبت کبری

مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۱٤٥، عبقریه ۷، الیاقوت الأحمر، یاقوته۲۷) از قطب راوندي {متوفی ۵۷۳ هـ.ق}، از ابن أبی سورة از پدرش أبو سورة کوفی روایت نموده است {امّا چون نقل ایشان مقطوع و مخلوط بود، و نقل کامل و صحیح نزد ما بود، پس نقل و ترجمه نهاوندی را حفظ کرده و بر نقل کامل تصحیح نمودیم}:

پدرم (أبو سورة) از مشایخ زیدیّه بود در کوفه، و حکایت کرد که: روزي بسوي قبر حسین (صلوات الله علیه) روانه شدم که روز عرفه را آنجا باشم. پس مشرّف شده، توقّف در حایر شریف نمودم، تا آنکه وقت عشاء در رسید. نماز عشاء را بجا آورده، قدری خوابیدم، و بعد از آن شروع به ختم قرآن کردم، (آغاز آن) به قرائت سوره حمد.

ناگاه جواني را دیدم که جبّه ای در بر دارد، و قبل از من ابتداء به قرائت نمود و پیش از من (از ختم تلاوت) فارغ گردید. و نزد من بود تا آنکه نماز صبح را ادا کرده، هر دو از باب حایر بیرون آمدیم، و به شاطئ فرات رسیدیم. آن جوان به من گفت: تو می خواهي به کوفه بروي، برو.

پس من در طریق فرات روانه شدم، و او به جانب بیابان روانه شد. پدرم ابو سوره گفت: دیدم که مفارقت او بر من سخت شد. از عقب او روان شدم. چون آن جوان این بدید، به من گفت: بیا. پس با او روانه شدم، تا آنکه به "اصل حصین مسنّاة" رسیدیم. پس در آنجا خوابیدیم. وقتی که بیدار شدیم، پس با یکدیگر قدري آن شب را راه رفتیم تا آنکه وقت سحر به "نواویس" رسیدیم. خود را با آن جوان، در ارض غرّي؛ بالای کوه (بلندی) خندق کوفه دیدیم. دیدم آن جوان نشست، و زمین را بدست خود، قدري پست (گود) نمود. آبي ظاهر شده، از آن

وضو گرفت، و سيزده ركعت نماز (۸ ركعت نافله شب+ ۲ ركعت نافله شفع + ۱ ركعت نافله وتر + ۲ ركعت نافله صبح) بجاي آورد. تا آنكه پس از آن خود را مقابل مسجد سهله ديديم. پس آن جوان گفت كه: منزل من در اين مكان می باشد.

پس آن جوان، متوجّه من شده، گفت: گويا عيالوار باشي و امر معاش بر تو تنگ است؟ برو به نزد ابو طاهر عليّ بن يحيي (× محمد بن سليمان) ابن الزراريّ. و او خواهد بيرون آيد بسوي تو، بحالتی كه دستهاي او، به خون قرباني آلوده باشد. پس به او بگو: جواني به فلان صفت و فلان صفت می گويد كه: از آن كيسه (هفتصد ديناری) را كه در پاي تخت خود دفن كرده ای، صد دينار بده به من؛ كه ابن ابی سوره ام. راوي گويد: چون اين بشنيدم، از آن جوان پرسيدم كه: تو كيستی؟ گفت: من محمّد بن الحسن عليهما السلام می باشم. او را نشناختم. پس به او گفتم: اگر او (ابن الزراری) از من نپذيرفت و نشانه خواست؟ گفت: من پشت سر تو هستم، آنگاه ناپديد شد.

او را مفارقت نموده، و من رفتم درب خانه ابو طاهر زراري، و درب را كوبيدم. چون درب را زدم، گفت: كيستی؟ گفتم: من ابو سوره می باشم. شنيدم كه با خود گفت: مرا با تو چه كار است، ای ابا سوره؟ پس چون بيرون آمد، با دستهاي رنگين شده به خون قرباني؛ آن قصّه را به جهت او نقل كردم. و فرمايش آن جوان را به او رسانيدم.

چون اين بشنيد، خندان گرديد، و گفت: شنيدم و اطاعت نمودم. بعد از آن، مرا با خود به درون خانه برد، و كيسه ای را از نزد پاي تخت بيرون آورد، و از آن؛ صد دينار به من تسليم نمود. و از من پرسيد آيا با او مصافحه نمودی؟ گفتم: آری، پس با من مصافحه نمود، و روي مرا ببوسيد، و دست مرا بر روي خود

ماليد. ابو سوره چون اين (كرامات) بديد، از مذهب زيديّه اعراض نمود و شيعه خالص گرديد.

توضيح: اين واقعه به طرق مختلفه توسط شخصيتهاى مختلف روايت شده است، از جمله آنها شيخ طوسى نيز اين حديث را روايت كرده است، و بيان نموده كه مقصود از ابن ابى سورة همانا أبوذر احمد، و مقصود از ابو سورة؛ همانا محمّد بن الحسن عبد الله التميمي است، اين واقعه در ايام غيبت صغرى اتفاق افتاده است.

مؤلف (نهاوندى) گويد: كه اين خبر علاوه بر اين كه مشتمل بر معجزاتى است از آن بزرگوار، و بر اثبات وكالت زراري مذكور، و مشتمل بر ذكر دو نفر است كه شرفيابي حضور مبارك آن حضرت عليه السلام حاصل كرده اند: يكي شناخت؛ كه آن وكيل مذكور است، زيرا كه اگر او امام عليه السلام را نديده بود؛ امام عليه السلام ذكر صفات خود را براي او نمي نمود. و ديگري نشناخته آن وجود مقدّس را در حين ملاقات؛ و آن ابو سوره است، چنانچه خودش گفت: وقتى كه فرمود: منم محمّد بن الحسن عليهما السلام؛ نشناختم آن حضرت را.



بهره مرحوم علامه بحر العلوم از عمل استجاره و مسجد سهله

مداومت سالیان طولانی بر استجاره در مسجد سهله: شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۲۸۵} نقل کرده است: از این طایفه؛ علامه طباطبایی بحر العلوم و محیي الرّسوم، سیّد جلیل والحبر النّبیل، عالم ربّانی، مهدی بن مرتضی النّجفی الطّباطبایی می باشد، و آثار مستنده به این بزرگوار، با قطع نظر از حکایات و اخبار، دلیلی است کافی و آشکار بر ثبوت این مقام از برای او، مثل آنکه در مسجد سهله، مقام حضرت مهدی (صلوات الله علیه) بنا نمود در موضعی که در ظاهر شاهدی بر آن نبود، و مکان مقبره هود و صالح را در وادی السّلام تغییر داد، و از آن بقعه عتیقه اعراض کرد، و بنای زیارت آنها را در مکان دیگر (که الحال معروف است) نهاد، زیرا که امثال این امور به غیر از استکشاف از امام (صلوات الله علیه)، طریق نزدیکی دیگر ندارد. و مثل آنکه مشهور است که تا مدّت دوازده سال، نماز عشائین را در مسجد سهله، یا آنکه در مسجد سهله و کوفه، و نماز صبح را در نجف اشرف بجا آورده، و بعلاوه وقایع بسیار در این خصوص، ناقلین آثار از آن عالی مقدار نقل کرده اند.

از برکات اوقات خلوت مسجد سهله: محدث نوری (در کتاب دار السّلام ص ۲۸۵ و کتاب نجم الثاقب حکایت ۷۸ ص۶۱۸) از شیخ صالح صفیّ، شیخ احمد صد تومانی نجفی (که در ورع و تقوی و دیانت یگانه بود) نقل نموده که او گفته است: به ما؛ به استفاضه رسیده، که جدّ ما مولی محمّد سعید صد تومانی از تلامذه مرحوم سیّد بحر العلوم بوده؛ گفته است که: روزی در مجلس سیّد؛ صحبت قضایای کسانی که مهدی (صلوات الله علیه) را دیدند، در میان آمد، تا آنکه جناب سیّد هم در بین صحبت به سخن آمد و فرمود: میل کردم روزی از روزها که نماز را در مسجد

سهله بجای آورم، در وقتی که گمان داشتم که از مردم خالی است. چون بـه آنجـا رسیدم، دیدم که مسجد پر است از مردم! و صدای ذکـر و قرائـت ایـشان بلنـد است! و معهود نبود که در چنین وقتی احدی در آنجا باشد! پـس داخـل مـسجد شدم، و ایشان را یافتم صفوفی صف کشیده، از برای بجای آوردن نماز جماعـت. پس ایستادم پهلوی دیوار، در جایی که در آنجا کومه رملی (ماسه) بود. پـس رفـتم بالای آن که نظر کنم، که در صفوف شاید مکانی پیدا کـنم ؛کـه در آنجـا جـای بگیرم. پس در یکی از آن صفوف، جای برای (موضع) یکنفر پیدا کردم. پـس به آنجا رفتم و در آنجا ایستادم. پس یکی از حـاضرین مجلـس (کـه در آن سـید مشغول تعریف واقعه بود) گفت: بگو مهـدی (صـلوات الله علیـه) را دیـدم. {آیـا مهدی علیه‌السلام را دیدی؟} پس سیّد در اینجا ساکت شـد، و گویـا در خـواب بـود و بیدار شد. پس هر چه که خواستند که کلام را به انجام برساند، و کل واقعه را بیان کند، ولی راضی نشد آنرا تمام کند.

تکمیل گزارش فوق: مرحـوم آیـت الله حـاج سـید حـسین بروجـردی (مرجـع تقلید) از مرحـوم مـیرزا محمّـد ابـراهیم کربـاسی اصـفهانی (از شـاگردان سـید بحرالعلوم)؛ این واقعه را نقل کرده و افزودند که: مرحوم حاجی کربـاسی گفـت: به سید بحرالعلوم گفتم: این‌ها جنّ بودند؟! فرمود: از کجا ملائکه نبودند؟!



❖ تشرّفات نقل شده در دیدارهای میرزای قمی از سید بحرالعلوم: میرزای قمی در سفر عتبات دیدارهای متعددی با سید بحرالعلوم داشته است، که در آنها سخن از تشرّفات به میان آمده است، مجموع موارد نقل شده در این دیدارها را به ترتیب نقل می کنیم:

❖ مجلس اوّل دیدار میرزای قمی از علامه بحرالعلوم شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۲۸۵} نقل کرده است: واقعه ای است که از زبدة الأخیار وعمدة المجاورین، ثقه جلیل، حاج میرزا خلیل طبیب (رحمه الله) {والد مرحوم آیت الله میرزا حسین خلیلی، مرجع تقلید} نقل کرده که: در زمانی که عالم ربّانی (آیت الله) میرزا ابو القاسم قمّی جیلانی، صاحب کتاب قوانین، به نجف اشرف آمده بود، روزی در منزل او بودم. اظهار نمود که: بیا برویم به دیدن سیّد؛ یعنی بحر العلوم. حسب الأمر، به همراهی ایشان رفتیم. پس از صرف رسوم و آداب ورود، میرزای مذکور اظهار نمود که سؤال و عرض خلوتی داشتم. سیّد مذکور بر صفحه مجلس نظر کرد و فرمود: مأذون، وهؤلاء سرّ؛ یعنی از این جماعت حاضرین پوشیده نیست، و ایشان اصحاب سرّ من هستند. میرزای مذکور چون این بشنید، پرسید که: شنیده ام که از برای آقا (یعنی سیّد مذکور)، شرفیابی ملاقات حضرت قائم (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) حاصل شده؛ آیا این خبر صدق است؟ سیّد گفت: آری، مدّتی به آرزوی دریافت این نعمت به مسجد سهله می رفتم، تا آنکه در یکشب از شبها، در وسط مسجد روشنایی دیدم. چون نظر کردم، مردی را در وسط مسجد دیدم که نماز می کند، و این روشنی از آثار و انوار او است. دانستم که آن بزرگوار است، و شرفیاب خدمت او شدم.

مجلس دوّم دیدار میرزای قمی از علامه بحرالعلوم: شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۲۸۵} گوید که: فاضل معاصر، میرزا محمّد تنکابنی، این واقعه را (در کتاب قصص العلماء) از ثقه عالم ورع، آخوند ملّا زین العابدین سلماسي نقل می کند، فاضل معاصر تنکابنی می‌گوید: آخوند ملّا زین العابدین سلماسی که از تلامذه بحر العلوم و در نهایت زهد و صلاح و ساکن نجف اشرف بوده است. سالی که این حقیر مشرّف به کربلا شدم؛ از کربلا تا سامراء با او همسفر بودم، و در روز ورود هم با او در یک جا منزل نمودم، و آن مرحوم در سنّ پیری بوده و از وقایع بحر العلوم نقل می‌نمود، و می‌فرمود: در خدمت آن جناب تلمّذ می‌نمودم، و در حضر و سفر ملازم او بودم. وقتی در خدمت او به سامره آمدیم، و چندی توقف کردیم. اتفاقًا میرزای قمی صاحب کتاب قوانین هم به سامره آمد، و به دیدن آن جناب آمد، و میرزا اسنّ (۱۱۳۱ هـ.ق) از او بود. پس از بحر العلوم خواست که مجلس خلوت باشد، لهذا اهل مجلس برخاستند. چون من هم اراده برخاستن نمودم، سید فرمود: این (شخص = ملازین العابدین از) اصحاب سرّ من است، و به اشاره او برنخاستم. پس میرزا از اسرار سیّد چیزی خواست، و سید پس از اصرار، بعض اسرار اظهار فرمود. از جمله فرمود: شبی در مسجد سهله در عبادت بودم. ناگاه آواز دعا و مناجاتی دلربا شنیدم؛ که دلم را از جا در آورد. بیخود به اثر آن صدا رفتم. نوری بلند مشاهده کردم؛ که آن عرصه را روشن کرده بود. پس شخصی را دیدم که در مقام مهدی علیه السلام نشسته، که نور جمال او مسجد را روشن کرده است. نزدیک رفته؛ سلام کردم. جواب داد، پس فرمود: سید مهدی بنشین، و نشستم. آخوند مذکور گوید: پس از این کلام، سید دست به گردن میرزا درآورد، و فرمود: اگر من بگویم که امام قائم (عجّل الله تعالی فرجه

الشریف) را دیده‌ام، تو مرا تکذیب کن، زیرا که تکلیف تو همین است. و (سید پس از این کلام) سکوت کرد.

مجلس سوّم دیدار میرزای قمی از علامه بحرالعلوم: مرحوم شریف رازی (در کتاب گنجینه دانشمندان، ج۸، ص۳۷۱) نقل کرده است: میرزای قمی (صاحب کتاب قوانین) گفته است: من با علامه بحرالعلوم در درس آقا وحید بهبهانی هم مباحثه بودم، اغلب من برای او بحث را تقریر می کردم، تا اینکه به ایران آمدم، و کم کم شهرت علمی سید بحرالعلوم به همه جا رسید، و من تعجب می کردم، تا زمانی که خدا توفیق عنایت فرمود؛ که برای زیارت عتبات موفق بشوم، وقتی به نجف اشرف وارد شدم؛ سید را ملاقات کردم، مساله ای عنوان شد، دیدم سید بحرالعلوم دریای مواج و عمیقی از دانشهاست، پرسیدم : آقا ما که با هم بودیم؛ شما این مرتبه را نداشتید؛ و از من استفاده می کردید، حال شما را مانند دریا می بینم؟! سید فرمود: میرزا؛ این از اسرار است که به تو می گویم، تا من زنده ام به کسی نگو، و کتمان بدار، من قبول کردم، آنگاه فرمود: چگونه این طورنباشم و حال آنکه آقایم (حجة بن الحسن علیهما السلام) مرا شبی در مسجد کوفه به سینه مبارک خود چسباند.

همین واقعه تشرّف را؛ مرحوم بحرالعلوم در مجلس دیگری برای غیر میرزای قمی بیان کرده است: شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۲۸۵} نقل کرده است: واقعه ای است که از یکنفر از تلامذه، سیّد نقل کرده، که او گفت که: در جنب سیّد، بلا فاصله نشسته بودم. اتّفاقًا قلیان نعلجیری (نارگیلی) سیّد در دست داشت و می کشید، و در آن اثناء مردی از حاضرین عرض کرد که: آیا در زمان غیبت کبری دیدن حضرت قائم (عجّل الله

تعالی فرجه الشریف) می شود؟ سیّد چون این بشنید، سر برداشت و در جواب فرمود که: ظاهر بعض اخبار که عدم آن است. بعد از آن سر بزیر انداخته، آهسته به طوری که من شنیدم، فرمود: کیف وقد ضمنی الی صدره؛ (یعنی(چگونه می توان گفت دیدن حضرتش در غیبت کبری ممکن نیست، و حال آنکه او مرا به سینه خود چسبانید.

مجلس چهارم دیدار میرزای قمی از علامه بحرالعلوم: محدث قمی (در کتاب فوائد الرّضویه، صفحه ٦٧٨) از محدث نوری (در کتاب نجم الثاقب حکایت ٧٣ ص٦١٢) نقل می کند: خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحاني، آقا علی رضا (طاب الله ثراه)، خلف عالم جلیل حاجی ملّا محمّد نائینی، و همشیره زاده فخر العلماء الزّاهدین، حاجی محمّد ابراهیم کلباسی (رحمه الله)، که در صفات نفسانیّه و کمالات انسانیّه؛ از خوف و محبّت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا، بی نظیر بود، گفت: خبر داد ما را عالم جلیل، آخوند ملّا زین العابدین سلماسی سابق الذّکر، گفت: روزی نشسته بودم در مجلس درس آیة الله، سیّد سند و عالم مسدّد، فخر الشّیعه، علّامه طباطبایی بحر العلوم (قدّس سرّه)، در نجف اشرف، که داخل شد بر او به جهت زیارت، عالم محقّق، جناب میرزا ابو القاسم قمی، صاحب قوانین، در آن سالی که از عجم مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمّه در عراق علیهم السلام و طواف بیت الله الحرام. پس متفرّق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند، و ایشان زیاده از صد نفر بودند، و من ماندم با سه نفر از خاصّان اصحاب او؛ که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند. پس محقّق مذکور متوجّه سیّد شد، و گفت: شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیّه و جسمانیّه، و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدّق نمایید؛ از آن نعمتهای

غير متناهيه كه به دست آورديد. پس سيّد بدون تأمّل فرمود كه: من شب گذشته يا دو شب قبل (ترديد از راوي است) به مسجد كوفه رفته بودم؛ تا اداي نافله شب نمايم، با عزم به رجوع در اوّل صبح به نجف اشرف، كه امر مباحثه و مذاكره معطّل نماند، (و چنين بود عادت آن مرحوم در چندين سال). وقتي از مسجد بيرون آمدم، شوقي در دلم براي رفتن به مسجد سهله احساس كردم، لكن خيال خود را، از آن منصرف كردم؛ از ترس نرسيدن به نجف؛ قبل از صبح، و فوت شدن امر مباحثه در آن روز، و لكن علاقه و شوق، پيوسته زياد مى شد، و قلبم ميل به مسجد سهله مى كرد. پس در آن حال كه متردّد بودم، ناگاه بادي وزيد كه در آن غبار بود (و مانع ديد من شد)، و سبب شد از راه نجف راهم كج شود، و مسيرم منحرف شد به طرف مسجد سهله، يكوقت ديدم درب مسجد سهله ام. بس داخل مسجد شدم. مسجد را خالى از زوار و متردّدين ديدم؛ مگر، شخص جليلى را مشاهده كردم كه مشغول به مناجات با خداوند جبار قاضى الحاجات است، به كلماتي كه قلبهاى سخت را نرم مى كرد، و چشمهاى خشك و جامد را اشك ريزان مى كرد. پس خاطرم پرواز كرد، و حالم متغيّر، و دلم از جا كنده شد، و زانوهايم مرتعش و به لرزه افتاد، و اشكم جارى و سرازير شد؛ از شنيدن آن كلمات، كه هرگز قبل از آن نشنيده بودم، و چشمم نديده؛ از آنچه به من رسيده بود؛ از ادعيه مأثوره، و فهميدم كه دعا كننده؛ فى الحال انشاء مى كند آن كلمات را، نه آنكه از محفوظات او باشد، پس در مكان خود ايستادم، و گوش مى دادم، و لذّت مى بردم، تا آنكه آن مرد از مناجاتش فارغ شد، و به من التفات كرد، و به زبان فارسي صدا زد: مهدي بيا. پس چند قدمي پيش رفتم و ايستادم. امر فرمود كه: باز پيش روم. اندكي رفتم و توقّف كردم. باز امر فرمود: پيش بيا؛ تا سه بار، و فرمود: ادب در امتثال است.

پس پیش رفتم، تا جايي که دست آن جناب به من؛ و دست من بـه آن جنـاب می رسید، بس دستش را بسوی من کشید، و کلماتي فرمـود. مـولی سـلماسي گفـت: وقتی سخن سید بحرالعلوم (رحمه الله) به اینجا رسید؛ کـه یکدفعـه از ایـن رشـته سخن دست کشید و اعراض نمود، و سیّد رشته سخن را تغییر داد، و شروع کرد در جواب دادن محقّق قمّي، از سؤالی که قبل از این؛ از جناب سـیّد کـرده بـود (از سِرّ قلّت تصانیف، با آن طول باع و سعه اطّـلاع کـه در علـوم داشـتند). پـس وجوهی بیان فرمود. و شروع کرد به جـواب سـؤال فقـهي کـه قـبلًا محقّـق قـمّي پرسیده بود. پس از خاتمه آن بحث، جناب میرزاي قمّي دوبـاره سـؤال کـرد از آن کلام خفیّ. عرض کرد که: آن کلام چه بود؟ سیّد بحـر العلـوم، بـا دسـت اشـاره فرمود که: نه، آن کلام از اسرار مکتومه است و گفته نمی شود.

توضیحات

❖ درباره کلام بحرالعلوم {ظاهر اخبار عـدم دیـدن حـضرت اسـت}، یـا ایـن سـخن بحرالعلوم به میرزای قمی: {تو مرا تکذیب کن، زیرا که تکلیف تو این است}:

{۱}. مورد اشاره در سخنان سید بحر العلوم؛ حدیث و توقیع شریف {ألا من ادّعی المشاهدة؛ قبل خروج السّفياني والصّيحة؛ فهو كذّاب مفتر، فكذّبوه} می باشد، پس هر که مقصود از "مشاهده" را "هرگونه رؤیت" تلقی کرده، لامحـاله منکـر وقـایع تشرّف شده، ولذا سید بحر العلوم به میرزای قمی (کـه در ذهـنش ایـن برداشـت حاکم بوده) گفته که: تو بر اساس فهم و اجتهاد خودت عمل کن، امّا واقعیت امر بسیار بسیط و ساده بوده، و برخلاف آن تصورِ اشتباه است:

{۲}. برداشت منکر امکان تشرّف در دوران غیبت حضرت امام مهـدی عليه السلام؛ در صورتی صحیح بود، که عدم امکان رؤیت؛ مقصود فرمان ناحیه مقدسه بود، و در

توقیع شریف آمده بود: لایُری..(یا) ألا من ادعی الرؤیة... (یعنی) دیده نمی شود، (یا) هر که ادعای رؤیت کرد)، در حالي که اینطور نفرموده است.

{۳}. نکته مهم و دقیق فرمان مهدويّ عليه السلام روی ادعاء مشاهده است، نه اصل رؤیت، و این یعنی که: هر کسی دنبال "ادعاء و مدعی بودن و پای این موضوع معرکه گرفتن" باشد، او را تکذیب کنید، و این نه بخاطر عدم امکان رؤیت بوده، بلکه رؤیت ممکن است، امّا فرموده اند که: با ادعاء و دکان داری و معرکه گیری مبارزه شود، و اگر کسی (ولو با وقایع صحیحه و صادقه) به این اشکال (مدعی بودن) آلوده شد، او را تکذیب کنید، تا اینکه باب توابع منفی آن مسدود شود.

{٤}. امّا مقصود از ادعای مشاهده؛ ادعای نیابت خاص داشتن؛ و باب حضرت صاحب الأمر عليه السلام بودن است، که در دوران غیبت کبری و تا قبل از ظهور جهانی حضرت بقیة الله عليه السلام، این امر مکشوف نبوده، بلکه مانند خود حضرت امام عصر عليه السلام مستور است، و کارگزاران ناحیه مقدسه که در این دوران متصدی امور؛ و اجرای فرامین حضرت امام زمان عليه السلام در اغاثه و فریادرسی خلایق هستند، بطور غالب؛ ناشناس بوده، و برخورد با آنها اتفاقی و موردی است، و هر که هم ارتباط مستمری با ناحیه مقدسه داشته باشد، اجازه ندارد که آنرا اشکار کند، پس (بنابر توقیع شریف) اگر کسی آشکارا؛ و در معرض عموم؛ مدعی مشاهده و نمایندگی حضرت ولی عصر عليه السلام شد؛ و همواره در دسترس همگان بود، این مدعی مشاهده را باید تکذیب کرد. امّا کسانی که به عنایت مولا (منه السلام) و از برکت اعمال مأثوره از شرع شریف (مثل عمل استجاره به مسجد سهله و سایر مشاهد الهی)، یا وقوع در شرایط اضطرار، و یا بعد از توسلات مستمره؛ هر کدام به نحوی و در سطحی و به صورتی که

مصلحت بوده؛ مورد عنایت ناحیه مقدسه واقع شده، و به شرف زیارت حضرت قائم عليه السلام نائل گردیده اند، همگی صادق بوده، و عددشان در طول دوران غیبت فراتر از ملیونهاست (طوبی لهم و حسن مآب)، البته بدیهی است که: حسن ظن و اعتقاد برخی مردم به ارتباط کسی با حضرت؛ ولو به صورت مستمر و طرفینی؛ (مثل عقیده بسیاری مؤمنین به شخصیتهایی مانند آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی) سبب اتهام ادعاء مشاهده به آن مرحوم؛ و یا قدح در ایشان نمی شود.

{٥}. و نقل توفیقات با رعایت شرایط (از اخلاص و قربت الهی و پرهیز از ادعاء) آن هم برای قلوب مستعده؛ نه تنها مانعی نداشته، بلکه از باب "وأمّا بنعمة ربك فحدّث" امری بجا و شایسته بوده، و از حجج اثبات وجود و حیات حضرت عليه السلام و سبب تقویت ایمان مؤمنین، و در جهت مرضات حضرتش می باشد.



از برکات استجاره در مسجد سهله؛ ارتباط با کارگزار ناحیه مقدسه

❖ مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۷۹، عبقریه ۵، الیاقوت الأحمر یاقوتة۱۹) نقل کرده است: دیدن زاهد متّقي و ناسك منزوي، آقاي مشهدي محمّد علي جولا (نسّاج) دزفولی است آن بزرگوار را در غیبت کبری، و شناختنش آن حضرت را در حین تشرّف؛ دیدم به خطّ جناب مستطاب، عمدة العلماء الأعلام و ثقة المسلمين و الإسلام، آقاي آقا میرزا محمّد باقر (فقیه ایمانی) اصفهاني، صهر مرحوم حجّة الإسلام آقاي حاج آقا منير الدّين البروجردي الإصفهاني (نوّر الله مرقده)؛ بنا بر آنچه که از براي اين احقر مكتوب داشته از براي درج در این کتاب مستطاب. و جناب ایشان (میرزا محمّد باقر) نقل فرموده اند از سیّد سند اجلّ اعظم، فقیه و علّامه محقّق، وجیه علم الأعلام، بحر القمقام، الثّقة العدل الزّكي، آقاي حاج میرزا محمّد تقي (موسوی فقیه احمد آبادی صاحب مکیال المکارم) (طاب ثراه)؛ و ایشان هم نقل فرموده اند از ثقه معتمد، جليل صالح، حاجي خواجه محمد طاهر شوشتري (× دزفولی)، از تجّار مهمّ که فعلا هم در اصفهان در حیات می باشد، از شخص تاجر ثقه معتمد؛ حاج محمّد علی نام (دزفولی)، گفت:

روزي در ميان بازار بودم، شخصي تاجر، حاج محمّد حسين نام (تبریزی)؛ به من رسيد و سؤال كرد: از اهل كجاييد؟ گفتم: از اهل دزفول. چون این را از من شنيد، پس بنا كرد با من مصافحه و معانقه و اظهار محبّت كردن، و بسيار احترام كرد. و او را شب خانه خود دعوت كرده، و گفت: امشب را بياييد منزل من براي غذا. من قدري خوف كردم كه بلا سابقه منزل او بروم، و تامّل نمودم. (وی) از حال من دريافت اين مطلب را. گفت: اگر هم خوف داريد، كسي را هم با خود بياوريد، مانعي ندارد. پس من قدری مطمئن شده؛ و وعده دادم، و نشاني خانه را

داد. من شب با همراه خود؛ به خانه او رفتم. دیدم تشریفات و تدارکات زیاد بجا آورده، و انواع اغذیه را مهیا نموده است. پس علت را سؤال کردم، میزبان تبریزی به من گفت: سبب این اظهار محبّت از من نسبت به شما؛ به این کیفیّت، آن است که: من از دزفول شما فیضي عظیم برده ام، یکی از اهالی دزفول به من محبتی نموده است، در ازای آن محبت هر مرد دزفولی به اصفهان وارد می شود، من یك شب او را میهمانی می کنم. چون شنیدم شما از اهل آنجایید، خواستم قدري تلافی آن را به شما کرده باشم؛ داستان را پرسیدم؟ گفت:

آن فیض آن است که: من تموّل زیاد دارم، و هیچ اولاد نداشتم، و هر چه نزد پزشکان به معالجه مي‌پرداختم؛ نتیجه‌اي نمي‌گرفتم، و هرچه متوسّل می‌شدم؛ خداوند به من اولاد عنایت نمی‌فرمود، و به این سبب محزون بودم؛ و غصّه داشتم، تا آنکه برای توسّل به ائمّة اطهار علیهم‌السلام؛ مشرّف شدم به عتبات عالیات، در سامرّاء و کاظمین و کربلا و نجف متوسل شدم، نتیجه‌ای حاصل نشد. آنجا از اهل علم سؤال کردم که: از براي حاجت مهمّ، چه توسّلي اینجا مؤثر است؟ تا آنکه در نجف اشرف شخصی به من گفت: عمل استجاره در مسجد سهله در شب چهارشنبه؛ از مجرّبات است، که موجب توجّه امام عصر (صلوات الله علیه) می شود. اگر چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بروی حضرت امام زمان علیه‌السلام حاجت تو را می‌دهند. استجاره از سابق تا حال هم متداول است؛ که مردان پاک از اهل نجف یا مسافرین؛ چهل شب چهارشنبه؛ نماز و اعمال موظّفه‌اي در مسجد سهله بجا مي‌آورند، و بعد به مسجد کوفه رفته؛ و در آنجا بیتوته مي‌کنند، و در ظرف این مدّت یا شب آخر، خدمت امام علیه‌السلام مشرّف مي‌شوند، و بسا باشد که آنحضرت را نشاسند، و افراد زیادي این عمل را انجام داده، و به مقصود خود نائل شده‌اند. پس من شروع کردم، و در مدّتي، شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتم، و عمل

(استجاره) آنجا را به نحوي كه تعليم كردند، بجا می آوردم، تا آنكه در شب آخر در آنجا شخصي را مشاهده؛ به من فرمود: {جواب مقصد تو، پيش مشهدي محمّد علي نسّاج، در شهر دزفول است. نزد محمّد علي جولاي دزفولي (نسّاج و بافنده) روانه شو، به حاجتت خواهي رسيد، حاجت خود را از استاد محمّد على نسّاج از اهالى دزفول بگير} و ديگر كسي را نديدم. و من هم تا آن روز اسم دزفول را نشنيده بودم. پس به نجف آمدم و از دزفول پرسش از بعضي نمودم، پرسيدم نام و راه آن را. به من آنجا را معرّفي كردند، پس من برای دزفول حركت كردم، و مسافرت كردم به آنجا. و با نوكري كه همراه داشتم به سوي آن شهر آمدم، چون رسيدم؛ در شهر وارد شدم، طرف صبح اثاثية خود را پيش خادم خود در مسافرخانه گذاشته، و خود برای جستجوی آن مرد حركت كردم، به نوكر خود گفتم: من كسي را در اين شهر می خواهم پيدا كنم، و تو در منزل بمان. اگر هم دير كردم، در جستجوي من ميا؛ تا من خود بيايم. پس تا عصر، در هر كوچه و محلّه رفتم و جستجوي مشهدي محمّد على نسّاج را كردم. كسي او را نمی شناخت. تا بالأخره به شخصي رسيدم كه جولا را مي‌شناخت؛ و گفت: بافنده است، و در لباس و زيّ فقراء است، و با وضع شما (تجار) تناسبي ندارد. من روانه شدم؛ تا آنكه آخر الأمر؛ پس از زحمات زيادی؛ بعد از ظهر پيدا كردم، به كوچه ای رسيدم. از كسي پرسيدم، نشان داد كه سر اين كوچه دكّان او است. چون به دكّان او رسيدم، شخصي را ديدم پيراهن و شلوار كرباسي در بر دارد، دكّان بسيار كوچكي دارد، و در محلّي كه تقريبًا يک متر در دو متر بود؛ نشسته؛ مشغول نسّاجی است. پس من پيش رفتم، قبل ازاينكه با او تكلّم كنم؛ به مجرّد آنكه مرا ديد، ناگاه سلام نموده؛ و اسم مرا برد؛ و گفت: حاج محمّد حسين؛ سلام عليك. مطلب و حاجت شما روا شد؛ خداوند به شما پنج اولاد پسر عنايت فرمود، (×

خداوند، چند اولاد پسر به تو مرحمت می کند. و عدد آنها را هم گفت) و به همان عدد هم اولاد پیدا کردم. من بسیار تعجّب کردم، و در عین حال خوشحال شدم. بسیار متعجّب شدم که بلافاصله مرا شناخت و مقصد مرا گفت. استاد محمّد علی مرا به دکّان خود برده، بعد از اجازه؛ بر وي داخل شدم، نشستم درب دکّان او. دانست که من غذا نخورده ام. سینی چوبي با کاسه چوبي آورد؛ که در آن قدري ماست بود، با دو دانه نان جو. چون ناهار را خوردم و نماز خواندم، تقاضا کردم که شب را پیش آن مرد بمانم، و علّت آن بود که ببینم این مرد شبها به چه کار مشغول می‌شود؛ که بدین مقام رسیده است، اظهار کردم که: من امشب مهمان می باشم. استاد محمّد علی گفت که: حاجي! من خانه ندارم، منزل من همین جا است، و هیچ رو انداز ندارم. و شب؛ شما سرما می‌خورید، در جواب گفتم: من به همین عباي خود اکتفا می کنم، و خود را در لای پالتو حفظ می کنم. پس اجازه داد. و شب را ماندم و متوجّه بودم که این شخص به چه کار از اوراد و به چه نحو به تهجّد مشغول می‌شود؟! چون شب شد، دیدم اوّل مغرب اذان گفت، و نماز مغرب و عشاء را خواند. و بعد از آن، همان سینی و کاسه را آورد، با ماست و چهار دانه نان جو، در طبقي چوبي پیش رویم گذاشت، من با آنکه به خوراکهاي خوب و لذیذ معتاد بودم ولي با او شرکت کردم، و بعد از صرف غذا؛ قطعه پوستي که داشت به من داد، و گفت: تو میهمان مائي، بر روي آن بخواب، و دیدم خودش بر زمین گرفت خوابید، و به هیچ کاری مشغول نشد تا اوّل اذان. من هم خوابیدم. تا اوّل اذان فجر؛ نزدیک سپیدة صبح از خواب برخاست، و اذان گفت و نماز خواند، و تعقیب مختصري هم خواند، و سپس دنبال چرخ نسّاجی خود رفته، و نشست سر کار خود، و مشغول نسّاجی شد، من بسیار بر تعجّبم افزوده شد، که این مرد به هیچ عملی مشغول نیست، و در عین حال حائز چنین مقامی است! پس

صبح من به او گفتم: من اينجا آمدم دو مقصد داشتم، يكي را گفتي انجام گرفت، ديگر آن است كه به چه عملي به اين مقام رسيدي؟ كه امام عليه‌السلام مرا به تو محوّل فرمود و از نام و ضميرم اطّلاع داري؟ و پرسيدم كه: شناختن شما مرا و اسم و مقصد مرا از كجا است؟ گفت: حاجي به مقصد خود رسيدي، ديگر چه كار داري؟ حاجت داشتي روا گرديد، و برو. من اصرار كردم. به او گفتم: تا نفهمم نمي‌روم، و چون ميهمان شمايم به پاس احترام ميهمان بايد مرا خبر دهي؛ سپس آغاز سخن كرده به من گفت: من در اين محلّ به كسب خود مشغول بودم، هرچه از نسّاجی بهره می‌برم را جمع می‌كنم، موقع خرمن كه جو ارزان است؛ جو خريده؛ و تمام آنرا می‌دهم به يک زنی، او برای من آرد نموده؛ و چهار قرص، دو هنگام صبح؛ و دو هنگام شب؛ می‌آورد، و من با ماست می‌خورم، و اين عادت من است. در مقابل اين دكّان خانة ستمكاری است، سپس گفت: می بينی آن خانه عالی را از دور؟ منزل يكي از اعيان لُرها است. هر سال، پنج، شش ماه می آيد اينجا، و چند سرباز با او است. در ميان آنها يك سربازی لاغر اندام بود. كه از آن محافظت می‌نمود. روزی اين سرباز آمد پيش من؛ و قدری توقّف نمود، و ديد اين زن برای من نان جو آورد، و من با ماست خوردم، داستان را سؤال كرد، و گفت: تو در امر نان خود؛ چه می كنی؟ برای خود؛ از كجا خوراک تهيّه مي‌كني؟ من شرح دادم، گفتم: اوّل سال يک خروار (بقدر روزي چهار دانه نان جو) كه لازم دارم، جو می خرم، و آرد می كنم، و از آن هر روز می دهم طبخ می كنند. و زن و فرزندي هم ندارم. او خوشحال شد، گفت: در اينجا من مستحفظم، و خوش ندارم از مال اين ظالم تصرّف كنم، آيا شما قبول زحمت مرا می‌كنيد؟ ممكن است كه من هم به شما پول بدهم، و شما همانطوری كه برای خود می‌خريد؛ برای من هم خريداری نمائيد؛ و همان قدر هم براي من تهيّه كنی؟ چنانچه قبول زحمت فرمائی، برای من

نیز یک خروار جو خریداری کن، و به این زن بسپارید؛ که هنگام ظهر و عصر؛ دو قرص برای من بیاورد، و به من تسلیم نماید. قبول کردم. گفتم: بلی، من این کار را برای شما می‌کنم. آن شخص پول آورد، و من به همین منوال جو خریده، و به آن زن دادم، و آن مرد هر روز هنگام ظهر و شب می آمد؛ دو قرص (چهار دانه نان جو) خود را می گرفت از من، و می‌رفت، تا آنکه اتّفاقًا یکروز ظهر؛ دیدم نیامد. قدري طول کشید. رفتم از رفقاي او از حال او پرسیدم. گفتند: امروز کسالت پیدا کرده، و در این مسجد خوابیده است. من رفتم در آن مسجد، دیدم او را افتاده است. چون احوال او پرسیدم، و از حالش جویا شدم، و خواستم برایش طبیب و دوا تهیّه کنم، گفت: احتیاجی نیست، و من امشب تا فلان ساعت؛ از دنیا می روم، آن آردهائی که از من پیش آن زن است؛ همه را به شما بخشیدم، و هر چه از جو هم پیش تو ماند، خود بردار. و کفن من در فلان جا است. تو در دکّان مواظب باش. چون نصف شب سپری شود؛ درب دکّانت آمده، تو را اطّلاع می‌دهند، شب هر کس آمد؛ تو را طلبید، اطاعت کن او را؛ تو بیا و هر چه دستورت دهند عمل کن، اگر کسی شما را صدا زد؛ که با او جنازه مرا برداشته و دفن کنید، شما با او کمک کنید؛ خواستم شب در نزد او بمانم، اجازه نداد، و گفت: برو، من نیز اطاعت نمودم. قبول کردم، پس من آمدم در دکّان. چند ساعتی که از شب گذشت، (× نیمی از شب رفته بود) که درب دکّان زده شد، و کسي آمد، مرا صدا زد، گفتند: استاد محمّد علی! برخیز؛ بیرون بیا، جنازه فلان را برداریم و دفن کنیم، من برخاستم، از دکّان بیرون آمده، آمدم با او، او جلو؛ و من در عقب او می‌رفتم، تا رسیدیم به درب مسجد. و به داخل مسجد رفتم، دیدم آن سرباز نظامی در آن مسجد فوت کرده، و از دنیا رفته بود. و دو نفر در آنجا حاضر بودند، امر فرموده به من گفتند که: حرکت دهم بدن او را به جانب رودخانه؛ اجابت

کردم، جنازه را با کفن برداشتیم؛ آوردیم بیرون شهر، نزد چشمه آبي. در کنار شطّ، دستور دادند، آن دو نفر او را غسل داده؛ کفن کردند؛ و من کمک می‌کردم، تا از غسل و کفن و دفن او فارغ شدیم. پس از انجام کفن و دفن؛ نماز بر او گزاردیم و آوردند درب مسجد؛ او را دفن کردند. ایشان رفتند. من هم برگشتم درب دکّان خود، بدون آنکه سؤالی از ایشان بنمایم. پس یکماه تقریبًا گذشت. یکشب دیدم درب دکّان زده شد، کسي در میان تاریکی شب؛ مرا صدا می زند. درب را گشودم. کسی گفت: بیرون بیا، من بیرون آمدم، فرمود: استاد محمّد علی؛ آقا شما را کار دارد، تو را طلبیده اند. با من بیا، من تصوّر کردم (مقصود از آقا) از خوانین لُر است، متأثّر شدم؛ با من چکار دارد؟ ولی من برخاستم، آمدم و با او رفتم، او از جلو؛ و من ازعقب او، می‌رفتم با ایشان تا بیرون شهر، از شهر خارج شدیم، در صحراي وسیعي. با آنکه اواخر ماه بود؛ ولی صحرا مانند شبهای مهتاب؛ روشن بود، و زمینها سبز و خرّم، ولی ماه پیدا نبود، در فکر فرو رفته؛ و تعجّب می‌کردم، ناگاه به صحراي لور (اندیمشك فعلی) رسیدیم، دیدم؛ بیابان مانند روز روشن است، مجلسی است، از دور دیدم؛ جمع بسیاري از آقایان نشسته اند دور یکدیگر، و یک نفر مقابل آنان ایستاده، ولی در بین ایشان شخصی از همه باجلاتر در صدر قرار گرفته است، يك نفر جلیل و از همه بالاتر بود، به نحوی که هول و هراس مرا ربود، و استخوانهایم به صدا درآمدند.و بقدري آن صحرا، آن موقع روشنی و صفا داشت؛ که به وصف نمی آید. مردی که همراه من بود گفت: قدری جلوتر بیا، رفتم، و بعد توقّف کردم، آن نفر ایستاده گفت: بیا، بیم نداشته باش، قدری پیشتر رفتم؛ آن آقایی که در بین آن جمعیّت بود؛ و میان آنها از همه محترم تر بودند، و از همه برتری داشت؛ تا ما را دید؛ به من فرمودند که: بخاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی؛ می‌خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم. می

خواهيم تو را بجاي آن سرباز نصب كنيم، براي حقّ آن خدمتی كه با او كـردي؛ در امر تهيه نان او. و به يكی از آن عدّه فرمود: منصب سرباز را به او بده، ايـن مرد را به جای آن نظامی نصب كنيد! من چون ملتفت واقع مطلب نبودم، عرض كردم: من كاسب و بافنده هستم، مرا بـه سربـازی و سرهـنگی چـه؟ می‌پنداشـتم می‌خواهند مرا به جاي سرباز؛ نگهبان قرار دهند، من كجا از عهده سربازي بـر می آيم! و اين چه كاري است؟ سرباز خيلي ترقّي كند؛ منصب سلطاني پيدا می كند. من نمی‌خواهم نظامی شوم، گفت: چرا؟ گفتم: نان حلالی از نسّاجی به دست آورده می‌خورم، و طالب دنيا نيستم، زيرا عاقبت و آخرين درجه نظامی شدن؛ سـلطنت است، و من سلطنت نمی‌خواهم. تبسّمی فرمود و گفت: امر چنان نيست كـه تـو گمان كردي. منصب او را می‌خواهيم به تو دهيم، منصب سرباز را به تو می‌دهيم، و نمی‌خواهيم سرباز شوی، باز حرف خود را تكرار كرده و گفـتم: مـرا چـه بـه سربازی؟! در اين هنگام يكی از آنان فرمود: ايـن شـخص عامّی اسـت، پـس آن شخص كه همراه با ايشان آمدم، گفت: ايـن بزرگـوار، حـضرت صـاحب الأمـر (صلوات الله عليه) می باشند. و تو را به جای او در رسيدگی به امر مردم نصب كردند، نه آنكه سرباز و نظامی شوی! پس من عرض كردم: سمعًا و طاعةً. آنوقت امـام زمان عليه السلام فرمودند: تو را بجاي او گماشتم، و به تو داديـم منـصب او را، بـه دكّان خود برو، و بجاي خود باش، هر موقع فرماني به تو داديم، انجام دهي. و هـر وقـت كاری را به تو رجوع كرديم؛ انجام ده. من برگشتم. و در بازگشت؛ هـوا را تاريـك ديدم، و از آن روشنی و سبزی و خرّمی هم در صحرا خبری نبـود. از آن شـب بـه بعد؛ دستورات آقا، يعنی حضرت صاحب الزّمان أرواحنا له الفداء بـه مـن مي‌رسـد، يكي از آن فرمانها؛ و از جمله دستورات آنحضرت؛ انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود. اين پيغام بود كه به تو دادم، در امر اولاد شماست، كه انجام دادم. والسّلام.

توضیحات

{۱}. این واقعه را حاج میرزا محمد طبیب زاده احمد آبادی نیز (در کتاب الشمس الطالعة ص ۲۷۶) از حاج محمد طاهر دزفولی نقل کرده است، همچنین آقا سیّد محمّد جواد، معروف به شاه (که یکي از سادات موثّق و ادیب و خلیق و از ائمّة جماعت دزفول است) از همسایه خود به نام حاج نور الله کجباف از تاجري از اهالي تبریز (بنام حاج محمّد حسین تبریزی) نقل نموده ا؛ست، همینطور، مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی وصی مرحوم آیت الله قاضی، از یکی از رفقای اصفهانی شان آنرا روایت کرده اند، البته هر کدام با تبیین برخی جزئیات بیشتر؛ که گزارش فوق با آنها تکمیل شده است.

{۲}. در برخی نقلها، بجای بیان مشاهده شخصی در بیداری، آمده است: {وقوع مشاهده بین خواب و بیداری}، و در برخی دیگر: {در خواب} ذکر شده است. اصل واقعه مشاهده در بیداری و ملاقات با شخصی بوده که بعد از اتمام کلام از نظر غائب می شود، امّا تفاوت صورت مشاهده در نقل واقعه؛ برحسب تحمل عقول و قلوب مستمعین بوده؛ که برخی رؤیت حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت را منکرند، و یا وقوعش برای هر کسی مستَبعَد می دانند.

{۳}. محمدعلی جولا از کارگزاران حضرت صاحب الأمر علیه السلام در دزفول بوده است، و مرتبه او "کارگزاری مقیم و موردی" است، که در محلی مقیم بوده، و مواردی برحسب مصلحت به وی ارجاع می شود، و این مرتبه پائین تر از مرتبه "کارگزاران سیار و مستمر" است، که همواره در تمام شبانه روز؛ اموری در سر تا سر عالم به آنها ارجاع می شود، و بطور سیار مشغول خدمت هستند، و بالاتر از این مرتبه؛ کسانی هستند که همواره مصاحب و همراه شخص حضرتش می

باشند، و در این بین نیز مراتب متعددی است؛ همچون سفیر و وکیل، امّا مرتبه ابواب حضرات ائمه علیهم‌السلام؛ بالاتر از همه اینهاست، و هر امام علیه‌السلام در هر زمان یك باب دارد، مگر اینکه او رحلت نموده؛ و دیگری بجایش منصوب شود، امّا باب امام عصر علیه‌السلام در زمان غیبت؛ مانند خود حضرتش؛ مستور می باشد، و مدعی بابیت در طول دوران غیبت کذّاب و مردود است، فلذا آنچه در برخی کتب و السنه شایع شده که مرحوم محمد علی نساج؛ از ابواب حضرت امام مهدی علیه‌السلام بوده؛ صحیح نمی باشد، چه اینکه حضرتش را در هر زمان؛ یك باب بیشتر نیست، و آن باب هم در غیبت کبری مستور است، و آنچه در این السنه آمده؛ ناشی از بی اطلاعی از مراتب خواص حضرات ائمه علیهم‌السلام است.

{٤}. مرحوم استاد محمد علی نساج (جولا) دزفولی، شخصی غیر از ملاقلی {(مولی قلی) یا ملامحمد قلی جولا کومالکی شوشتری} است، هرچند هر دو در یك عصر می زیسته اند. بنابراین آنچه اخیرا در السنه عامه و برخی از کتب؛ {مربوط به اتحاد این دو نفر (استاد محمد علی دزفولی و ملا قلی شوشتری) و یکنفر انگاشتن آنها} متداول شده؛ صحیح نمی باشد.

{٥}. منشأ اشتباه و یکی دانستن این دو نفر؛ تشابه شغلی (جولایی و بافندگی)، و مشابهت اسمی (ملامحمدعلی - ملا قلی)، و قرب محلی (دزفول - شوشتر)، و ارتباط با ناحیه مقدسه می باشد، بلکه این اشتباه و مخلوط کردن و یکی دانستن؛ به شخص ثالثی در همین عصر نیز سرایت کرده؛ که او هم شغلش جولایی و بافندگی؛ و اهل دزفول؛ و با واسطه مرتبط با ناحیه مقدسه بوده است، و حکایتی هم در باب هشدار و انذار یکی از اهل علم محلشان داشته است، امّا با این تفاوت که ملاقلی انذار سید علی شوشتری نموده (در ایامی که قضاوت می نموده) برای اشتباه در حکم بخاطر شهادت ناحق توسط یکی از اطراف

دعوا، و جولای دزفولی سوم؛ انذار سید محمد دزفولی (از شاگردان شیخ انصاری) نموده؛ که مشغول قضاوت نیز بوده است، و بخاطر جعل اجازه به نام شیخ انصاری؛ و گرفتن وجوه شرعیه از مردم به اجبار، مؤاخذه شده، و عاقبت هر دو شخص بصلاح و سداد منتهی شده است.

{٦}. ملاقلی (مولی قلی) جولا شوشتری، راهنمای معنوی مرحوم آیت الله سید علی شوشتری (١٢٢٢-١٢٨٣ هـ.ق) بوده، و روش تربیتی شاگردان معنوی سید شوشتری (مانند شیخ انصاری و آخوند ملاحسینقلی درجزینی همدانی) به او منتهی می شود، اگرچه مرحوم شیخ انصاری قبل تشرّف به نجف؛ و شاگردی سید شوشتری؛ در دزفول از مرحوم سید صدر الدین کاشف دزفولی (از شاگردان مرحوم آیت الله آقا محمد بید آبادی) استفاده تربیتی و معنوی می نموده است، امّا نهایتا ارتباط معنوی شان با ایشان (کاشف و بید آبادی) نبوده، و با سید شوشتری بوده، و ایشان نیز با مرحوم ملاقلی جولا مرتبط بوده است. {واژه "قُلی" در زبان ترکی؛ معادل "عبد" در زبان عربی؛ و "بنده" در زبان فارسی است، (مولی قلی = بنده مولی)} هرچند که به برکت این مقدمات؛ همچون استادش سید علی شوشتری و راهنمای او (مولی قلی)؛ شیخ انصاری نیز به شرف ارتباط مستقیم با ناحیه مقدسه نائل گردید.

{٧}. البته موضوع ارتباط ملاقلی با ناحیه مقدسه؛ امر مستقلی از روش تربیتی (که مقدمه اتصال معنوی به آن ناحیه مبارکه است) بوده، و وجود این ارتباط ذکر شده است، و برای اثبات آن نیاز به خلط بین این دوسه نفر نیست، همچنانکه ارتباط مرحوم آیت الله سید علی شوشتری و مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری و مرحوم آیت الله سید علی قاضی با ناحیه مقدسه مسلّم بوده؛ و درباره اش وقایعی نیز ثبت شده است.

{۸}. مرقد شریف محمدعلی جولا در کنار مرقد سرباز گمنام دزفولی در مسجد کجبافان (کجبافون - قژبافان) دزفول؛ که امروزه مسجد علوی نام دارد، در شهر دزفول (خیابان ساحلی شهید منتظری نزدیك پل قدیم کوچه انصار المهدی عليه السلام) مشهور و مورد احترام خاص و عام می باشد، بطوریکه از مرحوم حاج سیّد اسد الله نبوي؛ از علماء دزفول؛ نقل شده که: ما به احترام جناب جولا؛ به این محلّ که می‌رسیدیم؛ این قسمت را پیاده مي‌رفتیم! در میان عامه مردم دزفول هم؛ زیارت این مزار؛ چهل شب چهارشنبه؛ برای قضای حوائج مجرب و معروف است.

{۹}. مرقد ملاقلی (مولی قلی) جولا شوشتری، در شوشتر می باشد، و آنچه در برخی السنه مطرح شده؛ که در وادی السلام نجف است؛ صحیح نمی باشد، چه اینکه وی روز قبل از وفات؛ در وادی السلام نجف با مرحوم آیت الله سید علی شوشتری ملاقات نموده، و خبر وفات خود در فردای آن روز را داده؛ و با ایشان وداع کرده است، و اگر مرحوم ملاقلی بنا داشت که در وادی السلام دفن شود؛ همانجا به سید علی شوشتری (که وصیش بود) می سپرد تا فردا بعد از فوت؛ جسد او را در وادی السلام دفن کند، نه اینکه در روز قبل وفات؛ وادی السلام باشد، و معذلك مراجعت به شوشتر نموده، و در شوشتر رحلت کرده، و به شخصی بسپارد تا جنازه او را به وادی السلام نجف منتقل کند! (بنابر آنچه در آن السنه طرح شده است).

{۱۰}. رویکرد جولا؛ در اکتفا به واجبات و ضروریات و عدم قیام به مستحبات در حضور تاجر تبریزی؛ برای ناکام نمودن کنجکاوی او؛ و محافظت بر برنامه ها و التزامات خود بوده است، ضمن تعلیم این امر که با مواظبت بر واجبات از فرایض؛ و نیز پرهیز از مشتبهات و لذایذ؛ و قناعت به طیبات ولو غذای بسیار ساده، موجب فراهم شدن توفیقات عالیه (مانند ارتباط با ناحیه مقدسه) می گردد.

{۱۱}. اینکه کارگزارانی از ناحیه مقدسه به زي و شغل سربازی یا نگهبانی باشند؛ محدود به آنچه در این واقعه یاد شد؛ نبوده، و مکررا در نواحی و زمانهای دیگر نیز افرادی مانند ایشان وجود داشته اند، مثل: سرباز عبد الغفار خوئی مدفون به قبرستان دارالسلام (درب سلم) شیراز، یا کشیکچی (نگهبان) سرای فخر در بازار اصفهان، و آنکه در اصفهان قبرش مزار خاص و عام بلکه منشأ وصیت بزرگان علماء به دفن در پائین پای او شده است. همچنانکه شغلهای ساده جولایی شعربافی نساجی بافندگی نیز بطور متعدد در میان کارگزاران ناحیه مقدسه دیده شده؛ همینطور منش ساده و بی الآیش؛ و مواظبت بر لقمه حلال؛ و تهیه خوراك از طیبات؛ و زهد در دنیا؛ و اکتفای به روزی مقدر؛ و شاکر بودن بر محدودیت آن، جزو اوصافشان؛ بطور شایع بوده و هست. و نیز حاجتمندی خواسته های مشابه مانند طلب فرزند، یا درمانده شدن در راه سفر حج و زیارت و اغاثه ناحیه مقدسه به وسیله ایشان نیز بسیار اتفاق افتاده است. فلذا این تشابهات و اشتراکات؛ اگر در وقایعی مجتمع شوند، نباید سبب تصور اتحاد آن وقایع بشود، چه ممکن است در یك دوران؛ جولا و شعرباف و سرباز و نگهبان های متعددی به کارگزاری مشغول بوده، و در همان دوران؛ افراد متعددی در راه سفر حج و زیارت درمانده شده، و یا حاجت فرزندخواهی داشته باشند، امّا وقایع متعدده و توسط اشخاص مختلفی اتفاق افتاده باشد، و حتما به معنی اتحاد وقایع و اختلاف نقل نیست، هرچند گاهی ناقلین و روات در کتابها؛ در بازگویي و انتقال جزئیات وقایع ممکن است اشتباه کرده؛ و جزئیات وقایع دیگری را بجای آن نقل کرده باشند، که این امور بر فرض اتفاق بیافتد؛ ضرری به صحت آن وقایع نزده؛ و خللی در اعتبار آنها وارد نکرده؛ و مانع استفاده پندآموز از نتایج آن مطالب نبوده؛ ازین رو اهل بصیرت با امور جزئیه؛ از نتایج باز نمی مانند.

{۱۲}. مشابه واقعه توسل تاجر حاج محمّد حسین تبریزي {بـه حـضرت صـاحب الأمر عليه السلام در مسجد سهله برای اولاد خواهی؛ و حواله به کارگزار مقیم شـان در دزفول (محمدعلی جولای دزفولی)}، واقعه دیگری از تـاجر ابـراهیم اصـفهانی می باشد که مالباخته درمانده در راه حج و استغاثه {به حضرت صاحب الأمر عليه السلام و اغاثه حضرتش او را بوسیله کارگزار سیّارشان در اصفهان (عَلُو شوشتری) و بردن او به حج و برگرداندن او؛ و عرض حاجت برای پسر خواهی؛ و حواله به کارگزار مقیم شان در شوشتر (محمدعلی شعرباف شوشتری) داده شده} و سفر هر دو تاجر به آن شهرها و یافتن و پاسخ گرفتن آنها و میهمان شدن و شرح رسـیدن بـه ایـن منصب (پرسیدن) که هر دو بواسطه سرباز کارگزار ناحیه مقدسه بعـد از مـدتی تامین نان طیب آنها، و بعد از وفاتشان بدان نائل شده اند.

❖ دو واقعه دیگر مربوط به دو تاجر دیگری (بدون ذکر نام) نیز ذکر شـده، کـه ضمن تفاوتها؛ شباهتهایی در برخی جزئیات؛ با واقعه تاجر اصفهانی دارد، این سه گزارش مرتبط یا مشابه؛ بواسطه علماء بزرگ و عدول و سرشـناسی نقـل شـده است؛ اگر هر کدام واقعه مستقلی بوده؛ یا گزارشهای متفاوت از یك واقعه باشند، در هر صورت نکات مفیدی در هر کدام هست؛ که مکمل معرفت در این باب می باشد، و اگرچه بنای ذکر وقایع در این رساله؛ بر نقل آنهایی است که به عمـل استجاره و مسجد سهله مربوط می شود، امّا از آنجـا کـه ایـن وقـایع در ادامـه و توضیح واقعه اول؛ که نتیجه عمل استجاره و برکات مسجد سهله می باشد، لذا از نقل آنها نمی گذریم، ذکر تفاصیل این وقایع؛ موجب حظ و لذت بیشتر اهل حق؛ از ذکر مولا حضرت صاحب الزمان عليه السلام و یاد کارگزاران ناحیه مقدسه می گردد، در این وقایع سخن از دو صنف از کارگزاران ناحیه مقدسـه { آورنـدگان بـار و اموال، و پیغام آوران، و نیز کارگزاران مقیم و سیّار} شده است.

مرحوم آیت الله سید محمد جزائری {۱۳۳٤-۱٤۱۱ هـ.ق} نقل کرده است: حکایت نمود طبیب لبیب؛ تقوا و تعبّد سداد، حاج محمّد جواد طبیب (طاب ثراه)، از حضرت عمدة العلماء العاملین و نخبة الفقهاء الأکرمین، المرحوم الحاج آقا السیّد علي اکبر الخوئي (۱۲۸۵-۱۳۷۱ هـ.ق) {والد آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، مرجع تقلید} (رضوان الله علیهما)، مقیم مشهد مقدّس (از ۱۳٤٦ هـ.ق)، و این حکایت را در مشهد از ایشان شنیده بود، و نیز همین مطلب را از ایشان نقل نمود حاج آقا سیّد محمّد علی حکیم شوشتری، مقیم خرّمشهر؛ و هر دو به یك مضمون حکایت را از سیّد معظّم له (سید علی اکبر خوئی) نقل کردند که فرمود: براي من نقل نمود علّامة عصره و نابغة زمانه، الحاج آقا نجفي اصفهاني (طیّب الله رمسه)، {۱۲٦۲-۱۳۳۲ هـ.ق} که: در اصفهان، روزي از خانه خود به مدرسه می رفتم (بعد ۱۳۰۱ هـ.ق) که طلّاب را درس گویم. بین راه جنازه ای را دیدم که به دوش معدودي، رو به مَغسل می بردند، و در عقب آن، خیر الحاجّ والمعتمدین، الحاج ابراهیم تاجر اصفهاني بود. چون مرا دید، به من گفت: بیایید و صاحب این جنازه را تشییع کنید. گفتم: براي تدریس طلّاب می روم، وقت مُضَیَّق است. گفت: امروز درس را تعطیل کن که اهمیّت این کار بیشتر است، و براي صاحب این جنازه حکایتی است که پس از تشییع براي تو نقل می کنم. چون از تشییع فارغ شدیم، حاج ابراهیم گفت:

چون من براي اداء فریضه حج به مکّه می رفتم، با قافله حاجّ (حجاج)، تا به محمودیه، که چهار فرسخي کاظمین است، رو به کربلا رفتم. شب را در آن قصبه بودیم. چون صبح خواستیم حرکت کنیم، من ملتفت شدم که عدولم (= خورجینم / عدل هایم = عدل: بسته بندی اثاثیه و منسوجات) که در آن تمام لوازم سفر و پول خرجي مسافرتم بود، پیدا نیست. مضطرب شدم به رئیس قافله

گفتم. در صدد تفحّص و جستجو برآمده، دو سه ساعتی جستجو کردند، و اثري نیافتند. به من گفتند: ممکن نیست بیش از این قافله را معطّل کنیم، بگذار برویم کربلا، در آنجا فحص و جستجو می نماییم، شاید پیدا شود. حرکت کردیم، به کربلا رسیدیم. دو روز در کربلا بودند. هر چه تفحّص کردیم، اثري نیافتیم. اهل قافله از من عذرخواهي کردند، و مرا وداع نموده، رفتند، و من محتاج و معطّل به جا ماندم. وقتی که رفتند، من متوجّه پریشاني و بیچارگی خود گردیده که: از طرفی برای حجّ آمده بودم؛ و نرفته ام، و از طرفی وضع معاشم مختل و دَر هَم است. همّ و غمّ شدید برایم دست داد. در حرم مطهّر حضرت ابی عبد الله علیه السلام رفته که دلم را خالی کنم. بي اختیار گریه شدید براي من دست داد. چون صیحه می کشیدم و وضع گریه ام از متعارف خارج بود، مردم به من متوجّه می شدند. من خجالت کشیدم. با خود گفتم که: باید به جاي خلوتي بروم و دلم را خالی کنم. خیمه گاه (حسینی علیه السلام) را نظر گرفته، در آنجا رفته؛ مشغول گریه و زاري شدم، تا شب شد؛ به منزل آمدم، و فردا نیز به همان جا رفته؛ مشغول گریه شدم تا هنگام شام، و روز سوّم نیز رفته، به گریه و زاری مشغول شدم. وقتی که روز بالا آمد، شخصی با لباس متعارف عرب از راه گذشت. به من متوجّه شد. فرمود: چرا گریه می کنی؟ تو را چه می شود؟ از سؤال او اذیّت شدم. با خود گفتم که: بالای درد خود، این شخص هم می خواهد از من آگاه شود. جوابش را نگفتم. دفعه دوّم سؤال کرد. برای اینکه او را از خود رد کنم، به او گفتم: شخصی هستم از اهل ایران که با قافله حج آمده ام، عُدول خود را گم کرده ام. چون این را گفتم، متوجّه به عقب سر خود شد و فرمود: عَلُو. عَلُو نامی که در کاروانسرای فخر در اصفهان حمّالی می کرد، که صاحب همین جنازه است، حاضر شده، عرض کرد: بلی. فرمود: فردا همین وقت؛ عدول این مرد را حاضر

نموده، به او بده. شخص اوّل رفت. عَلُو به نزد من آمد، گفت: فردا همین وقت؛ در همین جا بیا؛ و عدول خود را تحویل بگیر. و علُو نیز برفت. من با خود فکر کردم که: آیا این قضیّه را که مشاهده کردم، واقعیتی دارد، یا از خیالات و تجسّمات وهمیه و خیالیه است؟ به هر حال از غرابت مطلب، نفسم باور نمی کرد. خواستم مشغول گریه شوم، گریه ام نمی آمد! و حالت گریه از من برطرف شده بود. برخاستم و به خانه رفتم، و تا فردا در فکر و خوف و رجا بودم. فردا به همان مکان رفتم. سر همان ساعتی که عَلُو وعده فرموده بود، حاضر گردید، و عدول را همراه داشت؛ زمین گذارد، و فرمود: ای میرزا ابراهیم، عدول خود را تحویل بگیر. نگاه کردم، دیدم همان عدولی است که گم کرده ام. فرمود: در آن را باز کن، و اثاث خود را ملاحظه کن. ملاحظه کردم؛ همه را به جای خود یافتم. از او تشکّر کردم. به اوگفتم: آیا تو عَلُو شوشتری نیستی که در کاروانسرای فخر مشغول حمّالی می باشد؟ گفت: بلی. گفتم: آن شخص کی بود؛ که به تو سفارش نمود؛ عدول مرا آوردی؟ گفت: حضرت مولی امام زمان (صلوات الله علیه) بود. گفتم: راستی که امام زمان (صلوات الله علیه) بود؟ گفت: بلی. گفتم: پس از کجا تو به این مقام رسیده ای؟ گفت: تو را چکار؟ تو عدول خود را بگیر و برو. چون خواست از من مفارقت کند، در دلم افتاد که از او خواهش کنم؛ مرا به مکّه برد. گفتم: تو می دانی که من برای زیارت حج آمده ام، و اکنون سه روز است که قافله رفته است، خواهش می کنم مرا به ایشان برسانی. گفت: برو و کارهای خود را صورت بده، و لوازم حج را بگیر و تهیّه نما؛ دو روز دیگر همین جا حاضر شو، که تو را به قافله خواهم رسانید. این را گفت و برفت. عدول خود را برداشته به خانه آوردم. آنچه امانتی از ایران برای اهل کربلا داده بودند، به صاحبانشان دادم. احرام و لوازم دیگر برای حج تهیّه نمودم. روز دوّم در

همان مکان، یعنی در خیمه گاه (حسینی علیه السلام) حاضر شدم. سر ساعت معیّنه، عَلُو سوار بر یابویی حاضر گردید. از اسب پیاده شد. عدول را بر اسب انداخت و خود سوار شد و مرا ردیف خود سوار نمود. رو به بقعه و بارگاه حرّ (ریاحی) حرکت نمودیم. من در بین راه با او انس گرفتم. به او گفتم: ای عَلُو، از تو دو تقاضا دارم: اوّل: آنکه همین طور که مرا به حج می بري، بیایي و مرا از مکّه مراجعت دهي. اندك تأمّلی کرد؛ و گفت: تو چون منظور نظر امام علیه السلام قرارگرفته ای عیبی ندارد، روز چهاردهم ذی الحجّه در فلان ساعت، از فلان دروازه مکّه بیرون می آیي. در همان نزدیکي طلّی هست. بالای آن می نشینی، من می آیم، و تو را مراجعت می دهم. میرزا ابراهیم گفت: مطلب دوّم این است که، چنانکه خودت می دانی، من اولاد ذکور ندارم. خواهشمندم از امام زمان (صلوات الله علیه) مسألت نمایي، تا خداوند منّان برای من پسرکرامت فرماید. عَلُو گفت: باکی ندارد، جواب این را در هنگام مراجعت به تو می گویم. اندك زمانی نگذشت که به محلّي رسیدند که در آن طلّی بود. عَلُو از اسب پیاده گردید. میرزا ابراهیم را پیاده نمود، و عدول را بر زمین گذاشت، و گفت: همین جا می مانی، تا نیم ساعت دیگر قافله حاجّ بدینجا خواهند رسید، و با ایشان برو. این را گفت و برفت. میرزا ابراهیم به انتظار قافله نشست. پس از نیم ساعت قافله پیدا شد. اهل قافله از دیدنش تعجّب کردند. قضیّه را سؤال نمودند. ایشان را به جوابهایي ساکت نمود. پس او را ردیف خود سوار نموده، به مکّه بردند. پس از اعمال حج، روز چهاردهم از مکّه بیرون آمده، در همان محل معیّن توقّف کرد. ناگاه عَلُو حاضر گردید، بر همان اسب سوار. حاج میرزا ابراهیم را ردیف خود سوار نموده، رو به راه گذاشتند. از نزدیکی بارگاه حرّ، وارد کربلای معلّی گردیدند. در بین راه، در جواب سؤال دوّم گفت که: حضرت مولی علیه السلام فرمود جواب این

سؤال با محمّد علی شَعرباف شوشتری است، در شوشتر. پس از اندك زمانی، در برابر خیمه گاه وارد شدند. حاج ابراهیم را پیاده نموده، عَلُو روانه راه خود شد. حاج ابراهیم پس از مراجعت به اصفهان و پذیرایی از دیدن اهل بلد، به زن خود گفت: برای من توشه ای مهیّا کن که می خواهم به دِهْکُرد رفته، با بعضی از طرفهای خود حساب نمایم. زنش تهیّه توشه ای کرده، حاج ابراهیم به دهکرد رفت، و اتفاقًا تصادف (برخورد و ملاقات) نمود با قافله شوشتریها که می خواستند به شهر خود مراجعت کنند. قاطری از ایشان کرایه نموده، با ایشان به شوشتر آمد. در محلّه ای که بیرون شهر بود، قافله نازل گردید. اهل قافله همان جا متفرّق شدند. حاج ابراهیم به شهر آمده، از منزل محمّد علی شعرباف جویا شد. پس از زحمت بسیار، حاج محمّد علی شعربافی را به وی نشان دادند. پس از مذاکرات، معلوم شد که از مطلب بیگانه است. باز حاج ابراهیم در مقام تجسّس برآمده، تا نزدیکی غروب گردش کرد. مأیوس شد و خواست به محلّ اوّل مراجعت نموده، به اصفهان برگردد. کسی را ملاقات نموده، گفت: از این یك نفر هم می پرسم، اگر خبری نشد، دیگر بر می گردم. از او سؤال نمود. جوابش داد: در این نزدیکی محمّد علی شعرباف فقیری هست که معاشرتی با کسی ندارد، و او را با مثل تو اهل اصفهان طرف معامله نخواهد بود. جوابش داد: تو کارت نباشد او را نشانم بده. او را آورد مقابل دکان محمّد علی. دید که صاحب دکان می خواهد دکان خود را ببندد؛ و برود برای نماز. چون نگاه شعرباف به حاج ابراهیم افتاد، به او گفت که: ای حاج ابراهیم، حضرت مولی علیه السلام فرمود که: از برای تو از درگاه خدا مسألت نمودیم، و سه پسر از برای تو تقدیر فرمود، که یکی از آنها فعلًا در شکم مادر خود می باشد؛ دیگر برو که من می خواهم برای نماز به مسجد بروم. حاج ابراهیم گفت: از اصفهان تا

اینجا برای زیارت تو آمده ام، البتّه به این قدر از تو راضی نمی شوم، باید مرا به منزل خود ببری، و مهمانی کنی. گفت: غذای من چیزی است که تو از آن نمی توانی بخوری. گفت: هر چه هست قانع و راضی و شاکرم. گفت: پس من هم حرفی ندارم. (بعد از نماز در مسجد) به اتّفاق در دکان رفتند. دید که دکان مستطیلی دارد که نصف آن را دکان، و نصفش را اطاق خلوت خود نموده و پرده در وسط زده است؛ و عقب دکان مختصر حیاطی است که حیاط سکنایی او می باشد. هنگام غذا خوردن، حاضر نمود نان جو و مقداری دوغ، و با هم تناول کردند. حاج ابراهیم پرسید که: از کجا تو به این مقام رسیده ای؟ گفت: از جانب (بواسطه یك شخص) قزّاق، یعنی سربازی؛ زیرا که در چندی پیش زن و بچه هایم فوت کردند، و من در مصیبت ایشان بسیار مهموم و مغموم بودم، ولکن صبر می نمودم. در این اثنا یك روز دیدم شخصی نظامی در دکانم حاضر گردید. به من گفت: همی خواهم که پول حلالی که دارم به تو بدهم، و تو از همان جوهایی که برای خوراك خود می گیری، برای من بگیری و نان درست کنی؛ به من بدهی. من با خود گفتم که: این نظامی و مأمور دولت است، و من حال معاشرت با چنین اشخاص را ندارم. از او قبول نکردم و عذر آوردم. پس با دل شکسته به من گفت: اگر شخصی بخواهد؛ با پول حلال؛ طعام حلالی به دست آورد؛ و مثل تویی از او قبول نکند، چکار باید بنماید؟ چون این را گفت خاطرم برایش شکسته شد؛ و گفتم: حاضرم، بفرما. پس مقداری پول از کیسه بیرون آورده، فرمود: اینها را جو بخر، از همان جوهایی که برای خودت می خری؛ و برای اینکه زحمتت زیاد نباشد، مقدار یك هفته برایم از آنها نان تهیّه کن، و پس از یك هفته دوباره پول به تو خواهم داد. پولها را گرفته، طبق دستورش عمل کردم و نانها را برد. پس از یك هفته، باز آمد و پول آورد؛ و به همان طریقه برای

او نان تهيّه می نمودم و می برد، تا اينكه در يك هفته؛ مقدار مختصری پول داد، و گفت: برای كفايت سه چهار روز، نان برای من تهيّه كن، كه من در اين هفته، در فلان روز+ از دنيا می روم. محمّد علی می گويد: از استماع اين كلام؛ خاطرم شكست. به او رو نمودم. گفت: نه، مطلب همين است كه به تو گفتم. پس گفت: در همان روز، صبح زود در قلعه می آيي و در خانه دوّم قلعه، حجره سيزدهم، رو به دست چپ شماره می كنی. من در آن حجره خوابيده و از دنيا درگذشته ام، و خودت متصدّي تجهيز من بشو، و در گوشه حجره كيسه ای است كه در آن مبلغی پول حلال است. آنها را بيرون آورده، مخارج تجهيزم كن، و بقيه را برای نظاميها (همكاران او)، طبق ميل خودشان مصرف شام برسان. اين را گفت و برفت. من خيلی متأسّف شدم، و در فكر بودم؛ تا روز موعد، صبح پيش از آفتاب به قلعه رفته، به همان ترتيب عمل كردم. او را در همان اتاق، فوت شده يافتم. كيسه ای را كه نشان داده بود؛ بيرون آورده، آنچه گفته بود؛ انجام دادم. به خانه برگشتم، و در فَقْد او تأسّف می خوردم؛ تا يك روز ديدم كسی آمد؛ و گفت: ای محمّد علی، حضرت مولی عليه‌السلام تو را می طلبد. گفتم: من لياقت خدمت رسی او را ندارم. گفت: خاطرت جمع باشد، طوری نيست، برخيز بيا. گفتم: پس تو بايد همراه من و يار من باشی. گفت: قبول است. با هم رفتيم. كوچه و بازار را درست مشاهده نكردم. با اندك زمانی بيرون شهر رسيديم. صحرا را سبز ديديم، با هوای لطيف و ملايم. قدری برفتيم. چادری مشاهده نمودم كه از آن نور بالا می رفت. آن شخصی كه همراه من بود، فرمود: در همين چادر، حضرت ولیّ عصر (صلوات الله عليه) تشريف دارد. چون به نزديك چادر رسيديم، فرمود: به جای خود باش تا بروم برايت اذن دخول حاصل كنم. پس از لحظه ای بيامد و گفت: اجازه دخول داری، بيا. با هم برفتيم، شرف حضور

دریافت نمودیم. حضرت علیه السلام فرمود: ای محمّد علی، کاری که به تو رجوع دادیم، خوب انجامش دادی، و ما را خوشحال کردی. عرض کردم: کدام کار؟ فرمود: کار آن نظامی که برایش نمودی، او را من فرستاده بودم. اکنون می خواهم منصب آن نظامی را به تو بدهم. عرض کردم: من طریقه نظامی بودن را بلد نیستم و حال آن را ندارم. فرمود: نمی خواهیم تو را نظامی کنیم، می خواهیم همان منصبی که (او) نزد ما داشته، به تو بدهیم. من تأمّلی کردم، شخصی که با من بود، به من اشاره نمود که: بگو چشم. گفتم: چشم. فرمود: به تو دادیم، برو. از آن وقت که حضرت این را فرموده، هر جا تشریف داشته باشد، صدا می زند من می شنوم، و با اسباب غیر عادی خدمتش می رسم؛ و کارم رسانیدن پیغام آن جناب است؛ به مردمی که به حضرتش مراجعه کرده باشند، و کار عَلُّو رسانیدن اموال و اثقالی است؛ که به دستور آن حضرت باید به مردم برسند. و مرحوم خویی (اعلی الله مقامه) فرمود که: اکنون این حکایت در بین اولاد او (حاج ابراهیم) از مسلّمات است، و به این امر افتخار می کنند.

رحمه الله مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۱۰٤، عبقریه ٦، الیاقوت الأحمر یاقوتة ۳۱) نقل کرده است: دیدن تاجر دیگری است از اهل اصفهان، آن حضرت را در غیبت کبری، و نشناختنش آن سرور را در حین تشرّف؛ و ایضا دیدم به خطّ جناب آقای میرزای مزبور (میرزا باقر اصفهانی فقیه ایمانی) در یاقوته سابقه که نقل فرمود: آقای جلیل، سیّد ثقه صالح تقی نقی، سیّد محمّد تقی (دامت برکاته و توفیقاته)، که واعظ و اهل منبرند در اصفهان، از مرحوم مغفور، فخر الفقهاء الکرام، قدوة العلماء العظام، آقای حاج آقا جمال الدّین (طاب ثراه)، {۱۲۸٤-۱۳٥٤ هـ.ق} فرزند ارجمند مرحوم مغفور حضرت حجّة الاسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ محمّد باقر (طاب ثراه) (امام جماعت و

ریاست عامّه در زمان خود در مسجد شاه اصفهان) فرمودند: (بعد ۱۳۱٤ هـ.ق) من برای نماز ظهر، در مسجد شیخ لطف الله (که واقع است در میدان شاه اصفهان) می آمدم. نزدیك مسجد، دیدم جنازه ای را می برند، و چند نفر حمّالها و کشیکچی ها همراه او هستند؛ و شخص حاجی تاجری از مهمّین تجّار هم (که از آشنایان من بود) در عقب آن جناره بود، و به شدّت گریه می کرد و اشك می ریخت. من بسیار متعجّب شدم از آن که: اگر این میّت از بستگان بسیار نزدیك این حاجی تاجر است که به این طور گریه می کند برای او؛ پس چرا به این نحو مختصر و به وجه موهونیّت او را می برند؛ و اگر بستگی با او ندارد، پس به چه سبب این طور جزع و گریه می کند برای او؟ تا آنکه نزدیك به من رسید. پیش آمد و گفت: آقا به تشییع جنازه اولیاء حق نمی آیید؟ من از شنیدن این کلام، منصرف از رفتن مسجد و جماعت شدم، و به همراه آن جنازه رفتم تا سر چشمه پاقلعه در اصفهان، که سابقًا غسّالخانه مهمّه این بلد بود. چون رسیدم آنجا، زیاد خسته شده بودم از دوری راه و پیاده بودن، و در آن حالت؛ در نفس خود ملامت زیادی پیدا کردم که: چه جهت داشت که ترك نماز اوّل وقت و جماعت را کردم، و تحمّل این خستگی را به خود وارد آوردم؛ محض این کلمه حاجی، و به حال افسردگی نشسته بودم در این فکر، که آن شخص حاجی آمد پیش من؛ و گفت: شما از من نپرسیدید که این جنازه از کیست؟ گفتم: بگو. گفت: امسال را که می دانید من مشرّف به حجّ شدم؛ در مسافرتم چون نزدیك کربلا رسیدیم، آن ظرفی که تمامی پول و مخارج سفر من، با باقی اسباب سفر و حوائج من در آن بود، دزد برد، و در کربلا هم هیچ آشنایی که از او پول قرض کنم، نداشتم. پس در تصّور آنکه؛ با دارایی من، و رسیدن من تا اینجا، و ممنوع شده باشم به کلّی از حجّ؟! بی اندازه متألّم و غمناك و افسرده حال بودم، و در غصّه و فکر بودم که

چه کنم؛ تا آنکه شب را روانه به مسجد کوفه شدم. در بین راه که تنها و سر به زیر از غم و غصّه بودم، دیدم سواری با کمال هیبت و به اوصافی که در وجود مبارك حضرت صاحب الامر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) توصیف شده، در برابرم پیدا شدند، پس ایستادند و فرمودند: چرا این طور افسرده حالی؟ عرض کردم: مسافرم، خستگی راه سفر دارم. فرمودند: اگر سببی غیر از این دارد بگو؛ تا آنکه از اصرار ایشان، شرح حالم را عرض کردم. پس در این حال، صدا زدند: هالو (هَلُّو). دیدم بغتةً شخصی پیدا شد با لباس کشیکچی ها، با لباس نمدی. و در اصفهان هم در بازار، نزدیك حجره ما، کشیکچی داشتیم که اسمش هالو (هَلُّو) بود، و در این حال که آن شخص حاضر شد، خوب نگاه کردم دیدم همان هالو (هَلُّو)ی در اصفهان است. پس به او فرمودند: اسبابِ دزد برده او را به او برسان، و او را ببر مکّه و برگردان. و خود ناپدید شدند. پس آن شخص به من گفتند: در ساعت معیّنی از شب و جای معیّنی بیا تا اسبابهای تو را به تو برسانم. چون آنجا حاضر شدیم، او هم حاضر شد، و آن ظرفی که پول و اسباب من در آن بود، به دست من داد و فرمود: درست ببین و قفل او را بگشا، و بفهم که تمام است. دیدم هیچ از آنها ناقص نیست. (چنان سریع آنرا از دست دزدها بدرآورده و به من رسانده بود که فرصت دست زدن به آن و باز کردن و تصرف در آنرا پیدا نکرده بودند) پس فرمود: برو اسباب خود را به کسی بسپار، و (بعد از فراغ زیارات مشاهد عتبات) فلان وقت و فلان جا حاضر باش تا تو را به مکّه برسانم. من همان موقع (موعود) حاضر شدم، او هم حاضر شد. فرمود: در عقب من روانه شو. پس به همراه او روانه شدم. قدر کمی که رفتیم، دیدم در مکّه ام. پس فرمود: بعد از اعمال حجّ، در فلان مقام حاضر شو تا تو را برگردانم. و بر رفقای خود بگو: با شخصی، از راه نزدیکتر آمدم، که ملتف

(این واقعه) نشوند. و آن شخص در رفتن و برگشتن، به بعضی صحبتها با من حرف می زدند به طور ملایمت، لکن هر وقت می خواستم بپرسم شما هالو (هَلُّو)ی در اصفهان ما نیستید؟ هیبت او مانع می شد از این سؤال. پس بعد از فراغ از اعمال (عمره و حج و زیارت)، در آن مقام معیّن حاضر شدیم، و مرا به همان نحو اوّل، به کربلا برگردانید. پس در آن موقع فرمود: از من حقِّ محبّت بر تو ثابت شد. گفتم: بلی. فرمود: مطلبی دارم، در موقعی که خواستم؛ در عوض انجام بده. و رفت، تا آنکه (با قافله) در اصفهان آمدم و نشستم برای رفت و آمد مردم. پس همان روز اوّل دیدم همان هالو (هَلُّو) وارد شد. خواستم برای او برخیزم و بر حسب آن مقام که از او دیدم، احترام و تجلیل کنم، پس اشاره فرمود به اظهار نکردن مطلب. و رفت در قهوه خانه پیش خادمها، و مانند همان متوسّطین وکشیکچی گرها آنجا قلیان کشید و چایی خورد، و بعد از آن چون خواست برود، آمد نزد من و آهسته فرمود که: آن مطلب که گفتم این است که: در فلان روز، دو ساعت به ظهر مانده، من از دنیا می روم. و هشت تومان پول با کفنم در صندوق، در منزل من است، در بازار. آنجا بیا و مرا دفن کن. و آن (روز) امروز بود که رفتم، و از دنیا رفته بود، و کشیکچی ها جمع شده بودند. پس در صندوقِ او، به همان نحو که گفته بود، هشت تومان پول با کفن او بود؛ برداشتیم، و حال برای دفن او آمده ایم. آن وقت آن حاجی گفت: آقا، الحال چنین کسی از اولیاء الله نیست؟ و فوت او گریه و تأسّف ندارد؟

مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۱۰٤، عبقریه ٦، الیاقوت الأحمر یاقوتـة۳۰) نقل کرده است: دیدن یکی از تجّار اصفهانی است آن بزرگوار را در غیبت کبری، و نشناختنش آن سرور را در حین تشرّف؛ دیدم به خطّ عالم جلیل معاصر ثقة الاسلام، آقای آقا میرزا باقر اصفهانی (فقیه

ایمانی)، صهر مرحوم حجّة الاسلام آقای حاج منیر الدّین اصفهانی، که نقل فرمود: در سنه هزار و سیصد و پنجاه و نه هجری، سیّد جلیل، ثقه معتمد، عالم کامل امجد، سیّد العلماء الاعلام، فخر الفقهاء العظام، البدر البهیّ ومرّة کلّ عین، آقای حاجی میرزا محمّد حسین، امام جماعت و ریاست در مسجد سیّد در محلّه بید آباد اصفهان، (ادام الله افاضاته العالیه فی طول الأزمان)؛ از سلسه جلیله علیّه عالیه فردوس مقام حجّة الاسلام علی الإطلاق في کلّ الآفاق، البحر الزّاخر الحاج سیّد محمّد باقر (طاب ثراه)؛ فرمودند که: نقل کرد برای من، ثقه صالح و شیخ جلیل عالم فاضل، حاج ملّا حسین از احباب موثّقین من (که اگر جز ایشان نقل می کرد برای من چنین واقعه ای را، موجب اعتماد من نمی شد) از سیّد اجلّ، افقه اعظم، سند الفقهاء الأبرار وسیّد العلماء السّادة الأطهار، الدّار الفاخر، مولانا الحاج میرزا محمّد باقر (طاب ثراه)، (۱۲۲۶-۱۳۱۳ هـ.ق) الشّهیر به چهار سوقی از محلّات اصفهان، صاحب کتابِ مستطابِ روضات الجنّات در رجال و احوال علماء اعلام، که در مقام اشتهار و تشریف، غنی از توصیف و تعریف است، و قبر شریف ایشان در اصفهان در مقبره عظیمه جلیله تخت فولاد، که گنجینه غریبه ای است از قبور و ارواح طیّبه اولیاء ابرار و علماء اخیار (قدّس الله تعالی اسرارهم و ارواحهم) و متّصل است به مسجد اعظم، آنجا که مشهور به مسجد مصلّی است، و فعلًا مدفن ایشان از تکایای عظیمه مهمّه آن مقبره شریفه شده، مشتمل بر مسجد مخصوص و بر حجرات مهمّه و مرجع کلّی برای دفن عموم اهل ایمان برای تیمّن به قرب مدفن ایشان و استفادات کلّیه از زیارت آن مقام شریف، و قبل از آن که؛ آن مقام شریف مدفن ایشان شود، بیابانی بود افتاده، که هیچ محلّ توجّهی نبود برای دفن اموات در آنجا؛ آقای ناقل معظّم الیه فرمودند که: آن شیخ عالم صالح تقیّ (ملاحسین)، مصاحبت و مؤانست تامّه داشتند با این

عالم اجلّ (صاحب روضات). نقل کردند که ایشان در حال حیات خود تأکید اکید، و توصیه بر وجه تشدید می فرمودند که: بعد از فوت، در این زمین و بیابان مرا دفن کنید. من از سبب آن پرسیدم از ایشان. فرمودند: سببش این است که اینجا مدفن یکی از اولیاء مکرّمین الهی شده. و شرح آن را چنین فرمودند که: حاجی تاجری از آشنایان من، که از جهت شدّت حسن احوال و صلاح او، مصاحبت و مؤانست تامّه با او داشتم، حتّی آنکه از احدی مرسوم من نبود که امر توصیه (وصیت) در اموال او را متصدّی شوم و عهده دار انجام آن شوم، لکن بر حسب کمال حسن و صلاح او، امر توصیه او را هم در عهده قبول کرده بودم. او نقل کرد برای من؛ بعد از مراجعت از سفر حجّ خود که: من از اصفهان برات پولی داشتم از برای مصارف سفر خود نزد کسی در نجف اشرف. و در موقع تشرّف، آنجا چون رفتم برای وصول آن پول، طول کشید تا وقت مغرب. چون برگشتم، قافله ای که بنا بود با آن حرکت کنم برای مکّه مشرّفه، و رفقاء و اسباب من هم در آن قافله بود، از نجف بیرون نرفته بود. وقتی در عقب آن قافله رفتم، دروازه نجف را بسته بودند. من به هر اندازه اصرار الحاح و التماس کردم که مستحفظ در را باز کند، قبول نکرد. ناچار ماندم در عقب دروازه تا صبح شد، و در را باز کردند. من بیرون رفتم، و تا وقت ظهر راه رفتم، و هیچ اثری از قافله نیافتم، و ترسیدم دیگر تنها بروم، اسباب هلاك شود. و لهذا دو مرتبه برگشتم رو به نجف، که شاید با قافله دیگر حرکت کنم. چون رسیدم به دروازه نجف، شب شد. باز در بسته شده بود، و ناچار، ماندم عقب دروازه؛ تا قریب فجر شد. پس شخصی پیدا شد به هیأت و لباس کشیکچیهای اصفهان، با لباس نمدی که مرسوم لباس آنها است. به طور تندی به من گفت: چرا شما عجمها نماز شب نمی خوانید؟ از دیشب تا حال اینجا بودی، می خواستی نماز شب را بخوانی، و الحال

برخیز بیا. در عقبش روانه شدم، تا برد مرا در مقامی خدمت آقای بزرگواری. چون رسیدم، فرمودند به آن شخص که: او را برسان به مکّه. و دیگر ناپدید شدند. پس آن شخص با من وعده کرد ساعت معیّنی را، در وقت معیّن که: آنجا حاضر شو. چون آن وقت حاضر شدم، فرمود: پای خود را در راه رفتن، در جای پای من بگذار. من به همان نحو عمل کردم. طولی نکشید که تقریبًا ده قدم یا قدری بیشتر حرکت کردیم، خود را در مکّه دیدیم، و آثار مکّه را مشاهده کردم. چون آن شخص خواست از من مفارقت فرماید، من عرض کردم: استدعایی کنم که مرحمت را به اتمام رسانید؛ به آنکه در مراجعت از مکّه هم؛ در مصاحبت شما باشم. فرمود: قبول می کنم به شرط آنکه مقصدی هم که برای من هست، انجام بدهی. قبول کردم. پس مقامی را وعده فرمود که بعد از فراغ اعمال حجّ، آنجا حاضر باشم. پس از فراغ، آنجا حاضر شدم و به همان نحو مرا مراجعت دادند به نجف. پس در موقع مفارقت پرسیدم: آن مقصد چیست؟ فرمود: در اصفهان می گویم. پس بعد از آمدن به اصفهان، آمدند پیش من. دیدم از همان کشیکچی های اصفهانی می باشند. فرمود: آن مقصد آن است که من در فلان روز و فلان ساعت از دنیا می روم، و تو آن وقت بیا و مرا دفن کن. و مکان دفن خود را در این مقام معیّن فرمود. پس در همان وقتِ معیّن که من رفتم در منزل او، دیدم از دنیا رفته. و بر حسب دستور ایشان که داده بودند، او را دفن کردم. پس آن آقای معظّم الیه (صاحب روضات) فرمودند که: چون آن حاجی تاجر به این شرح ذکر کرد؛ که این زمین؛ محلّ دفن آن ولّی الهی شد؛ به دست خود او؛ من هم می خواهم در جوار ایشان دفن شوم.

توضیح: نام کشیکچی واقعه اخیر؛ بر قبر او "میرزا حسین" ذکر شده است، که قبر و بقعه صاحب روضات در پائین پاي او بنا شده است.

آیت الله سید علی شوشتری و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مراتب علمی و معنوی: مرحوم آیة الله حاج سید علي شوشتري (۱۲۲۲-۱۲۸۳ ه.ق)، از فقهای بزرگ، جانشین علمی و وصیّ شیخ انصاری؛ و همزمان استاد اخلاق شیخ انصاری، و از اکابر اهل معنی، و از مرتبطین با ناحیه مقدسه بود.

مرحوم آخوند خراسانی که در زمان زندگی شیخ انصاری به درس اخلاق سید علی شوشتری حاضر می شد؛ پس از رحلت شیخ، علاوه بر درس اخلاق؛ در درس فقه سید علی شوشتری نیز حضور می یابد، و می گوید: ما تا آن زمان نمی دانستیم که عیار علمی سید چه اندازه است! و پس از حضور در درس او بود که فهمیدیم: سید "دریای علم" است.

سید صدر (در کتاب تکمله أمل الآمل، ج٦، ص٤٥) می‌فرماید: السّيّد الأجل جمال السّالكين، زبدة العلماء الرّبّانيّين، السيّد عليّ بن السّيّد محمّد التّستري؛ وصيّ الشّيخ و صاحب أسراره، و الّذي لم يكن يفارقه في حضر و لا سفر؛ مذ سكن النّجف، و كان في الجلالة و المعارف الرّبّانيّة و المنامات؛ ما كان يظنّ أن الشّيخ من مريديه و المنقطعين اليه في‌السّرّ. (یعنی) سیّد أجلّ جمال سالکان، سرآمد علماء ربّانی، سیّد علی فرزند سیّد محمّد شوشتری وصیّ شیخ انصاری و صاحب اسرار اوست، او کسی است که از زمان سکونت در نجف در حضر و سفر از جناب شیخ جدا نمی‌شد، و در جلالت و معارف ربّانی و منامات آنچنان بود که گمان می‌رود شیخ از مریدان او بوده، و در سرّ و باطن تنها با او معاشر بوده است.

و نیز (در کتاب تکملة نجوم السّماء ص٣٣٦) گوید: آقا سیّد علی شوشتری نجفی از احفاد سیّد نعمت‌الله جزائری است، وی موافقت و مرافقت سفر و حضر با

شیخ انصاری داشت، و به وجه ثروت و دولت؛ اکثرًا اعانت شیخ می‌کرد، بـه فقـه و دقّت نظر؛ معروف و مشتهر می‌باشد، علماء او را مسلّم می‌داشتند.

مرحوم آیةالله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی (در کتـاب الکـرام الـبررة، ج۳، ص۹۳) گوید: الحاج السّیّد علیّ بن... المحدّث الجزائريّ، التّستريّ النّجفيّ... العلّامة الورِع الجليل المعاصر للشّيخ الأنصاريّ و وصيّه و مراده و صاحب سرّه و المرجع بعده، له فی المعارف المقام الأقصی و فی السّلوک المسلک الأسنی و له کرامات ذکـر بعـضها تلميذه الحاج الشّيخ عبدالرّحيم التّستري فی رسـالة مـستقلّة كتبهـا فی احـواله و تصانيفه و تاريخ ولادته و وفاته. (یعنی) حاج سیّد علی از فرزندان محدّث جزایری شوشتری نجفی، علّامة با ورع و جلیل القـدر، معـاصر شـیخ انـصاری، و وصیّ و مراد و صاحب سرّ و مرجع پس از وی بوده است، او را در معـارف، مقـامی بـس عالی؛ و در سلوک مسلکی بلند مرتبه می‌باشد، و برای او کراماتی است که بـرخی از آنها را شاگردش حاج شیخ عبد الرّحیم شوشتری؛ در رساله مستقلّه‌ای کـه در بیان احوال و ذکر تصانیف و تاریخ ولادت و وفات او نگاشته، ذکر نموده است.

محمّد حسن خان اعتماد السّلطنه که در زمان حاج سیّد علی بـوده اسـت (در کتاب المآثر و الآثار باب دهم ص۱۴۵) می‌نویسد: حاج سیّد علی شوشتری: عالم عامـل و عارف کامل و فقیه فاضل بوَد، به زهد و ریاضات شرعیّه و مخالفت نفس مشهور است، در جرگه رؤسـاء مـذهب؛ از کـسانی معـدود می‌گـردد کـه حـدیث علـوّ مقامش تا همه جا رسیده، شیخ‌الطّائفه اسـتاد الـکلّ مرتـضی انـصاری؛ او را بـر جمیع اصحاب خویش علمًا و عملًا ترجیح می‌داد، بلکه حضرت استاد مـذکور را می‌گویند: با وی در مقام ارادت بود، بعثهما الله المقام المحمود.

آیت الله انصاری یکی از اسباط مرحوم شـیخ انـصاری (در کتـاب زنـدگانی و

شخصیّت شیخ انصاری؛ در قسمت وصیّ شیخ) آورده است: وصیّ شیخ، حاج سیّد علی بوده، که بنا به وصیّت، بر جنازه شیخ هم نماز گذاشت، نامبرده از علمای نامور؛ و از فقهای امامیّه؛ و از ستارگان فروزان زهد و تقوا؛ که به تمام صفات نیکو متخلّق؛ و به جمیع ملکات متّصف؛ و دارای نفس قویّه؛ و کرامات ظاهره؛ و یگانه مصاحب و دوست و صاحب سرّ شیخ بوده است، که بین ایشان چنان مودّت و یگانگی و الفت برقرار بوده، که آنان را یک روح در دو قالب باید محسوب داشت.

همچنین سبط الشیخ (در همان کتاب ص۱۶۵ و ۱۶۸) نقل کرده است: سیّد هر روز در جلسه درس شیخ حاضر می‌شد، و علم طبابت را هم دارا بوده، جز آنکه به غیر از شیخ کسی را معالجه نمی‌کرد، وی پس از فوت شیخ، بر منبر او تدریس نموده، و گویند چنان بوده که گویا شیخ درس می‌گوید.

مرحوم شیخ محمود عراقی که از شاگردان شیخ انصاری است؛ در اواخر کتاب دارالسّلام در وصف حاج سیّد علی شوشتری گوید: حاج سیّد علی شوشتری؛ که از اولاد سیّد نعمت‌الله جزائری؛ و از مجاورین نجف اشرف بوده است، در ورع و زهد و تقوی، سلمان عصر و مقداد دهر خود می‌باشد، با شیخ مرحوم کمال معاشرت و الفت را داشته، و برجنازه آن مرحوم اقامه نماز نمود، و بعد از وفات شیخ تا یک سال تقریبًا که زنده بود؛ امور خلق به او راجع بود، و اعتکاف مسجد سهله و کوفه را بسیار مواظبت می‌نمود، و مردم را در حقّ او چنان گمان بود که شرفیاب خدمت امام عصر علیه‌السلام می‌بود، و معروف به کرامات بوده است.

مرحوم شیخ محمود عراقی که از شاگردان شیخ انصاری است، (در کتاب دارالسّلام ص۹۴۱) می‌گوید: و بالجمله میرزا حبیب‌الله رشتی؛ روایت از پسر این سیّد

(علی شوشتری) می‌کند، که گفت: در وبائی که در عشرة هفتم از مائة ثانیه بعد از هزار هجری (۱۲۷۰ هـ‌ق) واقع گردید، سیّد مذکور را در اواسط شب ناخوشی وبا عارض شد، و چون حالت او را پریشان دیدم، و ضعف پیری و عبادت هم در او زیاده بر آن بود، از خوف آنکه مبادا تا صبح نماند؛ و شیخ از ما مؤاخذه نماید؛ که چرا جهت عیادت به او اطّلاع ندادیم، فانوس را از برای اعلام شیخ روشن کردیم، سیّد چون ملتفت شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم، اراده داریم شیخ را باخبر کنیم، گفت: حاجت به آن نیست، شیخ حال تشریف می‌آورد، چراغ را خاموش کنید، و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده، نشستیم، لمحه‌ای نگذشته؛ آواز حلقة در بلند شد، سپس سیّد فرمود که: شیخ است، در را بگشائید؛ چون در را بگشودیم، شیخ را با ملّا رحمت‌الله در پشت در دیدیم، شیخ فرمود: حال سیّد علی چگونه است؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده، خدا رحم کند إنشاءالله، فرمود: باکی نیست إن شاءالله، و داخل گردید. چون سیّد را مشوّش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب مشو، خوب می‌شود إن شاءالله، سیّد عرض کرد که: از کجا می‌گوئی؟ فرمود که: خواسته‌ام که تو بعد از من بمانی؛ و بر جنازه من نماز کنی، عرض کرد که: چرا این را خواستی؟ فرمود: حالا که شده؛ پس نشست، و قدری سؤال و جواب و مطایبه کردند، و شیخ برخواست، فردای آن‌روز؛ شیخ بعد از درس؛ در بالای منبر فرمود: حاج سیّد علی را می‌گویند ناخوش است، هرکس از طلّاب به عیادت او می‌خواهد برود، با من بیاید، و از منبر به زیر آمده، با جملگی از طلّاب به خانه سیّد رفت، روای گوید: چون وارد گردید، مانند کسی که خبر ندارد؛ از سیّد احوال‌پرسی نمود. من خواستم عرض کنم: شیخنا شما دیشب تشریف آوردید، و از حال سیّد اطلاع دارید، که ناگاه

سیّد را دیدم که انگشت به دندان گزیده؛ و اشاره کرد، دانستم رضایت ندارد، لذا سکوت کردم، بعد هم سیّد عافیت یافت، و بر جنازه شیخ نماز کرد. أعلی‌الله مقامهما.

این حکایت نیز در نشان دادن ارادت مرحوم شیخ انصاری به آقا سید علی شوشتری بسیار مفید است. مادر شیخ انصاری به سال ۱۲۷۹ قمری در نجف اشرف از دنیا رفت، و شیخ از فرط علاقه‌ای که به او داشت؛ در مرگ او بسیار متأثّر و غمناک شد، و گریه کرد، (زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، ص۸۰). ملّا باقر شوشتری شاگرد شیخ انصاری (در تذکره ملّا باقر شوشتری، خطّی ص۴ه و ه۵) می‌گوید: بعد از غسل و حنوط و کفن کردن، ایشان را برای نماز بر پیکرش به صحن حضرت مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آوردند، و صحن شریف از جمعیّت مردم برای نماز پر شده بود. در این حال شیخ به حاج سیّد علی فرمود: شما بر مادرم نماز بخوانید، جناب سیّد نپذیرفت و فرمود: شما أولی هستید برای نماز بر مادر، شیخ انصاری فرمود: لا أری فی الدّنیا عملًا أعمله لأُمّی؛ أفضل من صلوتک علیها، (یعنی) هیچ عملی که بخواهم برای مادر در این دنیا انجام بدهم افضل و بالاتر از نماز خواندن شما بر او سراغ ندارم. سپس جناب سیّد جلو رفت و بر مادر شیخ نماز خواند.

آیت الله حاج سیّد محمّد تقی حکیم (از نوادگان مرحوم سیّد شوشتری) نقل کرده است: چون سیّد در شوشتر مال و املاک داشتند، لذا درآمد آنها را برای ایشان به نجف می‌فرستادند، و ایشان از آن پول به بعضی شهریّه‌ای می‌دادند، و یکی از کسانی‌که از جناب سیّد شهریّه می‌گرفت؛ شیخ مرتضی انصاری (در دوران مرجعیت) بوده است، و وقتی به ایشان گفتند: شما که خودتان مرجع کلّ هستید، چرا از حاج سیّد علی شهریّه می‌گیرید؟ فرمودند: من این پول را از دست حاج سیّد علی به جهت تبرّک آن می‌گیرم.

❖ ارتباط مرحوم آيت الله سيد علي شوشتري با ناحيه مقدسه امام زمان عليه السلام:

آغاز عنايت ناحيه مقدسه: مرحوم آية الله حاج سيد علي شوشتري در ابتداى امر؛ پس از تكميل مراتب علمي؛ از نجف اشرف به شوشتر وطن خويش بازگشته، مشغول تدريس و پاسخگويي مراجعات دينى از جمله امر قضاوت گرديد. در اواخر يكي از شبها درب خانه او را كوبيدند، خادم؛ نام كوبنده درب را پرسيد، گفت: ملا قلي جولا هستم. خادم به آقا گفت، ايشان فرمود: حال ديروقت است، فردا به مَدْرَس بيايد، عيال سيد عرض كرد: اين بيچاره؛ شايد كار فوري دارد، خوب است اجازه دهيد بيايد حرفش را بزند، آقا فرمود : حال كه تو به زحمت خود راضي هستي؛ برخيز برو اطاق ديگر؛ تا او بيايد داخل، ملا قلي آمد و گفت: آمده ام بگويم اين راهي كه مي روي طريق جهنم است، اين را گفت و رفت، عيال سيد پرسيد: چه كار داشت؟ سيد گفت: گويا جنون پيدا كرده است. هشت شب ديگر در همان وقت شب، درب كوبيده شد، معلوم شد ملاقلي جولا است؛ باز هم مي خواهد خدمت آقا برسد، آقا فرمود: اين مرد هر وقت ديوانگيش گُل مي كند؛ سر وقت ما مي آيد، ملاقلي وارد شد، گفت: نگفتم اين راه جهنم است؟ حكم امروزت در ملكيت آن زمين باطل است! و سند صحيح وقف بودن آن (كه به مهر علما و معتبرين ممهور است) در فلان مكان پنهان است، اين را گفت و رفت، عيال سيد وارد شد، آقا را در فكر ديد، پرسيد: ملاقلي چه گفت؟ فرمود: حرفي بود، چون صبح شد؛ آقا به مدرس آمد، و با بعضي از خواص به آن مكان رفت، مكان را شكافتند، و صندوقي بيرون آمد، كه وقف نامه آن ملك در آن بود، سيد حكم روز قبل را خواست؛ و خط بطلان بر او كشيده، و مدعيان دروغين مالكيت را خواست، و

سند را به آنها نشان داد، همه متحير شدند، و مدعيان ملكيت آن مِلك خجلت زده گرديدند. شب ديگر باز در همان ساعت درب را كوبيد، معلوم شد ملاقلي است، اين دفعه؛ خود آقا درب را باز كرد، و از وي استقبال نمود، و مقدمش را گرامي داشت، و فرمود: صِدق قول شما معلوم شد، حال تكليف چيست؟ ملاقلي گفت: چون معلوم شد كه جنون ما گُل نمي كند؛ آنچه داري بفروش، و بعد از اداي ديون؛ باقي مانده را بردار؛ و برو نجف اشرف بمان، و به اين دستورالعمل ... مشغول باش، آنجا باز به تو مي رسم.

سيد همان طور عمل نمود، در اولين وهله اى كه وارد نجف مى شود، در وادى السلام هنگام طلوع آفتاب ملاقلى جولا را مى بيند! كه گويى از زمين جوشيده و در برابرش حاضر گرديد! در آن هنگام دستوراتى مى دهد، و پنهان مى شود.

تا آنكه پس از ششماه؛ روزي در وادي السلام باز ملاقلي را ديده، كه دعا مي خواند، بعد از فراغ؛ خدمتش رسيد، با وي به خلوتي رفتند، ملاقلي گفت: فردا من در شوشتر خواهم مُرد، دستورالعمل تو اين است...، و با سيد وداع فرمود.

توضيح: مرحوم علامه طباطبايي؛ در نقل اين واقعه؛ مراجعه ملاقلى را سه شب متوالى؛ و مورد ملك را مال طفل صغير يتيم؛ ذكر كرده اند.

در لؤلؤ الصّدف گويد: از جمله سيّد جليل‌القدر صاحب كرامات متواتره، حاج سيّد على شوشترى و ايشان از زهّاد علماء محسوب مى‌شدند، شيخ انصارى مرحوم، با آن نهايت زهد و ورع و كرامات، معذلك نهايت ارادت را نسبت به اين سيّد جليل داشته و چنين مى‌دانسته‌اند كه آن جناب خدمت امام زمان عجل‌الله‌تعالى فرجه رسيده‌اند، و بعضى از حكايت غريب و عجيب از شيخ بزرگوار درباره ايشان نقل كنند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی نجفی معروف به آقانجفی (نوه صاحب هدایة المسترشدین از فقهاء و اصولیین نامدار) در وقت تحصیل در نجف اشرف مسائل غامضه ای در علوم مختلف داشته که می خواسته پاسخ آنها را از حضرت صاحب الأمر علیه السلام بشنود، پس به راهنمایی مرحوم آیت الله سید علی شوشتری؛ و تحصیل مقدمات لازمه این توفیق نصیبش می گردد، شرح این واقعه را در مبحث مرحوم آقا نجفی بعدا می آوریم.

❖ اهتمام مرحوم آیت الله سید علي شوشتري به عمل استجاره و مسجد سهله:

مرحوم آیت الله سید علی شوشتری؛ علیرغم اشتغالات و مراتب عالیه علمیه، آنقدر بر عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله اهتمام داشت؛ که یکی از حجرات مسجد سهله به ایشان اختصاص داده شده بود، که هر هفته ایامی را در مسجد سهله بیتوته می نموده اند.

آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی (مرجع تقلید)، نقل کرد که: از مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی پرسیدند: آیا شما خدمت امام عصر (ارواحنا فداه) مشرف شدید؟ جواب دادند: هنوز خیر، امّا روزی در مسجد کوفه بودم؛ ملهم شدم که ایشان (امام زمان علیه السلام) در مسجد سهله و در حجره سید شوشتری هستند. و آقا سید علی شوشتری خدمت آن حضرت است، پس به شتاب به مسجد سهله آمدم، نزدیک حجره سید، صدای همهمه صحبت دو نفر در حجره را می شنیدم. و نرسیده به حجره، آقا سید علی دستور توقف داد؛ فرمودند: همانجا بایست. و اجازه ورود به من نداد، امّا وعده های بسیار داد. (به ایشان وعده های تشرّف در آینده را داده بودند). و معلوم شد که حضرت در حجره سید تشریف داشته و سید در خدمت حضرتش شرفیاب بوده اند.

از شواهد ارتباط مرحوم آیت الله سید علي شوشتری با ناحیه مقدسه؛ مطالب عدیده ایست که توسط بزرگان بواسطه ایشان از حضرت امام زمان عليه السلام در امور مختلفه حتی شؤون بسیطه مورد نیاز زندگی نقل شده است، از جمله آنهاست؛ آنچه مرحوم آیت الله آخوند خراسانی بواسطه مرحوم آیت الله سید علي شوشتری از حضرت صاحب الأمر عليه السلام نقل کرده اند: آیت الله شبیری زنجانی (مرجع تقلید) نقل کرده اند: یک روز من و آیت الله حاج آقا رضا صدر در منزل آیت الله حاج میرزا احمد کفایی بودیم، که ایشان به نقل از پدرش مرحوم آخوند خراسانی؛ روش استخاره حضرت ولی عصر عليه السلام را از مرحوم آیت الله سید علی شوشتری برای ما نقل کرد. این روش استخاره چنین است: {ابتدا "بسم الله الرحمن الرحیم" بگویید. سپس سه مرتبه صلوات "اللّٰهُمَّ صل علی محمّد و آل محمّد" سپس (سه مرتبه) دعا کنید: "أَستَخيرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِيَرَةً فِي عَافِيَةٍ، يَا مَنْ يَعلَمُ إِهْدِ مَنْ لَا يَعلَمُ"، سپس یک قبضه تسبیح را بگیرید، و دو تا دو تا بشمرید، اگر یکی (باقی) آمد خوب است، و اگر دو تا (باقی) آمد بد است.

توضیح مهم: نقل مرحوم کفائی از روش استخاره حضرت ولی امر عليه السلام بخش اول دستور العمل این استخاره است، بخش دوم آن در نقل ایشان نیامده؛ و در واقعه تشرّف مرحوم آیت الله نجفی مرعشی ذکر شده است، که ایشان نقل می کند که حضرت امام عصر فرمودند: این استخاره يك تتمّه دارد که به شما نرسیده! و آن این است که: چون "فرد" باقي ماند، فورًا حکم ننمایید که خوب است، بلکه او را در حال وقفه بگذارید، و بر ترك آن؛ استخاره را تجدید نمایید؛ چنانچه در ترك "زوج" بماند، کشف می نماید که آن استخاره اوّلی خوب بوده، و اگر در ترك "فرد" بماند، کاشف از "میانه" بودن استخاره اوّلی است.

آیت الله شیخ مرتضی انصاری و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ استاد معنویات: آنچه در نقل بزرگان آمده حاکی از این است که: استاد اعظم جناب مرحوم شیخ مرتضی انصاری در زمینه معنویات دو استاد داشته است، اولین در ایام تحصیل دزفول، و آخرین در ایام اقامت نجف اشرف و تا آخر عمر.

مرحوم شیخ مرتضی أنصاری (۱۲۱٤-۱۲۸۱ هـ.ق) پس از خاتمه تحصیلات خود در دزفول و شهرهای دیگر ایران، به قصد اتمام تحصیل عازم عتبات عالیات می‌گردد. قبل از سفر؛ به دیدار استاد اولیه خود در معنویات، سید صدرالدین کاشف دزفولی (۱۱۷٤-۱۲۵۸ هـ.ق) {از ارادتمندان مرحوم آقا محمد بیدآبادی (متوفی ۱۱۹۸ هـ.ق)} می رود، که هم دستور العمل برای اشتغالات باطنی بگیرد؛ و هم از آن جناب همّت بخواهد. به این نیّت به درب دولت منزل کاشف می‌رود، و در آن موقع هوا کاملًا گرم و سوزان، و در عین حال مقارن ظهر است. چون به درب منزل کاشف می‌رسد دقّ الباب می‌نماید. کُلفَت منزل کاشف به درب منزل آمده، از حضور شیخ مستحضر می‌شود، به درون خانه می‌رود؛ امّا تصادفًا فراموش می‌کند خدمت کاشف عرض کند. مدّت یک ساعتی به طول می‌انجامد، بعد خود سیّدصدرالدین متوجّه شده؛ به درب خانه تشریف می‌آورد، از خدمت شیخ معذرت‌خواهی می کند، و دعا می‌کند و می‌فرماید: شیخ مرتضی، همینطوری که در این آفتاب توقف فرمودی و تحمّل گرما نمودی؛ امید است که خداوند ترا در عالم آفتابی کند ... مرحوم آقا شیخ مرتضی؛ تقاضای ذکر و فکر می کند؛ سیّد می‌فرماید: چون به قصد تحصیل عازم نجف هستید، ادامه تحصیل خود یک نوع عبادت است. ضمنًا اطمینان داشته باشید که وسیله حاج سیّد علی شوشتری (که او از ماست) به این فیض نائل خواهی شد.

آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی؛ مرجع تقلید، نقل کرده است که: آقا سیّد علی (شوشتری) مربی اخلاق شیخ (انصاری) بوده است. شیخ انصاری در هفته، یک روز برای درس اخلاق و استماع موعظه به درس آقا سیّد علی شوشتری می‌رفت؛ مرحوم آخوند ملّا علی معصومی همدانی با واسطه از آخوند ملّا حسینقلی همدانی شوندی درجزینی نقل می‌کرد که ایشان گفته بود: من متوجّه شدم که شیخ انصاری هفته‌ای یک ساعت به منزلی می‌رود، این مسأله توجّه مرا جلب کرد، و با خودم گفتم که این موضوع نباید بی‌حساب باشد، حتمًا نکته‌ای در آن هست؛ آن منزل، منزل سیّد علی بوده؛ می‌گوید: به بهانه استخاره در زدم، گفتم استخاره می‌خواهم، آقا سیّد علی فرمود: بگوئید بیاید تو، داخل شدم، دیدم آقا سیّد علی موعظه می‌کند، شیخ هم مشغول گوش دادن به وعظ اوست؛ جلسه که تمام شد، آقا سیّد علی بلند شد و شیخ را بدرقه کرد. من خیلی مجذوب آن صحبت‌ها شدم، از آقا سیّد علی خواستم که اجازه دهد من هم شرکت کنم؛ آقا سیّد فرمود: آقا رئیس هستند، فرصتی ندارند، وقتشان خیلی محدود است، شما هر وقت بیائید مانعی نیست؛ و نیز می‌فرماید: خدمت آقا سیّد علی رفتم؛ دیدم اصحاب خاصّی دارد؛ و بدین ترتیب ملّا حسینقلی به آقا سیّد علی متّصل می‌شود.

همین واقعه به نقل فاضل محقق منوچهرصدوقی سُها (در کتاب تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدرالمتألهین، ص۴۰۹)، از طریق دیگری از آخوند ملّا علی همدانی از مرحوم آیةالله حاج ملاحسینقلی همدانی با این تعابیر آمده است: روزگاری نیز به نجف اشرف به درس شیخ انصاری می‌نشستم. مگر گاهی دریافتم که شیخ علی الدوام ایام چهارشنبه را به منزل آقا سید علی شوشتری می‌شود؛ از تلامید خویش، و روزی بدانجای شدم، و یافتم شیخ را نشسته به هیئت تلمیذ؛ و سید را نشسته

به هیئت استاد، و سید چیزها می‌فرمود. مگـر در دل گذرانـدم کـه مـن نـیز علی الدوام بدین حضرت شوم و چون برخاستم سید با من فرمـود کـه: اگـر خواسـتی همی آی. و از آن روز بدان حضرت بار یافتم.

❖ اهتمام آیة الله شیخ مرتضی انصاری به عمل استجاره و مسجد سهله:

صاحب جواهر (مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی) در روزهای پایانی زندگی اش، در بستر بیماری ای که منجر به رحلت ایشان شد، از طرف یکی از عیادت کنندگان، مورد پرسش قرار گرفت که اگر خدای نکرده برای شما اتفاق بیافتد، مرجع تقلید چه کسی خواهد بود؟ صاحب جواهر برای پاسخ به این سؤال دستور داد تا بزرگان از میان علما و مجتهدان جمع شوند. مجلسی تشکیل شود و همة عالمان تراز اول نجف در آن شرکت کنند. آنان نیز بلافاصله به نزد صاحب جواهر رسیدند. مجلس در محضر صاحب جواهر تشکیل شد؛ ولی شیخ در میان حاضران نبود، برخی با دیدن وضعیت جسمانی صاحب جواهر گمان کردند که ایشان، او را به عنوان مرجع تقلید بعد از خود انتخاب می کند و برخی احتمال می دادند که صاحب جواهر، یکی از فرزندانش را برای این مهم پیشنهاد می کند؛ چون در میان فرزندانش کسی بود که لایق چنین منصبی باشد. هنگامی که تمامی مدعوّین آمدند، صاحب جواهر سراغ شیخ مرتضی انصاری را گرفتند؛ ولی او در جلسه حاضر نبود. صاحب جواهر گفت: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید! کسی را به دنبال او فرستاد. پس از جستجو، او را در گوشه ای از حرم یا صحن شریف دیدند که رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می کند. سپس شیخ را به آن مجلس راهنمایی کردند. وقتی شیخ انصاری آمد، صاحب جواهر به او گفت: آیا مرا در

چنین موقعیتی تنها می گذاری؟ شیخ مرتضی پاسخ داد: در مسجد سهله مشغول دعا برای شفای شما بودم. صاحب جواهر، شیخ را بر بالین خود نشاند. دستش را گرفت و بر روی قلب خود گذاشت و گفت: "الآن طَابَ لِیَ الْمَوْتُ" اکنون مرگ بر من راحت شد." سپس به عالمان مجلس فرمود: هذا مَرْجِعُکُمْ مِنْ بَعدی، ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود. آنگاه صاحب جواهر فرمود: زمام امور دینی را که به من سپرده شده بود، اکنون امانت الهی در نزد توست؛ بعد به شیخ فرمود: پس تو نیز از احتیاطاتت (تو هم از احتیاط کردن در مقام فتوا) کم کن؛ چرا که دین مقدس اسلام، دین سهل و آسانی است.

توضیح: شیخ انصاری بعد از مسجد سهله برای دعا به حرم مولاعلی علیه‌السلام مشرف شده بود.

❖ ارتباط مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری با ناحیه مقدسه علیهاالسلام:

آیت الله انصاری یکی از اسباط شیخ انصاری (در کتاب زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری ص۱۰۶) به نقل از آقا میر سیّد محمّد بهبهانی به دو واسطه، از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که گفت: در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرّف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمی از آن، برای رفتن به حمّام از منزل بیرون آمدم؛ و چون کوچه ها گِل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ (انصاری) دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که: شیخ در این موقع از شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می رود؟ من برای اینکه مبادا کسی کمین او را داشته باشد، آهسته از عقبش روانه شدم تا به در خانه مخروبه ای ایستاد، و زیارت جامعه را با توجّه خاصّی خوانده، سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم،

ولی صدای شیخ را می شنیدم که گویا با کسی تکلّم می کند. پس به حمّام رفتم، و بعد به حرم مطهّر مشرّف گشتم و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم، و قضیّه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) مأذون می گردم و درب آن منزل، (که تو پیدا نخواهی کرد) رفته، زیارت جامعه را می خوانم. چنانچه ثانیًا اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم، و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می باشم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن.

مرحوم حاج ملا حسن یزدی (ابوالزّوجه مرحوم آیة الله آقاسیدکاظم طباطبائی یزدی رحمه الله) از قول عالم بزرگوار، صاحب مقامات و کرامات، نادره‌ی زمان مرحوم آیت الله حاج سید علی شوشتری نقل می‌کند: رسم من و شیخ مرتضی (انصاری) این بود که در اوقات زیارتی مخصوص از نجف اشرف به کربلای معلا مشرف می‌شدیم و چند روز می‌ماندیم. در یکی از روزها که از نجف به کربلا آمدیم؛ بعد از گذشت سه روز؛ شیخ مرتضی فرمود: باید مراجعت کنیم. من هم قبول کردم. چون شب شد و خوابیدیم؛ نصف شب متوجه شدم که شیخ از بستر خواب برخاست، وضو گرفت و عمامه بر سر گذاشت و کفش به پا نمود؛ و از منزل بیرون رفت. با خود گفتم: شاید شیخ اشتباه کرده، خیال می‌کند سحر است؛ و حال آن‌که نصف شب است؛ و وقت تهجد و نماز شب نیز نیست! از حیاط بیرون رفت. من متوحش شدم، و لباس پوشیدم، و به دنبالش بیرون رفتم، امّا آهسته می‌رفتم؛ که او متوجه من نشود. از

کوچه‌های کربلا گذشت، رسید به دروازه‌ای که به نام "دروازه‌ی بغداد" معروف است. در آنجا خانه‌ی کوچک عربی بود. وقتی شیخ مقابل آن خانه قرار گرفت ایستاد و سلام کرد، از داخل خانه جواب سلام داد. شیخ عرض کرد: آیا می‌توانم فردا برگردم؟ جواب دادند: آیا این مطلب را انجام دادی؟ گفت: نه. خطاب آمد: برای رفتن مرخص نیستی، فردا را بمان. عرض کرد: به چشم! شیخ مراجعت کرد، من قبل از شیخ آمدم، و در رختخواب خوابیدم؛ به نحوی که شیخ متوجه نشود. صبح شد، به شیخ گفتم: امروز حرکت کنیم؟ گفت: خیر. من از علت آن نپرسیدم، شب شد با خود گفتم: امشب را نباید خوابید. پس در رختخواب دراز کشیدم؛ ولی بیدار بودم؛ تا همان موقع شب رسید، باز متوجه شدم شیخ برخاست، وضو گرفت، و عبا بر سر؛ از خانه بیرون رفت. من هم لباس پوشیدم، و به دنبال شیخ رفتم. به همان نقطه دروازه بغداد؛ و مقابل آن خانه رسیدیم. باز شیخ سلام کرد، و جواب آمد. عرض کرد: حالا مرخصم فردا حرکت کنم؟ جواب آمد: آری. صدا بلند شد: مرخصی. شیخ مراجعت کرد و من زودتر خود را به رختخواب رساندم؛ و خوابیدم، تا شیخ آمد. صبح شد، حرکت کردیم، و چون از دروازه شهر خارج شدیم، و در وسط بیابان رسیدیم، گفتم: دو سؤال از جناب شما دارم. خیال کرد سؤال علمی است؛ گفت: بگویید. گفتم: اولًا چرا باید در صحن و حجرات صحن منزل نفرمایند؛ و درب دروازه بغداد، در کوخ (خانه کوچک عربی) منزل نمایند؟ شیخ مثل کسی که هیچ خبر ندارد متجاهلانه به من نگاهی کرد؛ و فرمود: از چه کسی حرف می‌زنی؟ گفتم: از مولا و آقایمان که آنجا مسکن گزیده، و من مطلعم و از قضیه باخبرم، سرّ این مطلب چیست؟ وقتی فهمیدند که من جریان را می دانم (و چون سید شوشتری صاحب کرامات بوده شیخ گمان کردند؛ از راه کرامت اطلاع حاصل نموده)

پس جواب دادند: منزل را در صحن قرار نداده‌اند احترامًا، چون صحن برای منزلگاه شدن و جای خوابیدن مناسب نیست. گفتم: سؤال دوم؛ آن مطلب که امام علیه‌السلام در شب اول فرمودند، انجام دادی؟ و شما عرض کردید، نه. و مرخص نفرمودند؛ و شب بعد که سؤال فرمودند شما گفتید، آری. آن چه مطلبی بوده؟ شیخ گفت: این از اسرار است. و هر چند سید اصرار کرد، نگفت، و پیمان و عهد گرفت از سید؛ که این واقعه را تا زنده است برای کسی نگوید، و سید هم کتمان کرده؛ تا بعد از فوت شیخ؛ جریان را نقل کردند.

توضیح: نقل توفیق تشرّف شیخ انصاری توسط سید علی شوشتری (که استاد شیخ بوده و در تشرّفات موفق و با ناحیه مقدسه مرتبط بوده) نقل واقعه ای بی واسطه و مشهود خودش بوده، که اعتبارش از وقایع منقوله از دیگران بیشتر بوده، و بدون اظهار کردن توفیقات خود، بلکه با فضایی حاکی از تازگی این امور برای شخص؛ نقل شده است، که این روش نشانه رِندی سید شوشتری؛ و روش تَسَتُّر و رازداری افراد موفق به ارتباط مستمر با ناحیه مقدسه است.



آخوند ملاحسینقلی همدانی، و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله آخوند ملا حسینقلی همدانی (۱۲۳۹-۱۳۱۱ هـق) از ذریه صحابی اهل بیت علیهم‌السلام جابر بن عبد الله انصاری، که در حکمت شاگرد حکیم حاج ملاهادی سبزواری، و در فقه و اصول شاگرد شیخ انصاری، و در معنویات به همراه استاد خود (شیخ)؛ شاگرد سید علی شوشتری بود، و خود استاد فقهاء و مراجع بزرگی بوده، و در درس تذکرات تربیتی آخوند ملا حسینقلی همدانی هفتاد فقیه شرکت می‌کردند، ایشان در عین مواظبت بسیار بر عمل استجاره و زیارت و بیتوته مسجد سهله ؛ این امر را به تلامذه توصیه و تاکید می نمود.

❖ اشاره ای در معرفی مراتب علمی و معنوی آخوند ملاحسینقلی همدانی:

❧ مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی بعد از رحلت آیت الله سید شوشتری؛ برای معنویات به حضور آخوند ملا حسینقلی همدانی می رفت، و تا آخر حیات آخوند همدانی از ایشان استفاده می کرد، با رحلت آخوند در مجلس فاتحه ملاحسینقلی شرکت جسته بو،د و چون دید خطیب مجلس چندان در ذکر مناقب و فضایل ملا حسینقلی همدانی حق مطلب را ادا نکرد، همان وقت خود از جا برخاست و فصلی طویل در ذکر فضایل آخوند همدانی سخنرانی کرد.

❧ آیت الله شیخ آغا بزرگ تهرانی (در کتاب نقباء البشر، ص٦٧٤) درباره آخوند ملاحسینقلی همدانی می گوید: او در علم اخلاق، وزنه عظیمی است که به توصیف نیاید. مدت های مدیدی گذشت؛ و زمانه همانند او در علم اخلاق و تهذیب نفوس ندید؛ و این فن به او ختم شد، و پس از وی نظیری برایش پیدا نشد، او عده ای را تربیت کرد و در مسیر تهذیب نفس قرار داد. آنان بعد از او همانند ستارگان، زینت بخش آسمان علم و فضیلت گردیدند. در یک کلام، او بر بسیاری از علما و دانشمندان برتری دارد.

آیت الله حاج شیخ عباس محدث قمی (در کتاب فوائد الرضویه، ص ۱۴۸) به نقل از آیت الله سید حسن صدر، شاگرد آخوند ملاحسینقلی؛ در مورد ایشان می گوید: او از بندگان صالح و از برجسته ترین فقهای ربانی است. براساس حکمت سخن می گفت، و در این وادی؛ کلمات سودمند ادا می کرد، دائمًا مراقب احوال خود بود، تا آنجائی که گاهی در اثنای درس ساکت می شد، زیرا می ترسید که غفلت از خداوند سبحان بر او عارض شود، و از فیض حضور بازماند، جماعت بسیاری از مؤمنین را تربیت کرده، و از تاریکی های جهل به سوی نور معرفت رهنمون شد. آنان را با توصیه به انجام اعمال شرعی و مجاهدت های نفسانی، در ردیف بندگان صالح و سالکان راه حقیقت قرار داد.

آیت الله سید محسن امین عاملی (در کتاب اعیان الشیعه، ج ٦، ص ١٣٦) در مورد استادش چنین می نگارد: "مرحوم ملّا حسینقلی همدانی درجزینی نجفی، فقیه، اصولی، متکلم، مربی اخلاق، حکیمی متألّه، عارفی سالک و مراقب و محاسبه گر نفس خویش بود. او از تعلقات و ریاست های دنیوی فاصله می گرفت، و از منصب فتوا و زعامت رویگردان بود.

در زمان مرجعیت آیت الله فاضل شربیانی (از شاگردان شیخ انصاري) به تحریك برخی اهل انکار و تقصیر؛ عده ای طی عریضه ای، نزد آن مرحوم در شخصیت آخوند ملاحسینقلی ابراز تردید کردند، مرحوم شربیانی بعد از مطالعه نامه، در ذیل آن این گونه نگاشت: ای کاش خداوند مرا نیز مثل آخوند قرار دهد.

❖ نقش مناجات و استجاره وحتی در توفیقات علمی: مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی در ارجاع و تشویق تلامذه خود در همه امور به ساحت مقدسه حضرت بقیة الله عليه السلام و توسل در مسجد سهله آنقدر اهتمام داشت؛ که

حتی برای حل غوامض مسائل علمی (قرآنی، حِکَمی، اصولی، فقهی، کلامی...) توصیه به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله می کرد، و آنرا عمل مجرب یاد می نمود، آیت الله میرزا جواد آقا ملکی (در کتاب اسرار الصلوة، ص۲۹٤) به این امر اشاره می نماید: استادمان (ملّاحسینقلی همدانی) به ما توصیه می فرمود که: وقتی در مسائل علمی متحیر شُدید؛ و برایتان مشکلی پیش آمد، به خداوند ملتجی شده، و به پیشگاه حضرتش تضرع نمایید، و این برای ما به تجربه ثابت شده است. {و لایخفی که غالب مناجاتها و توسلات و تضرعات مورد توصیه ایشان؛ در بیتوته مسجد سهله بوده است} مرحوم ملکی تبریزی در توضیح این مطلب می گوید: "سرّ این که تهجد و دعا، از اسباب تحصیل علم است، بدین علت می باشد، همانطور که در روایات بسیاری تصریح شده: {علم به کثرت تعلّم نیست، بلکه نوری است که خداوند تعالی در قلب هر آن کس که بخواهد می افکند}. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده: {إنه إذا تخلی العبد بسیّده فی جوف اللیل المظلم و ناجاه؛ اثبت الله النور فی قلبه}. (یعنی) {همانا هرگاه بنده با مولایش؛ در دل شب تاریك خلوت کند؛ خداوند نور را در قلب او مستقر و ثابت می نماید}.

واقعه ای قبلا نقل شد در باب اینکه مرحوم آخوند ملاحسینقلی وقتی در مسجد کوفه بوده، اطلاع از حضور حضرت صاحب الأمر علیه السلام در حجره استادشان مرحوم آیت الله سید علی شوشتری (در مسجد سهله) پیدا نموده؛ و رفتن بالفور به مسجد سهله، و اینکه مرحوم سید شوشتری؛ ضمن دستور توقف؛ و عدم ورود به حجره؛ به او وعده های تشرّف در آینده را داده بودند.

آیة الله آقا سید علی عرب همدانی (که در حدود ۱۱ سال ملازم محضر آخوند ملا حسینقلی همدانی بود) در مورد حالات و کمالات استاد خویش می‌گوید: وقتی در خدمت آقای آخوند با عدّه زیادی حدود بیست نفر از آقایان از جمله

آقا شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد کربلایی به مسجد سهله رفتیم. وارد مسجد سهله شدیم، در زاویه مسجد، افراد زیادی از اصحاب آن بزرگوار حضور داشتند (که منتظر اقامه جماعت با ایشان بودند). امّا وقتی متوجه شدند مرحوم آیة الله حاج آقا رضا همدانی مشغول نماز مغرب هستند، آقای آخوند (متواضعانه) به همراهان فرمود: به ایشان اقتدا کنیم و نماز را با ایشان بخوانیم.

آیت الله سیدابوالقاسم لواسانی نقل می کرد: روزی (در ایام نوجوانی) بدون اینکه به پدرم بگویم به سمت مسجد سهله؛ جایی که حضرت آخوند رحمه‌الله بیتوته داشت؛ رفتم. تا مرا در لنگه درب دیدند؛ خشکم زد! تا ظهر به این حال بودم!! تا اینکه فرمودند: حالا بیا سفره بنداز. مگر انسان بدون اجازه پدرش به مسجد سهله می آید؟ این چه عبادتی است که پدر را نگران می کند؟!

مرحوم آخوند به {صحن حسینی علیه‌السلام از درب زینبیه که وارد شویم سمت چپ؛ حجره چهارم، محاذی پنجره قتلگاه} مدفون می باشد.



❖ اصحاب آخوند ملاحسینقلی؛ اصحاب استجاره به مسجد سهله:

مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله را جزو دستورالعملهای تربیتی تلامذه خود قرار داده بود. شاگردان او را تا ۳۰۰ نفر ذکر کرده اند، که هرکدام آیتی در علم و معنویت بودند، در اینجا به مناسبت موضوع کتاب؛ نام برخی از افراد سرشناس ایشان را که در حقیقت از اصحاب عمل استجاره و مسجد سهله بودند (به نقل از علامه آغابزرگ طهرانی در نقباء البشر ج۲ ص٦٧٥، و علامه امین جبل عاملی در اعیان الشیعه، ج٦، ص١٣٦) یاد می کنیم:

{۱}. آیت الله سید احمد کربلایی (متوفی ۱۳۳۲ هـ.ق) وی از نظر علمی در سطحی بود که حکیم مدقق و اصولی مبرز، محقق اصـفهانی (آیت الله کمپانی) در مورد ایشان فرمود: من احدی را مانند آقا سید احمد حائری در فقه ندیدم! همچنین توسط مرجع زمان (میرزای شیرازی دوم) با ارجاع احتیاطات؛ به عنوان مرجعیت بعد از خود معرفی شده بود، امّا ایشان اعراض نمود، احوالاتشان در مسجد سهله؛ مستقلا یاد خواهد شد. {۲}. آیة الله آقا شیخ محمّد بهاری همدانی (١٢٦٥- ۱۳۲۵ هـ.ق) او از اصحاب خاص آخوند همدانی و وصی ایشان بود. آیةالله سید احمد کربلایی می گوید: ما پیوسته در خدمت مرحوم آیة الحق، آخوند ملاحسینقلی بودیم؛ و آخوند صد در صد برای ما بود، ولی همین که آقای شیخ محمّد بهاری با آخوند آشنا گردید، آخوند را از ما ربود. {۳}. آیة الله سید مرتضی کشمیری (١٢٦٨- ۱۳۲۳ هـ.ق). {٤}. آیة الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (١٢٧٤-١٣٤٣هـ.ق)؛ که راهنمای معنوی مرحوم امام خمینی بود. ایشان آن چنان به او ارادات می ورزید؛ که بعد از بازگشت از پاریس؛ در قم به قبرستان شیخان بر سر مرقد (این شاگرد آخوند ملاحسینقلی) رفته، و با کمال تواضع با تحت الحنک عمامه خویش (با آن که همیشه دستمال همراه داشت) غبارِ سنگ قبر

استاد را زدود، و به قرائت فاتحه و تلاوت قرآن پرداخت. {٥}. آیة الله حاج شیخ علی محمّد نجف آبادی. {٦}. آیة الله شیخ باقر قاموسی بغدادی نجفی، استاد آیة الله سید محسن حکیم مرجع تقلید. {٧}. آیة الله سید علی نخجوانی (متوفی ١٣٢٨ هـ.ق) از اجلّه ابدال شمرده می شد. {٨}. آیة الله سید حسین همدانی دورود آبادی (١٢٨٠- ١٣٤٣ هـ.ق). {٩}. آیت الله شیخ محمد باقر نهاوندی. {١٠}. آیت الله شیخ محمد حسین (بن ابی طالب) قمشه ای صغیر (متوفی ١٣٣٧ هـ.ق). {١١}. آیة الله شیخ علی، فرزند آخوند ملا حسینقلی. {١٢}. آیة الله سید محسن امین عاملی (صاحب اعیان الشیعة). {١٣}. آیة الله سید مهدی حکیم نجفی لبنانی. والد آیة الله سید محسن حکیم مرجع تقلید. {١٤}. آیة الله میرزا باقر قاضی طباطبایی تبریزی. {١٥}. آیة الله مرحوم شیخ علی زاهد قمی. {١٦}. آیة الله آخوند



آیت الله سید محسن حکیم درکنار استادش آیت الله شیخ محمدباقر قاموسی بغدادی از تلامذه آخوند ملا حسینقلی همدانی

ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایة الإصول). (۱۲۵۵ ـ ۱۳۲۹ هـ.ق) {۱۷}. آیة الله سید محمّد سعید حبوبی (۱۲٦٦ ـ ۱۳۳۳ هـ.ق) ؛ از ملازمان آخوند بود، و افزون بر جهات علمی و معنوی؛ از نظر سیاسی و نظامی هم از پیشوایان میادین دفاع و جنگ بود، و در انقلاب مردمی ۱۹۲۰م عراق، تحت رهبری آیة الله شیخ محمّد تقی شیرازی؛ لباس رزم پوشید و در جبهه های نبرد و دفاع علیه مهاجمان انگلیسی حاضر شد و حماسه ها آفرید. {۱۸}. آیة الله سید عبد الحسین موسوی لاری (۱۲٤٦ ـ ۱۳٤۲ هـ.ق) او افزون بر جهات علمی و معنوی؛ از نظر سیاسی نیز از مبارزان سر سخت علیه استعمار انگلیس به شمار می رفت. {۱۹}. آیة الله سید حسن صدر الدین عاملی (۱۲۷۲ ـ ۱۳٥٤ هـ.ق)، صاحب کتاب تکمله امل الآمل. {۲۰}. آیة الله شیخ محمّد باقر نجم آبادی. {۲۱}. آقا سید کمال (مشهور به آقا سید آقا) دولت آبادی. {۲۲}. آیة الله مرحوم شیخ علی خاقانی (۱۲٤٥-۱۳۳٤



،برخی از شاگردان آخوند ملاحسینقلی همدانی (سید سعید حبوبی و شیخ باقر قاموسی) از سران جهاد مسلح با نیروهای انگلیس، در مسجد سهله بعد از عمل استجاره و قبل از حرکت به جبهه های نبرد با استعمار

هـ.ق) از شاگردان آية الله شيخ انصاري و ميرزای شيرازی و نويسنده تقريرات كامله دروس شيخ و كتاب رجال. {٢٣}. آية الله سيد ابوالقاسم اصفهانی (داماد آخوند ملا حسينقلی). {٢٤}. آية الله سيد محمّد تقی (بن سيد محمد رضا) خراسانی اصفهانی (متوفی ١٣٥٠ هـ.ق)، مدفون به قبرستان دار السلام در سامراء. {٢٥}. آية الله شيخ آقا رضا تبريزی. {٢٦}. آية الله سيد محمّد تقی شاه عبدالعظيمی. {٢٧}. آية الله سيد محمود طالقانی نجفی. {٢٨}. آية الله شيخ موسی شراره عاملی (١٢٦٧ ـ ١٣٠٤ هـ.ق). {٢٩}. آية الله حاج ميرزا ابوالقاسم معين الغرباء (متوفی ١٣٣٩ هـ.ق). {٣٠}. آية الله شيخ علی‌اكبر اراكی، (استاد آية الله سيد عبدالكريم كشميری). {٣١}. آية الله سيد عبدالغفار مازندرانی (هم حجره مرحوم آية الله سيد علی قاضی). {٣٢}. آية الله شيخ أبو القاسم أُردُبادي. {٣٣}. آية الله شيخ يعقوب نجفي. {٣٤}. آية الله آقا سيد علی بجستانی. {٣٥}. آية الله شيخ عباس كازرونی. {٣٦}. آية الله شيخ رضا (بن محمد باقر) تبريزی نجفی (١٢٦٥-١٣٣١ هـ.ق). {٣٧}. آية الله حاج شيخ عباسعلی قزوينی (صاحب تفسير كيوان). {٣٨}.آيت الله شيخ غلامحسين رشتی. {٣٩}. آية الله شيخ محمد باقر بهاری (١٢٧٧-١٣٣٣ هـ.ق) {٤٠}. آية الله شيخ علی گنبدی (١٢٨٧-١٣٦٤ هـ.ق). {٤١}. آية الله سيدابوالقاسم لواسانی. {٤٢}. آية الله سيد علی عرب همدانی (متوفی ١٣٧٩ هـ. ق) والد سيد محمد عرب زاده (آقا نجفی همداني). {٤٣}. آية الله مير سيد علی حائری طهرانی (مفسر صاحب تفسير ١٢ جلدی مقتيات الدرر وملتقطات الثمر (متوفی ١٣٤٠ هـ.ق). مدفون به سرداب امامزاده عبد الله (شهر ری) كه حضرت صاحب الأمر عليه السلام به سر قبر او تشريف برده اند (از مشاهد مهدوي عليه السلام).

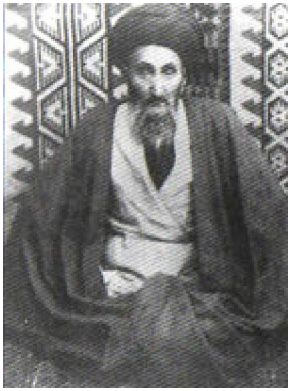

{٤٤}. آیة الله سید شمس الدین محمود مرعشی نجفی (والد آیت الله مرعشی نجفی مرجع تقلید). {٤٥}. آیة الله شیخ محمد رضا تنکابنی. {٤٦}. آیت الله شیخ ابراهیم امامزاده زیدی {٤٧}. سید جمال الدین اسد آبادی (سیاسی نامدار).



برخی از اصحاب استجاره به مسجد سهله و تلامذه آخوند ملاحسینقلی همدانی:

آیات کرام: میرزا باقر قاضی طباطبائي تبریزي، سید سعید حبوبی، سید حسن صدر، سید محسن امین، میرزا جواد ملکی، شیخ محمد رضا تنکابنی، سیدابوالقاسم لواسانی، سید عبد الحسین لاری، شیخ ابراهیم امامزاده زیدی، شیخ علی گنبدی، ملا عباسعلی قزوینی، شیخ علی زاهد قمی. (به ترتیب از راست به چپ و بالا به پائین)

دو برادر عالِم و عامِل به استجاره در مسجد سهله

معرفی به اشاره: آیت الله شیخ محمدتقی معروف بـه آقـانجفی (۱۲۶۲ – ۱۳۳۰ هـ.ق)، و برادرش شیخ محمد حسین (نواده های مرحـوم آیـت الله شـیخ محمـدتقی نجـفی صاحب هدایة المسترشیدین)، هردو از تلامذه آیت الله میرزای شیرازی بـزرگ و آیت الله سیدعلی شوشتری، و هر دو از اصحاب عمل استجاره به مـسجد سـهله بوده، و تشرّفات متعدده ای داشته اند، امّـا همـه را بـا توصـیفاتی: {"شخـصی را دیدم بر روی آب راه می رفت" یا "مرد الهی" یا " شخصی از بزرگان دیـن"} بـدون ذکر نام حضرت مهدی عليه السلام نقل کـرده اسـت، بـرادرش شـیخ محمـد حـسین در جوانی (۴۲ سالگی) رحلت نموده و در جوار حرم حضرت علی عليه السلام مدفون گردید.

تشرّف آقانجفی جهت دریافت جواب مسائل علمی: خود آن مرحوم این واقعـه را شرح می دهد: هنگامی که در ارض اقدس نجـف اشرف؛ مـشغول تحـصیل علـوم بودم، مسائل و مطالب بسیاری بر حقیر مشکل شده بود؛ که راهی برای حل آنهـا پیدا نمی شد، تا آنکـه به اشاره مرحوم سید علی شوشتری (اعلی الله مقامه) مشغول تزکیه اخلاق شدم، و در هر شب بعد از فراغ از نماز شب مشغول تضرع و زاری و استغفار می شدم، و از جمله ادعیه صحیفه و ختوم مأثوره را مواظبت می کردم، تا این که شب چهلم را در مسجد سهله (بعد از عمل استجاره) احیا داشتم؛ چون صبح شد به کنار شط فرات رفتم. شخصی را دیدم بـر روی آب راه می رود؛ و بـه جانب من می آید، چون کنار خشکی رسید، از آب خارج شد و مرا امر به جلوس فرمود؛ و فرمود: سؤال کـن از آن چه می خواهی. حقیر سؤال کردم، و جواب هـر یک را شنیدم. پس خواستم آن شخص را بشناسم، از نظر من غائب شد.

نکته: یکی از مشاهد مهدويّ عليه السلام ساحل شط کوفه محاذی مسجد سـهله می باشد، (که ادامه آن باغستان صاحبیه عليه السلام است).

آقا شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی درباره یکی از بیتوته های خود و برادرش در مسجد سهله می نویسد: من و برادرم، شیخ محمدحسین (صاحب تفسیر مجد البیان) در مسجد سهله، (بعد از عمل استجاره) مستغیث به مولایمان، صاحب الزمان (ارواحنا له الفداء) بودیم. من در زاویه؛ و ایشان در وسط مسجد. ناگهان (برادرم) مرا با عجله صدا کرد. وقتی به نزدیک او رسیدم؛ گفت: این مرد را ندیدی؟ گفتم: نه به خدا! گفت: (این مرد که از نظر پنهان شد) مرا خبر داد که آقای جلیل القدر و دانشمندم؛ حاج سیدعلی شوشتری، همین الآن در نجف رحلت نمود. آقانجفی در ادامه می نویسد: وقتی فردای آن شب به نجف بازگشتیم، دیدیم آنچه آن مرد الهی فرموده بود؛ واقعیت دارد.

مرحوم آقای نجفی واقعه تشرّف دیگری را (که بعد از عمل استجاره و توسلات در مسجد سهله عنایت شده) به اجمال و اشاره می نویسد: شبی با کمال پریشانی احوال، ما بین مسجد سهله و کوفه مشغول توجه و تضرع بودم و پریشان احوال، متذکر آیات عذاب بودم. از آن سمت راه را گم کردم، و در زمین پست و بلندی می افتادم. ناگاه باران شدیدی گرفت؛ (و حالم چنان سخت شد) که مشرف به هلاکت شدم، و از حیات خود مأیوس شدم. باد شدیدی هم می آمد؛ که گاهی می افتادم. (ناگاه) شخصی از بزرگان دین را دیدم. دست مرا گرفت و به نزدیک مسجد صعصعه رسانید، و در آن جا به قدر یک ساعت نصایح بالغه فرمود ... مجملًا چون خواست غایب شود، ظرفی به من داد که در آن شربتی مثل پالوده بود. چون آشامیدم، دانستم آن چه را که دانستم. دیگر آن شخص را ندیدم، تا (اینکه) در سفر مشهد مقدس در شب اربعین؛ در "توضیف خانه" او را دیدم، و آنچه باید بفرماید شنیدم، و به درگاه الهی شاکر شدم.

نکته: طبق این واقعه؛ این مکان از مشاهد مهدويّ علیه‌السلام محسوب می گردد. امّا در میان اماکن حرم شریف رضوی علیه‌السلام؛ محلی به نام "توضیف خانه" موجود نمی باشد، ظاهرا نسخه تصحیفی دارد، در وجه صحیح آن سه احتمال مطرح می باشد:

۱- اگر متن اصلی "توظیف خانه" باشد؛ مقصود محل بکارگماردن و مدیریت موظفین (اداره خادمان و کارمندان) حرم رضوی علیه‌السلام است.

۲- اگر متن "مضیف خانه" باشد؛ مقصود مهمانسرای رضوی علیه‌السلام بوده؛ که در آن زمان (دوره ناصری) موقعیتش در ضلع جنوبی بست بالا (غرب مدرسه دو درب) محل امروز صحن بالاسر مبارك (صحن جمهوری اسلامی) می باشد.

۳- اگر متن اصلی "توحید خانه" باشد؛ مقصود یکی از رواقهای شمالی حرم مطهر رضوی علیه‌السلام در پشت پای مبارك و متصل به روضه منوره، و جلوی پنجره فولاد؛ در صحن عتیق می باشد، "توحید خانه ها" از بناهای دوره صفوی؛ و برای اجتماع جهت برگزاری حلقه های "ذکر گفتن" ساخته شده است.

توضیح: صحن های مبارکه که محیط بر حرم منور رضوی علیه‌السلام و متصل به آنست؛ چهار صحن می باشد:

۱- صحن قبله یا صحن پشت سر مبارك: که افضل اماکن؛ و جامع قبله ظاهر و باطن است، در اینجا وقتی برای دعا رو به قبله می کنیم؛ رویمان به ضریح مطهر است، و برای رو به قبله بودن؛ پشت به حضرت امام رضا علیه‌السلام و خلاف ادب نمی کنیم؛ ولذا برای زیارات و عبادات بسیار مناسب است، ازین رو در طول تاریخ؛ این صحن محل بیتوته و اعتکاف اولیای الهی بوده است، نامهای دیگر این صحن: کهنه؛ عتیق؛ سقاخانه؛ نقاره خانه؛ و "انقلاب " می باشد.

۲- صحن پائین پای مبارك: که طبق آداب زیارت؛ افضل مسیرها برای تشرّف به حرم مطهر برای زیارت است. شهرت دیگر این صحن؛ آزادی است.

۳- صحن پیش روی مبارك: که مختص انابه و تضرع و عرض حال بوده، برای توقفی مختصر؛ با رعایت آداب؛ و بطور ایستاده، این صحن به "گوهرشاد" نیز شهرت دارد.

٤- صحن بالاسر مبارك: که مختص دعا نمودن بوده، برای توقفی ایستاده و بسیار کوتاه؛ با رعایت آداب؛ می باشد، این صحن به "جمهوری اسلامی" نیز شهرت دارد.

در حالات آیت الله شیخ محمدتقی آقانجفی اصفهانی: بسیار نقل شده که با پای پیاده و به تنهایی به مسجد سهله مشرف می شده است. در یکی از شبها در مکانی دور از آبادی در دل شب، تک و تنها با یک شیر درنده مواجه می شود، در حالی که توانایی بر فرار هم نداشته است. در این هنگام به سجده می افتد و متوسل به حضرت صاحب الأمر علیه السلام می شود. ناگهان صدای مردی به گوشش می رسد که در حال صحبت با شیر درنده است. تا آقانجفی سر خود را بلند می کند؛ آن شخص ناپدید می شود، امّا می بیند که آن شیر در حالی که صورت به زمین نهاده؛ و با خضوع و خشوع رو به سمت نجف کرده، به زبان خود به درگاه حضرت مولا علی امیر مؤمنان علیه السلام انابه و استغاثه می کند.



آیت الله شیخ محمد بهاری، و عمل استجاره در مسجد سهله

مشاهده ملائکه روز و شب: مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین بهاری نقل کردند: آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی با آیت الله حاج سید علی عرب جهت عبادت و شب زنده‌داری به مسجد مقدس سهله مشرّف می‌شوند. شب را در آن جا مشغول مناجات و راز و نیاز و تهجّد می‌شوند تا نزدیکی‌های صبح که می‌شود؛ مرحوم لواسانی برای این که معلوم گردد وقت صبح شده یا نشده؛ تا نماز صبح را بخواند، بیرون از مقام (محل مسقف) به داخل صحن می‌رود؛ پس از نگاه به آسمان با حالت تردید به (فضای مسقف) مسجد برمی‌گردد، امّا مشاهده می‌کند که مرحوم شیخ محمد بهاری؛ مشغول گفتن اذان و اقامه نماز صبح می باشد. عرض می‌کند: معلوم نیست صبح شده باشد! ایشان در جواب می‌فرمایند: وقت نماز صبح شده، به خاطر این که من دیدم ملائکه نوبت خودشان را تغییر دادند! ملائکه شب رفتند!! و ملائکه روز به جای آنها قرار گرفتند!!!

يا محمّد بن الحسن العسكري

إنّي مسجير بك فأجرني

آیت الله حاج سید احمد حائری، و عمل استجاره در مسجد سهله

اشاره: در ذکر شاگردان آخونـد ملاحـسینقلی همـدانی و در رأس آنهـا از جنـاب آیت الله سید احمد حائری طهرانی (متوفی ۱۳۳۴ هـ.ق) یاد شد، مرحوم حائری یـا کربلایی؛ بخاطر تولدشان در کربلا به این لقبها موصوف بودنـد، و چـون بعـد از وفات میرزای شیرازی به ایران رفته؛ و مدتی در طهران بودند؛ بـه لقـب طهـرانی مشهور شدند، و الّا ایشان اصالتا اصفهانی بودند.

از خواص ایشان (مرحوم سید احمد حائری) مرحوم آیـت الله سـید جمـال الدیـن گلپایگانی (مرجع تقلید) بود، که وی نیز بسیار به مسجد سهله می رفت، و بـسیار هم در مسجد توقف می نمود، و حتی شب را در مسجد بیتوته می کرد. او در ایـن شیوه، پیرو سلوک اساتیدش (مرحوم آقا سیّد جـواد کـربلایی، آیـت الله مرحـوم شیخ علی محمد نجف آبادی، مرحوم آیت الله سیّد احمد کربلائی) در آداب زیارت مسجد سهله بود.



آیت الله سید جمال الدین موسوی گلپایگانی

مسجد سهله سبب آشنایی: مرحوم آیة الله آقا سـید جمـال الدیـن گلپـایگاني قـدس سره، نهایتـا شـاگرد مرحـوم حـاج سـید احمـد طهرانی حائری (کـربلایی) بـوده اسـت؛ و سیر مراتـب کمـال و درجـات روحیّـه آن آیت إلهي بدست او صورت گرفته اسـت. آیت الله سید محمـد حـسین لاله زاری از آیة الله آقا سید جمال الدین گلپایگاني رحمهما الله، نقـل کـرد کـه: در ایّـام جـواني؛

تحصيلات ايشان (سيد جمال) در اصفهان بوده است، و در ابتداى امر؛ استاد و مربّي اخلاقي ايشان، مرحوم آخوند كاشي، و مرحوم جهانگيرخان قشقائي بوده‌اند. و چون به نجف اشرف مشرّف مي‌شوند، استادشان مرحوم آقا سيّد جواد كربلايي بوده است؛ و مي‌فرمودند: او مردي سريع و پر مايه و پر محتوي بود؛ و مي‌گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند؛ در سر چهار راهها؛ چهارپايه مي‌گذارم؛ و بر روي آن مي‌ايستم؛ و مردم را به توحيد و عرفان (خالص) خداوندي مي‌خوانم. و ديري نپائيد كه به رحمت حقّ پيوست. و من به مرحوم آية الله و مربّي اخلاقي: آقاي شيخ علي محمّد نجف آبادي (از شاگردان آخوند ملا حسينقلى همدانى) رجوع كردم؛ و از او دستور مي‌گرفتم. مدّت‌ها از اين موضوع گذشت؛ و من در تحت تعليم و تربيت او بودم.

و عادت من اين بود كه: به دستور استاد، هر وقت شبها به مسجد سهله مي‌رفتم؛ اوّلًا نماز مغرب و عشاء را به جاي مي‌آوردم؛ و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام مي‌دادم؛ و پس از آن دستمالي كه در آن نان و چيزي بود، به عنوان غذا باز مي‌كردم؛ و مقداري مي‌خوردم. آنگاه قدري استراحت نموده و مي‌خوابيدم، و سپس چندين ساعت به اذان صبح مانده بر مي‌خاستم، و مشغول نماز و دعا و ذكر و فكر مي‌شدم؛ و در موقع اذان صبح نماز صبح را مي‌گزاردم؛ و تا اوّل طلوع آفتاب به بقيه وظائف و اعمال خود ادامه مي‌دادم؛ آنگاه به نجف مراجعت مي‌نمودم. تا يك شب كه بر حسب معمول به مسجد سَهله آمدم براي عبادت، (مسجد تاريك؛ و غير از من هم در اين احدي نبود). در آن شب نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را به جاي آوردم، و تقريبًا دو ساعت از شب مي‌گذشت؛ همينكه نشستم؛ و دستمال خود را باز كردم، تا چيزي بخورم؛ هنوز مشغول خوردن نشده بودم؛ كه صداي مناجات و ناله‌اي به گوش من رسيد، اين

صدا از ضلع شمالي، وسط ديوار مسجد، درست در مقابل و روبروي مقام مُطَهّر حضرت امام زمان عجّل الله تعالي فَرَجه شروع شد، و به طوري جذّاب، و گيرا، توأم با سوز و گداز و ناله، و أشعار عربي و فارسي، و مناجات‌ها و دعاهاي عالية المضامين بود؛ كه بكلّي حال مرا و ذهن مرا متوجه خود نمود. من نه توانستم يك لقمه از نان بخورم؛ و دستمال همينطور باز مانده بود، و نه توانستم بخوابم و استراحت كنم؛ و نه توانستم به نماز شب و دعا و ذكر و فكر خود بپردازم. و همينطور متوجّه و منصرف به سوي او بودم. صاحب صدا ساعتي گريه و مناجات داشت؛ و سپس ساكت مي‌شد. قدري مي‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و درد دل كردن مي‌شد؛ باز آرام مي‌گرفت. و سپس ساعتي مشغول مي‌شد؛ و آرام مي‌گرفت. و هر بار كه شروع مي‌كرد به خواندن؛ چند قدمي جلوتر مي‌آمد؛ بطوري كه قريب به أذان صبح؛ در مقابل مقام مطهّر امام زمان أرواحنا فداه رسيده بود. در اين حال خطاب به حضرت نموده؛ و پس از گريه طولاني، و سوز و ناله شديد و دلخراشي، اين اشعار را خواند:

ما بدين در؛ نه پي حشتم و جاه آمده‌ايم = از بد حادثه؛ اينجا به پناه آمده‌ايم
رهرو منزل عشقيم؛ و ز سر حدّ عدم = تا به اقليم وجود؛ اين همه راه آمده‌ايم
سبزه خطّ تو ديديم؛ و ز بستان بهشت = به طلبكاري اين مِهر گياه آمده‌ايم
با چنين گنج؛ كه شد خازن او روح امين = به گدايي؛ به در خانه شاه آمده‌ايم
لنگر حلم تو اي كشتي توفيق؛ كجاست؟ = كه درين بحر كرم، غرق گناه آمده‌ايم
آبرو مي‌رود اي أبر خطا شوي؛ ببار = كه به ديوان عمل؛ نامه سياه آمده‌ايم
حافظ اين خرقه پشمينه بياناز = كه ما از پي قافله؛ با آتشِ آه آمده‌ايم

و ديگر ساكت شد؛ و هيچ نگفت؛ و در تاريكي چندين ركعت نماز گزارد؛ تا سپيده صبح دميد. آنگاه نماز را به جاي آورده، و مشغول به خود؛ در تعقيبات و

ذكر و فكر بود؛ تا آفتاب دميد. آن وقت برخاست و از مسجد خارج شد. و من تمام آن شب را بيدار بودم؛ و از همه كار و بار خود واماندم؛ و مات و مبهوت وي بودم. چون خواستم از مسجد بيرون شوم؛ از سَرْخَدَمِه آنجا كه اطاقش خارج از مسجد، و در ضلع شرقي بود؛ پرسيدم: اين شخص كه بود؟ آيا شما او را مي‌شناسيد؟ گفتند: آري! اين مردي است به نام "آقا سيّد احمد كربلائي"، بعضي از شبهاي خلوت كه در مسجد كسي نيست مي‌آيد، و حال و وضعش هم همينطور است كه ديديد. من كه به نجف آمدم؛ و خدمت استاد آقا شيخ علي محمّد رسيدم؛ مطالب را مو به مو برايشان بيان كردم؛ ايشان برخاست و گفت: با من بيا! من در خدمت استاد رفتم. استاد در منزل آقا سيّد احمد وارد شد؛ و دست مرا در دست او گذارد؛ و گفت: از اين به بعد، مربّي اخلاقي و استاد عرفاني تو ايشان است؛ بايد از او دستور بگيري، و از او متابعت بنمائي!

درباره اين احوالات مرحوم آيت الله سيد احمد كربلايي در مسجد سهله، مرحوم آيت الله آقا سيد علي آقاي قاضي نقل مى كند: شبي از شبها را به مسجد سهله (زاده الله شرفًا) مي گذارنيدم به تنهايي، به نيمه شب يكي در آمد، و به مقام ابراهيم عليه السلام مقام كرد، و از پي فريضه صبح؛ در سجده شد تا طلوع خورشيد. آنگاه برفتم و ديدم "عين الانسان و الانسان العين؛ آقا سيد احمد كربلايي بَكَّاء واحد العين" است، و از شدت گريه، خاك سجده گاه گِل كرده است! و صبح برفت، و در حجره نشست، و (از بشارتهاى واصله از مولاى خود) چنان مي خنديد؛ كه صداي او به بيرون مي رسيد.

مرحوم آيت الله بهجت نقل كردند: آقا سيد احمد كربلايي در مسجد سهله و كوفه زياد حضور مى‌يافتند، شخصى اظهار كرد: آقا سيد احمد كربلايي را ديدم در مقام حضرت مهدى عليه السلام، تا صبح؛ به عبادت و گريه و زارى مى‌پرداخت.

در آن زمان که برق نبود، و راهها تاریك و بدون روشنایی بود، و مردم غالبا پیاده مشرف می شدند به مسجد سهله، فلذا شبهای اواسط ماه قمری که نور مهتاب در آسمان مدتی بود، مردم بیشتر در این ایام مشرف می شدند، و شبهای کاملا مهتاب؛ شلوغترین ایام زیارت مسجد سهله بود، و بالعکس شبهای تاریك و محاق؛ اوقاتی بود که عموم مردم به زیارت مسجد سهله نمی رفتند، مرحوم آیت الله سید احمد کربلایی در همین شبهای تاریك آخرماه (که کسی نبود در مسجد سهله)، بیشتر ملتزم بود که در آنجا معتکف شده و بیتوته نماید.

مرحوم آیت الله سیّد احمد کربلایی؛ در آخرین تشهّد نماز عصر در روز جمعه، (۲۷ شوّال ۱۳۳۲ هـ.ق) رحلت کرد. و بر جنازه او پس از تشییع؛ آقا سید جمال الدین گلپایگانی (مرجع تقلید) {در صحن حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت شمالی؛ مقابل ایوانی که در پشت مرقد مطهّر؛ در وسط صحن شریف بین مسجد عمران و ایوان العلماء}، نماز گزارده، و در همانجا دفن شد.

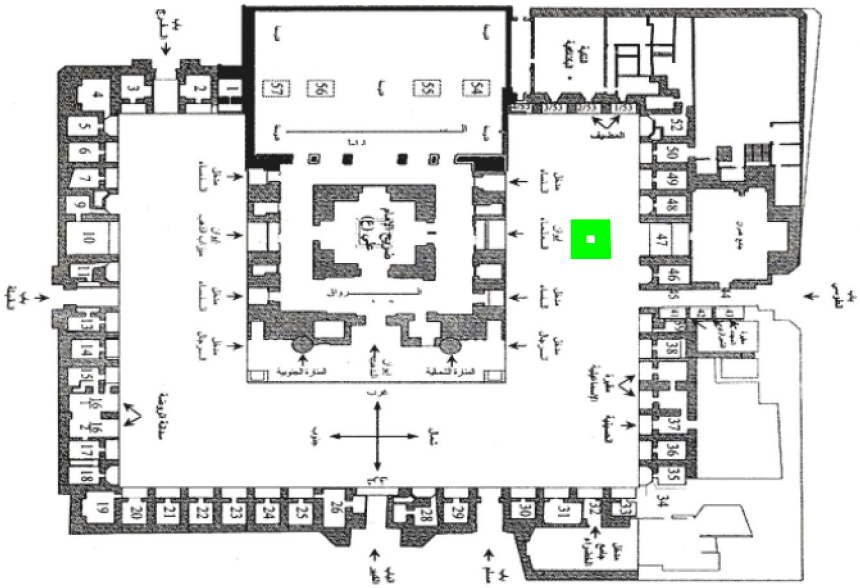

آیت الله سید مرتضی کشمیری، و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ اشاره: مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی رضوی کشمیری (۱۲۶۸ - ۱۳۴۳ ه.ق) از شاگردان مرحوم آیت الله میرزای شیرازی بزرگ و مرحوم آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی و آیت الله میرزا حسین خلیلی بوده اند، و مرحوم سید مرتضی کشمیری؛ در صدق و راستی و نورانیت و معنویات؛ بحدی بوده که مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در مشهد؛ به مرحوم آیت الله حاج سید محمد رضوی کشمیری (آقازاده سید مرتضی) فرموده بود: پدرت آنقدر بزرگ بود؛ که اگر ادعای نقل مطلبی را از امام معصوم علیه السلام می کرد؛ بدون بیّنه از او اطاعت می کردم. شرح مراتب علمی و احوال معنوی و کرامات ایشان خود کتاب مستقلی است، به این اشاره بسنده می کنیم.

مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی رضوی کشمیری به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله بسیار اهتمام داشته اند، بلکه حالات و توفیقات خاصی در آن مکان شریف داشته اند.

مرحوم آیت الله سیدعلی قاضی بعد از پدرشان (آیت الله حاج سید حسین قاضی)؛ استاد دوم ایشان مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی کشمیری بود، آقای قاضی نقل می کرد: در مسجد سهله او را زیر نظر گرفتم. پس از فراغت از نماز واجب؛ و تناول اندكي غذا، به طرف مقام حضرت مهدي عجل‌الله‌فرجه رهسپار شد. آن شب، شبي سرد و زمستاني بود، و بادهاي تندي مي‌وزيد. او را از نزديك مشاهده كردم؛ كه به سوي قبله نشسته، و نگاه خود را به طرف نقطه مشخصي دوخته بود. اشكهايش بر روي محاسنش قطره قطره مي‌چكيد، چندين بار از مقابل او رد شدم؛ حالت نشستن و عبادات او؛ تا نزديك سپيده دم؛ تغييري

نکرد. آن‌گاه براي نماز شفع و وتر و سپس نماز واجب از جاي خود برخاست.

مرحوم آیت الله سیدعلی آقای قاضی می فرمودند: آقای سید مرتضی گاهی درحرم مولا علی علیه‌السلام؛ در یک نماز دو رکعتی؛ قرآن راختم می کرد! سجده های بسیار طولانی داشت. تا شش ساعت هم نقل شده است!!

مرحوم آیت الله بروجردی (مرجع تقلید) می فرمود: آقا سید مرتضی کشمیری؛ نماز را بسیار با طمانینه می خواند. یکبار کسی به طولانی شدن نمازجماعت اعتراض کرد؛ که: آیا نباید مراعات افراد ضعیف (شرکت کننده در نماز) را کرد؟! که سید مرتضی فرمود: من ضعیفترین شما هستم!

مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی رضوی کشمیری توفیق تشرّف به دیدار حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام را مکررا نائل گردیده، و مطالب متعددی از بیانات حضرتش؛ بوسیله این تشرّفات؛ توسط ایشان نقل شده است. ایشان از حضرت امام زمان علیه‌السلام نقل می‌کند که: حضرت به من فرمودند: هر وقت به بن‌بست رسیدی؛ این دعا را بخوان:

{يَا مَنْ إِذَا تَضَايَقَتِ الْأُمُورُ؛ فَتَحَ لَهَا بَابًا؛ لَمْ تَذْهَبْ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْتَحْ لِأُمُورِيَ الْمُتَضَايِقَةِ؛ بَابًا لَمْ يَذْهَبْ إِلَيْهِ وَهْمٌ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ}. (یعنی) ای خدایی که وقتی امور (زندگی) تنگ می گردد؛ (در این زمان) برای (رفع) آن دری را می گشاید؛ که به آن درب؛ خیالها و وهمها راه نبرده است. خداوندا، صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست، و برای امور تنگ شده (زندگی) من دربی را بگشا؛ که هیچ خیال و وهمی؛ به آن راه نبرده است.

آیت الله حاج سید مرتضی کشمیری در نجف بیمار شدند، و برای بهبودی مزاج به کربلا رفته، و بعد از مدتی؛ برای معالجه به بغداد رفتند، امّا در آنجا توسط طبیب مسموم شدند، فلذا خود را به کاظمین علیهما السلام رسانده؛ تا در آنجا رحلت کنند، به دفن در جوار حرم شریف کاظمین علیهما السلام اشاره نمودند، و نهایتا تصمیم را به خانواده واگذار کردند، ایشان (در ۵۵ سالگی) رحلت کردند، خانواده شان تصمیم به دفن در نجف گرفتند، امّا به علت منع دولت عثمانی از ورود جنازه به نجف، لاجرم در کربلا صحن حسینی علیه السلام (بین تل زینبیه و قتلگاه) از درب زینبیه که وارد شویم سمت چپ؛ حجره سوم (مقبره هندیها) معروف به کابلیه، در کنار داییشان (سیدابوالحسن رضوی که از علماء و اخیار بوده) دفن شدند.

آقازاده مرحوم آیت الله سید مرتضی کشمیری؛ مرحوم آیت الله حاج سید محمد رضوی کشمیری؛ معروف به سیدالأوتاد (۱۳۱۲-۱۳۹۲ هـ.ق)؛ خود از اخیار و اولیای الهی بود، در دوره تحصیل همدرس مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی (مرجع تقلید) بود، شیعیان هند و پاکستان به آقا سید محمد رضوی کشمیری بسیار ارادت داشته، و با دعوت آنها هر ساله؛ ایشان اوقاتی را در آن سامان؛ به تقویت ایمان مؤمنان می گذراندند، و سرانجام؛ در شهر کراچی پاکستان رحلت نمود، و بنابر وصیت او؛ پیکرش به نجف اشرف منتقل؛ و در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین مولاعلی علیه السلام به خاک سپرده شد.

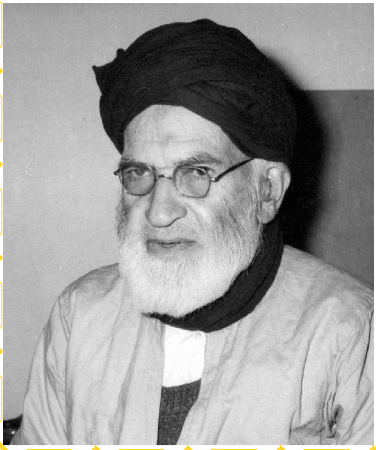

مرحوم آیت الله حاج سید محمد رضوی کشمیری

از برکات مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله و نوشتن کتاب درباره حضرت صاحب الزمان عليه السلام

شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری رحمهما الله {در کتاب دار السلام ص۳۱۳} نقل کرده است: از این طایفه؛ شخص فلّاح یزدی سهلاوی است، و شرح این واقعه این است که: شخص صالح موفّق ربّانی، حاج ملّا باقر دهدشتی بهبهانی (متوفی ۱۲۸۵ هـ.ق) مردی بود از جمله مجاورین نجف اشرف، به زیور صلاح تقوی آراسته؛ و وسیله معاش خود را شغل کتاب فروشی قرار داده بود، که در حجره کُنج شرقی صحن مطهّر، متّصل به سمت قبله صحن، روزها نشسته و کتاب معامله می نمود؛ و مدفن او هم، حسب الوصیّه، در همان مکان واقع گردید؛ و در بسیاری از مجالس تعزیه خامس آل عباء (صلوات الله علیه) هم قربة إلی الله، تیمّنًا و تبرّکًا، بدون غرض دنیایی و فایده نفسانی، ذکر مصایب می نمود، به طوري که در آن عصر و بلد متعارف بود؛ از کتابهای مقتل فارسی، مثل روضة الشّهداء و محرّق القلوب و مانند اینها، کتابی به دست می گرفت و می خواند، و چون نیّت خالص بود، تأثیری تمام می نمود؛ و در عبارات عربیّه دستی نداشت، زیرا که او را سواد عربي درستی نبود، و با این حال، توفیق ربّانی چنان شامل او گردید؛ که کتابی کبیر و عربی در احوالات چهارده معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین)، که زیاده بر یکصد هزار بیت بود، نوشت، که مقبول اهل نظر و مطبوع طبع علمای معتبر گردید، به طوري که در زمان حیات خود او، جمعی از کُتّاب مشغول استنساخ آن کتاب؛ از برای علمای معتبر عصر؛ و افاضل طلّاب بودند؛ و جزء آخر آن کتاب، که در احوال حضرت حجة عصر (صلوات الله علیه) بود، مفصّل تر از سایر اجزاء آن اتّفاق افتاد، به سبب اهتمامی که در جمع اخبار این باب از کتب عامّه و خاصّه داشت، لهذا گویا به اتمام نرسید؛ و نظر به اخلاصی که به امام عصر (صلوات الله علیه) داشت، باغی در

ساحل هندیه (نهر کوفه) و در بعض نواحی مسجد سهله احیاء و غرس کرده بود، و آن را به نام نامي و لقب گرامی آن بزرگوار "صاحبیّه" نام کرده بود، و به جهت مخارج آن باغ؛ و ضعف کسب؛ و کثرت عیال، در اواخر کار مدیون و پریشان حال شده بود، تا آنکه وقتی از اوقات چنان اشتهار یافت که: حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) باغ صاحبیّه حاج ملّا باقر را خریدار شده، و پس از زمانی مشهور گردید که: آن حضرت قرض او را ادا نموده. اتّفاقًا در آن اوقات سیّد جلیل عالم عامل، حاج سیّد اسد الله ابن حاج سیّد محمّد باقر رشتی (شفتی) اصفهانی قدّس سرّهما (۱۲۲۷–۱۲۹۰ هـ.ق) در نجف بود، و حقیر چون فراغت و معاشرت با مردم نداشتم، در مقام تحقیق آن بر نیامدم، و در مجالس و محافل ذکر آن واقعه مختلف مسموع می گردید، تا آنکه سیّد مذکور هم از نجف به اصفهان رفتند، و زمانی بر این گذشت. اتّفاقًا روزی در مسجد شیخ نعمت طریحی، (که از اولاد شیخ طریحی، صاحب کتاب مجمع البحرین می باشد و آن مسجد نزدیك خانه حقیر واقع است) مجلس ختم و فاتحه بود و حقیر از برای فاتحه در آنجا رفتم و حاج ملّا باقر مذکور را در آنجا دیدم، و پس از ختم و تفرقه مردم، مسجد خلوت گردید. حقیر هم از برای خود فراغتی دیدم. شرح واقعه را از حاج ملّا باقر پرسیدم، و به این نهج تقریر نمود که: یکی از فلّاحهای باغ صاحبیّه، پیرمردی است یزدي و صالح. روزها را در باغ مذکور فلّاحی و باغبانی می کند، و شبها را در مسجد سهله بیتوته می نماید؛ و من از برای دَینی که در این اواخر عمر حاصل شده بود که: مبادا آنکه مدیون مردم بمیرم. و در این باب به امام عصر (صلوات الله علیه) متوسّل گردیدم. چون این باغ را به نام او موسوم کرده و این جلد آخر کتاب را در احوال او نوشته بودم. روزي آن فلّاح مذکور آمده، ذکر نمود که: امروز بعد از نماز صبح، در صفّه وسط صحن مسجد سهله نشسته، مشغول تعقیب نماز

بودم. شخصی به نزد من آمد، و گفت که: حاج ملّا باقر این باغ را نمی فروشد؟ گفتم: تمام آن را که نه، لکن بعض آن را (چون قرض دارد) گویا می فروشد. گفت: پس تو نصف این باغ را از جانب او، به من یکصد تومان بفروش و پول او را بگیر، و به او برسان. گفتم: من که در این باب از او وکالتی ندارم! گفت: بفروش و پولش را بگیر، اگر اجازه نکرد، بیاور. گفتم: در این باب لابدّ سند و شهودی در کار است، و تا آنکه خود او نباشد، صورتی ندارد!!گفت: میان من و او سند و شهودی لازم نیست. هر قدر اصرار کرد، قبول نکردم!!! پس گفت: من پول را به تو می دهم ببر، و تو را در خریدن وکیل می کنم؛ اگر فروخت، از برای من بخر، والّا پول را بیاور. (با خود گفتم که: پول مردم را گرفتن و بردن هزار غایله دارد). لهذا قبول نکردم!!!! و به او گفتم که: من همه روزها صبح را در این مکان هستم. از او می پرسم و جواب را به تو می رسانم. چون این بشنید، برخاست و از مسجد برفت. حاج ملّا باقر گفت: چون این واقعه را ذکر کرد، به او گفتم که: چرا نفروختی؟! و چرا نکردی؟! که من به تنهایی از عهده مخارج این باغ بر نمی آیم؟ و بعلاوه، قرض هم که دارم، و هیچ کس هم تمام این باغ را امروز به این قیمت نمی خرد. جواب گفت که: تو در این باب اذن به من نداده بودی و من هم این (بیع) فضولی را مناسب خود ندیدم. حال که گویی؛ فردا را وعده جواب به او کرده ام، شاید بیاید، به او می گویم. گفتم: او را ببین، به هر طوري که خواهد؛ من مضایقه ندارم. و تأکید کردم به هر طور شده او را بیابد؛ و معامله را بگذراند، یا آنکه با یکدیگر به نجف بیایند؛ و به هر نحو و نزد هر کس که خواهد؛ برویم و عمل را بگذرانیم. فردا آمد و گفت: هر قدر انتظار کشیدم در صفّه مسجد، آن شخص نیامد، و او را هم ندیدم. به او گفتم که: او را در غیر آن روز دیده و می شناسی؟ گفت: ندیده و نمی شناسم. گفتم: برو پرسش و گردش کن در نجف، و

مسجد و باغات، شاید او را بیابی، یا آنکه بشناسی. رفت و آمد. گفت: از هر کس پرسیدم، از او خبری معلوم نکردم. چون مأیوس شدم، بسیار متحسّر و متأسّف گردیدم؛ زیرا که این امر، هم وسیله قرض من بود؛ و هم باعث سبکی بار من در امر مخارج باغ؛ تا آنکه پس از یأس و تحیّر و گذشتن، یکشب از شبها در باب قرض و پریشانی حال خود؛ و آنکه من از عهده مخارج باغ و عیال بر نمی آیم، چگونه هر سال با این کسب ضعیف از عهده فروعات این قروض برآیم؟ و اگر مسامحه کنم، در این آخر کار؛ خفیف بازار و رسواي طلبکار می گردم؛ و با همین خیال مرا خواب در ربود. اتّفاقًا در خواب دیدم که شرفیاب خدمت مولاي خود صاحب الأمر (صلوات الله علیه) هستم، و آن بزرگوار به من توجّه کرده، فرمود: حاج ملّا باقر، پول باغ در نزد حاج سیّد اسد الله (شفتی) می باشد. برو از او بگیر. این بفرمود؛ از خواب بیدار شدم، و مسرور گردیدم. لکن بعد از تأمّل، با خود گفتم که: شاید این خواب از باب حدیث نفس و اثر خیال و فکر قبل از خواب بوده باشد، و اظهار آن به سیّد باعث بد خیالی درباره خود من بشود، که این را از باب اسباب سازی، و وسیله سؤال از او کرده ام، زیرا که من در باب تصدیق این دعوی، چیزی در دست ندارم. دیگر بار گفتم که: سیّد مرد بزرگی است، و حالت مرا هم می داند که از این نوع مردم نیستم، و دیدن سیّد وحکایت خواب هم ضرری ندارد، و دروغ هم که نگفته ام که عند الله مؤاخَذ شوم. و عازم بر رفتن و گفتن شدم، و چون وقت صبح بعد از نماز وقت فراغت من رسیده بود، و خانه سیّد هم در معبر خانه من به صحن مطهّر (که حجره کتابفروشی و منزل روزم بود) واقع شده بود؛ لهذا بعد از نماز صبح، روانه به سوی صحن شده. چون در اثنای عبور به درب خانه سیّد مذکور رسیدم توقّف کرده، دست به حلقه درب برده، آهسته حرکت دادم. ناگاه آواز سیّد از بالاخانه مشرف

به درب، (که منزل خارج او بود) بلند گردید که: حاج ملّا باقر هستی؟ توقّف کن که آمدم. چون این بشنیدم، با خود گفتم که: شاید از روزنه سر کوچه مرا دید. پس به زودی از پلّه به زیر آمده با شب کلاه و لباس خلوت، درب را گشوده؛ کیسه پولی به دست من نهاد و گفت: کسي نداند. و در را بست و برفت، بدون آنکه دیگر سخنی گوید. چون کیسه را بیاوردم و شماره کردم، یکصد تومان تمام در آن بود؛ و مادام که سیّد مذکور زنده بود، این واقعه را به کسی نگفتم، اگر چه از تقسیم آن پول به ارباب طلب؛ و از قراین دیگر، بعض اطراف و حواشی، از بعض اطراف، آن واقعه را خبردار شدند، و مختلف به یکدیگر رسانیدند، تا آنکه بعد از وفات سیّد این خبر انتشار یافت. علامه آقا بزرگ تهرانی در پایان نقل ماجرای باغ صاحبیّه آورده: این باغ تا سالیان دراز در دست او (ملاباقر بهبهانی) و بعد از وی در دست فرزندان او بود! و مردم که جریان را می دانستند؛ به قصد تبرّک به آن باغ می رفتند!! و از میوه های آن می خوردند!!! و من امروز دقیق نمی دانم که آن باغ حالا کدام است؟ و چه شده؟ و در دست کیست؟

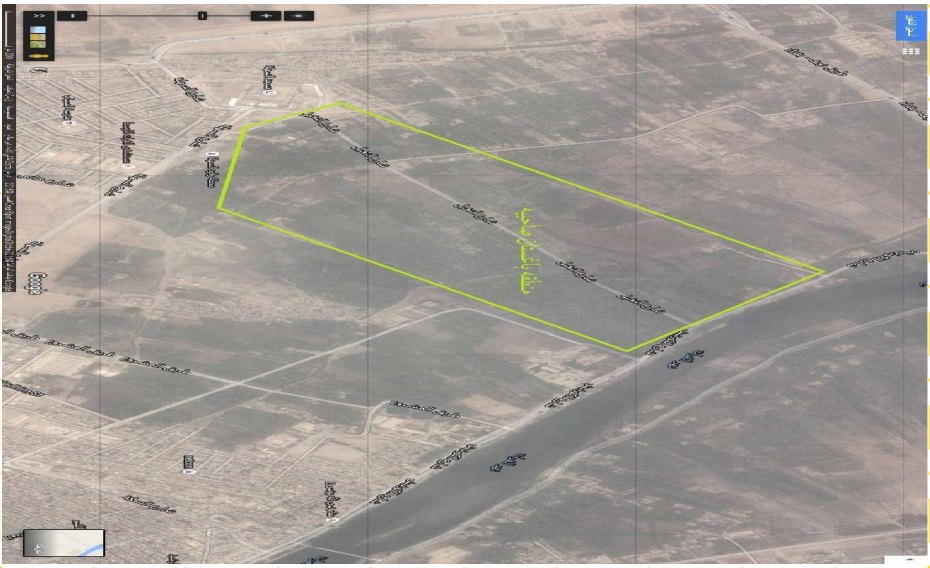

مؤلّف {شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله)} گوید که: در زمان حیات سیّد مذکور (سید اسدالله شفتی) با او معاشرت و آمیزشی نداشتم، تا آنکه آب فرات را به نجف آورد، و در این باب اهتمام نمود؛ و بعد از اتمام نهر، از اصفهان به اراده نجف اشرف بیرون آمد. در اثنای راه، در منزل "کِرِند" وفات کرد؛ و جنازه او را به نجف آورده، در باب قبله صحن مطهّر، مقابل مقبره شیخ استاد، شیخ مرتضای انصاری (طاب ثراه) دفن نمودند. حقیر چون از آن باب صحن عبور می کردم در وقت دخول، از براي شیخ استاد، به رعایت حقّ تعلیم علم، فاتحه می خواندم و در وقت خروج، از برای سیّد مذکور، به رعایت حقّ تشریب آب (آبرسانی نجف). اتّفاقًا روزی از ایّام، در امر معاش شدّتی عارض شد و طرق تدبیر مسدود گردید، و در وقت خروج از صحن مطهّر که نوبه فاتحه سیّد مذکور بود، چون به نزد قبر او رسیدم، ملتفت آن گردیدم که کفایت این امر را باید به عهده سیّد گذاشت، و اگر کفایت ننمود، دیگر قرائت فاتحه نباید کرد، زیرا که کسي که در عالم ارواح اینقدر قدر ندارد، نباید او را به فاتحه خاصّی اختصاص داد؛ و این واقعه در اوایل شب، بعد از خروج از حرم مطهّر اتّفاق افتاد، چون عادت دخول حرم اوّل شب بود بعد از نماز عشاء، و اوّل روز بود بعد از نماز صبح. پس این کلام بگفتم و برفتم. اتّفاقًا همان شب در خواب دیدم که شخصی آمد و پولی آورد، و گفت: این را سیّد فرستاد. پس از بیداری شخصي آمد و به قدر حاجت پولی آورد و بداد؛ و دانسته شد از سؤال و خواب که این حواله از همان جناب بوده. پس حسن ظنّم زیاده بر سابق گردید و رشته فاتحه را قطع ننمودم.

توضیح: علامه شیخ محمود عراقی از ذریه میثم تمار رضی الله عنه بوده و خود نیز توفیقات و تشرّفاتی داشته است از جمله واقعه بیعت او با حضرت علیه السلام که فرزندش فضل الله ملك الواعظین عراقی نقل می کند از او: حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را

ديدم و با حضرت بيعت كردم، با آنكه قبلا در خاطر خود گذرانده بودم؛ كه اگر او خود حضرت است؛ بيعت مرا نخواهد پذيرفت! زيرا من اكنون شك دارم كه آيا خود حضرت است؟ پس حضرت دست خود را رد كرده پس نزد خود شرمنده گی اظهار كردم! و يقين به وجود او نمودم. پس تبسم فرمود. پدر و مادرم فدايش باد، و فرمود: {ظهر لك الحق فتعال و بايع} (يعنى) حق بر تو ظاهر شد، بيا بيعت كن. پس متنبه شدم و دست مبارك را دراز كرد و با آن حضرت بيعت كردم. آيت الله شيخ محمود عراقى



شيخ محمد شريف رازي مي گويد: از برخي دانشمندان موثّق شنيدم، در هنگامي كه مرحوم حاج سيداسدالله (شفتى) در نجف اشرف حضور داشتند، مردم شب چهارشنبه يا شب جمعه براي دعا و عبادت به مسجد سهله مي رفتند. در اين موقع از شب، از ترس سارقان و اشرار و حيوانات، دَرِب مسجد را مي بستند. هنگام صبح كه خادم براي باز كردن دَرِب مسجد مي رود، مشاهده مي كند كه شير نر گرسنه اي پشت درب خوابيده است. جرأت باز كردن درب را نمي كند. با مردم روي بام مسجد مي رود و فرياد و غوغا بر مي آورند كه شير تحت تأثير صداها واقع شود و برود، لكن او همچنان خوابيده بود. در اين هنگام متوجه مي شوند كه شخصي عبا سركشيده و از جانب مسجد كوفه به سمت مسجد سهله مي آيد. مردم فرياد مي زنند: " نيا، نيا! حيوان درّنده اين جا است!". او همچنان بي اعتنا نسبت به سخنان مردم، به سمت مسجد سهله مي آيد سرانجام به دَرِبِ مسجد مي رسد و گوشهاي شير را مي گيرد و مي گويد: "اي شير! دور شو.". مردم مشاهده مي كنند كه آن حيوان بلند مي شود و با كمال ادب و سرعت از مسجد دور مي شود.

مردم تعجب مي كنند كه آيا اين آقاي محترم كيست؟! آيا حضرت بقية الله الاعظم امام زمان، عليه السلام، هستند يا...؟ درب مسجد را باز مي كنند و مي بينند كه او مرحوم حاج سيد اسدالله (شفتی) قدس سره است. لذا اعتقاد نسبت به ايشان بيش تر مي شود..

مقام حضرت مهدی عليه السلام در مسجد سهله (۱۵۰ سال قبل) و حجره های فوقانی مجاور قبه



اهتمام آیت الله شیخ علی خلیلی به عمل استجاره و مسجد سهله

آیت‌الله شیخ ملا علی خلیلی طهرانی فرزند میرزا خلیل طبیب رازی (۱۲۲۶-۱۲۹۷ه.ق) از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری و شریف العلماء مازندرانی بود، و در نجف اشرف حوزه درسی داشت و جمعی از فرزانگان علمی و نامدار نجف مانند ملا فتحعلی سلطان آبادی ومحدث نوری و میرزای چهاردهی و میرزاحسین خلیلی برادرش و دیگران از محضرش بهره‌ها بردند.

آیت‌الله شیخ ملاعلی از زهاد و اهل معنویات و ریاضات و اسرار بود، و همواره به عمل استجاره در مسجد سهله اهتمام داشت و حتی در سنین کهنسالی به رغم کهولت و اشتغالات علمی؛ از برنامه منظم حضور و عبادت در مسجدین کوفه و سهله غافل نبود و غالبا هم پیاده مشرف می شد.

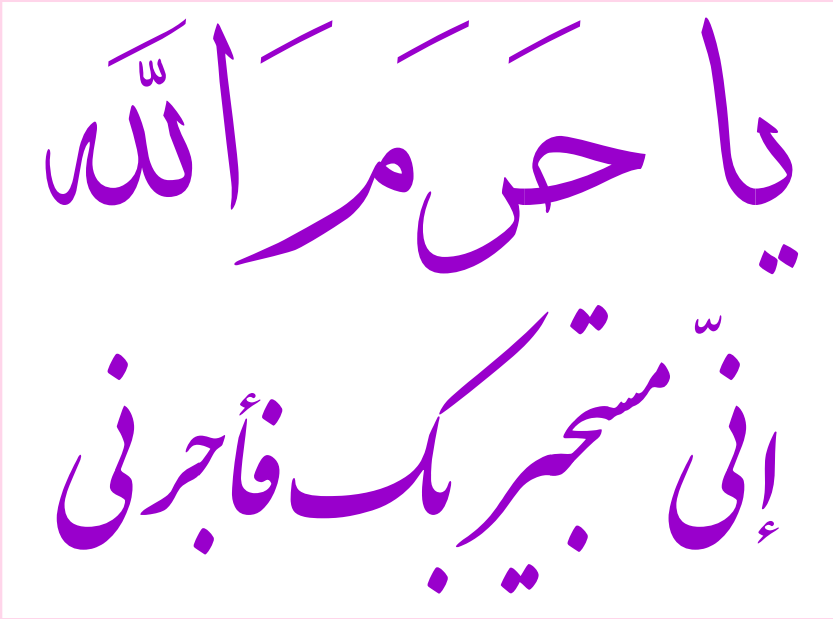

اهتمام آیت الله چهاردهی به عمل استجاره و مسجد سهله

مرحوم آيت الله ميرزا محمد علي چهاردهي (۱۲۵۲- ۱۳۳۲ هـ.ق) از تلامذه شيخ انصاری، به عمل استجاره و مسجد سهله بسيار اهتمام داشت، شبهاي چهارشنبه حدود دو ساعت قبل از غروب آفتاب؛ به طرف مسجد سهله عازم مي شد تا سيل جمعيت مشتاق امام زمان عليه السلام از فيض نماز جماعت مغرب و عشا بي بهره نمانند. نقل شده: یکی از شبها آن مرحوم بعد از نماز مغرب همانگونه که در روي سجاده نشسته بود، سر مبارکشان را بالا گرفته و به آسمان خیره شدند، بعد فرمودند: من ماه را دیدم، امشب اول ماه است! (گویا آینه ای بالای سر در آسمان؛ افق غربی را منعکس می کرد و ایشان هلال را می دید)، معمولا ماه شب اول را با چشم غيرمسلح به سختي مي توان ديد. ولي ايشان در سنين بالا هم از تشخيص و ديد كامل و كافي برخوردار بود. طلاب و علماء به ايشان عرض كردند: آقا ما ماه را نديديم! فرمودند: من مي بينم! فردا اول ماه است! و از نماز اول ماه غافل نباشيد. (بعدا خبر رؤيت هلال رسيد، و صحت رؤيت ايشان معلوم شد).

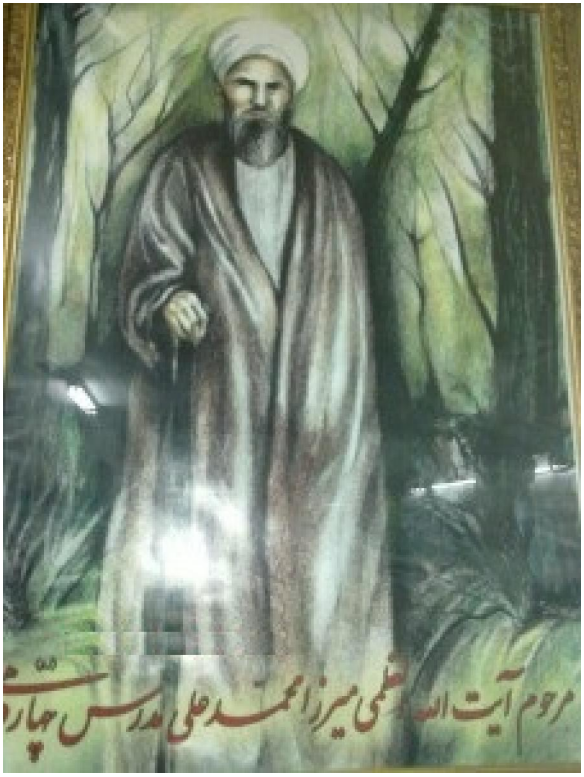

آیت الله میرزا حسین خلیلی، و عمل استجاره در مسجد سهله

اشاره: ایشان از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بوده، وخودش از مراجع ثلاثه نجف در مبارزه با استبداد، و زعیم مرجعیت بعد از فوت میرزای شیرازی بزرگ (رهبر نهضت تحریم تنباکو) گردید، گستره مقلدان او از عراق و ایران تا دیار هند رسید. میرزا خلیل؛ پدرشان ضمن مقامات علمی دینی و فقهی (شاگرد صاحب قوانین و صاحب ریاض و کاشف الغطاء) از اطباء بزرگ و از زهاد بود، و مهارت او در طب؛ سبب شهرت او به "طبیب مرده زنده کن" شده بود، نام او (خلیل) لقب ذریه اش قرار گرفت (خلیلی)، سه فرزند طبیب و دو فرزند فقیه داشت. میرزا خلیل، به توفیق تشرّفاتی نیز نائل شده، و به مستجاب الدعوه بودن هم شهرت داشت.

در این رابطه نقل شده که دعا کرده بود: "خدایا هیچ یك از فرزندان مرا از اطرافیان سلاطین قرار نده و به دربار شاهان دست نیابند و اگر از اطرافیان سلاطین شدند، قبض روحشان بفرما. آورده اند که فرزند وی میرزا محمّد مشهور به "فخر الاطباء" چون در تهران از پزشکان حاذق به شمار می آمد، شاه قاجار از وی درخواست کرد که از طبیبان دربار شود. امّا گفته شده که به فلج مبتلا شد و قبل از آن که در دربار خدمتی کرده باشد دار فانی را وداع گفت.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله سید علی قاضی، نقل می کرد: میرزا حسین خلیلی؛ بجز فقه؛ استاد تهذیب اخلاق مرحوم قاضی نیز بود، و مرحوم والد زیاد از میرزا حسین سخن گفته و ستایش می نمودند، هرگز ندیدم آن گونه که شیفتگی که به ایشان داشت شیفته دیگری (کسانی که به آنها اعجاب و احترام داشت) باشد، هرگاه نام ایشان نزد او برده می شد، دچار بهت و سکوت عمیق می شد.

مرحوم آیت الله میرزا حسین خلیلی به مسجد سهله علاقه فراوان داشت و بر عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله مواظبت می کرد. و مکررا برای عبادت و اعتکاف به این مکان مقدس می رفت. یکی از آثار ارزشمند عمرانی ایشان، نوسازی مسجد سهله و کوفه بود، و به اندازه ای ملازم این مسجد مقدس بود؛ که در همان مسجد شریف نیز هنگامی که در مسجد سهله مشغول عبادت پروردگار و دعا و راز و نیاز به درگاه بی نیاز بود، جان را به جان آفرین تسلیم کرد. و به دیار باقی شتافت.

مرحوم آیت الله میرزا حسین خلیلی از رهبران اصلی نهضت رفع استبداد حکومت قاجار و مشروط نمودن سلطنت و حکومت به قانون اساسی کشور بود، با تلاشهای آن مرحوم؛ مطلقه بودن حکومت و سلطنت و رسمی بودن استبداد حکومت به رأی شاه برطرف شد، و مجلس شورا تاسیس گردید، و مظفر الدین شاه قاجار آنرا رسما اعلام نمود.

اما با به سلطنت رسیدن محمد علی شاه؛ سیر پیشرفت امور نهضت مشروطه متوقف؛ بلکه معکوس گردید، پس از آنکه محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ می‌بندد (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ.ق)، مراجع نجف اعلامیه‌ای را مبنی بر عدم مشروعیت سلطنت محمد علی شاه صادر می‌کنند: {الیوم همت در رفع این سفاک جبار (محمدعلی شاه) و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهِم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات، و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر موی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است}. ستارخان با شنیدن حکم علمای نجف کمر همت به اجرای آن بست، و در این راه از یاری دوست خود باقرخان نیز بهره برد.

جنبش منع تحریف مشروطه: مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری که از نزدیك احوال مشروطه را رصد می کرده؛ زمینه های انحرافات قانونی در مصوبات مجلس را مشاهده؛ و برای صیانت آن متمم قانون اساسی حاوی نظارت پنج تن از فقهاء طراز اول کشور بر مصوبات مجلس را به تصویب مجلس می رساند (۲۹ ربیع الآخر ۱۳۲۵ هـ.ق)، و علمای نجف هم از اقدام ایشان حمایت می کنند. جنبش اصلاح مشروطیت در ایام فاطمیه (جمادی الأولی ۱۳۲۵ هـ.ق) شروع شده، و با مهاجرت شیخ فضل الله و جمع بسیاری از علماء و روحانیون به حضرت عبد العظیم این جنبش به اوج خود می رسد، پس از بروز پاره‌ای انحرافات در نهضت مشروطه، مرحوم میرزای خلیلی تهرانی از حمایت مشروطه اظهار پشیمانی می‌کند. در همین ایام شیخ فضل‌الله نوري در اجتماع بزرگ روحانیون، رجال و بازرگانان تصریح کرد که {این مشروطه (با رویکرد تحریفی) با شریعت اسلامي سازگار نیست}. استعمار انگلیس که نگران شکست پروژه انقلاب مخملی و مقاصد تحریفی خود در نهضت مشروطه بود، هشیاری و موضع گیری مراجع و علماء و آگاهی عمومی تدریجی مردم در برابر تحریف مشروطه را؛ بزرگترین خطر و مانع خود دید، فلذا اقدام به حذف فیزیکی رهبران دینی مشروطه توسط ایادی داخلی خود نموده، و تیمی را برای کشتن علمای حامی مشروطه در نجف می فرستد، (مقصد کشتن آیات میرزای خلیلی و آخوند خراسانی و مازندرانی بوده است)، این تیم نسبت به قتل مرحوم خلیلی موفق شده، اما چون تیم مزبور لو رفته و سه نفرشان دستگیرمی شوند، ولذا کشتن دو نفر دیگر (آیات خراسانی و مازندرانی) منتفی می شود. دو ماه بعد هم مرحوم شیخ فضل الله نوری در تهران ترور می شود، که ایشان از خطر مرگ نجات یافته، و مجروح شده، و ضارب دستگیر و ارتباطش با سفارت انگلیس و حمایت آنها از او بر ملا و مکشوف می گردد.

اما واقعه شهادت و رحلت مرحوم میرزای خلیلی در مسجد سهله: در چند روز منتهی به وفاتش ایشان در آنجا بود و حالت اعتکاف داشت، مرحوم حاجی (میرزا حسین خلیلی تهرانی) دهه آخر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶ هـ.ق به قصد اعتکاف به مسجد سهله حرکت نمودند. و در شب بیست و هفتم بعد از افطار که مرحوم حاجی آب می‌طلبد، آب (شرب) آن مرحوم را مسموم می‌نمایند، فورا حال ایشان منقلب می‌شود. همراهان ایشان که خبر از جایی نداشتند از شهر طبیب حاضر می‌نمایند. طبیب بعد از تأمل در حال آن مرحوم مشخص می‌دارد که ایشان را مسموم نموده‌اند. معالجات سودمند نشده، و سرانجام در زمان بین الطلوعین، از روز جمعه دهم شوّال سال ۱۳۲۶ هـ.ق رحلت کرد، درباره مرگ او که به موت طبیعی نمرده و او را به زهر مسموم نموده اند. شواهد متعددی بود از این رو ایشان را به القاب "شهید اکبر" و "ذبیح عظیم" یاد می کردند، چنانکه میرزا محمد فرزند آیت الله آخوند خراسانی مکرر این مطلب را ذکر کرده اند. البته اسناد و گزارشات دیگری هم در دست است که مؤید قول به شهادت اوست. پنج نفر نیز به اسم اعتکاف و به صورت ارادت با مرحوم حاجی به مسجد سهله رفتند، وی را مسموم کرده اند، بخصوص وجود یک جاسوس خود فروخته به نام صدر راونجی در این بین حائز اهمیت است. راونجی در همان ساعات پایانی رحلت میرزا حسین به مسجد سهله رفته و میرزای رازی (حسین خلیلی) آب و چایی نوشانیده و ایشان مسموم شده است.

(طبق تعبیر متون آن زمان) حضرت حجت‌الاسلام آقای آخوند خراسانی و سایر حجج اسلامیه بعد از اطلاع از حقیقت امر، صورت واقعه را به باب‌عالی (دربار حکومت عثمانی حاکم عراق) تلگراف می‌نمایند. از باب‌عالی به والی بغداد حکم می‌شود که مرتکبین را مأخوذ داشته و روانه بغداد کنند تا تحقیق

و استنطاق کنند. چون (دو نفرشان) روز همان شب بـه کـربلا فـرار می‌نماینـد، لهذا آن سه نفر دیگر را گرفته مغلولا روانـه بغـداد می‌کننـد ... از قـرار معلـوم قصد آنها منحصر به هلاک حاجی نبوده.



پیکر مطهّر آیت الله حاج شیخ حسین خلـیلی را پس از غسل در فرات و انجام بقیـه مراسـم وارد مسجد کوفه کردند، و بعد از طـواف بـه دور قبر مسلم بن عقیل بر شانه طلاب علـوم دینی و سـایر شـیفتگان ولایـت و امامـت، بـه نجف به درب حـرم ابوالائمـه الطـاهرین علیهم‌السلام حمل نموده. پس از طواف دادن پیکر این عالـم بزرگ دور قبر مطهّر حضرت علی علیه‌السلام و اقامـه نماز بر او توسـط شـیخ محمّـد خلـیلی (فرزنـد ایشان)، در میان غم و اندوه دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام در یکی از مدارس خود در محله "العماره" نجف در مکانی که متّصل به مدرسه معـروف "قطـب" اسـت و قبلا برای محلّ دفن خویش تعیین نموده بـود، بـه خـاك سـپردند و مرقـدش هـم اکنون مزار مردمان اهل دل است. بـا درگذشـت وی بـازار تهـران و شـهرهای دیگر ایران هم زمان با شهرهای عراق، تعطیل و مردم در مساجد و تکایـا بـه عزا نشستند و شاعران در رثای وی مرثیه سرودند.

امام خميني: {شما تاريخ انقلاب مشروطه را بخوانيد و ببينيد در انقلاب مشروطه چه بساطي بوده است... با اينكه انقلاب، تغيير رژيم سلطنتي نبود، فقط اين بود كه سلطنت استبدادي يك قدري محدود بشود، و روي قوانين مشروطه باشد، شما توجه كنيد كه چه جنايائي واقع شد و چقدر كشتار از مردم صالح و از مردم ديگر واقع شد...} صحيفه امام ج ۱۵، ص ۹۲.

آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی و استجاره در مسجد سهله

❖ اشاره: آیة الله ملا محمد کاظم هروی معروف به آخوند خراسانی (صاحب کفایة)، از شاگردان حکیم سبزواری و حکیم جلوه (در حکمت) و شیخ انصاری (در فقه و اصول) و سید علی شوشتری (در فقه و معنویات) و آخوند ملاحسینقلی همدانی (در معنویات) و میرزای شیرازی بزرگ (در فقه) بود. مرحوم آخوند در عین اشتغالات علمی وسیع خود از تحقیق و تألیف و تدریس؛ بر عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله نیز مواظبت داشت، بلکه عمده توفیقات علمی خود را مرهون عنایات الهی ناشی از این التزامات می دانست.

آیت الله سید ابوالقاسم بلخی از مرحوم آیت الله سید حیدر شمشیری بلخی (از تلامذه آخوند) نقل می کرد که او می گفت: من(سید حیدر بلخی) روزی از استادم آخوند خراسانی علت رشد فوق العاده زیاد علمی ایشان و پیش افتادن از معاصران و اسلاف شان را جویا شدم. مرحوم خراسانی چیزی نگفت، امّا پس از اصرار من؛ عاقبت فرمود:

در ابتدای طلبگی و ورود به نجف، زمانی در مسجد سهله یک اتاق مشرف به حیاط برای ریاضت خودم (زیر نظر آیة الله سید علی شوشتری بوده) انتخاب کرده بودم، و در آن مشغول مراقبه و امور ریاضتی بودم. یک اتاق دیگر در کنار این اتاق قرار داشت که به وسیله یک درب به این اتاق متصل بود. ولی این درب همیشه بسته بود و من هیچگاه به داخل آن نرفته بودم. در یک زمان که در حال مراقبه بودم سر و صدای زیادی که ناشی از رفت و آمد تعدادی اشخاص بود از اتاق کناری به گوشم رسید. در حالی که در آن وقت کسی در اتاق نبود. صداهایی هم می آمد که حاکی از چینش سفره ی غذا بود. بعد ناگهان درب بین

دو اتاق از طرف داخل باز شد و شخصی نزد من آمد و گفت امام زمان علیه‌السلام فرموده اند: "جئنی بالکاظم". کاظم را پیش من بیاورید. من وارد اتاق شدم. نور فوق العاده وجه مبارک امام عصر علیه‌السلام مانع از نگاه خیره به ایشان می شد. دو طرف سفره (که حالتی مستطیلی داشت) افرادی بودند و امام عصر علیه‌السلام هم در طرف مقابل؛ و در ضلع بالا دست نشسته بودند، و ظرف غذایی مقابل روی مبارکشان بود؛ و مقداری از غذای درون آن را تناول فرموده بودند. آقا دستور فرمود: که من در سمت مقابل ایشان (یعنی ضلع کوچک سفره مستطیلی و به قرینه ایشان) بنشینم، و دستور دادند که ظرف غذای ایشان را برای من بیاورند. (خادمان) ظرف غذا را آورده و من باقیمانده غذای مبارک حضرت را تناول کردم. بعد (از آن) امر به بیرون رفتن شد، و من به اتاق خودم بازگشتم، و درب (میان دو اتاق) بسته شد، و از پنجره اتاق خودم که مشرف بر حیاط بارانداز مسجد سهله بود، چند اسب را دیدم که (در بیرون مسجد و در محل بارانداز مسجد) سرپا ایستاده اند. امام علیه‌السلام و افراد همراهشان سوار بر اسب ها شدند و رفتند. از همان زمان بود که در خودم تحول علمی عجیبی را مشاهده کردم!



توضیحات

(۱). این تحول علمی سبب شد که در مجلس درس مرحوم آخوند؛ بیش از سه هزار شاگرد برجسته؛ و افزون بر پانصد مجتهد و مرجع تقلید؛ تربیت شوند.

(۲). از مرحوم سید مشراقی نقل شده است: توصیفات مرحوم آخوند درباره حجره خود در مسجد سهله و اتاق مجاور آن (که محل حضور حضرت صاحب الأمر علیه السلام بوده)؛ معلوم می شود که مقصود از آنها حجراتی است که در ضلع شرقی مسجد و انتهای جنوبی آن؛ متصل به مقام خضر علیه السلام است، این دو حجره تا همین سالهای اخیر هم بنایش باقی بود، و بین دو اتاق هم دربی بود، و به بارانداز قدیم (حیاط قبل ورودی مسجد و بین درب بیرونی مسجد) پنجره و اشراف دارد، این دو حجره بعد از زمان آخوند و در ایام خدمت مرحوم حاج شیخ محمد جواد سهلاوی؛ خادم و کلیددار مسجد سهله (که اشاره به احوالش بیاید) این محل به مدت هفتاد هشتاد سال؛ جای اقامت و پذیرایی ایشان بود.


مسجد سهله؛ ضلع شرقی؛ سمت جنوبی؛ جنب مقام خضر علیه السلام؛ محل دو حجره مذکور در واقعه آخوند

روحانیت این دوغرفه (بخصوص اتاق دوم) بر کمترین بصیرتی مشهود بود، به مانند آنکه (این غرفه اخیر) منبع تابش نور قوی و ساطعی باشد، در این غرفه تشرّفات دیگری نیز رخ داده است، این محل از مشاهد مهدويّ عليه‌السلام است. این محل در بازسازی اخیر مسجد سهله از صورت غرفه های مجزا بیرون آمده، و با غرفه های مجاور تبدیل به شبستان به هم پیوسته ای گردیده که امروزه برای عموم قابل دسترس است.

(۳). آیت الله سید حیدر حسینی نجفی بلخی (معروف به شمشیری)؛ از شاگردان آخوند خراسانی و از علمای مجاهد افغانستان بود، که شیعیان آن بلاد باید تا ابد ممنون او باشند. که با قیام و رشادتهایش بلای تقیه عام را از سر شیعه آن سامان برداشت، مرحوم سید حیدر از شجاعت و جرئت فوق العاده ای برخوردار بود. او برای مبارزه با حاکمان ظالم و متعصب مذهبی در منطقه و نیز خوانین و کسانی که احکام دینی را زیر پا می گذاشتند؛ با شمشیر رو به رو می شد. و همیشه هم شمشیری در کمر؛ و مدام به همراه داشت. و از این رو به "شمشیری" معروف گردید. علامه مجاهد آیت الله سید حیدر بلخي در سال ۱۳۱۵ توسط دشمنان اسلام و عمال انگلیس به شهادت می رسد.



استجاره فرزندان آیت الله آخوند به مسجد سهله در حمله بریتانیا

از اصحاب مسجد سهله که شرح بیتوته و اعتکاف شان در منابع ثبت و نقل شده است؛ فرزندان آیت الله مرحوم آخوند خراسانی هستند: شیخ مهدی کفائی (معروف به آیت الله زاده)، و آیت الله شیخ احمد کفائی. مرحوم آیت الله آقا نجفی قوچانی از تلامذه مرحوم آیت الله آخوند خراسانی در کتاب سیاحت شرق (که احوالات زندگی اوست) ماجرای اشغال عتبات عالیات توسط قوای بریطانیا را نقل کرده و در آن این مطلب را آورده است: {... روزگار هم روز به روز تاریک تر و سخت تر می گردید. حاج میرزا احمد پسر کوچک مرحوم آخوند؛ اجازه از رؤسای قشون دشمن گرفت، که بگذارند از نجف بیرون رود و در (مسجد) سهله نزد برادر بزرگتر، آقا میرزا مهدی باشد، آنها هم اجازه دادند، ایشان اثاثیه مختصری برداشته با زن و کلفت به واگون (قطار با ریل و اسب) کوفه نشستند و رفتند. صاحب منصبی در کوفه در وقت بیرون شدن حاج میرزا احمد از واگون؛ کتابی را برداشته بود باز نموده بود از میان کاغذی حکمی به امضای سید مصطفی کاشی (از رهبران مجاهد نهضت مردم عراق در برابر بریطانیا و پدر آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی رهبر نهضت ملی کردن نفت ایران) بیرون شده به مضمون این که : {یجب علی المسلمین الدفاع عن بلاد المسلمین و الجهاد مع الکفار المهاجمین}. و این حکم ولو مال زمان محاربه عثمانی ها بوده، ولی چون تاریخ نداشت؛ حاج میرزا احمد را از واگون بیرون نموده، در قفسه ای آهنین محبوس ساختند، تا به هزار لیت و لعلّ؛ آقا میرزا مهدی او را خلاص ساخته، مشروط بر اینکه تا یک سال از سهله به جایی نرود.

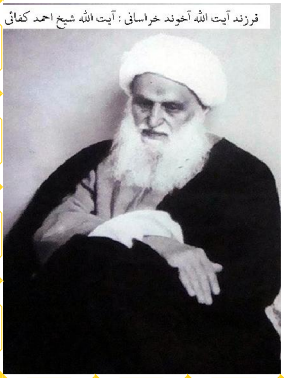
فرزند آیت الله آخوند خراسانی : آیت الله شیخ احمد کفائی

مسجد سهله نقطه آغاز نهضت در برابر استعمار

جهاد علیه قوای اشغالگر: قبلا در معرفی اصحاب آخوند ملاحسینقلی همدانی (که اصحاب عمل استخاره بودند) به حرکت علمای بزرگ عراق؛ برای جنگ با نیروهای اشغالگر انگلیسی؛ اشاره ای نمودیم، و اینکه آغاز اعزام به جبهه های نبرد علیه بریطانیا؛ بعد از انجام عمل استجاره و از مسجد سهله بوده است. تصویری تاریخی یادگاری از این واقعه نیز باقی مانده است که ارائه شد.

جهاد علیه انحراف نهضت مشروطه و دفع اجانب: ظلم و استبداد حکومت قاجار و سلطه اجانب (روسیه و انگلستان) سبب بیچارگی کشور ایران و اشغال و جدا نمودن دهها ولایات و استانها در شرق و غرب و شمال و جنوب ایران گردید، شمه ای از این مصائب در نامه آیت الله آخوند خراسانی به محمد علی شاه قاجار اشاره شده است: { ... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق الطاقه به مسلمانان وارد آمده! و چه‌قدر از ممالك شیعه از حسن کفایت (!) آنان به دست کفار افتاده، قفقاز، شیروانات، بلاد ترکمان و بحر خزر، هرات افغانستان، بلوچستان، بحرین، مسقط و غالب جزائر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان تمام از ایران مجزا شد!! دو ثلث تمام از ایران رفت!!! و این یك ثلث باقي مانده را هم به انحاء مختلف، زمامش را به دست اجانب دادند!!!! گاهي مبالغ هنگفت قرض کرده، و در ممالك کفر خرج نمودند، و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند!!!! گاهي به دادن امتیازات منحوسه، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند!!!!! گاهي خزائن مدفونه ایران را به ثمن بخس به دشمنان دین سپردند!!!!! یك‌صد کرور بیشتر؛ خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیره بیت‌المال مسلمین بود، خرج فواحش فرنگستان شد!!!!!! و آن همه اموال مسلمین را که به یغما مي‌بردند، یك پولش را خرج اصلاح مملکت،

سد باب احتياج رعيت ننمودند!!!!!!! به حدي شيرازه ملك و ملت را گسيختند كه اجانب علنًا مملكت را مورد تقسيم خود قرار داده است. اي منكر دين! اي گمراه! پدرت دستور (مشروطه) را صادر كرد، اما از روزي كه تو به سلطنت نشستي، همه وعده‌هاي مشروطه را زير پا نهادي. شنيدم شخصي از سوي تو به نجف فرستاده شد؛ تا ما را با پول بخرد! و حال اين‌كه نمي‌داني، قيمت سعادت مردم بيشتر از پول توست... تو دشمن دين و خائن به اين مملكت هستي. من به زودي به ايران مي‌آيم و اعلان جهاد مي‌كنم....}.

ازين رو علمای مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در عراق و ایران بر علیه آنها (استبداد و اجانب) قیام و اعلام جهاد نمودند، و نهضت دینی مردمی مشروطه شکل گرفت، البته دیدگاهها متفاوت بود: علمایی مشروطه را مقدمه رفع استبداد و ایجاد حکومت عادله می دانستند، و علمایی دیگر با توجه شواهد و قراینی؛ عاقبت این مشروطه خواهی را چیزی جز استبداد؛ ولی از نوع غربی (با نقاب دموکراسی) نمی دیدند، به قول حکیم الهی مرحوم جهانگیرخان؛ {من ذات این مشروطه را استبداد می بینم}، و آن روی سکه مشروطه را می دیدند که دشمنان دین (غربیها) و ایادی داخلی شان؛ موج سواری وقایع نموده، و نهضت دینی مردم ایران؛ را تحریف می نمایند، و به قول امروزیها سرانجام کار را "انقلاب مخملی مشروطه" می دیدند، که ابتدا به اسم رفع استبداد و ایجاد عدالتخانه که منظور علماء و عقلا و ملت است شروع می شود، اما نتیجه برای انصراف پیکان مبارزه از اجانب و فرو ریختن نظام حاکم و ایجاد فتنه داخلی و ایجاد حکومت وابسته به غرب و بیگانه از دین می باشد، فلذا تهیه مقدمات و ایجاد ایمنی از این خطرات را مقدم بر شروع نهضت دانسته و آغاز نهضت بدون تأمین حفاظت از این آسیبها را جایز نمی دانستند، چند سال طول کشید تا ماهیت یا سرانجام

مخملی انقلاب مشروطه بر همگان آشکار شود، و علمایی همچون مرحوم آیت الله آخوند خراسانی به این نظر برسند و بگویند {سرکه انداختیم شراب شد، می روم خمره را بشکنم}. انحراف نهضت مشروطه با رخنه منافقینی همچون تقی زاده و شعار علنی (لزوم فرنگي مآبي مطلق ایرانیان از فرق سر تا ناخن پا) و زمامدار شدن فراماسونها و غربزدگان و میدان دادن به بابیان)، و حذف فیزیکی رهبران دینی مشروطه (دار زدن مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری (که بر مراقبت و حفاظت نهضت از انحراف پافشاری می کرد) و ترور و تیرباران کردن مرحوم آیت الله بهبهانی و خانه نشین کردن مرحوم آیت الله طباطبائی (که در انحرافات آنها همراهی نکرده و معترض بودند) و حذف سیاسی امثال مرحوم آخوند خراسانی (با سانسور و یا تأخیر چند ماهه نشر نظرات ایشان برای مجلس و مردم) و رهبران مجاهدان آغازگر مشروطه امثال ستارخان و ضرغام خان، و حمله قوای انگلیس و روس از جنوب و شمال (که استانهایی را اشغال کردند)، در این شرایط همه علماء (مانند همیشه) بر علیه اجانب و مزدوران داخلی شان؛ متحد شدند. در یکي از جلساتي که با حضور علماي بزرگ نجف در منزل مرحوم آیت الله آخوند خراسانی برگزار شد، سرلوحه مبارزات بر ضد تجاوزگریهاي دولت روس و انگلیس؛ به شرح زیر تدوین؛ و به مردم ابلاغ شد:

۱- طلاب و علما و عشایر براي جهاد برخیزند، و به سوي ایران حرکت کنند.

۲- به وسیله تلگراف به رؤساي عشایر و ایلات و مردم ایران اطلاع و دستور داده شود که: براي حفظ استقلال کشور آمادهْ دفاع و نبرد شوند.

۳- به همه مسلمانان عالم از هند و قفقاز و غیر آن اطلاع دهند تا همه کسب و کارشان را تعطیل کنند ،و در مکاني اجتماع نمایند، و خواستار رفع تجاوزهاي روس و انگلیس از ایران بشوند.

به دنبال این تصمیمات؛ مرحوم آیت الله آخوند خراسانی نامه‌هاي متعددي به نمایندگان مجلس و بزرگان عشایر و قبایل در ایران نوشت، و همه را به دفاع از حقوق ملت؛ و جهاد بر علیه قواي روس و انگلیس فراخواند. او ضمن صدور حکم جهاد؛ اعلام کرد که در اولین فرصت به سوي ایران حرکت خواهد کرد.

علماي نجف به رهبري مرحوم آیت الله آخوند خراسانی تصمیم گرفتند تا روز سه‌شنبه بیستم ذیحجة الحرام (۱۳۲۹ هـ.ق) در مسجد سهله در حومه نجف اجتماع کنند؛ بعد، از آن‌جا به صورت راه‌پیمایي اعتراض‌آمیز به سوي شهر کربلا و بغداد حرکت نمایند، و آن‌گاه با انبوه جمعیت عازم ایران شوند. اما توطئه اجانب با مسموم نمودن آیت الله آخوند خراسانی سبب شد، تا بامداد همان روز (اجتماع و حرکت از مسجد سهله) حال آخوند دگرگون و او بیمار شد، ولي او مصمم بود تا هر طور شده خود را به مسجد سهله برساند. تلاش پزشکان سودي نبخشید و آن عالم مجاهد پیش از طلوع آفتاب چشم از جهان فرو بست.



مرحوم آیت الله آخوند خراسانی در میان جمعی از پیروان و علاقمندان از علماء و اقشار مردم

مرحوم آیت الله آقا نجفی قوچانی از تلامذه مرحوم آیت الله آخوند خراسانی برنامه آغاز نهضت از مسجد سهله را نقل کرده است: {... چون روس ظلم و تعدیات جابرانه خود را از حد برد و باد غرور و نخوت پای او را از گلیم بیرون نمود اگر چه سائق و قائد باطنی او خود ایرانیهای منافق بودند، آقای آخوند در نیمه آخر ذیحجه هزار و سیصد و بیست و نه عازم ایران و دفاع از (کشور در برابر) روس گردید. طلاب در مسجد عمران، ناطقین به منبر (فراز) می کردند، و مردم را تحریص و ترغیب بر دفاع از (کشور در برابر) روس و حفظ بیضه اسلامی می نمودند و جهت زیارت غدیریه، اعراب و رؤسای عشایر مجتمع در نجف بودند، و آخوند تمام علماء را با هم متحد ساخت در حرکت نمودن ... رؤسای عشایر با آخوند بیعت می کردند، و قول می دادند که هر کدام با چند هزار تفنگچی (شرکت کنند)، تفنگچی های عشایر که ملتزم حرکت شدند، به دویست هزار رسید، و از حدود کرمانشاه از داودخان و شیرخان و سایر خوانین تلگراف رسید که ما همه در رکاب (ظفر انتساب) حاضریم، و تمام علمای نجف و طلاب نیز عازم بر حرکت بودند. آقای آخوند مقرر داشتند که فردا می رویم به مسجد سهله توسلی بجا می آوریم، پس از آن حرکت می نماییم. حواریین و مخصوصین در همان شب حجره ای (از حجرات) دور مسجد را حیازت نمودند، هر پنج شش نفری با اسباب مسافرتشان به یکی از آن حجرات نقل مکان نمودند، و اثاثیه آخوند را نیز به یکی از آن حجرات انتقال دادند، و من چون خیال داشتم زن و بچه را حرکت بدهم به کربلا، و در فردا عازم کربلا بودم؛ و(لذا) به سهله نمی رفتم. آقای آخوند در آن شب بواسطه کثرت زوار عربی نتوانست (حتی) در رواق (حرم) برود و نماز بخواند، در همان بیرونی منزل مشغول به نماز گردید، و ما هم اقتدا نمودیم. بعد از نماز متفرق شدیم، من آمدم به منزل، خورجین و اثاثیه کربلا

رفتن را مهیا نمودمـ و خوابیدم. صبح قبل از آفتاب؛ رو به دروازه کوفه رفتم؛ کـه الاغی کرایه کنم برای کربلاـ به سر طمـه (تپـه) رسـیدیم، سـید عـربی از رفقـا پرسید: کجا؟ گفتم: می خواهم الاغ کرایه کنم برای کربلا. گفت: من شنیده ام: آقای آخوند ناخوش است نمی تواند حرکت کنـد! گفـتم: دروغ اسـت!! دیـشب صحیح و سالم بود. گفت: بلکه می گویند مرده!!! گفتم: خدا دهنشان را بشکند، این چه فایده دارد که نیم ساعت دیگر کذب این حرف آشـکار شـود؟! او از مـن گذشت، و من رو به دو دروازه رفتم، نهایت از کوچه ای رفتم؛ که مـنزل آخونـد سر راه بود، به در منزل رسیدم؛ شنیدم صـدای گریـه از مـنزل بلنـد اسـت، وارد بیرونی شدم که چند نفری جمع اند، و آخوند فوت کرده، و سحر به رحمت ایـزدی پیوسته. بعد از تمامی وصایایی (که مسافر در اول سـفرش) می نمایـد (نـه واسـطه مرض داشتن)، و بعد از آن دستی به پهلو گرفته و یک "آخ" گفته؛ و تـسلیم شـده است! یعنی مرده؟ راستی مرده؟ از راستی مرده؟ از دنیا رفته؟ سهله رفتن رمز بوده؟ اصل "به سفر رفتن" رمز بوده؟ "به ایران رفتن" رمز بوده؟ به وطن اصـلی (آخـرت) رفته؟ چرا؟ آنجا فحش نیست! ناسزا نیـست! روس (و انگلـیس) نیـست! آزادی است، قانون نیست، قانون شخصا موجود است، قانون طبیعی (الهی) است. راستی راستی آخوند مرده؟ یعنی چه؟ از ما قهر کرده؟ پس ما چه کار کنیم؟ پـای منـبر کی بنشینیم؟ چشم به کی روشن کنیم؟ حرف کی را بشنویم؟ دل به کی خوش کنیم؟ پس ما یتیم شده ایم؟ احرار یتیم شدند! خاک بر سر شدند! تپ خور شدند، پژمـرده شدند، پریشان شدند، آخوند کجا رفت؟ میرزا مهدی؛ آخوند کجا رفت؟ ...

عصر برگشتم به خانه با چشم گریـان، پلـه هـای خـورجین را از اثاثیـه کـربلا سرازیر کردم، اهل بیت گفتند با اشک ریزان؛ مگر تو نمی روی؟ گفتم آخوند تنها رفت! هیچکس را نبرد! قابل نبودیم. الآن برو نجف ببین هیچ نقطه ای بی گریه و

زاری می بینی؟ بی سوز و گداز می بینی؟ مرد گریه می کند، زن گریه می کند، جوان گریه می کند، پیر گریه می کند، دوست گریه می کند، دشمن گریه می کند، مشروطی گریه می کند، مستبد گریه می کند، زمین گریه می کند. آسمان گریه می کند... (حرف نجفیها به زبان محلی عربی) شمدرین شکو القضیه، ها المصیبة، ها الزریة، هاالبلیة، اناالله و انا الیه راجعون.

فواتحی که در خانه ها و مساجد و در فضوه ها که عرب و عجم گذاشته بودند، بلکه کلیه نجف یک تعزیه خانه شده بود؛ تا روز عاشورا امتداد داشت و روضه خوانها در روضه سیدالشهداء علیه‌السلام و ذکر مصائب کربلا تا نوحه سرایی و مراثی آخوند را ذکر نمی کردند؛ مجلسشان گرم نمی شد، چون مردم بی اختیار می شدند در این مصیبت تازه}. پایان نقل کلام آقانجفی قوچانی.



با رحلت مرحوم آیت الله آخوند خراسانی، جنبش سهله؛ از حرکت باز ایستاد، چه اینکه احتمال موفقیت "نهضت رفع تحریف مشروطه و دفع اجانب" تنها با حضور مرحوم آخوند؛ رهبر نهضت مشروطه؛ متصور می بوده است.

خاتمه این مبحث: بدانکه نظر غالب فقهاء و علمای مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره نهضت مشروطه و سرانجام آن؛ همان بود که پیشتر اشاره کردیم، و شاهد بر آن کتابها و مقالات بسیاری نوشته و گفته شده است، که ما در اینجا به عنوان نمونه کلام مرحوم آیت الله بهجت را که از اصحاب عمل استجاره و مسجد سهله بوده اند؛ نقل می نمائیم که گفته اند: {علمای مشروطه خواه؛ به اسم تقلیل ظلم قاجار؛ به میدان آمدند، و مشروطه را تایید و امضا کردند، اما چه تقلیلی؟! که سرانجام حاضر نشدند بگویند: ما با مشروطه موافق شرع و دین (مشروطه مشروعه) موافقیم! و سرانجام کار به جایی رسید که (شرط) موافقت قوانین مجلس با نظر طراز اول فقهاء را (که به همین وسیله؛ مردم و علمای اسلام و نجف را اغفال کرده بودند)، اسقاط کردند! و آن شخص که موافق مشروطه بود، گفت: مگر می‌شود قانون با مذاهب موافقت کند، آن هم مذهب شیعه؟! و وکلای مجلس در تطابق قانون با دین توقف و تردید داشتند! یکی از آقایان می‌گفت: بعد از گذشت بیست سال از جریان مشروطه؛ فهمیدیم برای انگلیس کار می‌کنیم! نه به نفع دین!! البته؛ اول امر مشروطه؛ علمایی هم بودند که پیش‌بینی و پیش‌گویی حوادث آینده را (آن گونه که اتفاق افتاد) کرده بودند و آینده را می‌دیدند}.

در اینجا مناسبت دارد؛ موضوعی مرتبط با مبانی علمی و دینی نهضت مشروطه را؛ که در باب معرفت و التزام علماء به مولا صاحب الأمر علیه السلام نیز پندآموز است)؛ مطرح کنیم، در خلال آن تعبیر و تشبیه صادره از ناحیه مقدسه در باره نهضت مشروطه (کنیز سیاه و شستن دست آلوده) را نیز شرح می دهیم:

تصحیح کتاب میرزای نائینی طبق نظر مبارك امام زمان علیه‌السلام

❖ فقهاء بزرگ و اهل معرفت و بصیرت؛ همواره به تحصیل رضایت حضرت مولا صاحب الأمر علیه‌السلام؛ و سعی در کشف نظر حضرتش در امور مختلفه (و بالأخص امور علمیه و نظریه) اهتمام داشته و دارند، و بعد از انکشاف آن رأی الهی و نورانی؛ به طرق معتبره قطعیه (از طریق توسل و استجاره) به تکمیل و تصحیح آثار علمیه خود بر اساس آن مواظبت نموده و می نمایند، و به هیچ وجه علیرغم تحقیقات علمی خود؛ بر نظر خود متصلب نبوده، و حتی ملاحظه آثار اجتماعی آن را نیز ننموده، بلکه بر طرح آن التزام و شرح آن تغییر مصرّند، در این زمینه بسیار بجاست که از اقدام مرحوم آیت الله میرزا محمد حسین نائینی؛ درباره کتاب علمی و مهم (تنبیه الأمة و تنزیه الملة) یاد کنیم، که این عالم عظیم که استاد فقهاء و مجتهدین و مراجع بوده؛ و از اصولیین نامدار و صاحب مکتب و مبنای فکری شمرده مي شود، و این کتاب در کنار مواضع ایشان؛ ابعاد اجتماعی سیاسي نیز داشته؛ و هر تغییر و اصلاحی؛ فراتر از یك اثر علمی محدود در حوزه های علمی؛ انعکاس داشته، اما آن مرحوم از بیان موجبات این تغییرات؛ و طرح مشروح آن؛ واهمه ای نداشته اند، در اینجا اصل مطلب؛ و موضوع اصلاح؛ و شرح سبب آن را؛ از بیان خود آن مرحوم نقل می کنیم؛ که در اول و آخر رساله مذکوره آورده اند، در این فقرات مرحوم نائینی نظر مولا حضرت مهدی علیه‌السلام را درباره مشروطه؛ و مقدار اهمیت؛ و یا عاقبت و سرانجام آنرا بیان کرده، و مبانی مراحل مختلف این امور را نقل نموده، که حضرتش بعضی از مقدمات (مثل قیام علیه ظلم و هجمه بیگانگان و رفع مظالم از اهل ایمان و حفظ بلاد ایشان) را تأیید فرموده، أما تاسیس برخی قواعد بر آن مقدمات؛ و نسبت دادن آنها به عنوان نیابت ناحیه مقدسه را انکار فرموده، و اشاره به حذف آنها می نمایند:

کلام مرحوم میرزای نائینی در اول رساله تنبیه الأمة: .... و چقدر مناسب است رؤیای صادقه‌ای؛ که خود این اقلّ خدّام شرع انور؛ {بعد از استجاره هفتگی} در همین خلال دیده؛ و متضمّن همین تشبیه است؛ ضمنا درج شود: چند شب قبل از این، در عالم رؤیا خدمت مرحوم آیة الله آقای حاجی میرزا حسین تهرانی (قدّس سره) نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل (طاب رمسه) مشرّف، و پس از التفات به رحلت ایشان؛ و گرفتن طرفین رداء مبارکشان؛ برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب مسائل راجعه به عالم موت و نشئه برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسائل دیگر، سؤالاتی عرض شد، و از لسان مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) نقل جواب فرمودند. بعد از ختم آنها؛ عرض کردم: اهتمامات شما را در خصوص مشروطیّت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود؛ حضرت فرمودند: {مشروطه اسمش تازه است، مطلب که قدیمی است}، مثالی که متضمّن به تشبیه باب (که شرحش در نظرم نماند) ذکر فرموده، بعد به این عبارت گفتند: حضرت (امام زمان علیه السلام) فرمودند: {مشروطه مثل آن است که: کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد؛ به شستن دست وادارش نمایند} انتهی. چه قدر این مثال مبارک تمام؛ و منطبق است بر مطلب؛ و سهل ممتنعی است! که به هیچ خاطر نرسیده، و بر صحّت رؤیا، علاوه بر قرائن قطعیّه دیگر، اماره واضح است. سیاهی کنیز؛ اشاره است به غصبیت اصل تصدّی، و آلودگی دست؛ اشاره به همان غصب زائد، و مشروطیّت چون مزیل آن است، لهذا به شستن ید غاصبانه متصدّی تشبیهش فرموده‌اند. پایان نقل کلام مرحوم آیت الله نائینی.

کلام مرحوم میرزای نائینی در آخر رساله تنبیه الأمة: .... و خوب است بقیه همان رؤیای سابقه مرحوم آیت الله آقای حاجی میرزا حسین طهرانی (قدّس سره) را که متعلّق به همین رساله است، ذکر (نموده)، و رساله (را) بدان ختم کنیم.

اول شروع در نوشتن این رساله، علاوه بر همین فصول خمسه، دو فصل دیگر هم (ششم) در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت، (هفتم) در اقامه وظائف راجعه به سیاست امور امّت و فروع مُرَتّب بر وجوه و کیفیات آن مَرتّب (مرتبه) نوشته بودم، و مجموع فصول رساله، هفت فصل بود، در همان رؤیای سابقه بعد از آنچه سابقا نقل شد؛ از تشبیه مشروطیت به شستن دست کنیز سیاه؛ از لسان مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) حقیر سؤال کردم که رساله (تنبیه الأمة) که مشغول (نوشتن)ش هستم؛ (آیا) حضور حضرت (صاحب الأمر علیه السلام) مطبوع (موافق طبع و میل شریف) است یا نه؟ فرمودند: {بلی مطبوع است، مگر دو موضع!}. و به قرائن معلوم شد، که مرادشان از آن دو موضع؛ همان دو فصل {ششم (در اثبات نیابت عامه برای فقهاء در دوره غیبت) و هفتم (وظیفه شان در تدبیر حکومت)} بود، و (از طرفی) مباحث علمیّه که در آنها تعرّض شده بود؛ با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند، بی‌مناسبت بود، لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اقتصار کردیم . و قد ختم بید مصنّفه الفقیر الجانی محمّد حسین الغرویّ النّائینی من الواد المقدّس الغریّ علی مشرّفها أفضل الصّلاة و السّلام فی شهر ربیع الأوّل سنة ألف و ثلاثمائة و سبع و عشرین(۱۳۲۷) من الهجرة المقدّسة علی هاجرها و آله أفضل الصّلاة و السّلام.

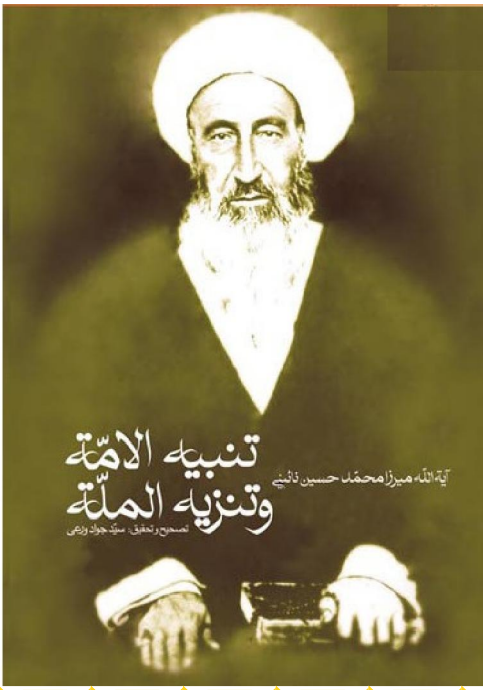

توضیحات

نام تفصیلی کتاب: {تنبیه الأمّة و تنزیه الملّة فی لزوم مشروطیّة الدّولة المنتخبة لتقلیل الظّلم علی أفراد الأمّة و ترقیة المجتمع} یعنی {آگاه نمودن امت، و پیراسته کردن کیان و آئین، درباره لزوم مشروطه بودن دولت منتخب، برای تقلیل ظلم بر افراد امت، و ترقی جامعه}، به خوبی واضح است که غایت و هدف از این طرح؛ که در این کتاب مباحث و مستنداتش معرفی شده؛ همان رفع استبداد و ظلم از ملت و دولت انتخابی (مردم) بوده، و اینکه حکومت مشروط باشد به قانون (که بر اساس شرع است)}.

اجزاء محفوظه و تأیید شده: بجز دو فصل ششم و هفتم؛ بقیه کتاب تأیید شده که می شود {مقدمه و فصول خمسه و خاتمه}، عناوین آنها را نقل می نماییم:

امّا **مقدّمه**: در تشریح حقیقت استبداد، و مشروطیت دولت، و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی، و توضیح معنی حرّیّت و مساوات است.

فصل اول: آنکه حقیقت سلطنت (حکومت) مجعوله در دین اسلام، و سایر شرایع و ادیان، و بلکه نزد حکما و عقلای غیر متدیّنین عالم، قدیما و حدیثا، همه بر وجه ثانی مجعول، و تحویلش به وجه اول، مطلقا از بدع ظالمانه طواغیت امم و اعصار است.

فصل دوم: آنکه در این عصر غیبت؛ که دست امّت از دامان عصمت کوتاه، و مقام ولایت و نیابت نوّاب عام در اقامه وظائف مذکوره هم مغصوب، و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی (که ظلم زائد و غصب اندر غصب است) به نحوه ثانیه و تحدید استیلای جوری به قدر ممکن؛ واجب است؟ و یا آنکه مغصوبیت مقام، موجب سقوط این تکلیف است؟

فصل سیم: آنکه، بر تقدیر لزوم تحدید مذکور، آیا همین مشروطیّت رسمیّه، که

دانستی؛ رکن مقوّمش دو امر؛ و وسیله تحدید منحصر در آن است، متعیّن و خالی از محذور است؟ یا نه؟

فصل چهارم: در ذکر بعضی از وساوس؛ و مغالطات القائیّه؛ و دفع آنها.

فصل پنجم: در بیان شرایط صحّت و مشروعیّت مداخله مبعوثان ملّت؛ در این باب، و وظیفه عملیّه آنان بر وجه اجمال.

و اما **خاتمه** مشتمل بر دو مقصد است: **مقصد اول**: در استقصاء قوای ملعونه استبداد است. **اول**: از آن قوی؛ که اصل و منشأ و روح تمام آنها است، جهالت و بی‌علمی ملّت به وظائف سلطنت و حقوق خود. **دوم**: از آن قوای ملعونه؛ که بعد از جهالت ملّت؛ از همه اعظم ؛و علاجش هم به واسطه رسوخش در قلوب؛ و از لوازم دیانت محسوب بودن، از همه اصعب؛ و در حدود امتناع است، همان شعبه استبداد دینی است،...که عبارت از ارادات خودسرانه است، که منسلکین در زیّ ریاست روحانیّه؛ به عنوان دیانت اظهار؛ و ملّت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خبرت؛ به مقتضیات کیش و آئین خود به اطاعتش وامی‌دارند، **سیم**: از آن قوای ملعونه؛ نفوذ دادن به شاه‌پرستی است در مملکت، **چهارم**: از آن قوای ملعونه؛ القاء خلاف فیما بین أمّت؛ و تفریق کلمه ملت است. **پنجم**: از آن قوای ملعونه، قوّه ارهاب و تخویف و تعذیب است، که به سیرت مأخوذه فراعنه و طواغیت سلف، دعات حرّیّت موهوبه الهیّه (عزّ اسمه)؛ و برپا دارندگان سیره مقدّسه انبیاء و اولیاء علیهم السّلام را، به انواع عذابهای وارده بر آن انوار طیّبه؛ من الأسر و القتل و التّنکیل و التّمثیل، و الحبس فی المضائق، و دسّ السّموم، و هتک الأعراض، و نهب الأموال و غیرها؛ معذّب، و بر احدی ابقاء و هیچ فروگذاری نشود. **ششم**: از آن قوای ملعونه؛ ارتکاز رذیله استبداد؛ و استعباد رقاب ضعفاء و زیردستان است. **هفتم**: از آن قوای ملعونه؛

اغتصاب قوای حافظه ملّیّه؛ من الماليّة و العسكريّة و غيرهما، و صرف آنها در سركوبی خودشان است. **مقصد دويم**: در اشاره اجماليه؛ به علاج قوای ملعونه.

فصلهای حذف شده و تأييد نشده: قبلا عناوين آنها از بيان مرحوم ميرزای نائينی نقل شد {دو فصل ديگر هم (ششم) در اثبات نيابت فقهای عدول عصر غيبت، (هفتم) در اقامه وظائف راجعه به سياست امور امّت و فروع مُرَتّب بر وجوه و كيفيات آن مَرتّب (مرتبه)} درباره علت اينكه دو فصل ششم و هفتم مورد تاييد حضرت صاحب الزمان عليه السلام واقع نگرديده، و توسط مرحوم ميرزای نائينی حذف شد؛ از مرحوم سيد مشراق سؤال شد، ايشان گفته بود:

{۱}. اصل اينكه "نتايج وظايف و مسؤوليتهای امام زمان عليه السلام در زمان غيبت كبری؛ نبايد متروك واقع شود؛ مسلّم است، مثل حفظ امنيت بلاد اهل ايمان، و دفع تجاوز دشمنان، و يا حفظ وحدت و همدلی جوامع مؤمنان، و دهها مورد ديگر، و همه مؤمنان به اين امور مكلفند، و هرچه معرفت دينی و توانايی شخص بيشتر باشد؛ مسؤوليت و وظيفه اش بيشتر است، و از آنجا كه تشخيص موارد؛ و نحوه انجام امور؛ نياز به دانش دينی و تخصصی هر موضوع دارد، ازين روست كه اين تكاليف بيشتر از همه متوجه علماء است، كه بايد مردم را آگاه و دلالت و رهبری نمايند، و اين امر محدود به شخص خاصی نيست، و اگر تعدد آراء علماء مطرح بود؛ برای حسن انجام و موفقيت امور بايد وحدت كلمه پيدا كنند؛ و يكديگر را نفی و دفع نكنند، اين خلاصه اصل مطلب است، ولذاست كه فقهاء و مسؤوليتشان در زمان غيبت كبری در اين موضوع؛ بطور شاخص مطرح است، بنابراين تبيين اصل اين مبحث؛ قطعا مرفوض حضرتش نبوده است، چه اينكه تحقق مطالب فصول خمسه مرهون همين مطلب ششم است، و مطلب هفتم هم كه در تعيين و بيان وظايف محدوده اين امور و كيفيت

تدبیر و تنسیق اینهاست، و این مبحث هم قطعا مرفوض حضرتش نبوده است؛ بعد از اینکه کلیات فصول خمسه را تأیید فرموده اند.

{۲}. اما آنچه بنظر می رسد موجب انکار و ردّ حضرتش نسبت به این دو فصل شده؛ بیشتر نحوه عنوان دهی به این مبحث؛ و انتزاع منصب خاص به اسم "نیابت حضرت" (ولو به اسم نیابت عام) و ساختار آن منصب می باشد.

{۳}. همچنانکه همه ما می دانیم که خداوند روزی رسان است، و وظیفه رزّاقیت خلایق به عهده خداوند است، اما مؤمنان بلکه عموم بشر؛ در احسان نمودن به نیازمندان؛ مأمور و مکلفند، و اگر گرسنه ای جایی سراغ داشته؛ و بر سیر نمودنش توانمند بودند؛ باید بدان قیام نمایند، با اینکه اصل این کار مسؤولیت خداوند است؛ و این بنده مؤمن؛ کار خداوند را به برکت نعمات الهی انجام داده؛ و یکی از اسباب خداوند می شود برای روزی رساندن به آن نیازمند، و این کار را لوجه الله و برای خدا انجام می دهد، اما در هر صورت؛ قیام این بنده مؤمن؛ لازمه اش طرح منصبی به اسم نیابت از خداوند نیست، خصوصا که آنرا بخواهد اختصاص به خودش بداند؛ و به اسم آن هم تحکم به دیگران بنماید، و همه کارهایش را به اسم نیابت خداوند؛ و از طرف حضرت حق جلوه دهد.

{٤}. فلذا چه بسا این جهات (که خواسته یا ناخواسته در فصل ششم و هفتم به خواننده القاء می شده) در حالیکه واقعیت این منصب چیزی بیش از "نیابت امت" نبوده؛ سبب شده تا حضرت امام زمان علیه السلام نسبت به نشر آنها اعراض نمایند، بخصوص نسبت پیدا کردن امور به نام حضرت؛ در وقتی که تفاصیلش (برای هر فقیهی خصوصا فاقد ارتباط) به تایید حضرتش نرسیده باشد.

{٥}. برای اطلاع از عوارض احتمالی این مبحث به بخش خاتمه کتاب "تنبیه الأمة" و مطلب مربوط به (استبداد دینی) مراجعه شود.

http://aelaa.net/Tal/Fa/viewtopic.php?f=2157&t=10740

مثال کنیز سیاه دست آلوده: در بیان حضرت امام زمان علیه‌السلام درباره مشروطه، دو مثال ذکر شده بود: مثال اوّل: که به بابیان تمثیل شده بود، و مرحوم نائینی آنرا فراموش کرده بود. مثال دوم: {کنیز سیاه دست آلوده}، و این ظاهرا یعنی: اگر کنیزی سیاهروی دستش آلوده شود، با شستن دست؛ اگرچه آلودگی دستش برطرف می شود، اما کنیزی و سیاهی دست باقی است، موضوع حکومت و انتظام امور بلاد (ولو بر اساس شرع شریف) اگرچه همچون شستن دست (طبق دستور شرع تطهیر شود) مفید و لا یترك است، اما در هر صورت آن حکومت به مرتبه برده است که بنده دیگری است، آن هم از نوع کنیز که بیشتر مقهور است، آن هم سیاه؛ که رتبه و رونق اجتماعی در نظر عامه مردم ندارد، و هر اقدامی برای تشکیل حکومت (از جمله نهضت مشروطه) بشود؛ نتیجه مطلوب را بدست نمی آورند، مگر با طلب فرج و ظهور حضرت مهدی موعود علیه‌السلام، و نتیجه حقیقی تنها با تحقق ظهور صاحب الأمر علیه‌السلام و برپائی حکومت عدل حقیقی حضرتش ممکن است. ولذا اموری مانند مشروطه نباید هدف بوده؛ و اینگونه تلاشها؛ راه اصلی و حقیقی نیست، و با این مثال؛ حضرت امام زمان علیه‌السلام مرحوم آیت الله نائینی را به مسیر اصلی دلالت فرموده اند. مرحوم نائینی که خود تمام مبانی فقهی این حکومت و نهضت را تحقیق نموده است، و از نظر سیاسی و اجتماعی هم بسیار آنرا تحلیل کرده است، وقتی مثال و تشبیه حضرت را دریافت می کند، نه تنها انکار و تردیدی ننموده، بلکه آن را مطابق واقع یافته، و بسیار به آن معجب شده؛ که عجب مثال دقیق و تشبیه آسان و همه فهمی است، رضوان خدا بر ایشان باد؛ که بعد از آن همه تحقیق و تنقیح و اجتهاد و استدلال، فورا اشکال را با یك مثال دریافت نموده و به اشاره ای در بیان امام عصر علیه‌السلام؛ به موضوعی به آن مهمی قانع شده؛ و از روی معرفت و رغبت؛ به فرمان حضرتش گردن می نهد. رحمة الله علیه.

آیت الله سیدابوتراب خوانساری و استجاره در مسجد سهله

❖ آیت الله سیدابوتراب عبدالعلی موسوی خوانساری (۱۲۷۱-۱۳٤٦ هـ.ق) استاد علماء و فقهاء و مراجع تقلید بسیاری {همچون آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی، و آیت الله سید محسن حکیم ، و آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی، و علامه شیخ آغا بزرگ طهرانی، و علامه شعرانی} بوده است.

آیت الله سید محمدمهدی موسوی اصفهانی کاظمینی، (در کتاب احسن الودیعه، ج۲، ص۷) نقل می کند: مرحوم سیدابوتراب عبد العلی خوانساری در مسجد سهله و کوفه به اعتکاف می‌پرداخت. و در مسجدهای کوفه و سهله بود که بارها افتخار



تشرّف به محضر حضرت بقیة الله العظمی علیه‌السلام نصیب او شد. سپس می‌گوید: عالم ربانی سید ابوتراب موسوی خوانساری به من گفت: روزی در حرم حضرت امیر علی علیه‌السلام، بعد از نماز صبح، با جماعتی از مؤمنین، به توسل مولایمان، حجت خدا در زمین؛ عجّل‌الله‌فرجه‌الشریف پرداختیم. بعد از پایان یافتن توسل و دعا، از آن حضرت عجّل‌الله‌فرجه‌الشریف (در دلم)، "ساعتی مخصوص" درخواست کردم، که نمونه آن در نجف نباشد، و برخلاف ساعتهای آن زمان؛ نیاز به کوک کردن مدام نداشته باشد، تا به کمک آن بتوانم؛ به طور منظم؛ به برنامه‌های شخصی، عبادی و تدریس بپردازم. از حرم حضرت امیر علیه‌السلام، همراه با جماعت به قصد منازل خود خارج شدیم، بعد از خداحافظی از دوستان به منزل آمدم. همین که خواستم در اتاق بنشینم، خدمتکار منزلم، نزدم آمد؛ و ساعتی با همان ویژگی‌هایی که من در حرم مطهر حضرت امیر، از امام زمان عجّل‌الله‌فرجه‌الشریف خواسته بودم، به من داد. گفتم: این ساعت مال کیست؟ تا آن را از او خریداری کنم؟ گفت: این ساعت را مردی چند لحظه پیش به درب منزل آورد، و گفت: آن را به مولایت سید ابوتراب بده، و بگو: آن را همان کسی فرستاده؛ که تو از او در حرم جدت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را خواسته بودی! این "ساعت" سال‌ها است که نزد من است، و به خاطر ویژگی که دارد، نه خراب می‌شود، و نه از حرکت باز می‌ماند. سید محمدمهدی اصفهانی در ادامه می‌گوید: بعد از وفات آیة الله سید ابوتراب، هر چه جست وجو کردیم، از آن ساعت، اثری ندیدیم.

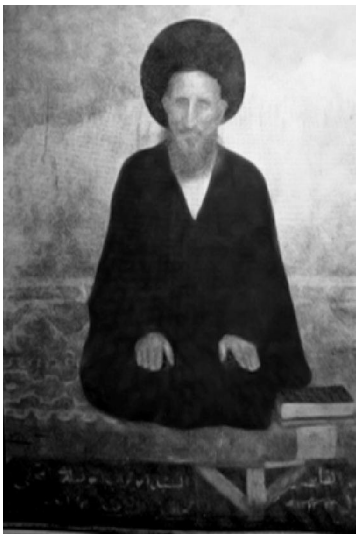

آیت الله سید محمد کاظم یزدی و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید کاظم یزدی (۱۲٤۷-۱۳۳۷ هـ.ق) {صاحب عروة الوثقی} از تلامذه میرزای شیرزای و استاد مراجع و فقهای بسیاری (همچون آیات کرام: آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی، حکیم، و...) بوده اند.

ایشان نیز بر عمل استجاره در مسجد سهله مواظبت داشته اند، بلکه در اوقاتی نیز به اعتکاف و اعتزال در آن مقام شریف اهتمام داشته اند. چنانچه معروف است که پس از رحلت میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ هـ.ق، مردم و علمای نجف (بخاطر مقام علمی و معنوی وی) برای تصدی مرجعیت پی برده بودند، مصرانه از ایشان، پذیرش مرجعیت را می‌خواستند؛ امّا او در ابتدا از پذیرش مرجعیت اجتناب می‌ورزید. و همچنان که تا به امروز در میان حوزه های علمیه مرسوم است، اگر عالمی بزرگ، برای مرجع از دست رفته مجلس ختم و ترحیم ترتیب دهد، نوعی کاندیدای مرجعیت شناخته می‌شود. پس از رحلت میرزای شیرازی؛ بسیاری از علماء برای آن فقید سعید مجلس ترحیم اقامه کردند. امّا آیت الله سید محمد کاظم یزدی از این عمل اجتناب ورزیده، و مجلس ترحیم ترتیب نداده، و به مسجد سهله رفته و در آنجا معتکف گردید. این تواضع و فروتنی سید باعث شد که مردم به تقوای وی، بیش از پیش پی برده، و به او روی آورند. سرانجام با اصرار زیاد علماء و مردم، ایشان مرجعیت را پذیرفت.



آیت الله سید علی قاضی، مروّج عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبائی تبریزی، (۱۲۸۵-۱۳٦٦ هـ.ق) از تلامذه آیات کرام مرحومین: والدش سید حسین قاضی، و میرزا محمدتقی نیّر تبریزی، میرزا حسین خلیلی، فاضل شربیانی، شیخ محمد حسن مامقانی، آخوند خراسانی، و شیخ الشریعة اصفهانی، بوده است.

از دستورالعملهای شرع مقدس اسلام، خلوت برای معنویات و بیتوته در مساجد و اعتکاف به عبادات است. بر این امر حضرات معصومین علیهم‌السلام اهتمام و التزام داشته اند، به تبعیت از شرع شریف؛ در روش تهذیب نفس که مرحوم آیت الله قاضی داشتند، عبادت و بیتوته در مساجد معظمه ای مانند مسجد کوفه و سهله بود، خود ایشان در مسجد کوفه و سهله حجره خاص داشتند، و بسیاری از ایام سال؛ شبها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می کردند.



همچنین شاگردان را (که غالبا از فضلا و علماء بوده و بعضا مرجع تقلید شدند) نیز توصیه می کردند؛ تا بعضی از شبها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند.

سید محمد فیروزآبادی، از پدرش مرحوم آیت الله سید مرتضی فیروز آبادي نقل کرد: مرحوم آیت الله قاضي به تهجد در مسجد کوفه و مسجد سهله علاقه‌مند بود، و حجره‌ای مخصوص برای عبادت در این دو مسجد داشت، و رفتن به مسجد سهله خصوصًا با پای پیاده را توصیه می‌کرد.

کریمه مرحوم آیت الله سید علی قاضی؛ بانو فاطمة السادات، نقل می کردند درباره برنامه والدشان: پدر ما؛ سحر پیش از اذان می رفت مسجد سهله و بعد مسجد کوفه، آنجا عباداتش را اداء می کرد، و هنوز آفتاب نزده می آمد خانه، که چائي (صبحانه اش) را بخورد، یعنی هم ملاحظه بودن نزد خانواده و هم مواظبت بر تهجد و عبادت در خلوت. و گاهی هم با شاگردانشان می رفتند مسجد سهله و مسجد کوفه اعتکاف می کردند، و چند روز بدون شام و نهار آنجا می ماندند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی وصی مرحوم آیت الله قاضي نقل کرده است: مرحوم قاضي يك حجره در مسجد کوفه داشت، و يك حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت؛ غالبا یا در مسجد کوفه بود، و یا در مسجد سهله بود، و بسیاری شبها را در آنجا بیتوته می کرد، و به تهجد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می گذرانید، و غالبا مسافت میان نجف و کوفه یا سهله را پیاده می پیمود، و در بین راه غرق ذکر خدا بود.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمدحسن قاضی طباطبایی فرزند مرحوم آقا سید علی قاضی نقل می کرد: پدرم عادت داشت به چله گرفتن در مسجد سهله، یک بار که من نیز همراه ایشان رفتم؛ دیدم بعد از استقرار در زاویه مسجد، از تحت الحنک عمامه خود؛ کاغذ طومارمانند کوچکی را خارج کردند، پرسیدم آقاجان این کاغذچیست؟ با چشمانی پر از اشک فرمودند: زیارت

عاشوراست، در این چهل روز؛ روزی چند بار این طومار را می خواند، و زار زار گریه می کرد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی نقل کرده است که مرحوم آیت الله قاضي می فرمود: در يك مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر ایضا بروید، و هر جا دیدید حال پیدا نمی کنید؛ مکان خود را تغییر دهید، و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید، (و همینطور درباره موضع مختلف از يك مسجد)، و خلاصه آنکه توقف در يك مکان بی مورد است، و باید دائما دنبال حال بود، و از جائی به جای دیگر منتقل شد، و هر جا حال بهتر بود؛ آنجا را باید انتخاب نمود، اگر در مسجد کوفه نشد؛ به مسجد سهله بروید، واگر در مسجد سهله پیدا نشد؛ به مسجد کوفه بروید، و هکذا.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی نقل کرده است که یکی از شاگردان مرحوم آیت الله قاضي می گفت: روزی من با مرحوم قاضی به مسجد سهله رفته بودیم، مرحوم قاضی در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام نماز می خواند، در حال قنوت که کف دستها را به سوی آسمان بلند کرده بود، یکی از اعراب معیدی (عشایر و نواحی دورافتاده) يك فلس (کمترین واحد پول عراق) در کف دست ایشان نهاد، ایشان که نماز را تمام کردند، آن فلس (پول خُرد بی قیمت) را محترم شمرده؛ و محفوظ داشتند، و رو کردند به من؛ و فرمودند: خداوند بعضی اوقات؛ موهبتهای به ظاهر حقیر؛ به انسان می رساند، که بعدا به واسطه آن؛ مشکلاتی را مرتفع می سازد، کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه به فکر ما برسد؛ یا نرسد، آن شاگرد می گفت: من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدیم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید،

از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق که خارج از مسجد است؛ و در آنجا وسائل نظافت و شیرهای آب (رایگان) قرار دارد؛ رفتیم، همین که خواستیم عبور کنیم، مرحوم قاضی چشمش افتاد؛ به یکی از اعلام و معروفین نجف؛ که در خارج مسجد؛ از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود، از همانجا برگشت، و در خارج مسجد؛ جنب درب مسجد؛ که آبها را داخل در لوله هنگ (آفتابه) ها نموده، و برای تجدید وضو و تطهیر مردم؛ آماده کرده، و قیمت هر کدام یك فلس بود، مرحوم قاضی آن فلس را داد؛ و یك لوله هنگ (آفتابه) آب خرید، و با آن وضو گرفت، و داخل مسجد شد، و به سوی حجره خود رفت؛ تا به نماز و اورادش مشغول شود، مرحوم قاضی به من فرمود: آن شخص را که دیدی؛ می دانی که از اعلام و معاریف نجف است؟ و اگر من آنجا می رفتم؛ طبعا باید با او سخن بگویم، و سلام و علیك وو... و این گفتارهای بی مورد و تعارفات رسمی؛ غالبا در مواقع غیر لازم و ضروری؛ صوت می گیرد، و بالنتیجه حال توجه و حضور را در عبادت پائین می آورد، من با آن فلس رفع محذور نمودم، و از برخورد و ابتلای به سخنان بیهوده و بلا فائده ای؛ که وقت حال و نشاط عبادت را می رباید؛ خود را خلاص نمودم، حالا فهمیدی که آن فلس یك موهبت و اعطاء عظیم الهی بود؟ که در آنجا مِن حیث لا یحتسب، داده شد، تا در اینجا موفقیت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!

مرحوم سید مشراقی نقل کرده است از مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی شنیدم؛ که فرمود: خدمت مرحوم آیت الله قاضی به مسجد سهله مشرف شدیم، دیدم ایشان بعد از بیتوته شب و فراغت از اعمال و نماز؛ سر به سجده گذاشتند و کلمه ای را مرتبا تکرار می کنند، که همهمه اش را می

شنیدم، امّا برایم مفهوم نبود، (مِثِه اَسَه مِثِه اَسَه)، فکر کردم ذکری است که من آشنا نیستم، بعد از سر برداشتن ایشان از سجده؛ از محضرشان در این باره سؤال کردم، فرمودند: از خداوند درخواست قلب صاف و دل پاکیزه می نمودم، و عرض می کردم (مثل حسن مثل حسن...) چون فرزند نورسی دارم در خانه؛ به نام "محمد حسن"، که دل بسیار پاکی دارد، از خدا می خواستم که خداوند دل مرا؛ مثل دل فرزندم حسن؛ پاك قرار دهد.

توضیح: مرحوم سید مشراقی گفته است: وقتی با فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی؛ ملاقاتهایی اتفاق افتاد (چه در حجره تجارت عطر ایشان در بازار طهران و چه منزل مرکز طهران و چه منزل کرج و نیز در سفر مشهدمقدس)، و صحبت بسیار از احوالات مرحوم والدشان پیش آمد {و اینکه خداوند توفیق عطا فرموده، و با تاییدات روحانی مرحوم والدشان، و از هشت طریق به ایشان؛ عنایت شده؛ بحمد الله کتاب نفیسی در ۹۶ باب (تا آن زمان) از احوالات مرحوم قاضی را (برای خواص نه نشر عمومی) نوشته شد}، آقا سید محمد حسن از شنیدن این موضوع بسیار مسرور شدند، و شرح جمع آوری آثار پدرشان (آیت الله قاضی) از زمان حیات والد و در ایام نوجوانی و جوانی خودشان تا به امروز و نوشتن کتابی در احوالات مرحوم پدرشان را گزارش نمودند، و درخواست کردند که این نوشته را مطالعه نموده و اگر تصحیح یا تکمیلی لازم است؛ اعمال کنید، مرحوم سید مشراقی به عنوان استدراك گفته بود: برایتان واقعه ای را از مرحوم پدرتان نقل می کنم که حتما نشنیده اید، او با شوق استقبال نمود، {همان واقعه فوق (سجده) نقل شد}، در آخر واقعه؛ ایشان بسیار متعجب؛ بلکه متحیر شده بود، چون علیرغم خاطرات فراوان الطاف والدش به او؛ امّا از این حد التفات ایشان به فرزندش (سید محمد حسن) خبر نداشت.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله قاضی از مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی بنارسی؛ نقل کرده است: من بارها در مسجد کوفه و سهله مرحوم آیت الله قاضی را دنبال کردم، و مواردی را مشاهده کردم {از تهجد و تلاوت قرآن و سجده های طولانی، و تفکر و تأمل عمیق، و خیره شدنها و بهت زدگیهای او، و برگشت دوباره او به حالت اولی، بعد انتظار و تأمل دراز} که شگفت انگیز و دهشت آور بود.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله قاضی نقل کرده است: حاج جاسم اعسم نجفی شخصیتی برجسته و مورد احترام؛ و از خانواده ای اصیل نجفی بود، ایشان از معمرین بوده؛ و از کسانی بود که در محضر آیت الله سید مرتضی کشمیری؛ و بعد از ایشان در محضر آیت الله حاج سید احمد حائری طهرانی، و عده ای دیگر از امثال این ابرار و صلحا خدمت کرده و بهره ها برده بود. همچنین مرحوم اعسم، از ملازمان مرحوم آیت الله قاضی؛ و در خدمت ایشان بود، و محب و مخلص و فانی در این محبت و اخلاص بود، مرحوم اعسم، باغها و املاکی در نزدیکی مسجد سهله داشت (در سمت راست وارد شونده از مسجد کوفه)، هر وقت که آقای قاضی به مسجد کوفه و سهله می رفت؛ در اکثر مناسبتها؛ ایشان همراه مرحوم قاضی بود. حاجی اعسم می گفت: مرحوم قاضی در مواقع بسیاری از من می خواست که اتاق مخصوص در باغ را برای او خالی کنم، تا مدتی در آنجا بماند، (در ایامی که می خواست هیچ کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد، چون مواضع مرحوم قاضی در نجف و کوفه و سهله برای خواص معلوم بود) مرحوم اعسم می گوید: از این ارتباط (اطلاع بر او هنگام خلوت در غرفه باغ او) بر عجایبی از شخصیت مرحوم قاضی واقف شدم، و رموزی از اخلاق و کرامات و الهامات او پی بردم.

توضیح: مرتبه مرحوم حاج اعسم؛ از این بیان کریمه مرحوم آیت الله سید علی قاضی؛ بانو فاطمة السادات، نیز معلوم می شود، ایشان نقل کرده است: اخص تلامذه قاضي؛ آقایان سیدحسن مسقطی اصفهانی، سید احمد کشمیری، سید علی نوری، و حاج جاسم اعسم بودند که قاضي براش (حاجی اعسم) غش می کرد!

مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ جواد کربلایي نقل کرد: یکی از آقایان (علماء خاندان) بحرالعلومی گفت: با آقا سید علی قاضی در کنار مسجد سهله نشسته بودم، و صحبت می‌کردم، ناگهان ماری به طرف ما آمد، من وحشت کردم، امّا آقای قاضی نترسید، فقط وقتی مار به ایشان نزدیک شد، به مار خطاب کرد: "مُت بإذن الله" مار افتاد و مُرد! من تعجّب کردم! و دور از دید مرحوم آقای قاضی؛ به محلّ مذکور رفتم؛ تا ببینم؛ واقعًا مار مرده است یا نه؟! روز دیگر ایشان را دیدم، فرمود: خوب شد امتحان کردی؛ تا اطمینان حاصل کنی!

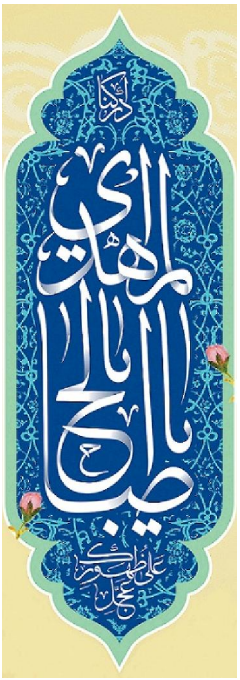

توضیح: نظیر این واقعه مکررا از مرحوم قاضی با افراد دیگری در کنار مسجد کوفه نیز نقل شده است}.

مرحوم سید مشراقی نقل کرد که: مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله قاضی برای ایشان نقل کرده بود که: با پدرشان مسجد سهله می رفتند، چند قدمی نرفته، می دیده است که به مسجد سهله می رسیده اند! گویا طی الأرض داشتند. همچنین از فرزند ارشد مرحوم قاضی؛ مرحوم آقا سید محمد تقی قاضی نقل شده که: در خدمت ایشان به مسجد سهله می رفتیم، ظاهرا طیّ الأرض داشتند.

❖ از برکات عمل استجاره و مسجد سهله؛ ارتباط با ناحیه مقدسه حضرت محمد بن الحسن المهدی علیهما السلام است)؛ درباره ارتباط مرحوم آیت الله قاضی با ناحیه مقدسه؛ و سطح این رابطه؛ با تأمل در سه مطلب می توان آنرا دریافت:

مطلب اوّل: بهره شخصی ایشان از دیدار مولا حضرت صاحب الأمر علیه السلام

۱- دوام وصال: توفیق تشرّف متفاوت است از عمری یکبار، ...تا دیدار هر روز

یک روز؛ یک نفر از مرحوم آیت الله آقا سید علی قاضی پرسید: آیا شما خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء مشرف شده اید ؟!! فرمودند: {کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود؛ و در اولین نظر؛ نگاهش به امام زمانش نیافتد!!!}.



مطلب دوّم: اختیار و وساطت ایشان در بهره مند نمودن مشتاقان به دیدار مـولا حضرت صاحب الأمر عليه السلام

۴- واسطه بهره مندی مشتاقان: مرحوم سید مشراقی می گفت: به تجربه ثابت شده بود که مرحوم آیت الله قاضی به مرتبه ای نائل شده بود؛ که اگر به کسی می گفت: {فلان وقت؛ برو فلان جا؛ ان شاء الله خدمت امام زمان عليه السلام تشرّف پیدا می کنی} این امر حتما محقق می شد، مگر اینکه خود شخص بخاطر جهتی مثل عدم تحمل از اتمام ملاقات یا اصل آن؛ اعراض می کرد. چون این نوع ملاقات؛ از تشرّفهای ناشناس {و با نگاه شخص به حضرت به عنوان فردی ناشناس که خالی از هر نوع معرفتی است} مهمتر می باشد، بلکه این اجازه تشرّفها؛ با مشخص بودن اینکه شخص مورد زیارت حضرت صاحب الامر عليه السلام هستند، همراه با نوعی معرفت بوده است، فلذا بیشتر اهمیت دارد. در این زمینه وقایع متعدده ای ثبت شده است، و این شاهد بر ارتباط خاص و مستمر با ناحیه مقدسه؛ و مجاز بودن بر دادن چنین رخصتی است. در اینجا تنها یك مورد را که مربوط به مسجد سهله (موضوع این رساله) است نقل می نماییم. این واقعه مربوط به اولین تشرّف مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی (مرجع تقلید)، در ایام تحصیل شان در نجف اشرف است، که بنا بر اصرار خود ایشان و در وقتی که هنوز آمادگی کامل را پیدا نکرده؛ اتفاق افتاده است، البته مرحوم آملی؛ پیگیری موضوع تشرف را رها نکرده؛ و با تلاش و جدیت از موانع کاسته، و بعد از مراحل متعددی آمادگی؛ توفیق تشرّف را مجددا نائل شده، تا اینکه نهایتا این تشرّفات سطح بالاتری پیدا کرده، و به مکالمه نیز منتهی می شود. واقعه مسجد سهله را شخصیتهای بسیاری؛ (از خود مرحوم آیت الله قاضی؛ و از مرحوم آیت الله آملی؛ مستقیما و بواسطه؛ به طرق متعدده؛ نقل کرده اند:

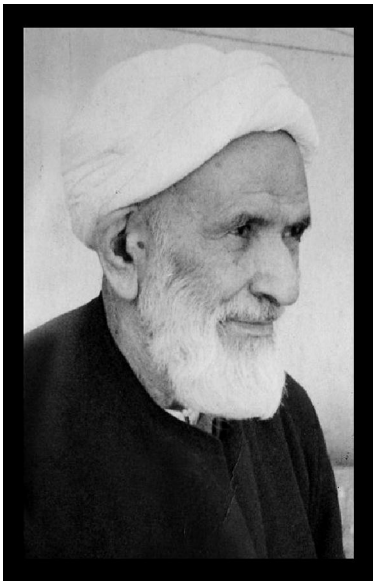

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقي آملي (۱۳۰٤-۱۳۹۱ هـ.ق) (مرجع تقلید)، از تلامذه آیات کرام، مرحومین: آقا سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، و آقا ضیاء عراقی، و حاج سید علی آقا قاضی بود. مرحوم سید مشراقی گفته است: احاطه علمی مرحوم آملی از کتاب شرح عروه ایشان (مصباح الهدی) معلوم است، علمیت ایشان در حدی بود که بعد از وفات مرحوم آیت الله سید عبد الهادی شیرازی وقتی مرجعیت مرحوم آیت الله سید محسن حکیم مطرح شده بود، برخی از علماء و فقهاء مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقي آملي را ترجیح داده بودند بر ایشان، و گفته بودند علمیت آقای حکیم از کتاب "مستمسك عروه" ایشان معلوم می شود، و اگر این امر ملاك باشد، شرح عروه (مصباح الهدی) بر مستمسك برتری دارد.

مرحوم حاج شیخ محمد تقي آملي از مهتمین به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله بود، ایشان در دفتر خاطرات خود، بعد شرح تلاشهای علمی خود، به این موضوع اشاره کرده، و چنین مرقوم نموده اند: تا سنین هزار و سیصد و چهل و هشت؛ و چهل و نه؛ و پنجاه؛ (۱۳٤۸ - ۱۳٤۹ - ۱۳۵۰هـ.ق)، که خود را مستغنی دیدم، بلکه ملول شدم، چه آنکه ممارست از تدرس و تدریس و مجالس تقریر که در شب ها تا جار حرم (ندای بستن درب حرم) در صحن مطهر منعقد می داشتم؛ خسته شدم. به علاوه کمال نفسانی در خود نیافتم، بلکه

جز دانستن چند ملفقانی (که قابل هزاران نوع اعتراض بود) چیزی نداشتم. و همواره از خستگی ملول؛ و در فکر برخورد به کاملی؛ وقت می گذراندم. و به هر کسی می رسیدم؛ با ادب و خضوع تجسسی می کردم، که مگر از مقصود حقیقی اطلاعی بگیرم. و در خلال این احوال به سالکی ژنده پوش برخوردم، و شب ها را در حرم مطهر حضرت مولی الموالی ارواحنا فداء عتبته تا جار حرم، با ایشان به سر می بردم، و اگر چه کامل نبود؛ لکن من از صحبتش استفاداتی می بردم. تا آن که موفق به ادراک خدمت کاملی شدم، و به آفتابی در میان سایه برخوردم، (منظور آیت الله سید علی قاضی است) و از انفاس قدسیه او بهره ها بردم، و در مسجد کوفه و سهله؛ شب هایی تنها؛ مشاهداتی کردم .

مرحوم آیت الله علامه طباطبائی از مرحوم آیه الله قاضی رضوان الله علیهما نقل کرده اند که فرمود: پاره ای از چهره های موفق روزگار ما؛ بی تردید، به محضر مبارک آن حضرت رسیده، و به دیدار جان جهان افروز؛ مفتخر شده اند، که یکی از آنان حاج شیخ محمدتقی آملی است. سه دیدار برای مرحوم آملی نقل شده، که یکی از آنها در مسجد سهله، و دیگری در صحن حضرت مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام، و سومی در مسجد کوفه، رخ داده است:

{بار اوّل} آیت الله حاج شیخ محمد تقي آملي در این باره گفته اند: در دورانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، روزي به حجره مرحوم آیت الله آقاي قاضي (که در مدرسه هندی بودند) رفتم، و منتظر شدم تا ایشان بیایند. وقتي آقای قاضی تشریف آوردند؛ از علت حضورم در آن جا سؤال کردند، و من عرض کردم که: من یک استخاره مي خواهم! خیلی در اینجا انتظار شما را کشیدم تا بیایید؛ و برای من استخاره نمایید! آقای قاضی فرمودند: طلبه علم؛ چندین سال در حال تحصیل

در نجف اشرف باشد؛ ولی نتواند برای خودش یک استخاره بکند؟! من خیلی خجالت کشیدم، و با حالت خجالت عرض کردم که: من به یک اجازه استخاره از ولیّ اکبر علیه السلام نیاز دارم مي خواهم یک اجازه مخصوص از حضرت ولي عصر علیه السلام داشته باشم! تلویحا به درخواست قبلی ام و اصرار برای تشرف، که بارها از محضر ایشان داشتم. میرزا علی آقا قاضی گفت: اجازه خاص نمي خواهد! همان اجازه عام که به همه داده اند؛ و برای موالی شان صادر فرموده اند؛ براي شما هم كافي است. و نیازی به کسب اجازه خاص نیست. امّا من از این حرف منظور دیگري داشتم؛ و آن دیدن حضرت ولي عصر علیه السلام بود. مقصودم را ابراز کردم.

مرحوم سید مشراقی نقل کردند: (در وقتی که مرحوم آملی دیگر در نجف نبودند)، مرحوم آیت الله آقاي قاضي برای مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی؛ مقدمه این واقعه را اینطور نقل کرده بودند:

آقای شیخ محمد تقی آملی از رفقای سابق من بود (یعنی قبل از این زمان؛ شاگردشان بوده اند) وقتی آمد نجف اشرف، چسبید به من، و از من مطالبه تلاقی با حضرت بقیة الله العظمی علیه السلام را نمود، من به ایشان گفتم: تو قدرت نداری تلاقی با ایشان را درك بنمایی، ایشان اصرار نمود که: به نور خود حضرت ولی عصر علیه السلام می توانم، گفتم: نمی توانی، گفت: می توانم، چون اصرار نمود؛ من به ایشان گفتم: قدری تقلیل در خوراك بنما، روز سه شنبه و شب چهارشنبه مشرف شو به مسجد سهله، و در مقام حضرت ولی عصر علیه السلام توقف بنما، ممکن است تلاقی حاصل بشود!

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنّا

آقای شیخ محمد تقی آملی ادامه واقعه را اینطور نقل می کند: آقاي قاضي در ابتدا ابا داشتند؛ بخاطر عدم آمادگی و ظرفیت من، اصرار ورزیدم، با الحاح شدید من؛ قبول کردند، و با درخواستم؛ جهت آماده شدن من؛ اذکار و برنامه هایي را نیز تعلیم دادند (آیه مبارکه نور را به عدد اصحاب بدر؛ شب قبل از خواب با شرایط خاص طهارت و دوری از لذائذ و زنان و ... تلاوت کن) و من (زودتر از روز سه شنبه و شب چهارشنبه جهت حصول آمادگی) به مسجد سهله رفتم و شب ها براي انجام آن برنامه بیدار مي شدم، تا این که در شب چهارشنبه در مسجد سهله در مقام حضرت صاحب الزمان حضرت مهدی عليه السلام، شب را در آنجا بیتوته نمودم، شروع به ذکر و ختم و توسلات کردم، دو ثلث از شب که گذشت؛ هنوز ختم تمام نشده بود؛ از داخل مقام صدا بلند شد: شیخ محمد تقی آماده باش حضرت عليه السلام تشریف می آورند، به مجرد شنیدن آن صدا؛ بجهت هیبت و سطوتی که عارض من شده بود، قدرت ماندن از من سلب شد، رعب و وحشت مرا گرفت و فرار کردم، و خودم را به وسط مسجد پرتاب کردم، پس از آنکه به خود آمدم، سرزنش نمودم خودم را، و تجدید وضو نموده، ثانیا به مقام مراجعت نمودم، پس از ساعتی که نشسته بودم مشغول ختم و ذکر و توسل، باز شنیدم همان صدای اول را، این بار حالت ترس بیشتر از بار اول بود، این دفعه نیز خودم را به وسط مسجد پرتاب کردم، باز به خود آمدم، و خودم را سرزنش کرده، و تجدید وضو نموده، ثالثا به مقام مراجعت نمودم، مشغول ختم و ذکر و توسل شدم، پس از ساعتی که نشسته بودم باز شنیدم همان صدای اول و دوم را، احساس کردم کسي دستش را روي شانه ام گذاشته و مي گوید: براي تشرّف آماده باش! این بار حالت ترس بیشتر از بار اول بود، من با شنیدن این جمله ترس و لرز تمام وجودم را گرفت و از فرط اضطراب نزدیك بود قلبم بایستد، ناگاه جان جانان تجلی کرد، و

این شیفته و دلداده، آن حضرت جان جهان را در میان هاله ای از نور بسیار قوی؛ و در میان دنیایی از شکوه و روشنایی خیره کننده؛ دیدم، که می خواهد به من نزدیک شود. شکوه وصف ناپذیر و معنویت عظیم و ابّهت و عظمت آن حضرت علیه‌السلام به گونه ای مرا گرفت؛ که چیزی نماند تا قلب از حرکت باز ایستد، و نزدیک بود قبض روح شوم، و روح و جانم از این کالبد خاکی و مادی پر کشد، نفسهایم به شماره افتاد، و یکی دو نفس بیشتر نماند، که بی اختیار؛ جان جانان حضرت علیه‌السلام را به اسمای جلاله خدا و به نامهای جلال و جمال خداوند سوگند دادم، که نزدیک تر نشوند. پس شروع کردم به التماس و تضرع که مرا از این کار معاف کنید. و من نمي خواهم (ملاقات را) و گفتم: بگو نیایند! و بیرون آمدم از مقام، و این دفعه با سرعت بیشتر و شدتی بدتر از دفعه سابق؛ خودم را به وسط مسجد رسانیدم، چون این دفعه ترس بیشتر از دو دفعه قبل بود، لهذا دیگر به مقام مراجعه ننمودم. آقای شیخ محمدتقی آملی گفت: فردا صبح روز چهارشنبه که به نجف آمدم، فورًا خدمت آقاي قاضي رسيدم، و زمانی که با ایشان مواجه شدم؛ و ایشان پیش از آن که من مطلبی بگویم؛ و یا ایشان چیزي بپرسند؛ بدون هیچ کلامی؛ اولین فرمایش ایشان این بود؛ فرمودند: وحشت نداشت! فرار برای چی؟ وقتي هنوز مهيا نيستي، چرا آن قدر الحاح و اصرار مي كني؟! اگر آمادگی تشرف را نداری، چرا این همه برای آن اصرار می کنی؟! آقای شیخ محمدتقی آملی گفت: معلوم بود آقای قاضی از جریان مطّلع هستند.

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى
وَ لَا أَسْمَعَ لَكَ حَسِيسًا وَ لَا نَجْوَى

{بار دوم} بعد از چند روز؛ با آمادگی بیشتر؛ باز از خدمت مرحوم آیت الله قاضی درخواست دریافت رخصت برای تشرّف خدمت حضرت بقیة الله العظمی علیه السلام را می نمایند، این واقعه را آیت الله حاج شیخ جواد علّامی نقل کرده اند: مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی گفت: زمانی که ما خدمت آقای قاضی بودیم، یکمرتبه خدمت ایشان عرض کردم که آقا وسیله ای بشود؛ و طوری بشود که ما خدمت حضرت مشرف بشویم، ایشان ابتدا امتناع نموده، و در پاسخ فرمودند که: نه، قدرت و توانايي نداری! اصرار ورزیدم، که حالا يك گونه ای؛ يك نحوه ای، ... بعد از الحاح من؛ آقای قاضی فرمودند: بسیار خوب، شما فردا صبح بین الطلوعین بروید به صحن مطهر حضرت مولا علی علیه السلام، بنشینید شما آنجا؛ مراقب درب قبله باشید، مقارن طلوع آفتاب؛ آقا امام زمان علیه السلام از درب قبله صحن وارد می شوند، آقای آملی گفت: خوب، من خیلی خوشحال شدم، که زمانی و مکانی مشخص شد برای زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام، فردا صبح بین الطلوعین رفتم در صحن مطهر؛ در آن نقطه معین نشستم، همه چشم من هم به قسمت ورودی از درب قبله بود، و منتظر زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام، که ناگهان (همان مقارن با طلوع آفتاب) یکمرتبه يك نور عجیب و غریبی تجلی کرد، دیدن نور همان؛ و شهقه زدن و غش کردن مرحوم آقای آملی همان، بعد از مدتی، و زمانی که من به هوش آمدم؛ دیدم دیگر خبری نیست، بعد که خدمت مرحوم آیت الله قاضی رسیدم، ایشان قبل از آنکه من حرفی بزنم فرمودند که: من نگفتم که شما تحمل و توانايي زیارت حضرت امام مهدی علیه السلام را ندارید؟!

{برای سومین بار} مرحوم آیت الله آملی، دو هفته بعد (از واقعه مسجد سهله)؛ بعد از تلاش برای رفع برخی موانع؛ باز از خدمت مرحوم آیت الله قاضی درخواست دریافت رخصت برای تشرّف خدمت حضرت بقیة الله العظمی علیه السلام

را نموده، مرحوم آیت الله قاضی به او می فرمایند: برو مسجد کوفه ان شاء الله میسّر می شود، ایشان مشرف به مسجد کوفه شده، و در آنجا بیتوته می نماید، در هنگام سحر؛ بعد از ادای نماز شب و سجده با ذکر یونسیه، خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف شده، و سؤالاتی (در زمینه مبانی و روش استباط احکام فقهی) عرض کرده؛ و جواب دریافت می کند، مرحوم آملی این واقعه را در دفتر خاطرات خود مرقوم نموده اند که خلاصه اش را نقل می کنیم: {شبی از شبها در مسجد کوفه بیتوته داشتم ... در آن هنگام که در مسجد مشغول بودم ... دیدم حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه و رُزقنا لقاه) را و مکالماتی بین این ذره بی مقدار و آن ولی کردگار شد...}

توضیح: البته تشرّفاتی که فوقا برای مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی نقل شد؛ صرفا در مقام ذکر نمونه به مناسبت بیان مرتبه نورانی ارتباط مرحوم آیت الله قاضی با ناحیه مقدسه بود، که این چنین توفیقی را داشته اند، تا به اذن ناحیه مقدسه، به افراد مستعد؛ رخصت تشرّف را بدهند، امّا تشرّفات مرحوم آملی به این موارد محدود نشده، و توفیقات عدیده دیگری باز در این زمینه داشته اند، تنها یکی دیگر از آن تشرّفات را که مربوط به برکات عمل استجاره و مسجد سهله است؛ از دفتر خاطرات مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی نقل می کنیم:

شبی از شبها با چند نفر از رفقا در مسجد سهله بیتوته داشتیم، موقع خلوتی مسجد بود، و شاید از زوار؛ غیر از ما چند نفر؛ کسی در مسجد نبود. پس از صرف شام؛ برای استراحت فی الجمله؛ در مقام (محراب) شامخ حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام رفتیم، و رفقا خوابیدند، و این ضعیف دراز کشیده، خوابم نمی برد، و (فتیله) چراغ مقام پایین کشیده (فضا نیمه تاریک بود)، ناگهان دیدم

نوری از طرف شرق مسجد متوجه مقام شد. چون نظر کردم عمودی از نور دیدم، از نزدیکی مقام وسط (مقام حضرت امام صادق علیه السلام) کشیده شده تا به درب مقام (حضرت مهدی علیه السلام)! (بلا تشبیه) چون نوری (بود) که از نور افکن در هوا کشیده می شود. و در وسط آن نور؛ هیکلی را دیدم، که می خرامد، و به جانب مقام (حضرت صاحب الزمان علیه السلام) توجه دارد، لکن تمام اعضاء و جوارح من گوئیا از حس رفت (بی حس شد)، و اعصابم (رگها و عصبهایم) کشیده می شد، و گوئیا که مرا در زیر چرخ الماس گذاشته بودند، نمی دانم در چه قدر از وقت بر این حالت بودم، تا آنکه از من (این عوارض) زائل شد. وقتی متوجه شدم؛ دیگر به لقای آن بزرگوار در مقام (حضرت بقیة الله علیه السلام) نرسیدم (در آن شب و در آن واقعه و بعد از طبیعی شدن حال).

❖ از حکایات مربوط به حضور مرحوم آیت الله قاضی در مسجد سهله و نحوه تربیت شاگردان و اصحاب عمل استجاره را بر قانع نشدن به آثار اعمال نورانیه (مثل تصرفات تکوینی و امور خارق العاده) بلکه انصراف و انقطاع از آنها، تا اینکه سبب مشغولیت یا اعجاب به نفس بنده نشود، و توجه دادن همت و عزم متعلّمین به مقصد اعلی (که معرفت حضرت علیّ اعلی و وجه الله می باشد) نمونه ای را در اینجا نقل می کنیم:

مرحوم آیت الله سید محمد حسین لاله زاری از مرحوم آیت الله شیخ عباس هاتف قوچانی نقل کرده است که: یکی از کسانی که خدمت مرحوم آیت الله سید علی قاضی رسید؛ و از ایشان دستور می گرفت؛ و از تلامذه ایشان محسوب می شد، آقا میرزا ابراهیم عرب کاظیمنی بود، که پس از سالیان دراز ریاضت‌هاي سخت، نزد برخی اساتید؛ به مطلوب اصلي نرسیده، و براي وصول به کمال؛

خدمت ايشان مي‌رسيد، وي ساكن كاظمين بود، و شغلش مرده شوئي بود، و گويا خودش اين شغل را مخصوصا به اين جهت انتخاب نموده بود؛ كه از جهت رياضت نفس، اثري قوي در نفس او داشته باشد، چون خدمت مرحوم قاضي رسيد گفت: من از شما تقاضا دارم كه هر دستوري داريد به من بدهيد، ولي اجازه دهيد من در ميان شاگردان شما نباشم، چون آنها تنبل هستند، مرا هم تنبل مي كنند.

آيت الله شيخ محمود قوچانى از پدرشان مرحوم آيت الله شيخ عباس هاتف قوچانى نقل كرده، كه مرحوم آيت الله سيد على قاضى مى فرمودند: اين شخص (ميرزا ابراهيم عرب) آمده بود خدمت ايشان؛ و دستور العملى را گرفته بود، و به انگيزه و غرض اينكه در مجامع و جاهاى شلوغ زندگى نكند؛ و با مردم زياد برخورد نداشته باشد؛ رفته بود در مسجد سهله حجره اى براى خودش گرفته بود، و آنجا زندگى مى كرد، و دستوراتى را هم فرموده بودند؛ آنجا انجام مى داد، مرحوم آقاى قاضى روششان اين بود كه: هم مسجد كوفه زياد مى رفتند، و هم مسجد سهله، آن شخص (ميرزا ابراهيم) نقل مى كرد: يكمرتبه يكشب كه ايشان (مرحوم قاضى) تشريف برده بودند مسجد سهله، فردا صبح (چون ايشان آنجا بيتوته مى فرمودند) صبحى حركت كرديم با هم ديگر؛ به طرف شط فرات كه طرف باغهاست؛ و پشت مسجد سهله است، با هم حركت كرديم، در ميان راه؛ ايشان از من سؤال كردند كه: آيا زن داري؟! گفتم: "نه"، وليكن خواهري و مادري دارم، مرحوم قاضي فرمودند: خوب؛ شما آنجا (مسجد سهله معتكف) هستيد، روزي آنها را از كدام راه بدست مي آوري؟ وسيله امرار معاشت چى هست؟ و از كجا زندگى را اداره مى كنى؟ {اين سؤال را ايشان كردند بخاطر اينكه مخصوصا مادر و خواهرم (در مسجد سهله) همراه من بودند، و در آنجا هم

می بایستی که زندگی ایشان را هم اداره می کردم} من در پاسخ به ایشان عرض کردم که: در من حالی پیدا شده؛ که من به هر چه میل مي‌کنم، هر زمان هر چیزی را که اراده می کنم، فورا برای من حاضر مي شود، ولذا من یکی دو سال است که در تهیه معاش و اداره زندگی مشکلی ندارم، حتی به عنوان نمونه یکمرتبه مادرم از من خواست ماهی برای او تهیه کنم، و یك فِلِس (خرد ترین واحد پول عراق؛ ۱۰۰۰ فلس = یك دینار) هم در جیب من نبود، از مسجد (سهله) بیرون رفتم به سمت شط کوفه و نهر فرات، قدم می زدم که ناگهان یك ماهی بزرگ؛ خودش را از آب پرتاب کرد بیرون، من آنرا برداشتم؛ آوردم برای مادرم، در هر صورت من برای تهیه نیازمندیهایم احتیاج به کار و شغلی ندارم، مثلًا (الآن هم) اگر از شط ماهي بخواهم؛ فورًا ماهي خودش را از شط بیرون مي افکند، این طور؛ و با دست خود اشاره به شط نمود،؛ فورا یك ماهي خودش را از درون آب به روي خاك پرتاب کرد! ما این را به ایشان گفتیم؛ ایشان سکوت اختیار فرمودند، بعد (مقداری راه رفتن) مرحوم قاضي به او فرمودند: اینك یك ماهي دیگر بیرون بینداز! لکن دیگر هر چه اراده کردم نتوانستم! بعد از آن جریان هم؛ هر مسئله ای که برای ما پیش آمد؛ و نیازی شد؛ و خواسته ای داشتیم؛ هیچ دیگر برای ما تهیه نشد! فهمیدیم که مرحوم آقای قاضی از این روش خوشش نیامده، و آن حالات و توانائیها را از ما گرفت! و دست ما خالی شد! بعد مرحوم قاضي فرمود: باید دنبال کسب روزي بروي، و از طریق کار؛ روزي خود را تهیه نمائي، او تمام دستورات لا زم را گرفت، و به کاظمین مراجعت کرد، آنوقت تازه برق آمده بود، و به شغل الکتریکي و سیم کشي پرداخت. و از این راه امرار معاش مي کرد، و حالات توحیدي او بسیار قوي و شایان تمجید شد، بطوري که در نزد شاگردان مرحوم قاضي به قدرت فهم، و

عظمت فکر، و صحّت روش طی مسیر، و توفیقات معرفتي و معنوی؛ معـروف و مشهور گردید.

بعد از رحلت مرحوم آیت الله قاضی، آقا میرزا ابراهیم عرب کاظمینی هـم مـدتی حیات داشت، تا اینکه سرانجام در یـك شـب عیـدی؛ کـه در کاظمـین مـشغول چراغانی شهر بود، در اثر اتصال بدنش به جریان قوی برق شهر؛ مصدوم شده، و در اثر حادثه برق گرفتگی از دنیا رحلت کرد، و ظاهرا در همان کاظمـین مـدفون شد. رحمت الله علیه.



مطلب سوّم: منزلت ایشان در درگاه مولا حضرت صاحب الأمر عليه السلام

۳- دوام حضور؛ و بنده درگاه؛ و واسطه دریافت احکام و تعالیم الهی: مرحوم سید مشراقی نقل کرده است: پیش اصحاب مرحوم آیت الله قاضی این واقعه شیاع داشت، و بسیاری آنرا نقل کرده اند، از جمله آیت الله آقای سید هاشم هندی (رضوی) برای بنده نقل کردند، و این نقل ترجیح داشت؛ بجهت هم ولایتی بودن ایشان با صاحب واقعه؛ و آشنایی از نزدیك که نقلش دقیقتر بود:

بعد از فوت مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷ هـق) و سپس آقای میرزا محمد تقی شیرازی {میرزای دوّم} (۱۳۳۸ هـق) {که هردو توسط ایادی استعمار مسموم شدند}، علمای بسیاری به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند، یکی از سادات محترم هند به نام سید محمد تقی هندی، همان سال که من آمدم نجف؛ ایشان هم آمد، بعد از ما آمد، این قضیه را بعد ١٦ سال برای من نقل کرد، ایشان گفت: من در زمان جوانی؛ از هند آمدم برای تحصیل علوم دینیه به نجف اشرف، بعد از چند صباحی؛ خواستم تکلیف امر تقلید خودم را مشخص؛ و پیگیری کنم، وقتی آمدم نجف؛ دیدم همه نایب الإمام هستند؛ غیر از من! (کنایه از بسیاری صاحبان رساله عملیه)، و می‌دیدم که رساله‌های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاب، آن رساله‌ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهر نجف و کربلا به مردم مجانی می‌دادند، و در اعطای آنها تنافس (رقابت) می‌نمودند. مراجعه کردم به اهل علم؛ دیدم آقایان اهل علم؛ هر کدام فردی را معین می کند، و راجع به مرجع تقلید بین آقایان اختلاف نظر بسیار زیادی هست، فکر کردم؛ دیدم این معرفی ها بدرد من نمی خورد، و برای من قانع کننده نیست، این وضعیت برای من موجب تحیر شد، و امر تقلید بر ایم سخت شد، و نمی‌دانستم که از چه شخصی تقلید کنم؟ دیدم آنچه مسلم است؛ این است که: امروز اطاعت از امام زمان عليه السلام لازم است،

و برای تشخیص مرجع هم باید به ایشان متوسل شوم، بالأخره با خودم قرار گذاردم؛ به حضرت امام عصر "عجّل الله تعالی فرجه" متوسل شوم، تا از ایشان بپرسم که از چه شخصی تقلید کنم؟ و برای حلّ این معضل؛ از ایشان راهنمایی بخواهم؛ که شخصی را برای تقلید من معرفی کنند، فلذا متوسل شدم، و برای این مهم با خودم قرار گذاردم؛ که یک اربعین در مسجد سهله بیتوته کنم، و به عمل استجاره و توسل مشغول باشم، تا کشف مطلب شود. اواخر اربعین بود، امّا هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود، یکروز که در مقام حضرت حجت ارواحنا فداه متوسل بودم، ناگاه دیدم، یک نور بسیار قوی ظاهر شد، که آن نور، نور حضرت امام زمان علیه السلام بود، و وضع آنجا عوض شد، در حالیکه عریضه ای به دستم هست؛ می روم به خدمت حضرت مهدی علیه السلام، ساختمان بسیار مجلّلی است، و دربانی دارد، و احساس کردم این ساختمان مربوط به حضرت بقیة الله علیه السلام است، داخل شدم، یکی از نواب اربعه را دیدم، که بر روی تخت مجلل نشسته است، سلام کردم، بعد از پاسخ سلام، گفت: چه کار داری؟ بگو، من بروم خدمت آقا؛ و برای تو پاسخ بیاورم، بده عریضه را؛ تا بدهم خدمت حضرت علیه السلام، قبول نکردم! و دستم را به حالت نفی اشاره کرده، و تکان دادم و گفتم: نه خیر، نمی شود، می خواهم خودم خدمت حضرت علیه السلام شرفیاب شوم، و توجهی نکردم، و رفتم وارد اتاق بعدی شدم، دیدم آنجا هم یکی دیگر از نواب اربعه نشسته است، همین برخورد و صحبت سابق پیش آمد، تا اینکه بعد از اطاق سوم وارد اطاق چهارم شدم، دیدم حسین بن روح را (که یکی دیگر از نواب اربعه است) و او را شناختم، قبلا با او کار داشتم؛ بخاطر توسلاتی که داشتم؛ و رقعه های استغاثه ای که بوسیله او می فرستادم خدمت حضرت علیه السلام، او را دیده بودم، ولذا او را می شناختم، با حسین بن روح همان برخورد و صحبت پیش آمد، تا اینکه وارد اطاق بعدی شدم، دیدم حضرت علیه السلام در

آن اطاق تشریف دارند، و روی تخت نشسته اند، و مشرف شدم خدمت حضرت علیه‌السلام، و آنجا همان مقام حضرت مهدی علیه‌السلام بود، و دیدم پائین تخت؛ دم درب؛ روی فرش؛ سیدی (که بعدا شناختم مرحوم آیت الله قاضی هستند) نشسته اند، تا من به حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام، سلام کردم، آقا اشاره کردند به آقای قاضی؛ همان سیدی که تنها در مقام به حضورشان نشسته بود؛ و فرمودند: "از ایشان (این سید) تقلید کن!" نگاه کردم و دیدم این سید (همانکه بعدا او را حاج میرزا علی آقای قاضی شناختم) هستند، من هم چون حاجتم همین تعیین مرجع تقلید بود؛ که گرفتم، معطل نشدم، و برگشتم، ناگهان آن نور ناپدید شد، و دیگر آن محضر و شخص حضرت علیه‌السلام را ندیدم، از این مشاهده و تشرّف فهمیدم که: ایشان (مرحوم قاضی) به عنوان مرجع تقلید؛ مورد نظر حضرت هستند، سید محمد تقی، از مسجد بیرون می آید، و می رود نجف، مدّتی در نجف ماند، تا آن سید را شناسایی کند، روزی به آقای قاضی برخورد می‌کند، می‌بیند ایشان همان شخصی است که حضرت او را به ایشان ارجاع داده است، ولی او با خود گفت: این معرفیِ این سید به من بود، و این تنها کافی نیست، و این حواله یکطرفه است، و فایده ندارد! باید طرف دیگر حواله هم داشته باشد، ممکن است بروم خدمت آقای قاضی؛ امّا ایشان قبول نکند، ولذا به این اکتفا نمی‌کند، پیش خود می‌گوید: باید ببینم خودشان هم اطّلاع دارند یا نه؟! باید خود این سید هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان علیه‌السلام امر تقلید تو را به من ارجاع داده‌اند. ولذا برمی گردد به مسجد سهله و به کارش ادامه می دهد، بعد از اتمام ایام آن اربعین؛ به دلش می افتد که به مسجد کوفه برود، و آنجا برای این مرحله دوم متوسل شود، سید محمد تقی گفت: از این رو از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم، در آنجا معتکف شدم؛ تا زمانی که این امر تحقّق یابد، و حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام به مرحوم قاضی بگویند: برو

به نزد سیّد محمدتقی و او را از این امر مطلّع کن! فلذا دوباره مشغول شدم به اربعین توسل، یکروز که در حجره مسجد کوفه نشسته بودم، مشغول ختم بودم، دیدم مرحوم قاضی وارد مسجد کوفه شد، عصا دستشان بود، دیدم ایشان طبق معمول؛ طرف اتاق شان نرفته، آمدند طرف من، و مستقیم آمدند به نزد من، تا بالای سرم رسیدند، خم شدند، و در گوش من فرمودند: آن حواله ای که دادند؛ صحیح است، بعد از این اگر مسئله ای احتیاج شد؛ مسائلی داشتی در احکام دین، هرچه می‌خواهی مراجعه کن، و بیا از من بپرس، و جواب آن را بگیر، و بدان عمل کن، به شرط آنکه این قضیه را به کسی نگویی، و نزد احدی فاش نکنی! سیّد محمدتقی گفت: من خوشحال شدم، دیدم حواله از آن طرف هم آمده، و صحیح است، بلند شدم، و از آن به بعد؛ من از آقای قاضی تقلید می‌کردم، و هر مسئله‌ای که داشتم و پیش می‌آمد، می رفتم خدمت آقای قاضی؛ و از ایشان می‌پرسیدم، و کسب تکلیف می کردم، تا آخر حیاتشان، و زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد، و حتی بعد از وفات ایشان، نسبت به هر مسئله‌ای که پیش می‌آمد؛ و من حکمش را نمی‌دانستم؛ و یا گره و مشکلی که در زندگی پیش می آمد، شب در خواب؛ مرحوم قاضی به سراغ من می‌آید، و من ایشان را زیارت می کنم، و سؤال یا مشکلم را در خواب به ایشان عرض می کنم، و ایشان حکم آن را به من می‌فرمایند. و یا راهی برای حل مشکلم بیان می فرمایند، و مطابق با واقع هم هست. رحمة الله علیهما.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی؛ ضمن نقل ماجرای سید محمد تقی هندی از او، در ادامه؛ به عنوان نمونه راهنمایی های مرحوم قاضی در مسائل و مشکلات؛ سید محمد تقی هندی نقل کرد: در هند که بودیم؛ شخصی آمد نزد من، و گفت: ما دختر بزرگی داریم، و زمان عروسیش رسیده، و کسی آمده از ایشان خطبه (خواستگاری) کرده، و او مسیحی است، ما هم گفتیم: ما مسلمانها؛

از نظر دین مقدس اسلام جایز نمی دانیم ازدواج زن مسلمان با مسیحی، و موافقت نکردیم، و او اعلام داشت که من مسلمان می شوم، و دیگر مانعی برای شما در این قضیه نخواهد بود، و لیکن ما مردد هستیم که: آیا این جوان؛ راست می گوید؟ و یا بخاطر اینکه صرفا با این دختر ازدواج کند؛ این ادعای اسلام را می کند؟ آمد پدر این دختر نزد من؛ و حل این مشکل را از من خواست، من به ایشان گفتم: شما بروید و من یکی دو روز دیگر به شما جواب می دهم، شب در خواب خدمت مرحوم قاضی آقای رسیدم؛ و مشکله را به ایشان عرض کردم؛ که چنین جریانی هست، شما چه راهنمایی می فرمایید؟ در پاسخ فرمودند که: به پدر دختر بگو: اگر مجددا مراجعه کرد؛ و این معنا را اعلام بکند، به او بگوید که: آن جوان برود و اسلام خودش را در روزنامه های کثیر الإنتشار هند (و نام برده بودند) اعلام کند، اگر این کار را کرد، می پذیرد از او اسلام را، و دختر را به او تزویج کن، اگر هم نکرد، پیداست که پیگیری خودش نکرده، و مسلمان نیست، بعد؛ فردا یا پس فردا؛ که پدر آن دختر آمد، من پیشنهاد و راهنمایی را به او نمودم، آنها هم خوشحال شدند، و رفتند، جوان که مراجعه کرده بود، پدر دختر این معنا را اعلام کرد که: شما بروید و اسلام خود را در روزنامه ها اعلام کنید، که آن جوان رفت و دیگر برنگشت، (معلوم شد که: ادعای آن مسیحی واقعیت نداشته، و واقعا مسلمان نشده بوده و به دروغ تظاهر می کرده است).

توضیح: بعد از رحلت مرحوم قاضی؛ مرحوم سیّد محمدتقی هندی؛ به هند باز می گردد، امّا برای زیارت به عتبات عراق مشرف می شد، وی سید بزرگوار و با جذبه و گیرائی بود، نوعا سجاده اش را گوشه حرم حضرت امیر علیه السلام می انداخت و عبادات زیادی داشت و در آنجا متعبد بود.

اربعین استجاره به مسجد سهله و تشرف و همراهی و عنایات

❖ آیةالله مرحوم حاج شیخ مقیم زنجانی؛ از تلامذه آیات کرام مرحومین: میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم)، و فاضل شربیانی، و شیخ محمد حسن مامقانی، و خلیلی تهرانی، و نیز همدوره درسی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبد الکریم یزدی؛ مجدد حوزه علمیه قم بود، که از دوران تحصیل در عتبات با هم آشنا بوده، و پس از هجرت هر دو به ایران نیز، احترام و تأیید آیة الله حائری از ایشان ادامه داشت؛ حتی آن دو مرجع دینی با هم مرتبط بوده و مکاتبه داشتند. از مرحوم آیة الله عبدالکریم حائری درباره حاج شیخ مقیم نقل کرده اند: ما در عراق باهم درس می‌خواندیم، و من می‌دانم او چه مقامی دارد. ظرف من کوچک بود؛ نتوانستم خود را ضبط کنم و آمدم این جا! اما او ظرفش بزرگ است! قوی است و خود را کنترل کرده است و الا شایستگی افتاء دارد. با درخواست مردم فارسجین (فارسون) منطقه درجزین همدان از میرزای شیرازي دوم؛ برای ارسال مجتهد به این منطقه؛ حاج شیخ مقیم زنجانی بدانجا هجرت نمود، و حدود ۲۵ سال به فعالیت دینی در آن نواحی صرف نمود، و سال قبل از وفات خود؛ با خداحافظی از همه؛ به عنوان سفر برای رحلت از دنیا؛ به نجف اشرف بازگشته و در آنجا رحلت نمود.



مرحوم حاج شیخ مقیم زنجانی از اصحاب عمل استجاره و مسجد سهله بود، او نقل می کرد: زمانی که در نجف سرگرم تحصیل بودم، شبهای سه شنبه به مسجد سهله می‌رفتم و

صبح چهارشنبه به نجف باز می‌گشتم. یک بار؛ که چهلمین شب از یک دوره رفتنم به آن مسجد بود، اما همسرم که در ساعات آخر بارداریش بود، گفت: شما امشب به مسجد سهله نرو؛ تا با این وضع تنها نباشم. من گفتم: علویه خانم! اگر شما اذن می‌فرمایی، چون امشب، شب چهلم است، من بروم اما قول می‌دهم؛ که بر خلاف هفته‌های گذشته؛ تا صبح نمانم و همین شب، بازگردم.

مشرف شدم به مسجد سهله و پس از فراغت از اعمال؛ فورا عازم بازگشت به نجف شدم، (و من دغدغه عیال و بازگشت فوری را داشته و پیاده بودم) پنجاه یا صد قدم از مسجد دور شده بودم، که در آن تاریکی، از سمت چپم؛ صدایی شنیدم که می‌فرمود: آ شیخ مقیم! آ شیخ مقیم! کجا تشریف می‌برید؟ به نجف؟ من هم به نجف می‌روم؛ بیا با هم همراه شویم. صاحب صوت با گفتن این جملات؛ به من نزدیک شد، و از وقتی با او همگام شدم، تا نجف اشرف بیش از دو سه دقیقه نشد! در راه به من فرمود: نگهبان شهر، منتظر توست! برو تا او هم، درب و حصار شهر را ببندد، و به کارش برسد! ضمنا امشب خداوند فرزندی به تو خواهد داد، نامش را مصطفی بگذار!

به حصار شهر نجف که رسیدیم، از هم جدا شدیم، و وقتی من وارد شهر شدم، ناگهان به ذهنم رسید که این مسافت طولانی مسجد سهله تا نجف، چه زود طی شد؟! راستی آن آقا از کجا نام مرا می‌دانست؟! و از کجا اطلاع داشت که همسرمن باردار است؟! و امشب وضع حمل خواهد کرد؟! از کجا می‌داند که فرزندم پسر خواهد شد؟ که می‌گوید نامش را مصطفی بگذار! از کجا می‌دانست که دربان شهر منتظر من است؟! همین که این پرسشها به ذهنم رسید، زود برگشتم، و درب شهر را گشودم، اما کسی را ندیدم! و دانستم که در همراهی حضرت ولی عصر عليه السلام بودم و مسافت را هم به قدرت ایشان طی الأرض کردیم.

توضیحات

{۱}. ارتباطات معنوی شیخ مقیم: بجز واقعه سابق الذکر ؛ از آنچه اشاره شده در این نقل معلوم می شود؛ که آن تشرف تنها توفیق و اربعین استجاره مرحوم حاج شیخ مقیم زنجانی نبوده؛ و در یکی از اربعین های او رخ داده است، که به معنی توفیق اربعین های متعدد ایشان است، افزون بر اینها وی از موفقین در امر ارتباط با حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده، و مکررا دیده شده که در تنهایی و خلوت؛ مشغول صحبت و مکالمه با حضرات ائمه علیهم‌السلام بوده است:

آقا مصطفی (فرزند حاج شیخ) می‌گفت: بارها اتفاق می‌افتاد که وقتی به سمت اتاق مرحوم پدرم می‌رفتم، می شنیدم که ایشان، مؤدبانه و به زبان ترکی به کسی خطاب می‌کنند: {بر روی چشم! قربان شما! متشکرم...} من صبر می‌کردم و صبحتهای ایشان که تمام می‌شد، با سرفه‌ای مثلا، حضور خود را اعلام می‌کردم، ودر این هنگام پدرم (که معلوم بود دست به سینه نهاده؛ و ایستاده بودند؛ می‌فرمودند: که هستی؟ می‌گفتم: مصطفی، آنگاه با ناراحتی می‌گفتند: برای چه آمده‌ای؟! چه کسی گفت به اینجا بیایی؟! پاسخ می‌دادم: آمده‌آم حالتان را بپرسم؛ ببینم چیزی لا زم ندارید؟! می‌فرمودند: نه؛ من چیزی لا زم ندارم؛ چرا آمدید و خلوت مرا به هم زدید؟! و من می‌پرسیدم: حاج آقا! با چه کسی سخن می‌گفتید؟ می‌فرمودند: شما کسی را دیدید؟ می‌گفتم: نه؛ کسی را ندیدم. و پدرم می‌فرمودند: حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام تشریف آورده بودند، و داشتم با حضرت ایشان صحبت می‌کردم. و مانند این اتفاق، بارها تکرار شد، که می‌دیدم مرحوم حاج شیخ در خلوت، کسی را خطاب می‌کنند، و در برابر او اظهار خضوع و خشوع می‌کنند، و خود را فدوی او می‌شمرند.

چشمان جناب شیخ در اواخر عمر بسیار کم‌سو شده بود. روزی اطرافیان که دانسته بودند؛ برای حاج شیخ تشرفاتی به محضر امام زمان علیه‌السلام دست می‌دهد، به ایشان گفتند: چرا شفای چشمانتان را از حضرت ولی عصر علیه‌السلام نمی‌خواهید؟ شیخ گفته بود: اگر بخواهم، می‌دهند، و هربار نیت می کنم که وقتی به حضورشان مشرف شدم، این حاجت را بخواهم، اما هنگامی که به خدمتشان می‌رسم، ذهنم به کلی ازاین مسأله منصرف می‌شود و از یادم می‌رود. چون زمانی که در حضور مبارک ایشان هستم، چشمانم خوب می‌بیند؛ و حتی ستاره‌های آسمان را هم خوب می‌بینم، اما پس از زیارت ایشان، باز به همین حالت باز می‌گردم.

اواخر عمر که مرحوم حاج شیخ مقیم به نجف اشرف بازگشته بود، وقتی به حرم أمیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید. به ملازم خود (لطفعلی) فرمود: تو برو زیارت کن؛ من درهمین آستانه (درب حرم) می‌نشینم. و در عتبه نشست. لطفعلی می‌گفت: من وقتی از زیارت بازگشتم، به حاج‌آقا عرض کردم: من رفتم و زیارت کردم اما شما هنوز این جا نشسته‌اید؟! حاج شیخ رحمه‌الله فرمود: من همه امامان علیهم‌السلام را زیارت کردم! همه در محضر مولا علی علیه‌السلام قرآن می خواندند! و قرآن مقابله می‌کردند! به من اذن ورود ندادند؛ و تا آنان علیهم‌السلام درآنجا باشند، من اذن ورود ندارم. اما توخوب کردی رفتی.

{۲}. وفات شیخ مقیم: سرانجام در روز شنبه دوم ذوالقعدة الحرام ۱۳۶۵ هـ‌ق حاج شیخ مقیم زنجانی رحلت نمود. شب ارتحال روحانی‌اش نیز به لطف علی فرمود: من امشب خواهم مرد. تو نترس، دو نفر خواهند آمد، و مرا می‌برند، و غسل می‌دهند، و دفن می‌کنند، تو به آنان اذن بده، و عبایم را بگیر، و خبر درگذشتم را برای خانواده‌ام ببر، و عبایم را هم به پسرم مصطفی برسان. همان شب، دو سه بار از او می‌خواهد که بیرون رفته و (آسمان را) ببیند؛ آیا صبح شده

یا نه؟ و بار آخر به او گفت: بله آقاجان! اول وقت است. حاج شیخ آب خواست، وضو ساخت و نماز خواند و سپس دراز کشید وعبای خود را هم روی خود گسترد و گفت: لطفعلی! این بالش نرم را زیر سر من بردار، و آن پاره اجر را زیر سرم بگذار. مولایم حضرت سید الشهدا علیه‌السلام روی خاک جان داد. و در آن حال؛ شروع به خواندن (از حفظ) سوره یاسین کرد، بعد از آن؛ از زحمات لطف علی در طول سالها خدمتش، واپسین تشکر را کرد، و پول با برکتی به وی بخشید که سرمایه کسب قرار دهد. سپس به دیدار حضرت حق، عروج کرد.

از سوی دیگر، صبح روز وفات شیخ، یکی از علماء نجف اشرف (لطفعلی نامش را باد برده)، به پیشکار خود می‌گوید: برو ببین امروز چه کسی از آقایان از دنیا رفته است؟ من دیشب در خواب دیدم که حضرت ابوذر رضوان الله علیه از دنیا رفته است! خادم آن عالم پس از پیگیری، مطلع می شود که شیخ مقیم زنجانی رحلت نموده است. وقتی خبر می‌برد، آن عالم برای غسل و کفن و نماز و تشییع جنازه مرحوم شیخ، اقدام می کند، و خود بر پیکر پاک او نماز می‌گزارد.

همان شب وفات شیخ مقیم؛ خادمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در خواب می‌بینند که به آنها می‌گویند: {فردا ابوذر ثانی از دنیا می‌رود. او را در این جا می‌آورند. در همین مکان دفنش کنید}. هنگامی که برای دفن جناب شیخ مراجعه می‌کنند؛ به لطفعلی می‌گویند: ابوذر زمان در اینجا از دنیا رفته است. به ما اذن بدهید او را ببریم و دفن کنیم. لطفعلی می‌گوید: نام تازه در گذشته ما ابوذر نیست! اما آنان با مشخصاتی که می دهند، معلوم می شود که در پی مرحوم آیة الله حاج شیخ مقیم زنجانی هستند. و ادامه می‌دهند: فردا به صحن امیر المؤمنین مولا علی علیه‌السلام بیا، و نشان قبر و عبای شیخ را بگیر.

وقتی شیخ مقیم را به حرم بردند، خادمان حرم به استقبال جنازه‌اش آمده؛ و

خواب خود را بیان می‌کنند. و او را در سردابی که زیر حرم قبلة المتقین حضرت مولاعلی علیه‌السلام است، در محل زیر ناودان طلا دفن می‌نمایند.

پس از رفتن آنها، و گذشتن آن روز؛ مشهدی لطفعلی از آن وضع و غربت و اینکه نمی‌داند مدفن شیخ کجاست، (دل تنگ شده) به گریه می‌افتد، و همان روز میان خواب و بیداری، حاج شیخ را می‌بیند که او را دلداری می‌دهد و می‌گوید: چرا گریه می‌کنی؟! برخیز، و به زیارت مولی علی علیه‌السلام برو، و در صحن، جوانی را که ایستاده؛ و عبای مرا در دست دارد، ببین، و عبا و نشان قبرم را از او بگیر، و به ایران برو. لطفعلی به زیارت می‌رود و همان جوان را می‌بیند، و از وی می‌پرسد: این دستمال چیست که در دست توست؟ پاسخ می‌شنود: عبای حاج شیخ مقیم زنجانی است، و آن هم قبر اوست. منتظرم تا نوکر وی بیاید، و این را به او بدهم. و لطف علی هم خود را معرفی می‌کند، و عبا را می‌گیرد.

{۳}. ثمره مقیم: در واقعه تشرف راه مسجد سهله به نجف (۱۳۲۰ هـ.ق) از طرف ناحیه مقدسه؛ به شیخ مقیم؛ تولد پسری را بشارت داده، و به او در همان شب؛ عنایت فرموده، و نامگذاری هم نمودند، وی تنها پسر حاج شیخ مقیم، (مصطفی آقالر بیگی طبیبی)، مشهور به (شیخ مصطفی مقیمی) بود، که تا ۱۸ سالگی در نجف بود، و از محضر پدر بزرگوار خویش و عده‌ای دیگر از عالمان، فیض برد. سپس همراه پدر به همدان آمد، و پس از ارتحال والد؛ به درخواست گروهی از اهالی فارسجین مقیم تهران، به این شهر کوچ کرد، و مدتی امامت مسجد حائری (در خیابان هاشمی) را پذیرفت، و سرانجام در پنجم رمضان ۱۴۰۰ هـ.ق در راه رساندن اعانات برای رانده شدگان از عراق (که در ده طرشت بودند) در اثر تصادف مرحوم شد. و در قطعه ۳۹ بهشت زهرا آرمید. آقا شیخ مصطفی یك پسر دارد، متولد ۲۱ جمادی الأولی ۱۳۶۸ هـ.ق، بنام (ابوطالب طبیبی) که در تهران مقیم است.

آیت الله شیخ عبد النبی عراقی، و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ عبد النبی عراقی (اراکی) مرجع تقلید {۱۳۰۷-۱۳۸۵ هـ.ق} از تلامذه آیات کرام: آخوند خراسانی، صاحب عروه، شیخ الشریعة اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، میرزای نائینی، و سید علی قاضی بوده است.

❖ مرحوم آیت الله شیخ قدرت الله وجدانی فخر؛ داماد ایشان، نقل کرده است: "روزی من و خانواده ام در محضرش بودیم، در آن حضور خصوصی فرمود: فلانی! می دانی که حضرت بقیة الله الأعظم عليه السلام دادرس هر کسی است که او را به داد خود بطلبد؟ و نیز فرمود: می دانی که تشرّف به حضورش، چه لذّت و حلاوتی دارد؟ و می دانی که درك فیض حضورش اصلًا مشکل نیست؟ مثل آب خوردن است! و من چندین مرتبه شرفیاب حضورش شده، مثل پدر و فرزند با هم صحبت کردیم. من (وجدانی فخر) بی اختیار گریه کردم، گفتم: شما را به جان او قسم می دهم! من هم تشنه درك حضورش هستم؛ راهی را به من نشان بده، من فقط ببینمش. حل هیچ مشکلی را از او نخواهم، فقط او را ببینم؛ شیرینی دیدارش برایم کافی است. او (مرحوم شیخ عبدالنبی) هم در این خصوص به من بذل محبت کرد، چندین طریق توسل را در اختیارم قرار داد.

❖ مرحوم آیت الله شیخ عبدالنبی عراقی (در جلد اول "کشکول" خود، صفحه ٦٩) می نویسد: حقیر پنج مرتبه درك تشرّف (به حضور امام زمان عليه السلام) نمودم: دو مرتبه در خواب بوده، و سه مرتبه در بیداری.

توضیح: در بررسی معلوم شد که از تشرّفات ایشان؛ سه واقعه با پیغام مشابه؛ امّا در مقدمات و جزئیات حادثه؛ متفاوت بوده است، آنچه را مربوط به مسجد سهله است در اینجا نقل می کنیم:

واقعه اوّل: عالم عامل، زاهد فرزانه مرحوم آیت الله شیخ عبدالنبی عـراقی (اراکی) چنین نقل کرده است که من با آقا سید ابوالحسن اصفهانی هم درس و هـم بحث بودم. زمانی که در عراق بودیم، برای حاجتی چله گرفته بودم، و آن این بـود کـه چهل شب جمعه، پیاده به مسجد سـهله بـروم و ... . چهلمـین شـب جمعـه، عازم مسجد سهله شدم. پس از اینکه از نجف خـارج شـدم و بـه جـایی رسـیدم کـه همیشه هیچ خانه و آبادانی نبود، اما ناگهان دیدم یک خیابان (بسیار وسیع و زیبا که دو طرفش را درختهای سبز، خرم، منظم و مرتب احاطه کرده بود) در مقابلم باز شد. دیدم خیابانها و کوچه هاي عريضي، و درختان مرکّبات، بـا میـوه هـاي رنگارنگ سر شاخه ها؛ داخل کوچه شدم. بوي عطر گلها منظـره مطلـوبي پیـدا کرده، و وسط کوچه آب رواني جاري است. گفتم: سبحان الله، اینجـا بیابـان بي آب و علف بود، چه شده این طور گلها و مرکّبات پیدا شـده؟ بـا ایـن فکـر، مـن وارد خیابان شدم، و قدم می‌زدم، که از دور دیدم، سیدی پای یکـی از درختـان نشسته است. وقتی مرا دید؛ بلند شد و رفت. من يك مقـداري تنـدتر رفـتم بـه ایشان برسم، نرسیدم. بیشتر تند رفتم، باز نرسیدم. (احتمال دادم حضرت باشند) به دنبال حضرت تند می رفتم، باز نرسیدم. دیدم صحیح نیـست کـه حـضرت را صدا کنم، لذا مقداري دویدم، باز همان فاصله باقي بود، در صورتي کـه حـضرت به صورت عادّي حرکت می کردند. بالأخره مـن دنبـال شـان رفـتم؛ در بـین راه، ایشان به خانه مجللی رسیدند. دست چپ يك درب بـاغي بـود مثـل نردبـان، ولی ورودي کوتاهي داشت. وقتی حضرت رسیدند، درب باز شد و حضرت بدون خـم شدن وارد شدند، ولی من وقتی خواستم وارد شوم، خـم شـدم. حـدود صـد قـدم رفتم. دست راست بالاخانه بود. حضرت از پلّه ها بالا رفتند. جلو پلّه درب بـود، ولی قبل از اینکه ملاقات حاصل شود، در باز شـد، و آن سـید (حـضرت) داخـل

خانه شدند، و در را بستند. و بسته شد. وقتی به درب خانه رسیدم؛ و رسیدم به جلو پلّه، و خواستم بالا بروم. به بهانه پرسیدن مسئله، درب خانه را زدم. پيرمردي قوي؛ جلو آمد و گفت: نمی شود بروید. گفتم: با آقا کار دارم، مدّتي عقب ايشان دويدم. باز ممانعت کرد، که از بالا؛ حضرت دستور دادند: بگذار بیاید. اجازه ورود داده شد، و به آن خانه بسیار وسیع و مجلل وارد شدم، که دارای اتاقها و سالنهای متعدد بود. شخصی که درب را به روی من باز کرده بود، مرا به آخرین اتاق راهنمایی کرد. رفتم بالا، درب را باز کردم. وقتی وارد اتاق شدم، دیدم حضرت (همان سید که بیرون منزل بود و او را تعقیب می‌کردم) بر يك كرسی چهارپایه نشسته اند، و يك چهارپایه هم مقابل ایشان است. فرمودند: بنشینید. بعد از سلام و عرض ادب؛ نشستم. فرمودند: براي چه آمده اید؟ عرض نمودم: مسائلي دارم، براي سؤال آنها آمده ام. فرمودند: بگویید. حدود هفت مسأله داشتم، به عرض رسانیدم. مسائل خود را مطرح کردم جواب آنها را مرحمت نمودند، و فرمودند: بفرمایید. من هم اطاعت کردم؛ و پس از گرفتن پاسخ؛ از ایشان خداحافظی کردم، و مرخّص شدم. و از اتاق بیرون آمدم.

از عنایت جذّابیت خاصّ ایشان؛ و اینکه جوابهاي مسائل مشکل فقهي مرا فرمودند، خيلي خوشحال بودم. و از آنجا که منزل، بسیار زیبا، مجلل و عطرآگین بود، دلم نمی‌خواست بیرون بیایم، و از اینرو پا به پا معطل می‌کردم، و دنبال بهانه‌ای می‌گشتم که بیش‌تر بمانم. از پلّه ها پایین آمدم، و مقداري راه رفتم، یادم آمد که يك مسأله مانده است. برگشتم. از اینرو قبل از خروج از منزل؛ خواستم از پلّه ها بالا بروم، به آن خادم گفتم: "من یک مسئله دیگر دارم. اجازه دهید مجددًا از آقا بپرسم." باز آن پیرمرد مانع شد. به خیال اینکه مثل دفعه اوّل قصد ممانعت دارد، دست به سینه اش گذاشتم، گفتم: يك مسأله من

مانده، باید آقا را ملاقات کنم. خادم دوباره گفت: آقا رفتند.: "ملاقات مجدد امکان ندارد؛ چون آقا تشریف بردند، و تو دیگر به ایشان دسترسی پیدا نخواهی کرد؛ ولی چون خیلی اصرار می‌ورزی؛ می‌توانی مسئله خود را از نایبش بپرسی." گفتم: "مانعی ندارد از نایبش می‌پرسم." اذن دخول داده شد. عقب رفت، و رفتم بالا. وقتی وارد اتاق شدم، به محض اینکه درب را باز کردم، دیدم آیت الله آقاي سیّد ابو الحسن اصفهاني؛ روی همان کرسی چهارپایه، جاي حضرت نشسته است. و چهارپایه جاي من خالی است. سلام کردم و خواستم برگردم. ایشان گفتند: بفرمایید شیخ عبد النّبی. گفتم: کاري ندارم. گفتند: چرا، یك مسأله شما مانده، سؤال خود را مطرح کردم، و جواب را گفتند، جوابش را گرفتم و جوابش این است؛ و من خداحافظي نمودم، و برگشتم. به محض اینکه از پلّه ها پایین آمدم، و از منزل خارج شدم. و به مجرد اینکه درب خانه بسته شد، خود را وسط بیابان دیدم؛ نه خیابانی، نه درختی، نه آبادانی، نه خانه‌ای و نه ... .

پس از این مکاشفه متوجه شدم که آقای سید اول، امام زمان علیه السلام بود، و ضمن خوشحالی از تشرّف؛ و حلّ مسائل مشکل، نیز متوجه شدم و فهمیدم که آیة الله سید ابوالحسن اصفهاني به مقام مرجعیت و زعامت نایل می‌شود. مرجع خواهد شد، در صورتي که آن وقت هنوز آثاري از برنامه ایشان و حرفی از ایشان نبود، و بعدها خداوند به ایشان عنایت نمود، و مرجعیّت عام گردید.

فردای آن شب نزد سید رفتم، و گفتم: "فلانی، تو به مقام والایی خواهی رسید؛ ولی مواظب باش مرا فراموش نکنی. پس از اینکه سید به مرجعیت رسید؛ مرتب مرا یاری می‌کرد. خداوند ایشان را با اجدادش محشور فرماید.

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أُنَاغَى

واقعه دوّم: آیت الله حاج سید محمد مهدی (عبدالصاحب) مرتضوی لنگرودی نقل کرده اند: روزی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالنبی مجتهد عراق (اراکي) برای دیدن والدم به منزل ما آمد و مدتی نشست و از مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی صحبت شد. ایشان گویا می خواست مطلبی بگوید و از من (که آن وقت جوان بودم) ملاحظه می کرد. پس مرحوم والدم فرمودند: محمد مهدی؛ محرم اسرار و اهل راز است، بیگانه نیست؛ مطلبی دارید، بفرمایید. پس مرحوم حاج شیخ عبدالنبي؛ آیت الله والد را مخاطب قرار داده؛ و گفتند: شما که از برداشت ما در نجف اشرف؛ نسبت به آیت الله سیّد ابو الحسن اصفهاني تا اندازه ای با اطّلاع بودید، و می دانستید که ما مروّج ایشان نبودیم؛ بلکه در مجامع علما و فضلا نسبت به ایشان چنین می گفتیم که: ما از آیت الله اصفهاني آنقدر کمتر نیستیم که ترویج مرجعیت ایشان نماییم. آیت الله والد، گفتار ایشان را تصدیق نموده، و چنین گفتند:



آري، شما چنین ادّعايي می کردید، ولی در واقع به مراتب از ایشان کمتر بودید؛ حتّی می توانم بگویم قابل مقایسه با ایشان نبودید. آیت الله اراکي گفتند: به هر حال، امروز می خواهم عظمت و شخصیّت آیت الله اصفهاني را براي شما بیان نمایم. بعد به سخنان خود چنین ادامه دادند: من در نجف که بودم، برای آقای اصفهانی خیلی ارج

قائل نبودم، و می گفتم او يك شاگرد آخوند ملا كاظم خراسانی صاحب كفايه است، و من هم يكی از شاگردان آخوند، منتهی او خوش شانس بود؛ رئيس شد، و من نشدم. تا يك روز در نجف اشرف مشهور شد كه يك شخص مرتاضی هندی؛ كه از راه حق رياضت های شرعی كشيده، و به مقاماتي رسيده، به نجف اشرف آمده، و اطلاعاتی دارد. فضلا و علما و محصّلين به ديدار او می رفتند. پس نزد او رفتم، و او را آزمايش و امتحان كردم. ديدم اطلاعات عميق دارد، و خبرهايی می دهد. پس يقين به صدق گفتار او كردم، و به مرتاض گفتم: شما با اين معلومات؛ آيا راهی برای ملاقات و ديدار حضرت بقية الله العظمی حضرت مهدی (ارواحنا فداه) داری؟ آيا در مدّت رياضت خود، ختمي يا ذكري به دست آورده ايد؛ كه بشود به وسيله آن به خدمت آقا امام زمان (روحی له الفداء) رسيد؟ چون من مسائل مشكلی دارم؛ كه می خواهم از آن حضرت سئوال كنم؛ زيرا فقط او می داند حكم واقعی الهی را. پس به من گفت: آری، من يك ختم مجرّب دارم. يك روز در صحرا در مكان خلوتی كه محل ايّاب و ذهاب و رفت و آمد مردم نباشد، با طهارت بدن و لباس؛ با حالت وضو و توجه كامل، رو به قبله بنشين، و هفتاد مرتبه آيت الكرسی را بخوان، پس در آخر خواندن آيات؛ هر كس نزد تو آمد، او ولیّ امر حضرت صاحب الزمان عليه السلام است، هر چه خواهی، بپرس و بخواه. پس روزی غسل كرده؛ و وضو گرفته؛ و به مسجد سهله آمدم، در وسط هفته، و پس از اعمال مسجد، رفتم در بيابانِ (پشت غربی) مسجد سهله، و رو به قبله نشسته، و هفتاد بار آن آيه را با توجه خواندم. همين كه ختم تمام شد، ناگهان سيّدي را ديدم؛ كه داراي عمامه سبزي بود. نزد من آمد و سلام كرد، و به من فرمود: چه حاجتی داري؟ از من چه می خواهی؟ مرا غفلت گرفت، و فورًا در جواب گفتم: به شما حاجتی نيست! من شما را نخواستم! سيّد فرمود: چرا! شما ما را خواستيد كه به اينجا بياييم! مرا خواستی كه اين جا آمدی!

باز بدبختی مرا شامل شد. من گفتم: شما اشتباه می کنید! من شما را نخواستم! با شما کاری ندارم! و تا سه بار تکرار شد، و من انکار کردم. سیّد فرمود: ما هرگز اشتباه نمی کنیم، حتمًا شما ما را خواسته اید که به اینجا آمده ایم، وگرنه در اقطار دنیا کساني را داریم؛ که در انتظار ما به سر می برند، ولی چون شما زودتر این درخواست را کرده اید، اوّل به دیدار شما آمده ایم؛ تا حاجت شما را برآورده، آنگاه به جاي دیگر برویم. گفتم: اي آقا سیّد، من هر چه فکر می کنم با شما کاري ندارم! شما می توانید به نزد آن کساني که شما را می خواهند بروید!! من در انتظار شخصی بزرگ به سر می برم. سیّد لبخندي بر لبانش نقش بست، و شروع کرد به رفتن، و از کنار من دور شد. چند قدمي بیش دور نشده بود، که ناگهان این مطلب در خاطرم خطور کرد که: عجب! من برای دیدن آقا آمده، و این ختم را گرفته ام. نکند این همان آقا امام زمان (روحي له الفداء) باشد؟ به خود گفتم: شیخ عبد النّبی! مگر آن مرتاض نگفت جایي را اختیار کن که محلّ عبور و مرور اشخاص نباشد، هر کس را دیدي، همان آقا امام زمان (عجّل الله فرجه) است؛ و تو بعد از انجام ختم کسي را غیر از این سیّد ندیدي. حتمًا این سیّد، امام زمان (صلوات الله علیه) است. فورًا به دنبالش روان شدم، پس شروع کردم به دویدن، و فریاد می زدم: آقا! من شما را می خواهم. ولی هر چه تلاش کردم، به او نرسیدم. ناچار من عبا را تا کردم، و در زیر بغل قرار دادم، و نعلین خود را درآورده؛ به دست گرفتم؛ و بر شال کمرم گذارده، و با پاي برهنه، دوان دوان؛ در پي سیّد می رفتم، ولی به او نمی رسیدم، می دویدم و به او نمی رسیدم. هر چند سیّد آهسته راه می رفت. در این صورت؛ یقین کردم آن سیّد بزرگوار، آقا امام زمان (روحي له الفداء) است. چون زیاد دویدم، خسته شدم. قدري استراحت کردم، ولی چشم من به سیّد دوخته شده بود، و مراقب بودم که سیّد به کدام یك از کوههاي عربي وارد می شود؛ تا من هم بعد از مقداري

استراحت، به همان كوخ بروم. تا ديدم از دور؛ وارد كوخى (خانه هاى كوچك از گِل و شاخه هاى نخل) از كوخ هاى عربى و خانه هاى آنجا شد. بعد از مدّت كوتاهي، به سوي آن كوخ روان شدم. پس از مدّتي راهپيمايي، به زحمت و عرق ريختن؛ در آن هواى گرم؛ خود را به آن جا رسانيده، و درب آن خانه را زدم. پس از لحظه اى، شخصى نورانى آمد، در را باز كرد، و گفت: چه مى خواهى؟ چكار داريد؟ گفتم: سيّد را مى خواهم، آقا را كه در اين جا آمدند. گفت: اين منزلى نيست كه كسى بدون اجازه وارد آن شود؛ ديدار سيّد نياز به اذن دخول دارد، صبر كن تا بروم اجازه بگيرم، و از براي شما اذن دخول بگيرم. وي رفت و پس از چند لحظه اى آمد، و گفت: "تعال"؛ بفرما! آقا اذن دخول دادند. پس وارد كوخ شدم. خانه كوچكى بود. ايوانى داشت كه دو تخت در آن بود، و همان سيّد كه در صحرا پيش من آمده (و فرمودند: چه كار با من دارى كه مرا طلبيدى و من انكار كردم) در آنجا بر روي تخت محقّرى نشسته بودند. سلام كردم، پس جواب داده، فرمود: بياييد و بر روي تخت بنشينيد. و اشاره كردند در آن تخت كه برابرشان بود، بنشينم. پس اطاعت كردم و بر روي تخت، روبروي سيّد نشستم، پس از تعارفات، مسائل مشكلي داشتم، خواستم يك به يك از آقا سؤال كنم. هر چه فكر كردم، يكي از آن مسائل مشكل به يادم نيامد. و چنان هيبت آن آقا مرا گرفت؛ و مرعوب عظمت و جلال و جمال او شدم؛ كه تمام حوائج و مسائلم از خاطرم رفت، و حتى نمى توانستم چهره زيبا و منيرش را نگاه كنم. پس از گذشت مدّتي فكر، سر بلند كردم. آقا را در حال انتظار ديده، خجالت كشيدم، پس ساعتى نشسته و ديدم بيش از آن نمى توانم در برابرش قرار گيرم، اجازه خواسته و با شرمندگي تمام عرض كردم: آقا اجازه مرخّصي مى فرماييد؟ فرمود: بفرماييد. و حركت كردم و بيرون رفتم، و از كوخ خارج شدم. هنوز چند قدمى نرفته بودم (× همين كه چند قدم راه رفتم)، يك به يك

مسائل مشکل به یادم آمد. (× که تمام حوائج و مسائل به خاطرم آمد). گفتم: من این همه زحمت کشیدم تا به اینجا رسیدم، و نتوانستم از آقا استفاده ای بنمایم؛ باید پر رویي کرد! و دوباره درب کوخ را زد، و به خدمت آقا رسیده، مسائل مشکل را سؤال نمایم. فورًا برگشتم و درب کوخ را زدم. دوباره همان شخص خادم بیرون آمد، گفت: چه می خواهی؟ به او گفتم: آقا را، از برای حوائج و مسائلی که داشتم. به یادم آمد، می خواهم دوباره خدمت آقا برسم. که وي گفت: آقا نیست، رفتند. گفتم: دروغ نگو! چرا دروغ می گويي؟ آقا الآن این جا بودند؟ من براي كلّاشي نیامده ام، مسائل مشكلي دارم، می خواهم به وسیله پرسش از آقا حل شود. پس خادم عصبانی شد و گفت: چگونه نسبت دروغ به من می دهي؟ استغفار کن، من اگر قصد دروغ کنم، هرگز جایم در اینجا نخواهد بود. اگر من دروغ می گفتم، مرا در این خانه نمی گذاشتند، و من سی سال است که خادم این بیتم. ولی بدان این آقا مانند آقایان دیگر نیست. این امامِ والا مقام، در این مدّت بیست سال که افتخار نوكري او را دارم، براي يك مرتبه زحمت درب باز کردن را به من نداده است؛ گاهي از درب بسته وارد می شود، گاهي از دیوار وارد می شود، گاهي سقف شكافته می شود؛ و وارد این کوخ می شود، گاهي مشاهده می کنم؛ بر روي تخت نشسته، و مشغول عبادت و یا ذکر گفتن است، و گاهي مشاهده می نمایم که نیست، ولی صداي مبارکش به گوش می رسد، و گاهي ابدًا در کوخ نیست، گاهي پس از گذشت چند لحظه، باز مشاهده می کنم که بر روي تخت می باشد، گاهي مدّت سه روز طول می کشد؛ و تشریف فرما نمی شوند؛ گاهي چهل روز، گاهي ده روز، گاهي چند روز پي در پي در این کوخ تشریف دارند؛ کار این آقاي بزرگوار غیر دیگران است. پس عذرخواهی کرده؛ و گفتم: ببخشید. معذرت می خواهم، از این نسبتی که دادم استغفار می کنم، امید است که مرا ببخشید. گفت: بخشیدم. پس گفتم: آیا راهي

داريد براي حلّ مسائل مشكل من؟ گفت: آري، هر وقت آقا امام زمان (صلوات الله عليه) در اينجا تشريف ندارند، فورًا در جاي ايشان؛ نايب خاصّش ظاهر می گردد، و براي حلّ جميع مشكلات آمادگي دارد. آقا رفتند؛ ولی نايبشان تشريف دارند. گفتم: می شود به خدمت نايب خاصّش رسيد؟ گفت: آري. گفتم: پس اجازه بگير تا خدمت نايبش برسم. پس وارد منزل شده؛ و بيرون آمد، و گفت: بفرما! وارد كوخ شدم، ديدم در همان مكان آقا، بر جاي آقا امام زمان (صلوات الله عليه)، حضرت آيت الله آقا سيد ابوالحسن اصفهانی (قدس سره) نشسته است. پس سلام كردم، جواب دادند، شنيدم، و فرمودند: بنشين. و در همان جای اول نشسته، بعد با لبخند و با لهجه اصفهاني فرمود: حالت چطور است؟ گفتم: الحمد لله. شروع كردم مسائل خود را كه مورد اختلاف فقهاء بود، يكی بعد از ديگری پرسيدم. مسائل خود را، يكي پس از ديگري مطرح می كردم. همين كه هر مسأله ای را مطرح می كردم، فورًا بدون تأمّل جواب مسأله را با نشانه می داد، و می گفت: اين جواب را صاحب جواهر در فلان صفحه از كتاب جواهر داده است، و فلان جواب را در كتاب حدائق، فلان صفحه، صاحب حدائق داده است، و جواب اين مسأله را صاحب رياض در فلان صفحه از رياض داده است، آخوند خراسانی چنين گفته، و شيخ انصاری چنان گفته، و حق مطلب اين است. و نيز مسأله دوم را پرسيدم، همين اشاره را به اختلاف اقوال كرده، و حكم واقع را بيان كردند. جوابها تمام حل كننده و تحقيق شده، و قانع كننده بود. تا آخرين مسأله مورد اختلاف را كه در نظرم بود؛ پرسيدم. پس از حلّ جميع مسائل مشكل، فرمودند: كار ديگری؟ گفتم: نه، اجازه می فرماييد بروم؟ فرمودند: "فی امان الله"؛ بفرما. پس دستش را بوسيدم، و برخاسته، و خداحافظی كرده، و از خدمتش مرخّص شدم. بيرون آمدم، همين كه بيرون آمدم، با خود گفتم: آيا اين آقا سيّد ابو الحسن اصفهاني بود؟ يا شخصي ديگر به

شکل و قیافه ایشان بود؟ مردّد بودم. بعد با خود گفتم: تردید شما وقتی زائل می شود که به نجف بروي، و به خانه سيّد وارد شوي، و همان مسائل را مطرح کنی؛ اگر همان جوابها را از سيّد، بدون کم و زياد شنيدي، در اين صورت يقين خواهي کرد که آن سيّد، همان آقا سيّد ابو الحسن اصفهاني است، و اگر به آن نحو جواب نشنيدي، و يا جوابها را طور ديگر شنيدي، آن سيّد غير آيت الله سيّد ابو الحسن است. و با خود گفتم امروز وسط هفته است، آقای اصفهانی در وسط هفته به کوفه و یا سهله نمی آید. پس با عجله در هوای گرم برگشتم به نجف، و حدود سه بعدازظهر بود، یکسره به منزل آیت الله سيّد ابو الحسن رفتم، مستقیمًا به خانه سید آمدم، و در زدم. خادم ایشان حاج عبدالحمید آمد، گفت: شیخ عبدالنبی! چه می خواهی؟ گفتم: آقا را می خواهم. گفت: آقا در بالاخانه است. گفتم: خدمتشان عرض کن فلانی است. رفت و برگشت و گفت: بفرما. پس به بالاخانه رفتم، و به اطاق مخصوص ایشان وارد شدم. دیدم آقا در آن جا نشسته، و مشغول مطالعه است. سلام کردم، جواب دادند، شنیدم، و فرمودند: بفرما. با حالت خنده، همان طور که در کوخ لبخند زد، و با لهجه اصفهاني فرمود: حالت چطور است؟ من هم جواب دادم. پس شروع کردم آن مسائل را یکی بعد از دیگری گفتم، مسائل به همان نحو مطرح شد، و سيّد به همان صورت جواب دادند، بدون کم و زیاد. و آقا همان گونه که آنجا پاسخ دادند، فرمودند؛ شیخ چنین گوید و آخوند چنین، و حکم واقع این است، و تمام مسائل را مانند آن جا جواب داد، و من سؤال دیگری نداشتم، پس سید تبسم کرده، و به لهجه اصفهانی خود فرمودند: حاج شیخ عبدالنبی! حالا یقین کردی؟ و از حالت تردید بیرون آمدي؟ گفتم: اي آقاي بزرگوار، آري. (× بله آقا!) بعد دست مبارکش را بوسیدم، و همین که خواستم از خدمتش مرخّص شوم، به من فرمود: راضي نيستم در حال حيات و زندگيم؛ اين جريان را براي کسي نقل

کنی؛ بعد از مردنم مانعي ندارد. و برخاسته، و آمدم، و یقین کردم که سید مورد توجه وعنایت خاص آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

توضیحات

۱- ختم آیت الکرسی از ختومات عظیمه است، و رعایت اجازه و مراقبت روح قوی از عامل؛ در نتیجه کامل بردن مدخلیت دارد.

۲- برای برخی مقاصد خاصه؛ آداب و شرایط و مقدماتی در عامل لازم دارد.

۳- ختم این آیه شریفه هم انواع مختلفی (از نظر عدد و مقدار آیه) دارد.

٤- آثار مهمه و فوق العاده ای را برای ختم این آیه شریفه نقل کرده اند، از جمله: در ماجرای اشغال قفقاز توسط روس، میرزا محمد نیشابوری به فتحعلی‌شاه گفت اگر او بخواهد، سیسیانف، سردار مخوف روسیه (که در آن اوان باکو را در محاصره داشت) خواهد کشت! در آن زمان که روسها شهر به شهر جلو آمده و در حال اشغال و ضمیمه کردن بلاد ایران به روسیه بودند؛ این عمل نشدنی و خارق العاده بود. شاه درخواست نمود. میرزا محمد به حضرت عبدالعظیم رفت، و ‘ندا چله گرفت، دقیقا در روز چهلم، سر سیسیانف را به تهران آوردند.

٥- مرحوم آیت الله بهجت از این واقعه؛ مطلبی نقل کرده اند: میرزا محمد به فتحعلی شاه گفت: چهل روز بعد، من به همراه سر دشمنت به دربارت وارد می‌شوم! روز چهلم شد، قاصد فتحعلی شاه به منزل میرزا محمد آمد و گفت که امروز روز چهلم است، وعده‌ای که دادی چه طور شد؟! ایشان گفتند: صبر کن، حدود دو ساعت بعد؛ از منزل بیرون آمد، و مقارن ورود او به دربار فتحعلی شاه، سر دشمن او را نیز آوردند. علت (تحقق این امر) آن بود که ایشان ختم آیه الکرسی گرفته بود، به تعداد روزی پانصد مرتبه.

از آثار استجاره: فریادرسی تا پیام آوری از ناحیه مقدسه

❖ مرحوم شیخ محمّد کوفی که اصالتا شوشتری بود، فرزند الحاج شیخ محمّد طاهر، که ابتدا در نجف ساکن بود، و بعدا ساکن کوفه شد، و در ساحل شط کوفه؛ نزدیك جسر کوفه؛ اقامت داشت، و موسوم به حاج محمّد شوشتری (و معروف به حاج محمد کوفی بود)، و ظاهرًا از خانواده حاج فیض الله شوشتری بود؛ و پیرمردی بود از اهل تقوی و صلاح، و به رفتن مسجد سهله مواظبت تامّه داشت، و در ایّام جوانی خود مکرر به مکّه معظّمه می رفت؛ و در ایّام جوانی خود، حجه فروشی نموده است (یعنی حج نیابتی و استیجاری می رفته است)؛ توفیقات متعدده تشرّف به دیدار حضرت بقیّةالله عليه السلام نصیبش شده، بلکه پیامهایی را از طرف ناحیه مقدسه در جواب متوسلین به حضرتش؛ آورده است، که در میان آنها مراجع و علما و فضلا و طلاب هم بوده اند، و همه ایشان آن پیغامها را صحیح؛ و به عنوان جواب ناحیه مقدسه تلقی کرده اند.

❖ اگر می خواهي حضرت قائم عليه السلام را ببینی برو مسجد سهله:

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص۱۲۶، المسك الأذفر مسكة۶۹) نقل کرده است: دیدن جناب حاج شیخ محمّد شوشتري کوفی است؛ آن حضرت را در راه سماوه و نشناختنش، و مقرون بودن این رؤیتش؛ به معجزه ای از آن سرور؛ و این قضیّه را به ما خبر داد شیخ محمّد مذکور؛ در خانه اش، در شریعه کوفه، در شب بیست و سیّم شهر ذیحجّة الحرام سنه هزار و سیصد و پنجاه و سه.

و جناب تائب تبریزي؛ که این واقعه را از صاحب واقعه نقل؛ و آنرا به نظم آورده، و نام آن را اعجاز نامه گذارد.

حکایت کرد سید محمد موسوی جزایری (۱۳۳٤-۱٤۱۱ هـ.ق) نواده محدث متبحر شهیر، سید نعمت‌الله جزایری، از همان طبیب عارف لبیب، یعنی حاج محمّد جواد طبیب، از یکی از رفقاء خود (صاحب واقعه) و این حکایت را به همین مضمون، از زبان حاج محمّد مذکور نقل نمود. ایضًا جناب ثقة الإسلام، العالم التّقی، مرحوم حاج آقا سیّد محمّد تقی جزایری (رحمه الله)، حفید حجة الإسلام والمسلمین، العلّام الفهّام، المرحوم المبرور، الحاج آقا سیّد عبد الصّمد جزایری (طیّب الله ثراه).

مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی؛ در در یادداشتهایی خطی خود نوشته است: در سفری که به عتبات رفته بودم، در مدرسه صدر، شیخ محمد کوفی را دیدم. داستان تشرّف ایشان را؛ از خود او به این شرح شنیدم:

توضیح: روایات متعدد این واقعه ملاحظه شده، و آن ماجرا با شرح کامل در اینجا ارائه می شود:

خبر داد ما را شیخ تقیِ نقی، حاج شیخ محمّد شوشتري، ساکن شریعه کوفه، که: در سنه هزار و سیصد و پانزده (هجری قمری) با والد ماجد، الحاج شیخ محمّد طاهر به حجّ مشرّف شدیم، فقط يك شتر داشتیم که پدرم سوار بود، و من پیاده ملازم و مواظب او بودم. و عادت ما این بود؛ که در روز پانزدهم ذیحجّة الحرام با رفد (قافله) مسمّی به طیّاره رجوع می کردیم، به واسطه آنکه آنها اسرع بودند، و تا (شهر) حائل با آنها بودیم، و از حائل مفارقت می نمودیم، و با (قافله) صُلَیب می آمدیم، و آنها ما را به نجف اشرف می رساندند؛ و در آن سال تا سماوه (که از بلاد عراق است) با ما بودند، در مراجعت به سماوه رسیدیم. و من در خدمت والد خود بودم، و ناقه ای داشتم، و براي والد قاطري اجاره کرده بودم، از شخصی سنّی مذهب، از جنّازها (از اشخاصی که شغل‌شان جنازه کشی

بین سماوه و نجف بود و حمل جنازه به نجف اشرف می نمایند)، تا ما را بـه نجـف اشرف برسانند. پس من و والدم، و يك نفر جَنّاز (كه يك جنـازه ای بـر قـاطري حمل كرده بود براي بردن به نجف اشرف، و يك قاطر ديگـرش را بـراي سـواري پدرم از او كرايه كرده بوديم) راه می پیمودیم، مال سـواری پـدرم قـوی و راهـوار بود، و مال سواری من شتری بود پیر و لاغر. روانه شدیم؛ در اثر بارنـدگی شـدید، جادّه باتلاق گشته بود. تا اینکه رسیدیم به جایی که گل زیاد بود؛ شتر بـه کنـدی راه می‌رفت، و گاهی می‌خوابید، به زحمت او را بلند می‌کردیم. پدرم سوار قـاطر، و من سوار شتر بودم. در اثر گل و باتلاق؛ شتر همیشه عقب می‌افتاد. در ایـن میـان با خشونت و درشتگويي مُكاری سنّی هم مبتلا بـودیم، و در راه نهرهـای کوچـك بسیار بود، و ناقه من چون ضعیف بود، در رفتن کند بـود، خـصوصًا در عبـور از نهرها، تا رسیدیم به نهری از نهرهای فرعی نهر عامورہ، كه نهـر عريـضي بـود، و سخت بود بر ما عبور نمودن از آن نهر. پس آن شتر را انداختیم در نهر، و جنّـاز ما را مدد نمود، تا عبور دادیم آن را، و کنار نهر بلنـد و سرازیـر بـود. عقـب آن زمین بلندی بود، که از نهر تا پشت زمین، که مسطّح بـود، رو بـه بـالا می رفـت. قافله در پیش، و من از عقب، از نهر عبورکردیم، و از بلندی بـالا رفتـیم. چـون به نزديك آخر آن رسیدیم، پای شتر لغزید و زمین خورد، و غلت خوران تـا لـب نهر بیامد، و قرار گرفت. او را زدم، و بلند نمودم، و از آن گردنه بالا بردم. چـون به طرف آخر رسیدم، باز پای شتر بلغزید، و بر زمین افتـاد، و لغـزان لغـزان بـه محلّ اوّل خود رسیده، قرار گرفت. دفعه سوّم بلندش کردم، تا بـه محـلّ اوّل بـردم. زمین خورد، و به همان نحو بیامد تا به محلّ اوّل خود رسید، و از کار بیافتاد. شـتر خوابید، و دیگر هر چه کردیم برنخاست. از برخاستنش مأیوس شدم. پاهـای آن شتر را به طناب بستیم، و کـشیدیم آن را، و خوابیـد، و دیگـر حرکـت نکـرد.

قافله رفت، به حدّی که از نظر ناپیدا شدند. آفتاب هم مشرف بـه غـروب بـود. فقط پدرم و يك نفر از اهل كوفه، كه با او رفاقت داشتم، به انتظار من ماندنـد، در اثر بلند كردن شتر؛ لباسهايم گل آلود شده بود. ناچار مكارى توقـف كـرد، تـا لباسهايم را درآورم و بشويم. براى برهنه شدن و شستن لباس، من كـمى فاصـله گرفتم، فوق العاده مضطرب و حيران بودم كه عاقبت كار بـه كجـا مى‌رسـد، و آن وادى از حيث قطاع الطريق هم خطرناك بود.الحاصل، شيخ محمّد مذكور گويـد: متحيّر ماندم در امر آن حيوان، و سينه ام تنـگ شـد. وقـتى خـودم را بيچـاره و پريشان ديدم، پس توجّه به قبله نمودم، و استغاثه به حضرت حجّت (عجّل الله تعالى فرجه الشريف) كردم، و به ولى عصر (ارواحنـا فـداه) متوسّـل شـدم، گفـتم: {يـا فـارس الحجاز يا اباصالح ادركنى، افلا تعيننا حتّى نعلم انّ لنا امامًا يرانا ويغيثنا؟ (يعنى) آيا به فرياد ما نمى رسي؛ تا بدانيم كه امامي داريم؛ كه مـا را رعايـت (سرپرسـتى) مى كند، و به فرياد ما مى رسد؟} ناگاه دو نفر نزد خود ديدم ايستاده اند؛ چـون آن دو نفر را ديدم، به واسطه برهنه بـودنم كـه در ميـان آب رفتـه از بـراي بـيرون آوردن آن شتر، رفتم كه پيرهـنم را بپوشـم، كـه عـورتم مـستور شـود. آن جـوان فرمود: مرو. چون نگاه كردم اصلًا و ابدًا بدن خود را نديـدم، آن دو نفـر يكـي جوان؛ و ديگري كامل مردى بود. پس بر آن جوان {كه به سـيّد محمـد (مهـدى) پسر سيد حسين كربلائى شباهت داشت} سلام كردم، جواب داد، و گمان كـردم كه يكي از سكنه نجف اشرف است، كه اسمش محمّد (× مهدى) ابن الحـسين؛ و شغلش بزّازي بود. و در بيست سـال قبـل از آن وفـات كـرده بـود. {+ عـرض كردم: اسم تو چيست؟ فرمود: سيّد محمد (×مهدى)}. به او گفتم: انت محمّد بـن حسين؟ فرمود: لا، انا محمّد ابـن الحـسن، {× عـرض كـردم: ابـن سـيد حـسين؟ فرمود: لا، ابن سيّد حسن} گفتم به زبان عربى: اين مرد كامل كيست؟ بـه زبـان

عربی فرمود: خِضِیّر (همانطور که عربها خضر را می نامند) این خضر است. چون دید که من محزونم. پس تبسّم در روي من نموده، و بناي ملاطفت گذارد، و از حال من سؤال می کرد، فرمود: چرا اینجا توقف کرده‌ای؟ شرح حال را دادم، گفتم: این ناقه من خوابیده است، و ما در این صحرا مانده ایم، نمی دانم مرا به اهلم می رساند؟ یا نه؟ پس نزد شتر تشریف برد، پیش آمد نزد ناقه، و پایش را بر زانوهای ناقه گذارد، و دست بر پشت و پهلوی شتر کشید، و به گوشش نزدیك شده، دیدم با شتر صحبت می‌کند، و در گوش شتر چیزی گفت، و در جلو صورتش؛ به طرف چپ و راست اشاره فرمود، تا آخر که شنیدم فرمود: باید او را به سلامت در کوفه به خانه اش برسانی. و دست روی سر او گذارد. شتر برخاست، آن حضرت با انگشت سبابه به پیشانی شتر به طرف راست و چپ (مارپیچ) ترسیم نمود. پس (شتر) حرکت کرد، و نزدیك بود که بپرد، پس دستش را بر سر آن گذارد، ساکن شد. پس روي خود را به من کرد، و سه مرتبه فرمود: نترس، تو را می رساند. بعد از آن گفت: دیگر چه می خواهی؟ چه کار داری؟ عرض کردم: کار دارم، ولی فعلًا من با این اضطراب؛ نمی‌توانم بیان کنم، جایي را معیّن بفرمائید، تا با حواسی جمع مشرف شده؛ عرض کنم. گفتم: کجا می خواهید بروید؟ گفت: می خواهیم به خضر برویم (و آن مقام معروفی است در نزدیکی سماوه). گفتم: بعد از این شما را کجا ببینم؟ فرمود: هر جا می خواهي می آیم. گفتم: اهل من در جسر است در کوفه. فرمود: من می آیم مسجد سهله. سوف ترانی بالمسجد السّهله؛ یعنی بعد از این مرا در مسجد سهله خواهی دید. این را فرمود، و برفت. پس چون ملتفت به سوی آن دو نفر شدم، غائب شدند. و بعد از غائب شدن آن دو نفر، نزد پدرم آمدم، به پدرم و آن مرد جنّاز که همراه بودند، گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد؛ کدام طرف رفت؟

این دو نفر که من با آنها تکلّم می نمودم، به کجا رفتند؟ پدرم و آن جنّاز گفتند: ما کسي را ندیدیم، احدی اینجا نیامد. مگر دیوانه شده ای که این حرف را می زني؟ پس دانستم که آنها آن دو نفر را ندیده اند. ملاحظه کردم، تا چشم کار می‌کرد؛ بیابان پیدا بود، و احدی نبود، گفتم: سوار شوید برویم. گفتند: شتر را چه می‌کنی؟ گفتم: شتر با من است، پس بارمان را بر ناقه بار کردیم، آنها سوار شدند. من هم سوار شدم. و راه افتادیم، شتر به راه افتاد، و با کمال قدرت و سرعت راه می رفت. و قضیه بر عکس شد، شتر جلو افتاد. و ناقه مقدّم بر قاطرها می شد، بعد از آنکه در جمیع راه عقب بود. اگر به جانبی میل می کرد، چون می خواستم او را نگذارم، اطاعتم نمی کرد. فهمیدم مأموریتی برای خود دارد، زمامش را به گردنش انداختم. پس ناگهان به نهر بزرگی رسیدیم، به نهر عامور (که کشتی اگر در آن غرق شود چوب دیلك آن از عمیق آن نمایان نخواهد بود) که رسید، آن شتر راهي را در آن نهر پیدا کرده، شتر به آب زد، و از جلو قاطرها؛ داخل آن نهر شد، مکاری هم جرئت کرد آمد، و آن قاطرها از عقب او؛ در نهر روان شدند و به قدر دو وجب بیشتر، دستها و پاهاي آن حیوانات در آب فرو نرفت. طولی نکشید وارد هور (باتلاق)ی شد. الاغ از عقبش سرعت می کرد. در میان هور به طرف چپ و راست میل می کرد، همان طوری که هدایت شده بود؛ می‌رفت، و من در تعجّب بودم (از مسیرهایی که در هور طی می کند). قریب چهار ساعت تمام در میان هور قدم زد. چون از هور بیرون آمدیم، جنّاز تعجّب کرده، و سؤال کرد که: قضیّه این ناقه چیست؟ گفتم: این (توانایی) از برکات امام عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) است. الحاصل، پس (راه را) آمدیم. تا آنکه پس از اندك زمانی؛ به قریه ای رسیدیم نزدیك به غروب آفتاب، به چادرهای سیاه جماعتی از بدویها رسیدیم، {در حالیکه وقت عاجز

شدن شتر؛ نزديك غروب آفتاب بوده، و بعد واقعه اغاثه و فريادرسى مولا عليه السلام و راهوار شدن؛ شتر با سرعت فوق العاده هم چندساعت از نهر و هور طى مسير كرده، و الان كه به اولين منزل مسكونى رسيده، باز هم نزديك غروب بوده است، و در اين واقعه بجز طى الأرض؛ طى الزمان هم اتفاق افتاده است} مردم آن طرف آب هم تعجب كردند، كه ما چطور از اين نهر عبور كرديم. اهل قريه از ديدن ما توحّش كردند، و با اسلحه ما را استقبال نمودند. با ايشان گفتيم: ما دشمن نيستيم، مهمانيم، و (از كاروانهايى هستيم كه) به مكّه مى رويم (و الآن برگشته و عازم نجف هستيم). آمدند از مشاهده وضع حال ما؛ مطمئن شدند. گفتند: اين چه وقت است كه مى آييد؟ قصّه خود را نقل كرديم. گفتند: اين هور كه مى گوييد، چيزى نيست كه كسى بتواند از آن عبور كند، زيرا كه جاى گود و غير گود آن؛ معلوم نيست. خصوصا كه فصل بهار بود، و وقتى بود كه رود فرات طغيان مى كرد، و نهرها و هورها بسيار پر آب تر و عميقتر و وسيعتر شده بود، راه عبور ندارد، و قافله ها هميشه از آن راه گردان مى كنند، فلذا بايد قافله شما فردا عصر به اينجا برسد. اكنون همين جا باشيد، تا فردا عصر كه قافله آمدند، صدق كلام شما معلوم مى شود؛ والّا دروغگو و خيانت كاريد. و در چادر شيخ آنها وارد شديم. شيخ گفت: شما از كجا؟ و از چه راه آمده ايد؟ گفتيم: ما از سماوه و از نهر عامور مى آييم. گفت: سبحان الله، راه متعارف سماوه به نجف اين راه نيست، و از نهر چگونه عبور نموديد با اين شتر و قاطرها؟ و حال آنكه عميقي آن نهر؛ به حدّي است كه اگر كشتى در آن غرق شود، ديلك آن هم نمايان نخواهد بود. مانديم تا فردا قافله پيدا شد، و از تهمت بيرون آمديم؛ اين (عنايت مهدوى عليه السلام برقرار) بود تا مراجعت (به وطن). چون از برابر نجف عبور كرديم، من با شتر به نجف آمده، شتر را در نزد باب ساعت خوابانيدم. پس از

زيارت حضرت امير المؤمنين (صلوات الله عليه) مراجعت كردم. پس وارد شديم بر (سمت) خانه خود (در كوفه). آن ناقه ما را آورد تا مقابل قبر ميثم تمّار، و در آنجا به زمين خوابيد. ديدم حالت ضعف و ماندگي پيدا كرده. پس نزديك گوشش رفته، و آهسته به او گفتم: مأموريت تو تا كوفه است. تو مأمور هستي ما را به كوفه برساني. بنا بود كه تو ما را به منزلمان برساني. بر او سوار شدم. چون اين حرف را شنيد، في الفور شتر برخاست، حركت نموده و به راه افتاد، و راه را ادامه داد، تا در كوفه، ما را به خانه اي كه در كوفه سكني داشتيم؛ رسانيد، و زانو به زمين زد. من نه او را فروختم، و نه كشتم، بلكه به حال خود گذاشتم، ديگر او را رها نمودم، و از خدمت معافش كردم، و پس از آن، آن ناقه؛ روزها براي چرا به بيابان كوفه مي‌رفت، اوّلِ روز از منزل بيرون مي آمد، و رو به صحرا نموده، و به چرا و علف خوردن مشغول بود، بدون اينكه كسي او را مواظبت و نگاهباني كند، و در آخر روز به جايگاه خود كه در منزل ما داشت، بر مي گرديد. و شبها در خانه مي‌خوابيد، و پس از چندي؛ مُرد.

مدّتها بر اين منوال بود و منتظر وعده امام عليه السلام بودم؛ و چون مدّتي گذشت، تا يك روزي صبح؛ بعد از نماز نشسته؛ و مشغول تسبيح بودم. سفره ناشتايي پهن، دست به غذا دراز نمودم، ناگاه شنيدم كسي ندا مي كند، آوازي شنيدم: دو مرتبه به فارسي: حاج محمّد، صاحب الأمر عليه السلام ينتظرك بالمسجد السّهلة؛ يعني صاحب الأمر (صلوات الله عليه) انتظار تو را در مسجد سهله مي كشد. دلم از جا كنده شد. به بچه ها گفتم: چنين صدايي شنيديد؟ گفتند: خير، تو هميشه از اين حرفها مي زني. خود را به غفلت زدم. طولي نكشيد آوازي را شنيدم كه ندا كرد سه مرتبه به عربي: حجّة بن الحسن عليهما السلام يناديك بالمسجد السّهله؛ حجّة بن الحسن ندا مي دهد تو را در مسجد سهله. باز به بچه هاي خود گفتم: چنين آوازي نشنيديد؟

گفتند: خیر؛ این خیالات چیستند که می کنی؟ باز خود را به غفلت زدم. طولی نکشید آوازی را شنیدم که فرمود: یا حاجی محمّد ان کنت ترید تری صاحب الزّمان فامض الی السّهله؛ اگر می خواهي حضرت حجّت را ببینی، برو به مسجد سهله. پس برخاستم و با پای برهنه به درب خانه دویدم. رو به مسجد سهله حرکت کردم. و از راه نخلستان؛ به سرعت روانه مسجد سهله شدم. گویا مرا در میان زمین و آسمان می بردند، و پایم به زمین نمی خورد. به فاصله اندك زمانی به درب مسجد سهله رسیدم. با اینکه زمین به واسطه بارش، گل یا تر بود، امّا حسّ تری نکردم. چون نزدیك مسجد شدم، درب بسته بود. در کار خود متحیّر گشتم، و پیش خود گفتم: این ندا چه بود؛ که مرا ندا کرد؟ پس دیدم مردی (از طرف مسجدي که معروف به مسجد زید است) می آید رو به مسجد سهله. با هم ملاقات کردیم، و با هم قدري آمدیم، تا رسیدیم به درب اوّلی که در فضای قبل از مسجد است. نزد عتبه درب ایستاد، و تکیه کرد بر دیوار طرف چپ، و من مقابل او نزد عتبه درب ایستادم، و تکیه کردم به دیوار دست راست، و نظر به او می کردم، و او سرش را پایین انداخته بود، و دستهایش را از عبایش در آورده بود، و دیدم خنجري به کمربندش بسته است. ترس مرا گرفت، و در خیال افتادم. پس دستش را بر درب گذاشت، صدایي از زیر دهلیز شنیدم؛ که فرمود: خضیّر افتح الباب. ای خضر باز کن. شخصي جواب داد: لبّیك. مقارن با ورود من؛ درب باز شد. و درب حرکت کرد. قبل از آنکه کسي باز کند، از داخل باز شد. پس داخل فضاي اوّل شد، و من هم از عقب او داخل شدم، و با رفیقش ایستاد، و من به آنها نگاه می کردم، وارد شدم. دیدم همان سیّد معظّم مفخّم، در زیر دهلیز؛ تکیه به دیوار دارد، و در پیش روی او، همان خِضِیِّر معهود ایستاده، صحبت می نمایند. تکلّم می کردند به لغت عربی فصیح، به آواز

رسا و کلمات واضحه؛ و من بسیاری از لغات عرب را می دانستم؛ و مع هذا، اصلًا و ابدًا معنی آنها را نمی فهمیدم. پس حضرت رو به من کرد. فرمود: حاج محمّد، برای چه اینجا آمده ای؟ عرض کردم: کاری نداشته ام! فرمود: آیا حاجتی، مطلبی نداری؟ مرا غفلت گرفت. عرض کردم: خیر آقا و مولای من!! حاجتی جز سلامتی شما ندارم. رو به خضیّر نموده، مشغول صحبت گردید. من در دلم افتاد که باید به مسجد رفته اعمال را بجا آورم!!! و داخل مسجد می شدم و متحیّر بودم که آیا آن حضرت است یا نه؟ چند مرتبه نگاه کردم از عقب سر خود، دیدم با رفیقش ایستاده است. داخل مسجد شدم، رفتم اعمال را بجا آوردم. و تا قدري از روز گذشت، در مسجد بودم. پس برخاستم که برگردم نزد اهل خود، آمدم زیر دهلیز. باز ایشان را مشغول مذاکره یافتم. باز آن حضرت رو به من کرد. فرمود: حاج محمّد، آخر کاری مطلبی نداری؟! عرض کردم: خیر آقا، هیچ مطلبی ندارم!!!!! پس مرا گذاشت و با خضیّر مشغول صحبت شد. من در دلم افتاد که: باید دیگر بیرون روم!!!!! بیرون آمدم. چون وارد صحرا شدم، متنبّه شدم که چرا زیارتی ننمودم، و حاجتی نخواستم. برگردیدم، درب را بسته دیدم. درب را کوبیدم. پس از زحمت (و اصرار) بسیار، خدمه از ته خانه های خود جواب دادند: کیست کوبنده درب؟ گفتم: منم. گفتند: امروز که وقت باز کردن درب نیست، عقب کار خود برو. گفتم: الآن درب باز بود، و من به مسجد بوده ام. گفتند: پاشیده (بیهوده) سخن مگو، این کلیدها است که در نزد ما محفوظ اند. فهمیدم آن فیضی بود که دیگر بدان نخواهم رسید.

بعد شیخ حسن خادم مسجد سهله را ملاقات کردم. پس سؤال کرد: تو دیشب در مسجد بودي؟ گفتم: نه. گفت: چه وقت داخل مسجد شدی؟ گفتم: صبحی. گفت: پس کی درب را باز کرد؟ گفتم: غتّامه و گوسفند دارها که در مسجد

بودند. خندید و رفت. و حاج محمّد کوفی مذکور می گوید: آن دهلیز، همان دهلیز قدیم است که الآن مسدود، و درب پهلوی آن درب دیگر باز کرده اند.

دعوت برای رفتن در سهله: جناب حجة الاسلام علی مرعشی؛ به نقل از جناب حاج جواد خلیفه؛ و ایشان نیز از پدرش شیخ صادق (که خواهر زاده شیخ محمد کوفی بوده)؛ و او به نقل از حاج محمد کوفی، دایی‌اش فرمود:

شبی در کنار شط کوفه (احتمالا محاذی منزلش) پس از گرفتن وضو، آماده نماز بودم، ناگهان شخصی به نزدم آمده، و از من به اصرار خواست، تا با او به مسجد سهله برویم، وقتی با او به مسجد سهله آمدیم، در بسته بود! آن مرد ناگهان چنین صدا زد: خضر خضر! کسی از داخل مسجد چنین پاسخ داد: بلی مولا! آنگاه همان مرد درب بزرگ مسجد سهله را با آن کلون بزرگ باز کرد، و ما به اتفاق یکدیگر وارد مسجد شده، و نماز گزاردیم. آن شب را تا به صبح در مسجد ماندم، خسته شدم، پس با آن مرد خداحافظی کرده، و از جایم برخاستم، تا به خانه باز گردم. وقتی به درب مسجد رسیدم، با حیرت آن را بسته یافتم، با ناراحتی به سراغ خادم رفته، و اعتراض کنان از علت بسته بودن درب مسجد پرسیدم، او با تعجب گفت: من از اول شب درب مسجد سهله را بسته بودم، و دیگر آن را باز نکرده بودم. شما در مسجد چه می کردید؟ و چگونه وارد شدید؟ آن وقت بود که فهمیدم آن شب را خدمت حضرت بقیة الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گذرانده‌ام، و حضرت خضر علیه السلام را نیز دیده‌ام.

توضیح: بجز مشهد مهدويّ علیه السلام در کنار شط کوفه، و کنار درب اولی مسجد سهله، این واقعه گواه بر این است که: مسکن حضرت خضر علیه السلام هم اکنون نیز در مسجد سهله می باشد.

❖ در زمان مرجعیت مرحوم آیت الله سیّد ابو الحسن اصفهانی، و در ایامی که نیروهای نظامی بریتانیا؛ عراق را اشغال کرده بودند؛ و مردم با آنها درگیر بودند، نیروهای اشغالگر برای لطمه به مرحوم سید؛ که سدی منیع در برابر آنها بود؛ و برای ایجاد اختلاف و درگیری میان شیعیان؛ با بکارگرفتن یك نفر مزدور قسی القلب طماع؛ در ماه صفر ۱۳٤۹ هـ.ق و نزدیك موسم اربعین؛ در صف نماز جماعت پدرشان؛ در صحن حرم امیرالمؤمنین علیه السلام؛ در حالیکه مملو از نمازگزاران و مأمومین نماز سید بود؛ بین نماز مغرب و عشاء؛ فرزند ایشان آقا سید حسن را (که اداره کننده دستگاه مرجعیت سید؛ و از نظر علم و تقوی شایسته جانشینی پدر بود) سر بریدند! و قاتل برای حفظ خود از واکنش مردم؛ به پاسگاه نیروی انتظامی نزدیك صحن پناه برد، مرحوم سید نماز عشاء را خواندند، و بعدا هم قاتل را عفو کردند!! امّا مرحوم سید در فکر این شد که از امر ریاست و زعامت کناره گیرد، و درب منزل را به روی خودی و بیگانه ببندد.



در صحن علوی علیه السلام
نماز جماعت مرحوم
آیت الله آقا سیّد
ابو الحسن اصفهاني

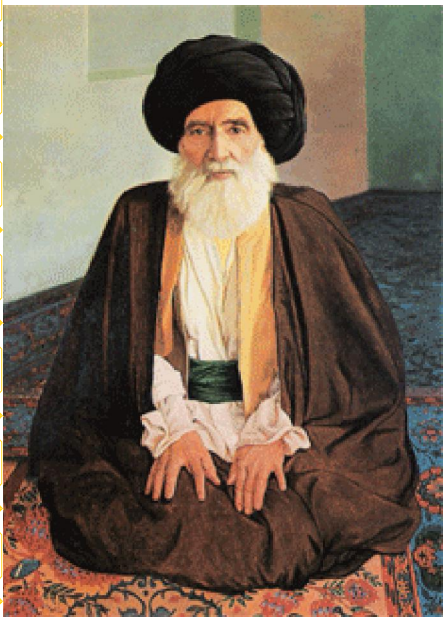

حاج شيخ احمد قاضي زاهدي (در كتاب شيفتكان ج۲ ص۱٦۹) نقل كرده است از عالم بزرگوار و متّقي، آقاي شيخ محسن انصاري؛ كه مدّتها نجف اشرف بودند، اين مطلب را نوشته اند: زمان مرحوم آيت الله آقاي سيّد ابو الحسن اصفهاني (رحمة الله عليه)، در نجف اشرف معروف شد كه؛ شيخ محمّد كوفي از كوفه به مسجد سهله مي رفت، يكدفعه متوجّه مي شود كه طرف دست راست ايشان، آقاي بزرگواري ظاهر شدند، و فرمودند: شيخ محمّد، كجا مي رويد؟ عرض مي كند: به مسجد سهله مي روم. فرمودند: گذران زندگي شما از كجا است؟ عرض مي كند: آقاي آقا سيّد ابو الحسن در ماه، چند ديناري به من عطا مي فرمايند. فرمودند: به ايشان بگوييد: در دهليز خانه بنشين، و به فقرا رسيدگي كن. بعد فرمودند: وَنَحْنُ نَنْصُرُكَ. متوجّه ايشان شدم، ديدم غائب شدند.



و سپس راوي (شيخ محسن انصاري) نوشته: من از فرزند (دوم) آيت الله شنيدم كه: وقتي آقا اين مطلب را از شيخ محمّد كوفي شنيد، همه روزه مقدار زيادي پول با خود مي آوردند، و در دهليز خانه، به فقرا رسيدگي مي كردند.

{۱}. شأن صدور و وجه ارسال پیام: مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی از همان جوانی و قبل از دوران زعامت دینی و علیرغم دست تنگی و محدودیت مالی؛ امّا معروف به سخاوت و اهتمام به حوائج طلاب و نیازمندان بود، و از خصوصیات معروف سید رحمه الله؛ پیگیری مستقیم از افراد برای نیازها و مشکلاتشان؛ و درمیان گذاشتن مستقیم مردم و طلاب با ایشان بوده است، و آنچه در واقعه (رسیدن پیغام) آمده که: شیخ محمد کوفی محل درآمد خود را؛ پولی که مرحوم سید به او ماهانه می داد؛ ذکر می کند، با اینکه ظاهرا او اشتغال جدی به تحصیل نداشته است، خود نشانه وسعت نظر سید برای حفظ حوزه؛ و اهتمام و رعایت نیازمندان بوده است، فلذا آنچه گفته می شود {که قبل از حادثه دردناك شهادت (آقا سید حسن فرزند آقا سید ابوالحسن)؛ برخی افراد؛ از عدم بذل وجوه توسط سیّد، و نیز منع فرزندش (متصدی عمده در اداره امور سید) از دسترسی به سید؛ شکایت داشته اند} این امور واقعیت نداشته، و صرفا جوسازی و تلاش مذبوحانه عاملان؛ برای موجه جلوه دادن جنایت شهادت سید حسن؛ و لطمه روحی به مرحوم آیت الله اصفهانی؛ و ایجاد اختلاف در میان مردم بوده است، امّا در هر صورت؛ با این فضا و شرایط؛ پیغام مزبور {در دسترس باش، و مستقیما به نیازهای مردم برس} نصیحتی حکیمانه و بر مقتضای احوال است.

همچنین از حکمتهای مضمون این فرمان و پیغام؛ ایجاد عملکرد معکوس بر خلاف آنچه متعارف است؛ و نیز نقشه دشمن بوده است، در چنین مواردی که حادثه امنیتی؛ همراه با فاجعه ای اتفاق می افتد، بطور معمول؛ اگر شخصیت مورد هدف؛ تنها و بی محافظ بوده؛ دارای محافظ و همراه می شود، و اگر محافظ و همراه داشته؛ بر تعدادشان افزوده می شود، و اگر قبل حادثه تماس مستقیم با مردم داشته؛ این ارتباطات مستقیم؛ یا حذف شده؛ یا تقلیل یافته؛ یا در نظارت حلقه

های متعدد امنیتی؛ انجام می گیرد، و کارهایی که نتیجه همه آنها؛ سخت شدن دسترسی مستقیم عموم مردم به مقام مرجعیت می گردد، و این امر بر خلاف مقصود امام زمان علیه السلام از داشتن وکلای دوران غیبت؛ بوسیله فقهاء و صلحاء می باشد، و نقض غرض و خاصیت وجودی آنهاست، ضمن اینکه موقعیت مردمی و محبوبیت اجتماعی او؛ بواسطه حفاظهای امنیتی و فاصله های دفتری تضعیف شده، وبالتبع نقش اجتماعی او نیز ضعیف خواهد شد، و این امر منجر به رشد نفوذ و رخنه دشمن در میان جامعه اسلامی است، حضرت امام زمان علیه السلام با این پیغام؛ هم مانع کاهش رسیدگی به امور مردم شدند، و هم مانع افت نفوذ مرجعیت دینی در میان جوامع مؤمن گردیدند، و هم توطئه دشمنان را خنثی فرمودند.

{۲}. وسعت توجه علما به پیام: همچنانکه قبلا تشریح شد، بعد از شهادت مظلومانه فرزند ارشد ایشان (آقا سید حسن)؛ مرحوم آیت الله اصفهانی، قصد اعتزال از مراجعات مردم را داشته است، که شیخ محمد کوفی این پیغام را می آورد، فلذا اصل این پیغام؛ و موضوع آن؛ برای منع سید از عزلت؛ و استمرار اهتمام او به رفع نیازهای مردم بوده است، امّا در ادامه این پیغام (که عنوان توقیع به خود می گیرد) منشأ استنباطات و استعمالات وسیعی می شود.

مرحوم آیةالله حاج شیخ مرتضی حائری؛ از یکی از مراجع تقلید نقل می کند، که از مرحوم آیةالله اصفهانی پرسیده بود: آیا شما مطمئن هستید که وجود مقدّس حضرت بقیّةالله، أرواحنافداه، در مورد این دست و دل بازی شما؛ در صرف وجوهات؛ رضایت دارند؟. مرحوم آیةالله اصفهانی، به این پیغام استناد کرده بود.

همچنین مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری نقل می کردند: زمانی که، رضاخان پهلوی حکم کرد همه را به اتّحاد شکل؛ و اینکه کت و شلوار بپوشند؛ و

کلاه پهلوی بر سر بگذارند، و بعدًا هم حکم شد که کلاه شاپو به سر بگذارند. روحانیون از این قانون معاف بودند، ولی مدرك می خواستند. مقداری که از دست آقای آقا سیّد ابوالحسن بر می آمد، از دادن مدرك مضایقه نداشت، از یکی از علمای معاصر؛ که ایشان راجع به اجازة امور حسبیّه، یا اجازاتی که مانع از تغییر لباس روحانیت می شود، به آقای آقا سیّد ابو الحسن اعتراض کرده بودند. و ایشان، اعتراضشان بر آقا این بوده که: با صدور اجازات مانع شاپو؛ اجازات اصلی ایشان سست می شود. آقا در جواب فرمودند: دستور کتبی از امام زمان علیه‌السلام آمده است، به توسّط شیخ محمّد کوفی (علی الظّاهر)، و در آن موقع قدری گشتند، و عین دستور را پیدا نکردند، که مفادّش این بوده که: ایشان وظیفه شان همین است.

مطلب فوق در یادداشتهایی خطی مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری ص۱۱۹ با جزئیات بیشتری آمده است: از حوادث و داستانهای مسلّم مربوط به رسیدن به خدمت آن حضرت»؛ جریان آقای شیخ محمّد کوفی است، که (آیت الله) آقای امام سدهی، {که بسیار سیّد صالح و درستی بود، و من (نگارنده) کاملًا ایشان را می شناختم، و با ایشان آمد و شد داشتم}، به خطّ خودشان از آقای کوفی نقل کرده اند، که ضمیمه این دفتر شده؛ و نیز (آیت الله) آقای سیّد کاظم شریعتمداری نقل کردند: ایشان به (آیت الله) آقای سیّد ابوالحسن اصفهانی اعتراض کرده بودند که: اجازه امور حِسبیّه یا اجازاتی که مانع از تغییر لباس روحانیّت می شود؛ (چون در زمان رضاخان پهلوی قلدر، همه را مجبور می کردند که برای هم شکل شدن؛ کت و شلوار بپوشند، و کلاه پهلوی به سر بگذارند، بعدًا هم دستور دادند که کلاه شاپو به سر گذارند، ولی روحانیّون از این قانون معاف بودند، امّا مدرك می خواستند؛ مدرکی که از دست مرحوم سیّد ابوالحسن می آمد مضایقه نداشتند، ولیکن آقای شریعتمداری اعتراضشان به این بود که: اگر ایشان مدرك بدهند،

اجازاتشان سست می شود. ولی ایشان گفتند: از امام علیه‌السلام دستور کتبی، توسّط همین شیخ محمّد کوفی (علی الظّاهر) برای این کار آمده است. ولی در آن موقع قدری گشتند تا عین دستور را که مفادش این بود {ایشان وظیفه شان همین است} پیدا کنند، امّا پیدا نکردند.

مرحوم آیت الله شیخ محمود ذاکر زاده تولائی می گوید: من در عصر آن بزرگوار (مرحوم آیت الله اصفهانی) از کسانی بودم؛ که گاه اشکال وایراد؛ به سبك معظّم له؛ در رهبری معنوی ومذهبی جهان تشیّع داشتم، و این ایراد تا هنگام تشّرف به عتبات عالیات؛ و دیدار خصوصی با آن مرحوم ادامه داشت. به همین جهت هم، آنجا وقتی به محضرش رفتم؛ اشکالات خود و دیگران را گفتم، و آن بزرگوار با کمال سعه صدر وگشادگی چهره، جواب همه اشکال و ایرادهای مرا داد، و سر انجام فرمود: من دستور دارم که اینگونه عمل کنم. گفتم: از کجا وچه کسی دستور دارید؟ فرمود: از چه کسی می خواهید دستور داشته باشم؟ گفتم: یعنی از امام عصر علیه‌السلام؟ فرمود: آري. و برخاست درب صندوق خود را گشود، و پاکتی را از آنجا برگرفت، و به دست من داد. من به مجّرد این که پاکت را گرفتم؛ مضطرب و منقلب شدم، با حالتی وصف ناپذیر کاغذ را از پاکت در آوردم، و آن را خواندم، که از جمله این عبارت در آن نوشته شده بود: {بسم الله الرحمن الرحیم یا سیّد ابو الحسن، ارخص نفسك، و اجلس فی دهلیز بیتك، و لا ترخ سترك، و أعن (أغث) شیعتنا و موالینا، نحن ننصرك ان شاءالله (المهدی) (یعنی) بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر. ای سیّد ابو الحسن! خود را ارزان کن، و در اختیار همگان قرار بده، و در بیرونی منزلت بنشین، و درب را به روی کسی نبند، وپرده بین خود ومردم قرار مده، و به داد و کمك پیروان و دوستان ما برس، که ما ترا یاری می کنیم، ان شاء الله}.

پرسیدم: این توقیع شریف را به وسیله چه کسی دریافت داشته اید؟ فرمود: به وسیله مردی عابد و پارسا و با تقوا؛ به نام شیخ محمّد کوفی، که از هر جهت مورد وثوق و اطمینان است. اجازه گرفتم تا از آن نسخه ای بردارم، مشروط بر اینکه تا سیّد در قید حیات است؛ ابراز نکنم.

مرحوم آیة الله بهجت (از شاگردان آیت الله اصفهانی) نیز نقل کرده اند: آقا سید ابوالحسن اصفهانی برای یکی از علماء سُنّی مجلس فاتحه اقامه کرد. شخصی به ایشان اعتراض می‌کند که: چرا از سهم امام علیه السلام این گونه مجالس را برگزار می کنید؟ ایشان به شخص معترض ورقة سبزی را نشان داده بود (که بنابر نقل) به خطّ و امضای حضرت غایب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود، و ایشان هم یقین کرده بود که ورقه از جانب حضرت است، که به مرحوم سید اجازه داده بود که: سهم امام را در آنچه موجب اعتلای مذهب حق است صرف نماید.

{۳}. وسعت کاربرد و استناد به این پیغام: روی این بیانات و رویکردها، دیگر مراجع تقلید، صدور این پیام را به افتخار مرحوم آیةالله اصفهانی، تلقّی به قبول کرده بودند. {البته محل استناد آن، صرفا در رفع حوایج ضروریه فقراء و تامین نیازهای واقعی حوزه هاي علمیه برای نشر معارف الهیه است، و به معنی مصرف بی حساب و صرف در تشریفات و اضافات و غیر ضروریات نیست}.

{٤}. پیغام شفاهی یا توقیع مکتوب: برخلاف شیوع و شهرت تدریجی مربوط به این پیغام که (در هر نقل تفصیلاتی هم اضافه شده و نهایتا) عنوان توقیع به خود گرفته است، (بلکه در هر نقل به مناسبت کاربرد و موضوعی طوری تلقی می شود که برای هر کدام فرمانی مستقل و مجموعا فرمانهایی مکتوب از ناحیه مقدسه رسیده است)، امّا کل این ماجرا همان پیام شفاهی نقل شده توسط شیخ

محمد کوفی بوده، (در دسترس مردم باش و به نیازهایشان برس)، که با تفسیرها و کاربردهای مختلف از: رخصت صرف وجوه در هرجا؛ و برای هرکی؛ تا اصدار اجازه دریافت و صرف وجوه برای هر معممی، تا اجازه اجتهاد (جهت منع خلع لباس) و... مطرح و روایت و بعضا مورد تشبث و تمسك و استدلال بر ای توجیه رویکردهای دیگران نیز واقع شده است، و بنا بر تحقیق؛ این امر در اصل: تنها یك پیغام (به صورت شفاهی) بوده است. وقتی این پیغام شفاهی به مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رسانده می شود، ایشان برای محفوظ ماندن نص پیغام؛ و نیز ارائه آن (احیانا) در پاسخ مترددین و منکرین؛ از آورنده (مرحوم شیخ محمد کوفی) خواسته بودند که این پیام را مکتوب کند، آورنده (شیخ محمد کوفی) نیز فی المجلس؛ این پیغام را بر کاغذ (سبز) دم دستی که داشته نوشته، و چون از حضرتش آنرا نقل کرده بود، در آخر پیغام؛ نام حضرتش (المهدی علیه السلام) را می نویسد، فلذا اینکه در برخی از نقلها، به عنوان "توقیع" نقل شده است؛ دقیق نبوده، و منشأ عنوان توقیع گرفتن؛ نیز این ماجرا بوده است.

{۵}. تحقیق متن پیغام شفاهی: بنابر اینکه شخص مورد ملاقات مرحوم حاج شیخ محمّد کوفی شوشتری؛ بین مسجد کوفه و سهله؛ خود حضرت ولیّ عصر (صلوات الله علیه)، بوده باشند، پیغام شفاهی که برای مرحوم سیّد آمده، مورد تحقیق قرار گرفت، کاملترین نسخه آن؛ که با این مضمون بوده؛ در اینجا ارائه می شود: {قل له: یا سیّد ابو الحسن، أَرْخِصْ نفسك و لا ترخ سترك، و اجلس فی دهلیز بیتك، (× و اجعل مجلسك فی الدّهلیز) و أعِن شیعتنا، و أغث موالینا، و اقض حوائج النّاس، نحن ننصرك، ان شاء الله} (یعنی) به او بگو: خودت را ارزان کن، و پرده فروميانداز (در دسترس عموم باش) و بنشین در ورودی خانه ات (محلّ جلوس خود را در ورودی خانه قرار ده که همه مردم به آسانی بتوانند به تو

دسترسی داشته باشند)، و کمك کن شیعیان ما را، و فریاد رس دوستان ما را، و نیازهای مردم را برآورده کن، ما تو را نصرت و یاری خواهیم کرد، ان شاء الله.

تکمیل: در وقایع متعددی؛ مرحوم شیخ محمد کوفی؛ برای افراد دیگری هم؛ پیغام یا نظر حضرت عليه السلام درباره ایشان یا سؤالاتشان را برده و نقل کرده است:

رحمه الله مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی (از تلامذه مرحوم آیت الله قاضی) به مناسبت بیان ارتباط مرحوم شیخ محمد کوفی با ناحیه مقدسه نقل کردند که: یکی از فضلای نجف اشرف در ایام تحصیل؛ خود را دارای استعداد و توانایی برای سه رشته اصلی روحانیت (تدریس دروس عالیه تا مرجعیت - منبر و تبلیغ - تحقیق و تألیف) می دیده است، امّا از آنجا که اشتغال به هر سه رشته مشکل است، فلذا برایش این سؤال پیش می آید که: آیا از میان این سه مسیر (مرجعیت، منبر، تألیف) برای من کدام رشته بر دو رشته دیگر ترجیح داشته؟ و آیا کدامیك وظیفه اصلی من بوده؟ و بالاتر از همه؛ نظر حضرت امام زمان عليه السلام به کدام مسیر برای من است؟ برای تشخیص این امر؛ و دریافت پاسخ از ناحیه مقدسه؛ چهل شب چهارشنبه، به مسجد سهله رفته، و در آنجا به عمل استجاره پرداخته، و متوسل به حضرت مهدی عليه السلام می شود، بعد از اتمام اربعین؛ مرحوم شیخ محمد کوفی از طرف حضرت صاحب الأمر عليه السلام پیغام شفاهی می آورد که: {پاسخ سؤال شما این است: منبر برو، ما تو را حفظ می کنیم}، این پاسخ تکلیف آن شیخ فاضل را مشخص کرد؛ که باید از دو رشته مرجعیت و تألیف منصرف شده، و منحصرا به منبر و تبلیغ بپردازد، فلذا همه اشتغالات خود را متمرکز می کند در مسیر منبر، و مرتبا در بلاد مختلف عرب و عجم منبر می رفت، و منبرهایش هم خوب بود، و مورد توجه مردم واقع شده بود، امّا سالها بعد؛ برنامه منبر رفتن را ترك کرده، و تدریجا باب تدریس سطوح عالیه را باز کرده و آخرالأمر هم به مرجعیت مشغول شد.

توضیح: نظیر این کسب تکلیف و درخواست تعیین برنامه و مسیر از سوی ناحیه مقدسه بوسیله اربعین عمل استجاره و مسجد سهله، برای یکی دیگر از علماء نیز رخ داده است، که شرحش بعدا می آید.

آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی، نقل کرده است: که مرحوم حاج شیخ محمّد کوفی برای یکی از فقها، چنین پیغام آورده بود: نماز حضرت ولی عصر علیه‌السلام را ادامه بده.

همچنین در مورد یکی از علما که نامش را فاش نکرده بود، از محضر حضرت شنیده بود که: فلانی، بسیار خوب است، جز این که گاهی به ذهنش می رسد که: من نیز کسی هستم. (یعنی حالت اعجاب به نفس بر او عارض می شود).

❖ در واقعه تشرّفی که در مسجد کوفه برای شیخ محمد کوفی رخ داده؛ استفسار ناحیه مقدسه از علماء و فضلای حوزه نجف اشرف (به طور تفصیل) انجام شده است: در اینجا واقعه تشرّف مسجد کوفه را نقل می کنیم، اگرچه مربوط به مسجد سهله نیست، امّا بجهت اینکه گزارشی از توجه ناحیه مقدسه به اهل علوم دینی و استفسار تفصیلی از احوال ایشان بوده، و مربوط به بحث فوق، و مناسب به ذکر در این مقام است:

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص۱۲۰، المسك الأذفر مسكة۵۷) نقل کرده است: دیدن جناب حاج شیخ محمّد کوفی است آن حضرت را در مسجد کوفه و نشناختنش؛ در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر جمادی الأولی سنه هزار و سیصد و پنجاه و هفت در مسجد سهله، خبر داد ما را ایضًا جناب آقا میرزا محمّد علی از کتاب مذکورش، از جناب حاج شیخ محمّد تستری، پسر حاج محمّد طاهر نزیل شریعه کوفه.

همچنین آقای حاج شیخ علی محمد ابن العلم (۱۳۲۸-۱۴۱۲ هـق) در نامه ای به مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی؛ چگونگی تشرّف شیخ محمد کوفی شوشتری را که برای ایشان بی واسطه نقل کرده بوده؛ استفسار می کند، و آیت الله خوئی هم؛ آنچه را که از صاحب واقعه شنیده؛ به قلم خود برای "ابن العلم" می نویسد، و این مرقوم نمودن بخط خویش؛ نشانه اعتبار و اهمیت آنست.

همینطور مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی (وصی مرحوم آیت الله قاضی) نیز این واقعه را از شیخ محمد کوفی نقل می کند، که مرحوم آیت الله سید محمد حسین لاله زاری این روایت را در جنگ مخطوط خود مکتوب کرده است.

توضیح: در اینجا گزارش جامع این واقعه (که در آن روایات و نقلهای متعدد ملاحظه شده است) ارائه می شود:

حاج شیخ محمّد کوفی گفته است: در حدود سنه هزار و سیصد و سی و پنج (هجری قمری)، در سن بیست سالگی، قصد مسجد کوفه نمودم، در شب هیجدهم شهر رمضان، که در شب نوزدهم و شب ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)، و شب بیست و یکم، شب وفات آن جناب را بیتوته کنم، و در آنجا احیا نمایم؛ و تفکّر در این امر عظیم و حادثه بزرگ بنمایم، و عزاداری کنم. و به ذهنم خطور کرده بود که: چقدر خوب است چشمم به جمال حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) منور شود، و تسلیت بگویم. بدین قصد از نجف حرکت به سمت کوفه نمودم. چون هوا گرم بود؛ قبل از دخول مسجد؛ به سمت نهر احمیدیّه که قدری بالاتر از مسجد کوفه بود؛ رفته، و جهت رفع گرما قدری آب به خود زده، و بعدا وارد مسجد شده، رأسا به محراب حضرت امیر علیه السلام؛ مقام مشهور به مقام أمیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)

مشرّف، و پس از اذان مغرب؛ نماز مغرب و عشا را بجا آوردم، و پس از نماز؛ جهت افطار حركت كردم. و برخاستم بروم؛ به يك طرفى از اطراف مسجد؛ و افطار كنم، و نان و خيار همراه داشتم. پس متوجّه به طرف شرقى مسجد شدم. همين كه از محراب مذكور قدرى دور شدم؛ چون از طاق اوّل گذشتم؛ و به طاق دوّم رسيدم، در مقام غير معروفه حضرت امير عليه السلام؛ ديدم بساطى فرش شده، و فرشي گسترده است، و شخصى بر روي آن به پشت خوابيده، عبا به خودش پيچيده، و عبايش را تا سينه كشيده، و بر آن فرش خوابيده، و شخص معمّمى هم خيلى مؤدب نزد او نشسته است، به زىّ اهل علم. شخص نشسته مرا به نام صدا كرده و گفت: شيخ محمد! كجا مى روى؟ و صدا زدند، و با زبان شوشتري؛ گرم و پر مهر گفت: شيخ محمّد، بنيش! همين جا افطار كن. (بيا بنشين اينجا نزد ما افطار كن)، و تعجب كردم، و شگفت زده از اينكه؛ من او را نديده ام، امّا او مرا با نام و نشان صدا مى زند، و اين مرد ناشناس؛ نام مرا از كجا مى داند؟! و از نيّت من آگاه است؛ كه به قصد افطار به ايوان رفته ام، جواب دادم: مى خواهم بروم جايى افطار كنم، (و افطار من آن شب نان و خيار چنبر بود). پس سلام كردم به او. جواب سلامم را داد، او را نگريستم؛ امّا به هر حال فرش خود را افكندم، و در كنار آنها نشستم، من هم غذاى خود نزد آنها برده، و در جنب آنها نشستم، و افطار را كه بسيار ساده بود؛ گشوده، و او را به افطار دعوت كردم، و او پاسخ داد كه: افطار كرده ام. افطار خود را شروع كردم، پس آن شخص؛ شروع كرد از احوالپرسى علماى نجف، و همه علما و افاضل موجود نجف را يك يك اسم برد؛ و از حال آنها سؤال كردن؛ و حال يک به يک را سؤال نمود، و من پاسخ دادم و من مى گفتم: بخير و عافيت است. تا تمام شدند، و يكنفر از آنها باقى نماند. من تعجب از كثرت اطلاع او نمودم، سپس شروع

نموده، و باز از حال مرحوم آقا سید ابو الحسن اصفهانی سؤال نمود، گفت: سید ابو الحسن اصفهانی؛ حالش چطور است؟ چون در آن وقت مرحوم سید ابوالحسن یکی از طلاب علمی و یکنفر طلبه غیر مشهوری بود، بطوریکه اغلب او را نمی شناختند، و علت اینکه من او را شناختم؛ آن بود که من خطبه (خواستگاری) دختری نموده بودم، چون سید ابوالحسن هم (خواستگاری همان دختر) نموده بود؛ و پدر دختر؛ دختر خود را به سید ابوالحسن (به عنوان سیادت ایشان) داده بود، بدین مناسبت ایشان را می شناختم، بالجمله من با خود گفتم: این مرد حال یکساعت است که از علما یکایك احوالپرسی می کند، حالا شروع کرده از احوالپرسی طلاب، اگر حالا شروع کند و بخواهد احوال همه طلاب را؛ که دو هزار نفرند؛ بپرسد، چندین ساعت دیگر می گذرد، و تمام اوقات من فوت می شود، ولذا از ترس اینکه مبادا بخواهد حال فرد فرد طلاب را بپرسد؛ در جواب گفتم: الحمدلله ایشان و بقیه طلاب حالشان خوب است، پس در این وقت شخصی که دراز کشیده بود، کلمه ای به او گفت؛ که نفهمیدم چه گفت، و آن شخص، دیگر سؤالی نکرد، و ساکت شد. پس بنده سر صحبت را نیز باز کردم شروع به سؤال نموده، و سؤال کردم گفتم که: این آقا کیست که اول شب خوابیده است؟ جواب گفت: ایشان سیّد عالَم است، آقای عالَمند (به فتح لام)، عربهای عوام به ملّا می گویند (عالَم) ولی نظر به اینکه صحبت ما فارسی بود، توضیح خواسته و پرسیدم: آقای عالِمند یا آقای عالمند؟. این سیّد عالِم، به کسر است (یکی از علماء که از سادات است)؟ گفت: نه، این سیّد عالَم، به فتح است. منظورش را درك نکردم. فکر کردم می گوید دانشمند و مجتهد است. به همین جهت پرسیدم: ملّا و مجتهد است؟ گفت: می گویم آقاي عالَم است. باز هم متوجّه نشدم. بار سوّم پرسیدم؛ جواب داد: ایشان آقاي عالَم است. فردي که

خوابیده بود، فرمود: یَا خِضْر، دَعْهُ؛ خضر او را رها کن. پس ساکت شدم، تعجب کرده، و از این حرف خوشم نیامده، کلام او را کلام بزرگی شمردم، و گمان کردم که می خواهد این شخص را بزرگ شمارد، و در نفس (دل) خود گفتم: چقدر مبالغه می کند؟! این لقب سزاوار حضرت ولی عصر علیه السلام است، نه کس دیگر، سیّد عالَم (سرور جهان) آن حجّت منتظر (صلوات الله علیه) است. {و او (شیخ محمد کوفی) هنگام نقل این قصه زار زار گریه می کرد} و متحیّر شدم از آن کلام! و اینکه می بینم نور ساطع است بر در و دیوارها، مثل نور چراغها، و حال اینکه شب تاریك است، و در اوّلهای شب است؛ و من ملتفت نمی شدم به (سبب) این نوری که ظاهر است، و به معنی کلام این شخص که می گوید: این سیّد عالَم است، به فتح. شیخ محمّد گفت: در این اثنا دیدم آقا بلند شدند، و نشستند. فرمودند: "به من آب بدهید". ناگهان دیدم شخصی نمودار شد؛ حاضر و آماده؛ که می آید و در دست او کاسه آبی هست. کاسه آب را داد به ایشان، میل فرمودند، آن شخص جالس (نشسته) آب خواست. و آن شخص نشسته هم خورد، و این آب دست به دست چرخید تا رسید به من،آن مرد خوابیده به نشسته گفت: به شیخ محمد آب بدهید، آن آقا رو به من گفتند: بگیر بخور. او (نشسته) بقیّه را (ظرفی آب را که نزدیك بود) به من داد. من گفتم: نمی خواهم! متشکرم، تشنه نیستم، فعلا آب میل ندارم، و آب را نگرفتم؛ رد کردم! و آن شخص کاسه را گرفت، و چند قدمی که رفت، غائب شد. پس از صرف افطار برخاستم به جهت نماز در مقام محراب، که دوباره نماز بخوانم و مشغول اعمال شوم، پس آن شخص سؤال کرد از مقصد من. گفتم مقصود خود را. پس مرا ترحیب نمود، و دعا کرد مرا. پس آمدم، و به جای خود برگشتم، در مقام (محراب) چند رکعت نماز بجا آوردم، و تفکّر در مصیبت عظمای امیر المؤمنین

(صلوات الله علیه) نمودم، قدری دعا خواندم. ناگاه احساس کسالت کرده، و سر خود را به دیوار تکیه دادم، کسالت و نعاس بر من غالب شد. خوابم گرفته بود. گفتم: کمی بخوابم، آنگاه برخاسته، و به عبادت و مراسم شب احیا بپردازم. با این اندیشه و نیّت برخاستم، و رفتم در ایوان مجاور خوابیدم. به خواب رفتم، ساعتی بیشتر نشد، بیدار شدم. و بیدار نشدم مگر اینکه دیدم هوا روشن است مثل روز! نزدیك است که آفتاب طلوع کند! (بقدری) هوا روشن شده است که من درز آجرهای دیوار مقابل را به خوبی می دیدم، یقین کردم صبح شده، بسیار افسوس خوردم، که آمده بودم شب را به عبادت احیا نمایم؛ خوابم برده است، و دیشب بیدار نشدم بجهت دعا و تهجد، ناراحت شدم که چرا خوابم برد؛ و احیاي شب قدر به آساني از دستم رفت، و از بهره ها و فیوضات آن محروم گشتم. بنا گذاردم ملامت کردن خود را؛ بر فوت شدن قصد من از عبادت؛ و بد حالی خود، و محزون بودن به جهت مصیبت آن حضرت، که چه مرا به خواب کردن در این مقام، و حال آنکه فوز من در قیام در این مقام بود، و در این اثنا در آنجا دیدم جماعتی را که صف کشیده اند، و اقامه نماز شده است، و یك نفر امام جماعت است. دیدم چند صف براي نماز جماعت تشکیل شده، و شخصیّت والایي در محراب نشسته است. که آن مردی که دیشب در صفه محراب (غیر مشهور) نزدیك محراب (معروف) خوابیده بود؛ در وسط (دیوار قِبلی) مسجد {محراب مقام أمیر مؤمنان علیه السلام} امام جماعت شده، و جمع بسیاری از علما (را که ابدا من یکی از آنها را هم نمی شناختم) در پشت سر او اقامه جماعت نموده، و شخص نشسته نیز جزء مأمومین بود. ، گفتم: اینها نماز صبح را خوانده اند، و مشغول تعقیبند؟! و نمازشان تمام شده، و از نمازشان فارغ شده، و مشغول تعقیب هستند؟ نفهمیدم نماز را خوانده اند؟ یا می خواهند شروع

کنند؟ سلام گفتم، و آنان جواب مرا دادند. وقتی خواستم بپرسم که نماز تمام است؟ یا نه؟ یکي از آن جماعت؛ آن مردی که نشسته بود (در وقت افطار)؛ از امام جماعت سؤال نمود، و گفت که: آیا خوبست این جوان (شیخ محمد) را همراه با خود ببریم؟ امام جماعت جواب داد و گفت که: نه، ایشان باید سه امتحان بدهد، {ظاهرا امتحان اول در همین واقعه مسجد کوفه رخ داده}، دو امتحان دیگر در پیش دارد، اگر قبول شد؛ می بریمش! و برای هر امتحانی وقتی معین کردند، یکی در این نزدیکی، و دیگری دیرتر؛ که وقت آخرین امتحان؛ مصادف با سن شصت سالگی احقر می شد. حاج محمّد گفت: پیش خود گفتم: اینها به یکدیگر چه می گویند؟ (بخاطر روشنی احساس شده در هوا) چون دیدم قریب است نماز صبح قضا شود؛ من بي توجّه و با عجله، از جا بلند شده؛ از کنار آنان گذشتم، به سرعت رفتم به خارج مسجد به جهت وضو، و تجدید وضو کرده (× وضو گرفته) در خارج از مسجد وضو ساختم.، و به مسجد برگشتم، و چون به مسجد مراجعت کردم، و بازگشتم تا نماز صبح را بخوانم، که دیدم هوا بی اندازه تاریک؛ و مسجد تاریك است، و هیچ کس در مقام نیست. و اثری از آن جماعت اشخاص نیست، بی نهایت تعجب کردم! چون به ساعت رجوع کردم، از کسی پرسیدم: ساعت چند است؟ گفت: دو ساعت از شب رفته است!. دقّت کردم دیدم عجب! مقدار کمی گذشته، و بیشتر از آن از شب نگذشته، و معلوم شد که هنوز اول شب است، و خواب من چندان نبوده، و بعد متنبّه شدم، و تازه دریافتم که: آقاي عالَم است، یعنی کي؛ دیدم که آن سیّد عالَم، همان حجّت منتظر (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) بود، که تمدّد نموده بود، و نوری که ساطع بود بر دیوارها، نور امامت بوده؛ و او امام جماعت بود در مرتبه دوّم؛ و آن سپیدی هوا از نور مقدس ایشان بوده است، و آن هوای متجلّی، به

انوار آن حضرت روشن و منجلی بود؛ و آن جماعت علما، خواصّ آن حضرت بودند، که اقامه جماعت نماز عشاء را نموده، و آب آوردن آن شخص و برگشتنش، از اعجاز آن حضرت (صلوات الله علیه) بوده است، و نمازی که می خواندند؛ نماز عشا بوده است. شیخ محمد کوفی گوید: بر خود تأسّف خوردم که چه فیض عظیمي را از دست داده ام، بسیار افسوس خوردم؛ که ایشان را نشناختم، بسیار غبطه خوردم، و بر سرم زدم؛ ولی هیچ فایده نداشت.

راویان واقعه گفته اند: هر وقت شیخ محمد این قضیه را نقل می کرد؛ گریه نموده می گفت: من قابل نبودم؛ که آبی را که ایشان مرحمت فرموده بودند؛ بیاشامم.

تکمیل: در ایام سالمندی؛ شیخ محمد کوفی وقتی به نجف می آمد؛ گاهی به حجره مرحوم حاج ملا باقر دولت آبادی می رفت، و شام و خواب را آنجا می ماند، و سحر مشرف می شد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، در نوبتی که شرح این واقعه را تعریف کرد، از شیخ پرسیده بودند: امتحان دادید؟ گفت: بله! حاج ملا باقر درباره آن امتحانات سؤال کرد: از امتحان درست درآمدی؟ قبول شدید؟ شیخ محمد کوفی گفت: نه خیر، آقای حاجی. ولی توضیح نداد که آن دو امتحان چه بوده است.

نکته: از این واقعه معلوم می شود که سیره حضرت امام زمان علیه السلام و خواصشان رعایت فاصله بین نماز مغرب و عشاء؛ و تأخیر فریضه عشاء تا بعد غروب شفق است، که بعد از اتمام نماز جماعت عشاء حضرت و اصحابشان، حدود دو ساعت از غروب گذشته بوده است، معادل مقداری که شیخ محمد کوفی توانسته نماز فریضه و نافله و تعقیبات مغرب خود را بجای آورده، و افطار نیز کرده، و ضمن آن مذاکره احوالات اهل علمای نجف نماید، و بعد آن هم رکعاتی نماز در مقام محراب مولا علی علیه السلام بجا آورده، و پس از آن مختصری هم استراحت کند.

تصحیح: آنچه در بررسی تواریخ {ذکر شده برای رخداد برخی وقایع (سفر حج و واقعه مسجد کوفه) شیخ محمد کوفی} معلوم شد؛ این است که:

{۱}. آن مرحوم در ابتدا در نجف سکونت داشته، و بعدا در کوفه مقیم می شود.

{۲}. واقعه مسجد کوفه مقدم بر واقعه سفر حج به همراه والدش است.

{۳}. واقعه مسجد کوفه در بیست سالگی؛ و ایام اقامت او در نجف اتفاق افتاد.

{٤}. واقعه سفر حج در وقت اقامت کوفه؛ و بعد از بارها سفر حج رخ داده است، که می تواند در دهه سوم و چهارم عمر او واقع شده باشد.

{٥}. در نسخه های طبع حجری؛ کتاب عبقری الحسان، تاریخ رخداد این وقایع؛ متخالف با واقعیت درج شده است، برای واقعه متقدم (مسجد کوفه) که در ایام جوانی و اقامت نجف بوده تاریخ ۱۳۳٥ هـ.ق نوشته شده، و برای واقعه متأخر (سفر حج با والد که بعد از ایام نجف و در ایام اقامت کوفه بوده) تاریخ ۱۳۱٥ هـ.ق نوشته شده است، فلذا این دو تاریخ با زمان رخداد این وقایع مطابقت ندارد، مگر اینکه گفته شود جای ذکر دو تاریخ در وقت نقل یا کتابت با هم عوض و جابجا شده است، و این امر ممکن و شایع است، که ناشی از تصحیف در کتابت؛ یا سهو در نقل و ذاکره راویان می باشد، که در این صورت مخالفت با واقعیت تاریخي برطرف می شود.

{٦}. اگر قضیه اشاره شده؛ خواستگاری مشترك شیخ محمد کوفی با مرحوم سید ابوالحسن؛ نشانه هم سن و سالی شیخ محمد با ایشان تلقی شود، در این صورت شیخ محمد متولد تاریخ ولادت سید) حدود ۱۲۸٤ و به نقلی ۱۲۷۷ هـ.ق می باشد، و مؤید همسالی (تقریبی) ایشان؛ حدود هشتاد ساله بودن شیخ محمد در وقت رحلت مرحوم سید (۱۳٦٥ هـ.ق) است، که برخی از راویان وقایع ایشان آنرا نقل کرده اند.

{۷}. در نسخه یکی از روایتهای این واقعه؛ برای توضیح تواریخ امتحانات

شیخ محمد آمده است: {یکی در این نزدیکی در سنه چهل، و دیگری در سنه هفتاد. که وقت آخرین امتحان؛ مصادف با سن شصت سالگی احقر می شد} دو تاریخ درج شده در این نسخه (سنه چهل - سنه هفتاد) ظاهرا صحیح نمی باشد، هم با واقعیت خارجی مخالفت دارد، که سنه هفتاد (بعد هزار و سیصد هجری قمری) که شیخ محمد در این وقت متجاوز از هشتاد سال عمر داشته است، بنابراین؛ آن سالی که مطابق شصت سالگی او بوده؛ نمی تواند سنه هفتاد باشد، و باید در حدود سنه پنجاه بوده باشد. البته تواریخ وقایع مذکوره هر طور باشد، و در هرصورت؛ به اصل وقایع و پندهای موجود در مضامین آنها خللی ندارد.

توضیح: درباره امتحانات مذکوره؛ در شرط صلاحیت شیخ محمد برای همراهی حضرت امام زمان علیه السلام از مرحوم سید مشراقی پرسیده شد، که این پاسخ و توضیح نقل شده است: ظاهرا این امتحانات؛ از قبیل امتحانات معروفه (نقصان اموال و انفس) نبوده، و آزمونهایی متناسب با آداب حضور و مصاحبت؛ در جهت سنجش میزان حضور قلبی؛ و سرعت دریافت؛ و مقدار همراهی؛ و رویکرد مناسب و بجاست، همانند: ۱- آنچه در واقعه مسجد کوفه در موضوع تعارف آب به او، ۲- و یا بحث و مناقشه درباره سید عالم به کسر یا به فتح، ۳- و یا تصوری که در وقت احوالپرسی از سید ابوالحسن نموده، که سخن را کوتاه می کند، مبادا طول بکشد، که اگرچه ممکن است رفتار وی از نظر ظاهری و وظیفه شخص معمولی معذور باشد، امّا برای کسی که می خواهد به عنوان همراه حضرت مولا مهدی علیه السلام؛ ملحق به ایشان و مصاحب همیشگی شان بشود؛ مناسب نبوده است. البته با همه این ضعفها؛ توفیقات مستمره تشرف؛ و مأموریتهای محوله عدیده به او؛ حاکی از حسن استعداد و نیکویی قابلیتهای دیگر ایشان می باشد.

تشریح: سیاق عبارت شیخ محمد کوفی در نقل وقایع خویش؛ به مانند اتفاقات بی مقدمه و تصادفی است، و غالبا به بیان مقدمات و تلاشهای خود (در نائل شدن به اتصال مقدس) نمی پردازد، فلذا نباید ساده انگاری شود، و به سبك بیان او غَرّه شد، بلکه بنابر آنچه از مطلعین نقل شده است؛ ایشان بشدت در این راه تلاش می کرده است، و هر واقعه بعد مدتها توسل و بیتوته و خدمت بدست آمده است، برای شاهد مقام یکی از نمونه تلاشهای او را در اینجا نقل می کنیم:

﴿ شش سال پیگیری مستمر برای یکبار هم لقمه شدن: مرحوم سید مشراقی نقل می کردند، که مرحوم حاج شیخ محمد کوفی به مناسبتی مطلع می شود که حضرت صاحب الأمر علیه السلام به خوراك (آبگوشت ماهیچه دست گوسفند) رغبت دارند، و این غذا نزد حضرتش مطبوع است، شیخ محمد مصمم می شود که هر طوری شده؛ ولو یکبار هم بشود؛ حضرت را با این غذا میهمان کند، فلذا هر روز در خانه اش (که در ساحل نهر کوفه و در دو کیلومتری مسجد سهله بوده) آبگوشت ماهیچه دست گوسفند درست می کرده، و می آمده به مسجد سهله و بعد نماز تحیت یا فریضه و مقداری انتظار؛ به امید دیدن حضرت در آنجا و تقدیم غذا به حضرتش؛ و سپس ندیدن حضرت؛ مشغول صرف آن غذا می شده، و احیانا اگر زائر یا عابری هم می دیده؛ او را نیز به خوردن غذا دعوت می کرده است، این برنامه را مستمرا ادامه می دهد، در گرما و سرما و آفتاب و باران، و سالها هیچ ملاقاتی میسّر نشده؛ و امکان تقدیم غذا و یا هم سفرگی نصیبش نمی شود، تا اینکه بعد از شش سال؛ روزی که طبق برنامه غذای مذکور را تهیه کرده؛ و در مسجد سهله سفره انداخته بوده، حضرت صاحب الزمان علیه السلام به هیئت ناشناس؛ میهمان سفره شیخ محمد می شوند، و در یك کاسه؛

او با حضرت هم غذا شده، و با همديگر غذا می خورند، غـذا کـه طبـق برنامـه آبگوشـت ماهيچـه دسـت گوسـفند بـوده، و برحـسب روش معمـول آبگوشـت خوردن؛ نـان را در آبگوشـت تليـت می کننـد، و براسـاس تعـاليم مکتـب وحی خوردن غذا با سه انگشت دست راست (شـصت و سـبابه و وسـطی) مـستحب است، هم شيخ محمد و هم ميهمان که امام عصر عليه السلام بـوده انـد، بـه همـين نحـو مشغول صرف تليت آبگوشت بوده اند، شيخ محمد در ضمن مشغول صـحبت بـا ميهمان هم بوده است، در خلال حرفها؛ موضوع امکان زيارت و يا هم سفرگی بـا حضرت را مطرح می کند، و از ميهمان در اين باره می پرسد که: آيا چنين چـيزی ممکن است؟ حضرت امام زمان عليه السلام می فرمايند: چطور ممکن نباشـد؛ و حـال آنکه اکنون دست او با دست تو؛ در يك کاسه هم غذا و هم لقمه است؟!

تشرّف در مسجد سهله در ايام اشغال عراق توسط انگليسيها: شخصی که در امر رؤيت حضرت امام مهدی عليه السلام در عصر غيبت کبری شبهه داشته؛ می گويد: به ذهن من بود؛ تا درباره امام زمان عليه السلام و خـواب آن بزرگـوار را ديـدن؛ يـا در بيداري خدمت آن حضرت شرفياب شدن؛ از مرحوم آيت الله حاج شـيخ محمـد تقی بهجت سؤال نمايم، تا موجب اطمينان قلب شود. قبل از اينکه سؤال و ذهنيت خود را در اين باره مطرح کنم، مرحوم آقای بهجت فرمودند: من حضرت عليه السلام را در عالم خواب ديدم؛ مگر اشکال دارد؟ (با تاکيد)، در عالم خواب ديـدم بـه سـن همان هزار و دويست سالگي، و بعضي اوقات بين سن ۲۵ تا ۳۰ سالگي؛ هر کس عاشق باشد مي تواند ببيند، و هر کس ببيند خود آن حضرت را ديده است. مگـر مي شود آن حضرت را نبينند؟ آن گاه شروع فرمودند به بيان داستان شـيخ محمـد کوفي که (ابتداء) در نجف (و بعد مقيم کوفه) بود و خيلي دلش مي خواست آقـا را

ببينند. شب در عالم رويا ديد به او گفته شد: آ شيخ محمد اگر مي خواهي آقا را ببيني برو مسجد سهله، (زماني كه عراق در اشغال انگليسيها بود و آنها محدوديت زيادی قائل شده بودند). تا حدودي نگراني بود، و وحشت داشت. شب دوم به او گفتند: مگر نمي‌خواهي آقا را زيارت كني؟ برو مسجد سهله. شيخ موضوع را با خانمش در ميان گذاشت. خانم او را ترغيب كرد و گفت برو. شب سوم مجددا خواب ديد، و همسرش او را خيلي ترغيب كرد. او تصميم گرفت كه شب برود. آخر شب رفت؛ برق هم نبود. نزديك مسجد كه رسيد؛ ديد يك نفر (به هيئت) افسر (امّا با قامت) رشيد و نوراني؛ شمشيري به كمر بسته، و نزديك درب (مسجد سهله) ايستاده، تا چشمش به افسر افتاد؛ كمي نگران شد، كه مبادا گرفتار (نيروهای اشغالگر انگليسی) شده باشد؛ آن شخص كه به هيئت افسر بود؛ يك تبسمي كرد و درب مسجد باز شد (يا باز كرد). شيخ محمد ديد مسجد نوراني است، و مثل روز روشن است، با اينكه شب بود (و چراغی نبود)، نماز و دعا خوان، و توسل پيدا كرد، و اعمال مربوط (استجاره و مقامات مسجد سهله) را انجام داد، و برگشت. از درب كه بيرون آمد؛ همه چيز تغيير كرد. در برگشتن ديد يك نفر آمده مغازه نانوائي دارد؛ براي خميرگيري و نان پزي (كه معمولا سحرها می روند) از او پرسيد: مسجد سهله چه موقعي باز مي شود؟ گفت: براي نماز صبح! از زماني كه انگليسيها آمده‌اند؛ فقط براي نماز صبح امكان حضور در مسجد فراهم است! معلوم شد همان كسي كه دم درب ايستاده بود؛ خود آقا بوده، و اين شعاع فيض آن حضرت بوده. ايشان در عالم بيداري ديدند. مگر اشكال دارد؟

توضيح: تاكيد مكرر ايشان بر جمله "مگر اشكال دارد" برای دفع شبهه از ذهن سائل بوده است، يعنی كه اين امر به عنايت الهي مربوط است، و "لؤلؤ پاك بايد

که شود قابل فیض"، خداوند توفیق معرفت به همه ما عنایت فرماید. ان شاء الله.

همچنین در نوبت دیگری مرحوم آیت الله بهجت به همان واقعه اشاره کردند: من آقا شیخ محمّد کوفی را دیده بودم، و از ایشان دو تشرّف مشهور بود که احتیاجی به سند نداشت. یکی از دو تشرّف به این شرح است که: ایشان در بالاخانه خود سکونت داشته است، صدایی از پایین می‌شنود که آقا در مسجد سهله تشریف دارند، به آن‌جا برو. آقا شیخ محمّد می‌ترسد شب راه بیافتد؛ و به مسجد برود، اعتنا نمی‌کند. دوباره صدا را می‌شنود، بالاخره خانمش به او می‌گوید: بلند شو و برو. آقا شیخ محمّد با ترس و لرز به طرف مسجد روانه می‌شود، نزدیک مسجد؛ عرب جوانی را که خنجر داشته می‌بیند و می‌ترسد، ولی آن جوان عرب به او تبسّم می‌کند، تا (اینکه) با هم نزدیک درب مسجد می‌شوند، آن عرب از پشت درب صدا می‌زند، درب باز می‌شود، و هر دو در مسجد وارد می‌شوند، و هرکدام در گوشه‌ای مشغول عبادت می‌شوند. آقا شیخ محمّد؛ پس از گذشتن مدّتی؛ تازه می‌بیند درب مسجد را باز کردند.

توضیح: اصل این وقایع به روایت کامل و مفصل در این رساله آورده شده است، نقلهای دست دوم؛ غالبا به نحو اشاره یا اختصار و بر حسب مقام سخن به شرح گوشه ای از حوادث می پردازد، ولذا در نظر سطحی حتی با اتحاد ناقل دو گزارش متفاوت به نظر می رسد، هدف از آوردن نقل مرحوم آیت الله بهجت روایت ماجرا نبود، بلکه مقصود بیان نظر مرحوم بهجت درباره شیخ محمد کوفی بود.

بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةُ شَائِقٍ يَتَمَنّى

❖ مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی (۱۳۳۲-۱۴۲۷ هـ.ق) از تلامذه



آیات کرام مرحومین: سید عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، سید هادی میلانی، شیخ حسین حلی، بودند، مرحوم شیخ رضا توحیدی به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله اهتمام داشتند. و حدود ۲۵ سال با مرحوم شیخ محمد کوفی شوشتری معاشرت داشته، و با ایشان عقد برادری بسته بود. همچنین شیخ محمد کوفی زمانی که به نجف می رفت، به حجره مرحوم حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی تشریف می برد.

مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل می کند: روزی، در خدمت مرحوم شیخ محمد کوفی، در مسجد سهله بودیم. کوزه و کاسه ای از آب پر کردیم، در کنار خود گذاشتیم. مرحوم کوفی، داستان این واقعه تشرّفش (در مسجد کوفه) را برای من شرح می داد. چون قسمت اخیر (رد کردن آب و بردن خادم بقیه آب) را می گفت، کاسه را برداشت، و به من نشان داد، و گفت: همین طور که کاسه را آن خادم می برد، از دستش شهد جاری بود. مرحوم توحیدی می گوید: هنگامي که مرحوم شیخ محمد کوفی، آن صحنه را ترسیم می کرد، من دیدم که از انگشتان مرحوم کوفی نیز شهد سرازیر است!

مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل می کند: آشیخ محمد کوفی تعریف می کردند، خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام نشسته بودم و برای آب آوردن ظرفی را برداشتم. حضرت علیه‌السلام، ظرف را از من گرفتند، به همین طریق ظرف را نگه داشتند و فرمودند: "بخور" و آب، از سر انگشتان مبارک حضرت به داخل ظرف می ریخت، و من نوشیدم. بسیار گوارا بود.

مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل می کند همینطور در یک جلسه ای با آشیخ محمد کوفی صحبت می کردیم. من برای آب آوردن، ظرفی برداشتم، و بلند شدم بروم. آشیخ محمد گفت: "کجا می خواهی بروی؟" گفتم: "می خواهم آب بیاورم بخوریم". ایشان گفت: "ظرف را بده به من و بنشین". ظرف را از من گرفت و درحالی که با چهار انگشتش لبه داخلی ظرف را گرفته بود، و با انگشت شست، لبه بیرونی ظرف را، به من اشاره کرد که: "بیا آب بخور". گفتم: "چه بخورم؟" گفت: "به شما می گویم بخور". یک وقت دیدم از سر پنجه های حاج شیخ محمد، آب به داخل کاسه می ریزد.

علیرغم توفیقات بسیار و تشرّفات متعدد شیخ محمد کوفی، امّا اینها از شوق او نکاسته، و همواره در طلب توفیق بیشتر بود، و اگر بر توفیق دیگران مطلع می شد؛ به آن غبطه می خورد، مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل می کند: روزی دیدم که مرحوم شیخ محمد کوفی، خیلی متأثّر است. از سببش جویا شدم. گفت: امروز يك فرد افغانی، آقا را دید، ولی من ندیدم!

مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل کرده اند: در مدرسه ما، شخص فاضلی به نام شیخ محمّد یا شیخ محمدرضا بود. او اهل خوراسگان (اصفهان) بود. همواره، مشغول بود، و تا از مطالعه فارغ می شد، به نماز می

پرداخت. او هر شب چهارشنبه، به مسجد سهله مشرّف می شد. هنگامی که بر می گشت، حال بسیار خوشی داشت. روزی (حالتی فوق العاده داشت) از او پرسیدم: چه شده؟. گفت: يُدرك ولا يوصف (درك می شود اما توصیف نمی شود).

مرحوم آیةالله حاج شیخ رضا توحیدی تبریزی نقل کرده اند: از یکی از سادات معروف تبریز نام بردند، که به هنگام تشرّف به عتبات، به من گفت: مرا همراه خود به مسجد سهله ببر، و مقداری از فضائل و اعمال آن را برایم بازگو کن. در معیّت ایشان، به مسجد سهله رفتیم. من به جهت درس و بحث، ناگزیر بودم به نجف برگردم. او شب را در مسجد بیتوته کرد. وقتی به نجف آمد. مشخّص بود که مورد عنایت واقع شده است. استقرار نداشت. می خواست پرواز کند. به پشت بام می رفت، و با مولایش راز دل می گفت.



❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی (۱۳۳۶- ۱۴۱۰ هـ.ق) از

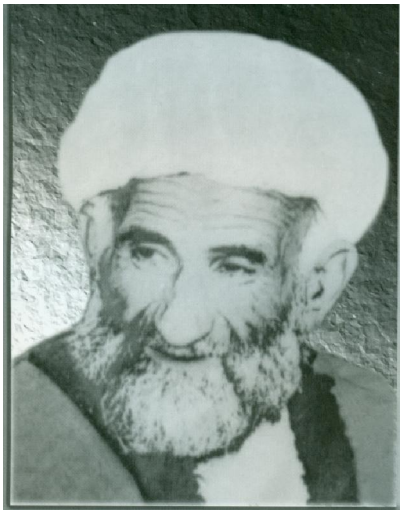

تلامذه آیات کرام مرحومین حاج سید ابوالحسن اصفهانی، و حاج سید عبدالهادی شیرازی، و حاج سید جمال الدین گلپایگانی و حاج سید ابو القاسم خویی، و حاج سید علی قاضی طباطبائی، و حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی بودند، مرحوم نجابت به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله اهتمام داشتند. ایشان به فراست و بصیرت معروف، و در تمییز درجات حالات؛ و تشخیص مراتب احوال؛ ممتاز بودند.

مرحوم سید مشراقی نقل می کرد که: از مرحوم آیت الله نجابت درباره شیخ محمد کوفی پرسیدم، مرحوم نجابت فرمودند: پدر زن من (مرحوم آیت الله) حاج آقا یحیی (هدایت اصفهانی) با آقا شیخ محمد کوفی مراوده و دوستی داشت، روزی پنجشنبه با حاج آقا یحیی رفته بودیم مسجد کوفه، ایشان هی معطل کرد (در انجام اعمال مسجد) تا ساعت چهار شب عربی (چهار بعد غروب)، بعد او گفت: برویم خانه آقا شیخ محمد کوفی شام (بخوریم)، من هم دوست داشتم برویم پیش ایشان، رفتیم، تا در زدیم (شیخ محمد) گفت: بفرمایید، رفتیم (داخل) پلو شوید داغ با یك كله (گوسفند بریان شده) رویش پخته و گذاشته بودند، (نحوه تهیه غذا حاکی از اطلاع و آمادگی قبلی بود، با اینکه ظاهرا ما خبری نداده بودیم، و اصلا برنامه قبلی نداشتیم برای رفتن آنجا، شیخ محمد تا ما را دید) گفت: منتظرتان بودم! سپس مرحوم نجابت فرمودند: ما این (واقعه) را از ایشان دیدیم!

آنگاه مرحوم آیت الله نجابت فرمودند: تشرّف شیخ محمد کوفی خدمت حضرت بقیة الله العظمی عليه السلام قطعی بود، (مکاشفه و.. نبود)، بالأخص آن واقعه که: می فرستند حضرت (مهدی عليه السلام) دنبالش، و او هم چابك می آید (مسجد سهله)، وقتی می رسد مسجد؛ وقتی بوده که حضرت (ولی عصر عليه السلام) داشته اند وارد مسجد می شده اند، می رود که برسد به آقا امام زمان عليه السلام، می بیند که آقا وسط مسجد هستند! ولی آقا آهسته می رفته اند! تا می رسد وسط مسجد، می بیند آقا تشریف بردند بالا! دو متری زمین!! و سپس حضرت امام زمان عليه السلام به طرف مسجد کوفه حرکت کردند، و ایشان (شیخ محمد) دنبال حضرت عليه السلام می دویده تا مسجد کوفه، دم مسجد بوده؛ که می بیند آقا پشت ستون (شاخص زوال کنار مقام) حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله ایستاده اند برای نماز، از دم مسجد تا محل ستون صد و پنجاه قدمی هست، می دود که برسد خدمت حضرت؛ می بیند که تشریف بردند بالا!...

سپس مرحوم نجابت با تأکید فرمودند: این قضیه قطعا مکاشفه نبوده است، و خیلی غریب و قریب (به حق) است، و می چسبد به آدم!

نتیجه: ۱- صدق و امانت مرحوم حاج شیخ محمد کوفی شوشتری؛ مورد تصدیق قاطبه فقهاء و علمائی است که او را از نزدیك دیده و ملاقات کرده اند. ۲- همچنانکه اهل معرفت و بصیرت مشاهدات او را تصدیق نموده؛ و آنها را معاینه واقعیه تلقی کرده اند. ۳- شخصیتهایی مدقق همچون مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی (مرجع تقلید) تشرّفات او را تصدیق و بخط خود برای دیگران روایت کرده اند، و بزرگانی بصیر مانند مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی نیز بر صحت آنها تأکید نموده اند.

نکات مهمه در فهم وقایع تشرّفات
و عدم تحلیل مشاهدات به مکاشفات و تمثلات و تخیلات

❖ مرحوم سید مشراقی گفته است: برخی از اهل اصطلاح؛ برداشت غیر دقیقی از مکاشفه دارند، به برخی اشتباهات آنها؛ فراتر از بحث مصداق اشاره می شود :

{۱}. برخی از اصحاب اصطلاحات معرفتی؛ اگرچه در تحصیلات مدرسه ای؛ مکاشفات را به عنوان مرتبه شریفه ای که فوق مرتبه عادی؛ و معاینه مادی است؛ یادگرفته اند، امّا در مطالعه مصادیق (حتی قطعی)؛ عملا آنرا پائین تر تلقی کرده، و به اسم اینکه مکاشفه بوده؛ با نظر استخفاف از آن می گذرند، اشتباه نظری اینها این است که {مکاشفه حقیقیه؛ نوعی تعمق بصیرت در عالم وجود؛ و مشاهده پرده فراتری از حس عیان مادی همگانی است، که با مکاشفه می توان آنچه را در پرده های عمیقتر موجود است؛ رؤیت نمود، فلذا به صرف تفاوت شرایط و فضای محسوس در مکاشفه؛ با فضای محسوس در معاینه مادی همگانی؛ از قیمت این رؤیت نکاسته، بلکه می افزاید. این اشتباه اول اینها.

{۲}. اشتباه دوم اینها این است که فکر می کنند؛ هر تفاوت شرایط و فضای مورد مشاهده با شرایط و فضای محسوس مادی؛ که آنرا مکاشفه تلقی کرده اند، اموری تصوری تخیلی و از مقوله عالم مثال بوده؛ و واقعیت مادی ندارد، در حالیکه عوالم مادی به همین یك عالم مورد ابصار و رؤیت و حسّ عامه ناس محدود نشده، و عوالم واقعی با قالب مادی بسیاری در اطراف ما هست، که ممکن است برای عامه ناس محسوس نباشد، امروزه حتی در دانش جدید به آن معترف شده اند، و مبحث عالمهای موازی و بُعد چهارم تا یازدهم از جمله شواهد آنست، بلکه آنچه در زمینه "طی زمان" در تحقیقات اخیر معلوم شده؛

تفاوت کلی با "فهم رایج از زمان" دارد، که یك عالَم است و بر آن زمان می گذرد، ولذا عقیده دهریه از آن متولد می شود، در تحقیقات طی زمان مشخص شده که مرتبا و به هر آنیه و ثانیه عالم مادی حادث می شود، و مردم با عبور از این عوالم؛ زمان را درك می کنند، فلذا امکان بازگشت به زمان گذشته یا آینده و مواجهه شدن با اشخاص و ابعاد و لوازم آن ممکن می شود. از این رو هر دیدن محیطی غیر از عالم مادی همگانی؛ معنایش ورود به عالم مثال و خیال و جدا شدن از عالم واقع مادی نیست، هر چند از عالم مادی رایج همگانی؛ فراتر است.

{۳}. اشتباه سوم اینها در تحلیل وقایع تشرّفات است، پس اگر آنچه در واقعه تشرّف مشهود بوده؛ مثلا به تنهایی بوده، و یا اگر در جمع عامه ناس بوده؛ و از رؤیت همگانی بیرون نبوده؛ آن واقعه را تشرّف و رؤیت حقیقی تلقی می کنند، و الّا به مجرد تفاوت شرایط و فضای مورد مشاهده؛ با شرایط و فضای محسوس مادی؛ یا مورد رؤیت همگانی نبودن واقعه؛ آنرا مکاشفه (خیالیه) تصور می کنند، (با تعریفی که در سطور بالاتر درباره مکاشفه از ایشان نقل شد = یك امر غیر واقعی و تمثل یا تخیل)، در حالیکه حقیقی بودن وقایع تشرّفات؛ مشروط به رؤیت عامه ناس و دیگران نبوده، و تفاوت رؤیت با مرئی عامه؛ ناشی از تخیل یا تمثل نمی باشد، چون در برخی از این وقایع (متفاوت با مرئی همگانی) کرامات و آیات متعددی در صحنه واقعه رخ می دهد، که عدم توجه به آنها سبب این اشتباه تحلیلی شده است، وچه بسا عوامل متعددی می تواند واقعه ای در عالم مادی را از رؤیت سایرین مستور کند، مثل ظاهر شدن با لباس مبدل؛ یا تغییر آب و هوا و فضا؛ به برکت جلوه حضرت صاحب الامر عليه السلام، و یا مخفی کردن سایرین از نظر؛ بجهت تمرکز شخص در واقعه تشرّف؛ و بهره بیشتر او، و یا عبور از دربهای بسته؛ یا باز و بسته کردن آنها؛ یا طی الأرض و یا توقف زمان برای

شخص؛ و سایر امور غیر متعارفه و فوق العاده؛ به قدرت الهی، فلذا مثلا اگـر در واقعه تشرّف شیخ محمد کوفی بـه مـسجد سـهله؛ کـه ذکـر شـده در ایـن تـاریخ نیروهای اشغالگر بریتانیا مانع زودتر از فجر باز شدن درب مسجد بـوده انـد، و شخصی را در این وقت توفیق زیارت داده اند، که درب مسجد برایش بـاز بـوده، از وقت ورود تا خروج، و بعد از مواجهه با افـراد عادی؛ آنـرا بـسته دیـده، ایـن معنایش این است که به برکت حـضور حـضرت؛ ایـن کرامـت اتفـاق افتـاده، و لباس و شمشیر افسر داشتن برای منع مزاحمت نیروهای گـشتی بریتانیـایي بـوده است، و الّا اگر در عالم مثال و خیال و مکاشـفه (برحـسب فهـم آنهـا) اتفـاق می افتاد؛ که نیاز به لباس افسر نبود، چون آن نیروها را در آن تمثل و مکاشـفه راهی نبود، و لباس مزبور هم رجحان ثـوابی نداشـته؛ کـه مـورد اسـتفاده قـرار گـیرد، بنابراین اگر اوصاف یا اجزاء یا اشخاصی در صحنه واقعه تشرّف رؤیت می شود؛ که بعد از اتمام واقعه و لوازم آن؛ دیگر دیده نمی شـود، ایـن علامـت مثـالی یـا خیالی و مکاشفه بودن واقعه نبوده، بلکه آن اوصاف و اجزاء و اشـخاص در مـتن عالم محسوس مادی وجود داشته، و همچنانکه در حین واقعه؛ از نظـر دیگـران مستور بوده، بعد اتمام واقعه؛ از خود این شخص که از وضـعیت تـشرّف بـیرون آمده؛ نیز محجوب می شود، و پنهان کردن محیط (یا اجزاء و اوصاف یـا اشـخاصی از آن) از دیده دیگران؛ یکی از کرامات معمولی اولیای الهی می باشـد، و مـرئی نبودنش برای اغیار؛ و یا در بیرون واقعه تشرّف؛ نباید سبب توهمی شود که آنـرا کلا غیر واقعی؛ یا فاقد حیثیات مادی بداند. مانند تـشرّف علامـه بحرالعلـوم در وقت خلوت به مسجد سهله و مملـو بـودن مـسجد از صـفوف نمـازگزاران بـه امامت حضرت، و خالی دیدن مسجد در حین واقعه (توسط غـیر بحرالعلـوم) یـا بعد واقعه توسط خود ایشان، لازمه اش عدم واقعیت مـادی آن انعقـاد صـفوف نیست، بلکه حقیقت داشته، و محسوس در ابعاد مادي، امّا مستور از نظر عامـه

ناس، و مکشوف از دیده بحرالعلوم. و هکذا سایر امثله در وقایع دیگر؛ که از مشهود رؤیت عامه ناس پنهان بوده است.

{٤}. این طایفه که غالب تشرّفات دوران غیبت حضرت را حمل بر مکاشفه (خیالیه) می کنند، بدون تصریح؛ امّا عملا امکان تشرّف و رؤیت را زیر سؤال برده، و مسلکشان در باب وجود حضرت صاحب الزمان عليه السلام بر همان طریقه شیخیه است، که حضرت را در "عالم هورقلیا" موجود دانسته، نه در عالم مادی واقعی مشهود همگان، با این تفاوت که اینها بدون قول به هورقلیا؛ تشرّفات را در عالم مثال و خیال ممکن دانسته، ولذا به مکاشفه تعبیر می کنند.

{٥}. البته برای دو موضوع اصطلاح مکاشفه بکار می رود، که خلط بین این دو؛ سبب اشتباهات و یا انکارها شده است، قسم اوّل: مکاشفه (بصیرت)، برداشته شدن پرده از جلوی چشم شخص موفق؛ و فزونی بصیرت او؛ و رؤیت عمیقتر وی؛ که منجر به دیدن اجزاء و احوال عینی قطعی موجود همین عالم می شود؛ که بر عامه خلق مخفی است، و وقایع تشرّفات بعضا با این نحو بصیرت محقق می شود، قسم دوم: مکاشفه (خیال)، تمثلات و تخیلات حاصله؛ از راه پیدا کردن فکر و اندیشه و ذهن شخص موفق به رؤیت برخی از امور مستوره این عالم، که در این وضعیت افکار شخص با جرقه هایی از آن بصیرت متبرك گردیده، و ذهن شخص با آن ترشحات؛ به تخیل و تفکر می پردازد، آنچه را می بیند به برکت آن تبرك؛ ممکن است عمیقتر یا حاوی بصیرتهایی باشد، امّا چون نتیجه تخیل و تفکر اوست؛ خالی از تصرفات ذهنی شخص هم نیست، فلذاست که این نوع مکاشفات؛ همیشه و از همه کسی معتبر نبوده، و نیاز به تنقیح توسط شخص بصیر دارد، تا موارد مشوب را به وی بنمایاند، و یا تعبیر کند.

{٦}. البته تأکید بر حقیقی بودن وقایع تشرّفات (از جمله آنچه بر همگان مستور بوده) به معنی تأیید همه حکایات منقوله در این باره نبوده، و موضوع بحث؛ وقایع قطعیه و موثقه می باشد، افزون بر اینها؛ همچنانکه در موضوعات مهمه نبوت و امامت؛ مدعی دروغین وجود دارد، در این زمینه (ادعای رؤیت) هم؛ ادعا محتمل است، که البته این موارد جز آنچه توسط علمای دین تأیید و نقل و نوشته شده؛ می باشد، بجز اینها برخی موارد ممکن است از قبیل مکاشفه قسم دوم باشد که فوقا بیان شد، البته آنچه در این کتاب نقل شده است از این قسم نیست.



افتاء بعد از استفتاء از ناحیه مقدسه با استجاره به مسجد سهله

شیخ محمد بن مهدی بن زین العابدین نجفی به نقل برخی از فضلاء نجف درباره واقعه ای را مربوط به جدش مرحوم آیت الله شیخ زین العابدین نجفی (قدس سره) نقل می کند که ایشان صاحب رساله عملیه و محل مراجعات دینیه و اهل توسلات و بخصوص عمل استجاره به مسجد سهله بوده، و توفیق تشرفات به زیارت حضرت صاحب الأمر عليه السلام داشته است، در عهد قاجاری؛ در میان اهالی ایران (شامل ولایات مکران و افغان و آذربایجان شمالی و قفقاز) بحثی مطرح می شود؛ بر سر برخی برنامه های متداول در عزاداری؛ مانند نواختن طبل و سنج و شیپور (در شبهای قبل عاشوراء به شکل تهییج جنگی، و در عاشورا و بعد آن به حالت حزن و عزاداری)، و شبیه خوانی و تعزیه برای تمثیل و تجسم صحنه های وقایع کربلا؛ جهت ارتباط بیشتر مردم با فاجعه عاشورا و مصائب اهل بیت عليهم السلام، و نیز کارهایی { برای مواسات با خاندان حسینی عليهم السلام در مصائبی که بعد از فاجعه عاشورا (مثل سیلی و لطمه بر سر و صورت و سینه یا ضربات سنگ باران یا زخمهای چوب و شلاق و زنجیر و مجروح شدن سر و بدن و...) بر حضرات زینب و خواهران و دختران و همسران و دیگر بانوان حرم (علیهنّ السلام) وارد شد} به صورت سینه زنی؛ زنجیر زنی؛ سنگ زنی؛ تیغ زنی؛ قمه زنی و...، ازین رو از اکناف بلاد ایران؛ استفتاءات و پرسشهایی به نجف اشرف سرازیر شد، و از مراجع و فقهاء و علماء آن زمان؛ در خصوص حکم این نوع برنامه های عزاداری (بجز روضه و نوحه و گریه) نظرخواهی شد، و هر عده ای نامه ای برای مرجع خودشان نوشته، و همراه شخصی به نجف ارسال کردند، مردم دارالخلافه طهران قرار گذاشتند که شخصی که می رود؛ بجز جوابهای مراجعی که خود به آنها نوشته بودند؛ وقتی جوابها را گرفته، سایر

جوابیه ها از بقیه علماء را نیز حتی الإمکان جمع کرده؛ همه آنها را در بسته ای بگذارد؛ و مهر کند، و جز در مسجد شاه در طهران؛ و در اجتماع عمومی مردم؛ آن بسته را باز ننماید. و فقط در حضور جمع مردم جوابها را بخوانند، تا همه از نظرات همه مراجع تقلید یکجا مطلع گردند. فرستاده مذکور به طهران بازگشت، و مردم را خبر نمود تا در روز معین در مسجدشاه حضور یابند، و سپس آراء علماء را خواندند، برخی از فقها حکم به جواز برخی از این اعمال داده بودند، و برخی حکم بر عدم جواز، خصوصا درباره آنها که سبب جراحت می شود (مانند قمه زنی) گفته بودند: در صورتی که ضرر برای سلامتی شخص داشته باشد جایز نیست، و اگر ضرر نداشته باشد جایز است. تا اینکه نامه مرحوم آیت الله شیخ زین العابدین نجفی باز و خوانده شد، ایشان چنین نوشته بودند: {بسمه تعالی شانه، من مردد بودم که در این مساله فتوی بر جواز بدهم؛ یا خیر، بنابر این به مسجد سهله رفته، و به حضور مولایم حجت بن الحسن صلوات الله علیهما رسیدم، و مسأله را از ایشان سؤال نمودم، و ایشان فتوی بر جواز این اعمال دادند، و من همانطور فتوا می دهم که مولایم حضرت بقیه الله عليه السلام فرموده اند}... هنگامی که این نامه خوانده شد؛ مردم گفتند همین ما را کافی است، و به چیز دیگری احتیاجی نداریم....

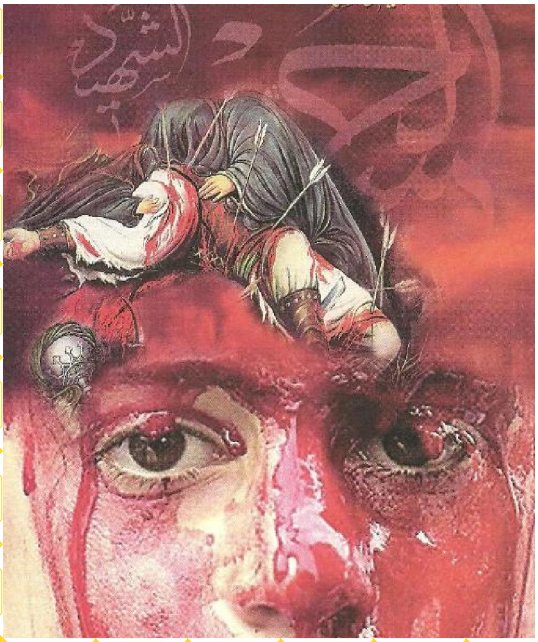

توضیح: جواز تیغ زنی و قمه زنی؛ با رعایت آداب و شروط مربوطه؛ از نظر ناحیه مقدسه؛ نه تنها از مرحوم آیت الله زین العابدین نجفی نقل شده؛ بلکه از طریق برخی دیگر از مراجع عظام که ارتباطشان با ناحیه مقدسه مسلّم بوده (و وقایع متعدده آنها به ثبت رسیده) نیز نقل شده است، که در اینجا بطور نمونه؛ اهتمام دو تن از مراجع تقلید (مرتبط با ناحیه مقدسه) به این موضوع (مورد نظر حضرت امام زمان عليه السلام) را نقل می کنیم:

مرحوم علامه آیت الله سید مهدی بحرالعلوم؛ که شرح برخی ارتباطات ایشان با حضرت صاحب الأمر عليه السلام قبلا نقل شد؛ و از سوی ایشان اقداماتی (به دلالت ناحیه مقدسه) نیز اجرا گردیده؛ و در میان شیعیان مرسوم نموده اند، مانند تغییر موضع مرقد حضرت هود عليه السلام و حضرت صالح عليه السلام در وادی السلام نجف؛ که قبل از زمان ایشان؛ موضع آن در مسافتی پائین تر بوده؛ و به امر مرحوم بحرالعلوم؛ در موضع فعلی؛ بقعه این دو پیامبر الهی عليهما السلام بنا گردید، که فعلا هم مزار عموم است. همچنین تعیین موضع و ایجاد ساختمان برای مقام حضرت مهدی عليه السلام در مسجد سهله که بوسیله ایشان انجام شد، و قبل از دوران ایشان چنین بقعه ای نبود، و بخاطر ارتباط ویژه ایشان با ناحیه مقدسه بود؛ که اقدامات ایشان؛ فراتر از نظریه شخصی یا فتوای فقیه و مرجع دینی تلقی می شد:

آیت الله سید حسین معتمدی کاشانی (در کتاب "عزاداری سنتی شیعیان" ج۲ ص ۶۸۵) نقل کرده است: سنت دسته جات قمه زنی نجف این است که: صبح عاشورا به حسینیه علامه سید بحر العلوم رضوان الله علیه رفته، و در آنجا کفن هایی که علمای بیت بحر العلوم به آنها هدیه می دهند؛ می پوشند، و قمه زنی را آغاز می کنند، زیرا از زمان علامه سید مهدی بحر العلوم به آنجا می رفته؛ و کفن می

پوشیده و قمه می زدند...و نیز در (ص ٦٩٩) نقل کـرده: رسـم و قاعـده هدیـه دادن کفن توسط علمای بیـت بحـر العلـوم؛ از زمـان علامـه بزرگـوار سـید مهـدی بحرالعلوم رضوان الله علیه پایه گذاری شد؛ و رسم گردیـد، و علمـای اعقـابش نـیز نسلا بعد نسل از آن پیروی نموده؛ و سنت (اجداد و آباء) گذشته خـود را حفـظ می نمایند...

همچنین مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن آل مظفر (در کتاب خـود نـصرة المظلـوم) نقل کرده: علامه متبحر سید محمد بحر العلوم در خانـه اش مراسـم سـوگواری برپا می کرد؛ که اهل علم در آن شرکت می کردند؛ و مراسم تعزیـه نـیز انجـام می شد؛ و هیئت های قمه زنی در منزلش قمه می زدند...

همینطور مرحوم آیت الله میرزا عبدالرزاق محدث حائری همـدانی اصـفهانی (در کتاب " بررسی پیرامون مواکب حسینیة" ص ٤٣) نقل می کند که: دسته هـای قمـه زنی در خانه مرحوم (آیت الله) شربیانی؛ و مرحوم (آیـت الله) مامقـانی؛ و (آیـت الله) سید علی بحر العلوم؛ و (آیـت الله) مـیرزا حبیـب الله رشـتی؛ و (آیـت الله) سـید محمد بحر العلوم؛ می آمدند، و در برخی ازین خانه ها همچـون مـنزل (آیـت الله) سید محمد بحر العلوم قمه می زدند...

تذکر: در اینجا به نقل شواهد عمل و برنامه سید بحرالعلـوم (مـرتبط بـا ناحیـه مقدسه) اکتفا شد، و از نقل شواهد و اقوال سایر فقهـاء در تأییـد ایـن موضـوع صرف نظر گردید.

مرحوم آیت الله میرزای شیرازی بزرگ (رهبر نهضت تنباکو و مبـارزه علیـه استعمار انگلیس) که در موارد متعددی توفیق ارتباط ایـشان بـا ناحیـه مقدسـه ثبت شده است، از جمله: فتوای شروع نهضت تحریم تنباکو، و اقدام بـه انتقـال مرکز حوزه علمیه و مرجعیت شیعه به شهر سامراء و احیای آثار اهل بیـت علیهم السلام

در این شهر، و رفع غربت از مشهد عسکریین علیهما السلام و مشهد مهدوی علیه السلام و تعمیر آنها؛ و احسان به مردم آن سامان؛ و همراه نمودن ایشان در امر محافظت از حرمین شریفین و خدمت به زائران؛ و ساخت مدرسه علمیه و حسینیه حمام و پل و سایر مرافق عمومی؛ که این اقدامات مهم ایشان (فتوای نهضت تنباکو و احیای سامراء و..) با هدایت و عنایات ناحیه مقدسه تلقی می شد:

توضیح: درباره ارتباط میرزای شیرازی با ناحیه مقدسه نمونه ای را در مورد فتوای تاریخی ایشان در مبارزه با استعمار انگلیس و لغو وابستگی کشور ایران (که به "تحریم تنباکو" معروف شد) نقل می کنیم: از آیت الله سید رضی شیرازی نبیره میرزای بزرگ شیرازی سؤال شده: فتوای میرزای شیرازی در تاریخ مرجعیت شیعه یک سند ماندگار است. چه شد که این فتوا شکل گرفت؟ برخی می گویند این فتوا از میرزا نبوده است! و کسان دیگری این فتوا را نوشته اند! نظر شما چیست؟ آیت الله سید رضی شیرازی در جواب گفته اند: خیر! اینگونه نیست. مسلم است که این فتوا متعلق به مرحوم میرزاست. ماجرا این گونه است که مرحوم میرزا علی آقا، فرزند مرحوم میرزای نائینی، انسان بسیار فاضل و صالحی بود. ایشان از قول پدرش (آیت الله میرزا حسین نائینی) نقل می‌کرد که در جریان تنباکو، ما در سامره بودیم. یک شب مرحوم میرزا شاگردانش را (که همه از فقهاء برجسته بودند) جمع کرد و گفت: {می‌خواهیم برای تحریم تنباکو؛ به تهران تلگرافی را مخابره کنیم. هر یک از شما متنی را بنویسید که هر کدام مناسب‌تر بود، همان را بفرستیم}. پس از مدتی همه جمع شدیم، و متن‌هایی را که تهیه کرده بودیم؛ به میرزا ارائه کردیم. ایشان همه را مطالعه کرد، و آنها را زیرتشکی که روی آن نشسته بود؛ گذاشت، و متنی را از زیر تشک بیرون آورد، و چنین خواند: {بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال توتون و تنباکو؛ بأیّ نحوٍ

کان؛ در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است. الاحقر محمد حسن الحسینی}. آیت الله میرزا حسین نائینی می‌گوید: میرزا پس از قرائت این تلگراف فرمود که: این (متن برای) تلگراف؛ از ناحیه مقدسه حضرت حجت عليه السلام شرف صدور پیدا کرده! نظر شما چیست؟ ما با شنیدن این جمله چیزی نگفتیم، و همه تسلیم شدیم، و دانستیم که لزوماً این تلگراف باید مخابره شود و غیر از آن نابجاست. {تذکر: البته شروع این نهضت از ماه رجب ۱۳۰۸ هـ.ق بود، به رهبری مرحومین آیات کرام: فال اسیری (در شیراز)، آقا نجفی (در اصفهان)، میرزا حسن آشتیانی (در تهران)، میرزا جواد مجتهد (در تبریز)، شیخ محمدتقی بجنوردی و شیخ حبیب مجتهد شهیدی (در مشهد) بود، اما عمومیت آن در ایران توسط علمای مرکز تشیع در سامراء به رهبری میرزای شیرزای انجام گردید، صدور فتوای تحریم تنباکو (۱ جمادی الأولی ۱۳۰۹ هـ.ق). این فتوی منتج به الغاء قراردادهای استعماری شد، و نهایتا حکم لغو تحریم تنباکو در۲۵جمادی الأخری ۱۳۰۹ هـ.ق صادر گردید.

اقدامات میرزای شیرازی برای ترویج و فعال ماندن عزاداری تمثیلی و مواساتی:

مرحوم آیت الله میرزا عبدالرزاق محدث حائری همدانی اصفهانی (در کتاب "بررسی پیرامون مواکب حسینیة" ص ٤٥) درباره نحوه عزاداری شیعیان و طلاب و علمای حوزه علمیه سامرا (در شهر و منطقه ای که غالب آنها شیعه نبودند) نقل می کند که: قمه زنی در خانه میرزای شیرازی بزرگ اقامه می شد، و پول کفن قمه زنها با آن مرحوم بود...{لازم به ذکر است که مرحوم میرزا عبدالرزاق آنطور که در کتابش گفته است حوالی سال ۱۳۰۰ هـ.ق در حوزه های عراق بوده و لذا از عزاداری های آن روز به طور کامل مطلع بوده است}. همچنین مرحوم آیت الله شیخ عبدالله سبیتی عاملی (در کتاب "رنّة الأسی" ص ٤٤) از مرحوم آیت الله

میرزا علی شیرازی فرزند ارشد مرحوم آیت الله میرزای شیرازی نقل می کند که: پدرشان همه ساله پول کفن قمه زنها را می داده است.

نکته مهم؛ در لزوم عدم ملاحظه موافقت اجانب در حفظ افکار و شعائر دینی

نهضت الهی برای اقامه تعالیم مکتب وحی در جامعه بشری؛ از حضرت آدم صفی الله علیه السلام شروع شده و توسط حضرات هابیل و شیث و ادریس و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام ادامه یافته است. و در آخر الزمان توسط حضرت رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیه السلام احیاء و تجدید گردیده، و توسط سایر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام رهبری و استمرار داشته، و آخرین وصی الهی حضرت صاحب الأمر و العصر و الزمان محمد المهدي القائم بأمر الله (منه السلام و إليه التسليم) تا به امروز آنرا اداره و هدایت فرموده اند. و در دوران مستوری و پنهانی حضرتش؛ در لوای نورانی حضرت ولایت کبری؛ کارگزاران پنهان و آشکار ناحیه مقدسه؛ از جمله علماء و فقهاء مذهب اهل بیت علیهم السلام در توسعه و تعمیق و دوام آن کوشیده اند.

درخشش این نهضت در عصور متاخره؛ در ایام میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) اتفاق افتاده {که بعد از وطن فروشی سلاطین قاجار و واگذاری سلطه اقتصادی به دول اجنبیه و بخصوص دولت استعماری انگلیس} این نهضت الهی تجدید حیات؛ و شهرت جهانی یافت، و به نهضت تحریم تنباکو (۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ هـ.ق) معروف شد. و بعد از ایشان آخوند خراسانی؛ برای رفع استبداد و دفع تعدیات روس و انگلیس؛ این نهضت ادامه یافته (۱۳۲۱-۱۳۲۹ هـ.ق) که به مشروطه و سپس مشروعه اشتهار یافته؛ و در مرحله رفع تحریف از مشروطه با شهادت ایشان متوقف شد. و بعد از ایشان میرزا محمدتقی شیرازي (میرزای دوم)؛ رهبری نهضت را؛ در (۱۳۲۹ هـ.ق) با فتوای دفاع در برابر حمله روس به شمال

ایران؛ و در (۱۳۳۲ هـ.ق) بـا فتـوای دفـاع در برابـر نیروهـای متفقـین اشـغالگر سرزمینهای اسلامی؛ به عهده داشتند. و بعد از حکومت خاندان پهلوی فاسد و ملحد و سلطه امریکائیها؛ حدود چهل سـال اسـت (۱۳۹۸-۱۴۳۷ هـ.ق) کـه در پرتو عنایات ناحیه مقدسه؛ با هدایت فقهاء و مراجع تقلید ؛ و بالأخص مرحـوم امام خمینی؛ نهضتی الهی برای احیـای ارزشـهای اسـلامی؛ از ایـران طلـوع و در خاورمیانه شدت گرفته است. و در رأس برنامه های نهضت؛ مبارزه بـا مظـاهر شیطان و ابلیس؛ استعمار شرق و غربی؛ بخصوص امریکا و رژیم صهیونیستی و مزدورانشان بوده است، ازین رو؛ تمام قوای اهریمن و شیطان در این مدت مجتمع شده، و انواع تعدیات و ظلمها و جنایات و مضایقات و سختیها {از جنگ و ترور و انفجار و سربریدنها و تحریم اقتصادی و تحریفات فرهنگی و جوسازی رسانه ای در اذهان عمومی جهان} بر علیه ملت ایران و همه مؤمنان و شیعیان بلکه همـه مسلمانان همسو و همراه؛ وارد کرده اند، اما ملتهای مؤمن و معتقـد؛ بـا تحمـل انواع رنجها و آسیبها؛ و تقدیم ملیونها شهید و مجروح و معلول؛ به راه خود ادامه داده، و همچون سایر التزامات و شعائر دینی خود؛ هیچگاه بخاطر سوء برداشت یا استهزاء یا مخالفت یا دشمنی بیگانگان؛ از ادامه مسیر بازنمانده؛ و برای جلب نظر یا عدم بدبینی آنها؛ در هیچ امری کوتاه نیامده اند، بلکه ملاحظه نظر اجانـب و دشمنان و رعایت مخالفت یا استهزاء و انکار آنها را؛ نوعی انحراف و تقـصیر در معرفت و مسیر نهضت تلقی کرده، و انکـار و اسـتهزاء بـیگانگان در امـری را؛ علامت رشد و صحت و اهمیت آن امر می دانند. مرحوم آیـت الله شـیخ حـسن مظفر (که در ایام هدم و تخریب مشهد حضرات ائمـه بقیـع علیهم السلام می زیـسته) در کتاب "نصرة المظلوم" اشاره می کند که: بعد از هدم مشاهد بقیع و شهدای بدر و شهدای احد و دیگر بقاع منوره حجاز توسط وهابیان و بدویان یهودی الأصـل؛

هجمه وسیع رسانه ای در بلاد اسلامی؛ خصوصا شیعه مانند عراق؛ شروع شد، و همه برای زیر سؤال بردن انواع مراسم عزاداری (و خصوصا آن برنامه هایی که صحنه های عاشورا را تمثیل و تجسم می کرد) بود، مثل تشبیه و تعزیه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی؛ که مردم را نسبت به فجایع کربلا فراتر از گزارش شنیداری (فراموش شدنی و کم دوام) به مرحله دیداری و تجسم صحنه های عاشورا وا داشته؛ بلکه سبب می شد؛ مردم بطور تجربی خود را در معرکه کربلا دیده، و بطور عملی با حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب ایشان علیهم السلام همراهی کنند، مردم با دیدن صحنه های تشبیه و لطمات و ضربات و زنجیرها و زخم تیغ ها و شمشیرها؛ طوری متحول می شدند؛ که با باز آفرینی آن صحنه ها؛ خود را در معرض آن مصیبتها قرار می دادند: اگر در اثر ظلم حزب شیطان و پیروان ابلیس و لشکر اموی و یزیدیان؛ جماعت خداوند و کاروان حسینی علیه السلام در کربلا؛ تشنه و گرسنه و گریان و نالان بوده اند، خاك مال و گل آلود شده اند، ضربات و لطمات بدنی از سیلی و تازیانه و زنجیر و تیغ دشمن دیده اند، پیروان و موالیان ایشان هم در هر عصری و زمانی؛ با برپاداشتن و بازسازی صحنه های آن فاجعه مولمه؛ با حضور عملی و مشارکت فردی و جمعی؛ در این ایام؛ و به یاد و مواسات ایشان؛ تشنه و گرسنه و گریان و نالان شده، آب و غذا نخورده، خاك مال و گل آلود؛ و سیلی خورده و زنجیر زده و تیغ زده باشند، و بطور عملی هم ادای وظیفه نسبت به سروران دین نموده، هم خود را از نورانیت و اجر اخروی این اعمال بهره مند کرده؛ هم نشان دهند به دشمنان دین؛ که این موالیان و پیروان نور؛ از تحمل هیچ صدمه و لطمه و درد و زخم تازیانه و شمشیر و نیزه ای؛ در راه "اقامه و حفظ تعالیم الهی" واهمه ندارند. بخاطر همین آثار و برکات و تأثیرها بود؛ که بعد از تخریب مشاهد منوره در حجاز؛ با مدیریت

استعمار انگلیس و اجرای مزدوران وهابی و سعودی یهودی؛ حمله تکمیلی شروع شد، و نفوذیهای اجنبی در میان بلاد شیعیان (از جمله عراق و ایران)؛ شروع کردند در جراید و رسانه ها؛ به نوشتن مقالات و القاء شبهات؛ درباره انواع برنامه های عزای حسینی علیه‌السلام؛ و آنها را زیر سؤال بردن؛ {بخصوص عزاداریهای تمثیلی و مواساتی؛ که احیاگر صحنه های عاشورا و سبب مشارکت مردم در مواسات و همراهی با نهضت عاشوراست}؛ و آنها را به عناوینی همچون: جعلی، خرافی، بدعت، مشمئز کننده، وحشیگری، و عقب ماندگی و.... (و انواع توصیفاتی که لایق خودشان بود) متهم کردند. اما قاطبه علماء و فقهاء و مراجع؛ بلکه عموم مفکرین بصیر و اندیشمندان فرهیخته آن زمان؛ در برابر این هجمات ایستادند، و با صدور فتاوای مشروحه؛ و نوشتن مقالات و کتب مبسوطه؛ ضمن رد هجمات و رفع شبهات؛ به تبیین اهمیت و ارزش همه این برنامه های عزاداری پرداختند، و مردم مؤمن با التزام و استمرار و توسعه در این امور؛ نقشه های شوم شیطانی را باطل کردند. شرح بیشتر این مبحث بیرون از موضوع این کتاب شریف است.



آثار استجاره ۴۰ شب تا ۴۰ هفته، دیدار مولا علیه السلام و قضاء حوائج

مرحوم آیت الله شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} نقل کرده است: آقا میرزا محمّد علي اوردبادي نقل کرد که: عالم فاضل، آقا میرزا مطلّب اوردبادي، در سوّم ذيقعدة الحرام سال ۱۳۵۰ هـ.ق، از حاج محمّد جعفر اصفهاني قطين تبريزي روايت کرده که: مرد تاجري بود که در اوّل تجارت می کرد، بعد ورشکست شد، و به تنگدستی افتاد. پس به نجف اشرف آمد، مجاور آن مشهد مطهّر گردید، و در نجات امر خود، به مرقد شريف متوسّل شد. روزي عدّه ای به او گفتند که: رفتن به مسجد سهله در هر شب چهارشنبه، تا چهل هفته فايده زيادي دارد، و مشهور است که هر کس به اين عمل (استجاره) مداومت کند، حضرت حجّت (صلوات الله عليه) را می بيند. می گويد: به اين عمل مشغول شده و يك اربعين تمام کردم، و از نجف به سامرّاء رفتم، که شايد در آنجا به مقصد نائل شوم. شتري کرايه کرده و در بين راه، جهت قضاي حاجت پياده شدم، و صاحب شتر؛ سوار شد و به راه افتاد. من پياده به راه خود ادامه دادم، و ديدم شخصي که آثار جلالت از وي هويدا بود، نزد من حاضر شد. هيبت او که در زيّ عرب بود، بر من غلبه کرد. پس شروع به حرف زدن با من کرد، و وقتی فهميد که من عازم سامرّاء هستم، فرمود: قُلْ لِلْمِيْرزَا: يَقُولُ لَكَ الرَّجُلُ الْفُلانِي، لِمَ غَفَلْتَ عَنِ السّيّدِ الْفُلانِي؟ فَإِنْ قَالَ: مَن ذَا قَالَ لَكَ هذَا؟ فَقُلْ لَهُ: الَّذِي أَعْطَاكَ الْخَاتَمَ؛ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِن شَعْبَان؛ به ميرزا (شيرازي) بگو که: فلان شخص به تو می گويد که: چرا از فلان سيّد غفلت کردي؟ اگر پرسيد که: اين را چه کسي به تو گفت؟ بگو: آن کس که تو را در شب نيمه شعبان انگشتري داد. راوی می گويد: چون به واسطه کمبود وقت؛ در موقع حرکت، از نجف نتوانسته بودم آذوقه تهيّه کنم، گرسنه بودم، و چيزي نداشتم که بخورم. پس فرمود: كَأَنَّكَ جَائِعٌ؛ گويا تو گرسنه هستی؟ سپس به من

دو قرص نان گرم و تازه عطا فرمودند، و من از این مسأله تعجّب کردم که؛ در این بیابان قفر، همچنین چیزي به طور عادي ممکن نیست، و به خاطرم خطور کرد که: این بزرگوار امام عصر (صلوات الله علیه) است؛ که در این حال از نظرم غایب شد. پس در حسرت و تأسّف ماندم، چون با آن همه اشتیاق که داشتم، در بیابان وسیعی، آن حضرت نزد من بود، ولی بعد از شناختن، از نظرم غایب شد؛ و امید فراوان داشتم که حاجت من برآورده شده است. براي رساندن پیغام حضرت؛ به سامرّا و به خانه میرزا رفتم. چون تشریف فرما شدند، من نزدیك رفته، دست ایشان را بوسیده، شرح حال گفتم، تا رسیدم به قول حضرت حجّت (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) که فرمود: الَّذِي أَعْطَاكَ الْخَاتَمَ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِن شَعْبَان. میرزا مرا در بغل گرفت، و پیشاني مرا بوسید، و به خانه برد. در سامرّا ماندم، و در طول آن مدّت، آن قدر هر روز به من پول داد، که وقتی به بغداد برگشتم، مشغول تجارت شدم، و وضعم خوب شد.



عنایت ناحیه مقدسه برای زائرین (عتبات) با یکبار استجاره

مرحوم آیت الله نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـق} در کتاب (عبقری الحسان ج۱ ص۱۰۴و۱۰۵ المسك الأذفر، مسكة۱۹) آورده است: ایضًا حکایت نمود ما را آقای آقا میرزا هادی (سلّمه الله تعالی) از سیّد جلیل نبیل، سیّد عبد الله قزوینی، که در صبیحه پنجشنبه یازدهم صفر الخیر سنه هزار و سیصد و چهل و چهار گفت: در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت، مشرّف به عتبات با اهل و عیال گشتیم. روز سه شنبه مسجد کوفه مشرّف شدیم. رفقا خواستند نجف اشرف مشرّف شوند، من گفتم: خوب است شب چهارشنبه به مسجد سهله رویم؛ به جهت اعمال (استجاره)، و روز چهارشنبه نجف مشرّف شویم. قبول کردند. به خادم گفتیم، رفت شانزده حیوان جهت مرکب اجاره کرد؛ به عدد رفقا. (بعد) گفتند: ما شبانه در این بیابان سیر نمی کنیم!

بالأخره (من تنهايي) اجرت همه مال ها را داده، و با سه نفر زن که همراه داشتیم، سوار شدیم، روانه به سمت مسجد سهله حرکت کردیم، در حالی که مرکبهای یدکی هم همراه ما بود. چون در مسجد نماز مغرب و عشاء را به جماعت اداء کردیم، مشغول دعا و گریه شدیم. یکمرتبه ملتفت شدیم که ساعت از هشت (غروب كوك يعنى سه بعد نيمه شب) گذشته است. خوف مفرط بر من عارض شد، که چگونه با سه نفر زن؛ به تنهايي، با مُکاری عرب غریب، در این شب تاریك؛ به کوفه برگردیم؟ و آن سال، همان سالی بود که عطیّه نامی؛ بر حکومت یاغی شده بود، و راهزنی می کردند. پس با نهایت اضطراب، قلبًا متوسّل به ولیّ عصر (عجل الله فرجه) گردیده، روی نیاز و دل پر سوز به سوی آن مهر عالم افروز نموده، به یکمرتبه چشمم را به مقام مهدی (صلوات الله علیه)، که در وسط مسجد است، انداخته آن مقام کریم را روشنتر از طور

کلیم دیدیم. روانه شدیم، به آن جا رفتیم، و دیدیم سیّد بزرگواری با کمال مهابت و وقار؛ و نهایت جلال و بزرگی، در محراب عبادت نشسته است. پیش رفتیم، دست مبارك آن سرور را گرفته؛ بوسیدیم. من خواستم دستشان را بر پیشانی خویش نِهم، دست خود را کشید، و نگذاشت. در این هنگام من هم مشغول دعا و زیارت شدم. چون سلام به نام همایون امام صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) می کردم، جواب می فرمود: و علیکم السّلام! من از این مطلب بر آشفته شدم که: من سلام به امام می کنم؛ این آقا جواب می گوید! یعنی چه؟! و در آن مقام شریف؛ گویا صد چراغ و قندیل (لوستر) آویز است؛ از روشنی و انوار. پس روی مبارك به ما فرمودند که: به اطمینان دعا بخوانید، به اکبر کبابیان سفارش کردم؛ شما را به مسجد کوفه برساند و برگردد، شما آنها را شام بدهید. چون این سخن را شنیدم؛ با ایشان مأنوس شدم. و از ایشان التماس دعا کردم، و سه حاجت خواستم؛ یکی آنکه وسعت و رفع تنگدستیم شود؛ دوّم، خاك من کربلا باشد؛ این دو را قبول فرمودند. سیّم، فرزند صالحی خواستم؛ ایشان قسم یاد فرمود که: این امر بدست ما نیست. سیّد می گوید ساکت شدم، و نگفتم شما از خدا بخواهید، چون در اوّل جوانی زن پدری داشتم، و دختر خوبی از او در خانه بود، من از آن دختر خواستگاری کردم، ولی آنها او را به من نمی دادند. می خواستند به شخص مالداری بدهند. من در بالای سر امام ثامن (صلوات الله علیه) دعا کردم که: فقط این دختر را به من بدهند، دیگر از خدا اولاد نمی خواهم! این قضیّه در خاطرم بود، لذا مانع از اعاده سؤال و اصرار گردید. پس عیالم پیش آمد، و سه حاجت خواست؛ یکی وسعت، و دیگری آنکه قبل از من از دنیا برود؛ و به دست من به خاك رود، سیّم آنکه در مشهد مقدّس یا کربلای معلّی مدفن او باشد. همه را اجابت فرمود، و چنین شد، وی در مشهد

مقدّس فوت شد، و خود؛ او را به خاك سپردم. زن ديگرى كه همراه ما بود، پيش آمد و عرض حاجت كرد، و سه مطلب را خواست: يكى شفاى عروسش، ايشان فرمود: آن را جدّم موسى بن جعفر (صلوات الله عليهما) شفا عطا خواهد فرمود. دوّم، دولت (ثروت و اعتبار) براى فرزندش؛ سوّم، طول عمر براى خودش؛ همه را اجابت و قبول فرمود، و چنان شد؛ عروسش در كاظمين شفا يافت، و خودش هم نود و پنج سال عمر كرد. من (ميرزا هادى) از سيد عبدالله قزوينى پرسيدم: فعلًا چند سال است كه آن زن فوت كرده؟ گفت: تقريبًا پنج سال است فوت كرده. معلوم شد زياده از بيست سال بعد از آن قضيّه باقى مانده و عمر كرده است، و فعلًا پسرش از متموّلين تجّار است، و اسم آن تاجر را هم برد، ولى حقير نام او را در خاطرم ضبط نكرده‌ام.

سيّد گفت: بعد از دعا و زيارت، چون از مقام مهدى (صلوات الله عليه) پا را از عتبه بيرون نهاديم، عيال من گفت: دانستى اين سيّد بزرگوار كه بود؟ و او را شناختى؟ گفتم: نه. گفت:حضرت حجّت (صلوات الله عليه) بود. از دهشت رو برگردانيدم، ديدم جز يك فانوس؛ كه از سقف مقام آويزان است؛ از آن همه انوارِى كه به قدرِ صد چراغ بود؛ اثرى نيست! تاريكى و ظلمت؛ عالم را فرا گرفته، و از آن سيّد بزرگوار؛ علامتى نيست. دانستم آن روشناييها از اثر جبين منير آن سرور بود. چون به كنار مسجد آمديم، جوانى نزد من آمد و گفت: هر وقت فارغ شديد، ما شما را به مسجد كوفه مى رسانيم! گفتم: تو چه كسى هستى؟ گفت: من اكبر بهارى. خيلى در وحشت افتادم و دلم تنگ شد. چون خيال كردم مى گويد: اكبر بهائى! گفتم: چه مى گويى؟! بهائى يعنى چه؟ گفت: من در همدان، در محلّه كبابيان نشسته ام، و از قريه بهار (كه يكى از قراى همدان است) مى باشم؛ و از آن قريه است؛ حضرت مستطاب، عالم سالك و بدر

مسالك؛ آقا میرزا محمّد بهاری. پس شناختم، و با او مأنوس شدم. گفتم: آن سیّد بزرگوار را شناختی؟ گفت: نشناختم، لکن دیدم خیلی جلیل است؛ مرا امر فرمود که شما را برسانم به مسجد کوفه؛ و از مهابت آن سرور نتوانستم حرفی بزنم، و فورًا قبول کردم. گفتم: آن سرور حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) بود. و علائم آن را گفتم. آن جوان به وجد آمد. چون خواستیم مراجعت کنیم، آن جوان و رفقای او چهار نفر بودند. پیاده در رکاب ما براه افتادند. با آنکه قریب دوازده مرکب را، که فارغ بودند؛ و کرایه همه را داده بودم، همراه داشتیم، اصلًا هیچکدام قدمی سوار نشدند و پروانه وار؛ دور رکاب ما، می رفتند از شوق امر امام (صلوات الله علیه). چون به جامع کوفه رسیدیم، به امر امام (صلوات الله علیه) شام حاضر کرده، و همه آنها را شام دادیم.

یا غیاث اللّه

إنّی مستجیر بک فأجرنی

عنایت ناحیه مقدسه با یکبار استجاره در وقت تنهایی و گرسنگی

شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۳۳۱} نقل کرده است: از این طایفه ثقه جلیل و فاضل عادل نبیل، آقا سیّد باقر اصفهانی (رحمه الله) می باشد، که از افاضل حوزه درس شیخ استاد مرتضی انصاری (طاب ثراه) بود در نجف اشرف. روزی در مجلسی، از حالات حضرت حجّت (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) و ذکر اشخاصی که فایز حضور شده اند؛ سخن رفت. در اثناء کلام، سیّد مذکور (آقا سیّد باقر اصفهانی) ذکر نمود که: در وقتی، شب چهارشنبه را، چنان که عادت مجاورین است، به مسجد سهله رفته، و (برای عمل استجاره) بیتوته بجا آوردم، و روز را هم در مسجد ماندم، به اراده اینکه عصر را به مسجد کوفه بروم، و شب پنجشنبه را در آنجا بیتوته کرده، و روز آن را به نجف برگردم. اتّفاقًا ذخیره ای که برداشته بودم؛ تمام شده بود، و بسیار گرسنه شده بودم، و در آن اوقات مسجد سهله هم مخروبه بود، و مجاور و خانواری در آن ساکن نبود، و چون مردم بدون ذخیره در آنجا نمی رفتند، و توقّف به مدت ایّام در آنجا نمی کردند، نان فروش هم درآنجا نمی آمد. باری، با وجود گرسنگی توقّف کردم، و در صفّه وسط مسجد؛ مشغول نماز شدم، و در اثنای نماز؛ مردی را دیدم در لباس اهل سیاحت (لباس اهل فقر = پیراهن سفید بلند تا نیم ساق و شلوار سفید و جلیقه و کلاه) که بر آن صفّه بر آمد، و در نزدیك من بنشست، و سفره نانی در دست داشت؛ پهن نمود. چون چشم من بر آن نان افتاد، با خود گفتم که: کاش این مرد؛ پولی از من قبول می کرد، و مرا هم بر این سفره می خواند. ناگاه دیدم که آن مرد به سوی من نگریست؛ و تکلیف خوردن کرد. من هم حیا کرده، ابا نمودم. پس از اصرار او و انکار من، اجابت کرده؛ به نزد او رفتم، و به قدر اشتها خوردم. پس سفره را برداشت و به سوی حجره ای از حجرات مسجد، که در

برابر روی من بود، متوجّه شده، داخل آن حجره گردید؛ و من چشم بـه عقـب او دوختم، و آن حجره را از نظر نیانداختم، تا آنکه زمانی گذشت، و بیرون نیامد، و من از مشاهده آن واقعه متفکّر بودم که: آیا آن از باب حسن اتّفاق بود، یا آنکه آن مرد بر ضمیر من اطّلاع یافت؛ و مرا به خوردن دعوت نمود؟ بالأخره بـا خـود گفتم که: می روم و تحقیق حال از او می نمایم. چـون برخاسـته داخـل آن حجـره شدم، اثری از آن مرد ندیدم، با آنکه آن حجره را زیاده بر آن، مـدخل و مخـرج دیگر نبود. پس ملتفت شدم که آن شخص بر ضمیر من مطّلـع بـود؛ کـه آن کار نمود؛ و مرا با اصرار به خـوردن دعـوت نمـود، و گمـان آن کـردم؛ آن بزرگـوار؛ حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بود، و کسي دیگر نبود؛ والله العالم.

توضیح: اطاق مذکور از حجراتی است که در ضلع غربی مسجد سهله بین مقـام ابراهیم و ادریس علیهما السلام تا همین سالهای اخیر بود، و اخیرا آنها را بـه شبـستان بـاز تبدیل کرده اند، اطاق مورد نظر که از مشاهد مهدويّ علیه السلام محسوب می شود، دقیقا میانه دو مقام واقع شده بوده، و در واقعه تشرّف دیگری حضرتش در پشت بام این اطاق مشغول عبادت بوده، و خواص ایشان؛ اطراف ایشان ایستاده بوده اند.





از مشاهد مهدویه علیه‌السلام در مسجد سهله؛ مشهد غربی است، که در ضلع غربی مسجد سهله؛ دقیقا بین مقام ابراهیم علیه‌السلام و مقام ادریس علیه‌السلام واقع است و در ساختمان نوسازی اخیر به صورت شبستان سرتاسری درآمده است، با خط سبز مشخص شده است

برکات مداومت بر استجاره در مسجد سهله؛ و عنایت در خلوت

❖ شیخ محمود عراقی از شاگردان شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۳۰۲} نقل کرده است: از این طایفه؛ صالح ورع متّقي، مولی عبد الحمید قزوینی است، که در نجف اشرف ساکن بود، و با حقیر مأنوس و مألوف؛ و بسیاري از روزهاي پنجشنبه را؛ از براي حضور مجلس تعزیه امام حسین (صلوات الله علیه) به خانه حقیر می آمد، و از اشخاصي بود که زیارت مخصوصه حسینیّه (علیه السلام) را پیاده می رفت، بلکه سر حلقه زائرین پیاده نجف بود، که ایشان را بر راه دلالت می نمود، زیرا که چون بسیار رفته بود، بلد آن راه گشته بود، و در اوائل امر خود، در مدرسه کوچك که در صحن مطهّر واقع است، منزل داشت؛ و در اواخر، تزویج کرده؛ به خانه رفت، و پس از آن؛ چند سالی زندگاني کرد، و گویا وفات او در سال هزار و دویست و نود و چهارم هجري واقع گردید. (او از کسانی بود که به حضور امام زمان عليه السلام رسیده اند) و شرح واقعه (از زبان مؤلف شیخ محمود عراقی) این است که: حقیر؛ چندگاه، در شبهاي چهارشنبه به مسجد سهله می رفتم، و بعد از فراغ از اعمال مسجد سهله، گاه بیتوته را در خود سهله می کردم، و صبح را به مسجد کوفه می رفتم، یا آنکه مراجعت به نجف می کردم؛ و گاه بیتوته را در مسجد کوفه می کردم، و هر وقت که به مسجد سهله می رفتم، مولاي مذکور (عبد الحمید قزوینی) را هم در آنجا، یا آنکه در اثناي راه می دیدم که به مسجد می رود، به طوري که دانسته شد که او هم از جمله کساني است که بیتوته سهله را مداومت می نماید. اتّفاقًا حقیر در یکشب از شبها، با دو نفر دیگر از اشراف طهران، که تازه به عزم مجاورت به نجف آمده بودند؛ و هنوز در لباس مجاورین نرفته بودند، در مسجد سهله بیتوته کردیم، و صبح را به مسجد کوفه رفتیم با همراهان، و چون هوا گرم بود؛ در طاق بزرگ مسجد؛ در نزدیك

محراب مقتل اميرالمؤمنين (صلوات الله عليه) منزل كرديم. پس زماني نگذشت، ناگاه مولاي مذكور، كوزه آبي در دست؛ و سفره ناني در زير بغل گرفته؛ وارد طاق بزرگ گرديد. چون نظرش به همراهان حقير افتاد؛ كه در زيّ لباس ديوانيان بودند، به سمت ديگر ميل نمود. حقير او را به اصرار به سمت خود خواندم، و به نزد خود نشانيدم، و به او فهمانيده كه: همراهان، اگر چه در زيّ و لباس بيگانه اند، لكن در باطن يگانه اند. چون اين بشنيد، مطمئن گرديد و محرمانه حديث می كرد. در اثناي كلام، به او گفتم: چنان گمان دارم كه در اين بيتوته مسجد سهله مداومت داري؛ باعث بر آن چه بوده؟ و از ثمرات آن چه ديده شده؟ چون اين بشنيد سكوت نمود، و دانسته شد كه همراهان را اهل راز نديد. او را گفتم كه: ايشان هم، چنان كه گفتم، اهل حالند، و وحشت از اين نوع مقال ندارند، بلكه خريدارند. بعد از اطّلاع از حال ايشان، ذكر نمود كه:

امّا باعث اوّل بر اين كار، آن بود كه دِيني داشتم كه به ظاهر اسباب؛ از اداء آن مأيوس، و به سبب آن متفكّر و مهموم بودم. اتّفاقًا يكشب خوابيده بودم، مردي جليل را در خواب ديدم؛ كه به نزد من آمد، و از همّ من پرسيد. گفتم: دِيني دارم كه خيال آن مرا فارغ نمی گذارد. مرا امر به رفتن مسجد سهله نمود. لهذا بنا بر آن گذاشتم كه چند گاه، شبهاي چهارشنبه را بروم. چندي برفتم، ديون من به اسباب غير عادّي ادا گرديد!

چون اين اثر در اين عمل (استجاره در مسجد سهله) ديدم، عازم بر آن شدم كه يك اربعين، به طريقه مجاورين، شب چهارشنبه را به مسجد سهله بروم، شايد به فيض شرفيابي حضرت قائم (عجّل الله تعالى فرجه الشريف)، (چنانكه معروف است در آثار اين عمل استجاره)، فايز شوم. پس شروع در آن كرده، تا آنكه سي و نه شب چهارشنبه را موفّق شدم. اتّفاقًا شب چهارشنبه چهلم؛ معارض شد

با يكي از زيارات مخصوصه حسينيّه عليه‌السلام، به طوري كه هر يك را كه قيام می نمودم، آن ديگر فوت می گرديد، و زيارت را عازم بر مداومت بودم؛ لكن بعد از تأمّل، ملاحظه كردم كه قضا و تدارك زيارت بعد از اين ممكن است، و تدارك و استيناف عمل بيتوته يك اربعين ديگر؛ مشكل، لاعلاج بيتوته را ترجيح داده، شب چهارشنبه را به مسجد سهله رفتم؛ و از عادتم آن بود كه بعد از اتمام عمل (استجاره و مقامات) مسجد، از براي خواب، بر بام مقامي (ادريس عليه‌السلام) كه در كُنج غربي مسجد در جهت قبله واقع است، بالا می رفتم، و آخر شب را برخاسته، مشغول نماز شب می شدم. اتّفاقًا در آن شب، چون اكثر مجاورين از براي زيارت مخصوصه به كربلا رفته بودند، و مسجد خلوت بود در آن وقت، و معدودي هم كه از براي عمل مسجد در اوّل شب بودند، (چون مسجد سهله در آن اوقات مخروبه بود؛ و نان و آب در آن نبود) بعد از فراغت از عمل (استجاره) به مسجد كوفه رفتند، و بعضي از خوف دستبرد اعراب بيابان، جرأت ماندن نكردند و رفتند، و من چون چيزي با خود نداشتم (كه دزدان ببرند) و آب و نان هم به قدر حاجت داشتم، و مقصودم اتمام عمل (استجاره) بود، ماندم به تنهايي. بعد از نماز عشائين و اتمام اعمالی كه در مسجد سهله وارد است، بر بام مقام مذكور بر آمدم، و خوابيدم، تا آنكه بيشتر شب بگذشت. ناگاه ديدم كه كسی با دست خود مرا حركت می دهد. چون چشم گشودم، شخصي را در بالين خود ديدم، كه نشسته و مرا می جنباند. پس به من گفت كه: شاهزاده تشريف دارد! اگر طالب، و شوق درك فيض ملاقات او را داري، بيا شرفياب شو. جواب گفتم كه: من به شاهزاده كاري ندارم. چون اين بشنيد، برخاست و برفت. بعد من با خود گفتم كه: در اوّل شب كه كسی غير از من در مسجد نبود. اين شاهزاده كيست؟ و چه وقت آمده؟ پس برخاستم و

نشستم، و نظر بر صحن مسجد انداختم. دیدم فضای مسجد روشن است، و (در میانه ضلع غربی مسجد) ما بین این مقام که من بر بام اویم (مقام ادریس علیه‌السلام)، و مقام مقابل آن (مقام ابراهیم علیه‌السلام) که در سمت شمال مسجد، در زاویه غربی واقع است؛ جماعتی به شکل حلقه مدوّره ایستاده اند، و در وسط حلقه ایشان، شخصی بزرگ با مهابت ایستاده، نماز می کند. چون آن دیدم، گمان کردم که کسی از شاهزادگان عجم در نجف بوده، و شب از براي بیتوته مسجد بیرون آمده، و بعد از خوابیدن من، وارد شده. پس باز دراز کشیدم، و در اثنای خوابیدن، ملتفت آن شدم که روشنایی مسجد، بدون شمع و مشعل بود؛ و این طور وقوف و عبادت، به شاهزادگان چه مناسبت دارد؟ دیگر بار نشستم، و بر صحن مسجد نظر انداختم. مسجد را خلوت و تاریك دیدم! و از آن جماعت، اصلًا اثری ندیدم! پس دانستم که این شاهزاده، مولا و آقاي من بوده، و مرا سعادت دریافت صحبت او نبود، و پشت دست خود را به دندان حسرت گزیدم. تا آنکه شب را صبح کرده، گریان و نالان به نجف اشرف برگردیدم؛ از فیض زیارت حسینیّه علیه‌السلام بازماندم، و به مقصود و مطلوب خود هم نرسیدم.

لکن باز از مداومت بیتوته شب چهارشنبه مسجد سهله پا نکشیدم، و شبهاي چهارشنبه را کما فی السّابق می رفتم، تا آنکه مدّتی بر آن گذشت. اتّفاقًا یکشب بیتوته مسجد سهله را بجا آورده، بعد از طلوع صبح، نماز را در مسجد ادا کرده، بین الطّلوعین را روانه به سوی نجف اشرف شدم، از براي آنکه درس صبح چهارشنبه را در نجف درك کنم، چنانکه غالبًا در ایّام تحصیل همین طور می کردم؛ عصر سه شنبه را از نجف به مسجد سهله می رفتم و شب را می ماندم، و صبح را بعد از نماز، به نجف می رفتم؛ و در بین الطّلوعین، غالبًا راه مسجد سهله خلوت می باشد، زیرا که از سمت نجف، بستن دروازه

مانع از خروج مردم است، و از سمت مسجد هم در آن وقت کمتر بـه نجـف می روند؛ و بالجمله، در اثنای راه مرد عربی را دیدم پیاده، که از عقب به من ملحـق گردید، و پس از سلام به من گفت: ملّا عبد الحمید، می خواهی صـاحب الأمـر (صلوات الله علیه) را ببینی؟ با آنکه هر قدر نظر نمودم؛ امّـا او را نـشناختم؛ و هـیچ وقت او را ندیده بودم، فلذا من از سؤال او و ذکـر نـام مـن، تعجّـب کـردم، و در جواب گفتم: مرا این سعادت کجا باشد؟ گفت: این است آن حضرت که ظـاهر گشته؛ و به سوی نجف می رود؛ اگر می خواهی، برو و با او بیعـت کـن. و اشـاره به پشت سر نمود. چون این بشنیدم، متوجّه پشت سر گردیدم. شخـصي را دیـدم کـه می آیـد و در زیّ بـز فروشـان، دو رأس بـز هـم در جلـو خـود دارد. پـس از ملاحظه این امر، در خصوص تکلیف خود متحیّر شدم، کـه اگـر بیعـت کـنم، شاید آن حضرت نباشد، و اگر نکنم، شاید او باشد. با خود خیال کـردم کـه می روم، و از ودایع انبیاء علیهم السلام (که در نزد آن حضرت بوده؛ و مصدّق صـدق دعـوت است)؛ سؤال می کنم. دیگر بار گفتم که: من چرا این کار کنم؟ این شـخص کـه به نجف می رود، (و ادعای خود را اعلام می کنـد) و پـس از اظهـار ایـن دعـوی، علمای نجف مثل شیخ مهدی و شیخ راضی و شـیخ مرتـضی و غـیرهم، در مقـام تحقیق بر می آیند، و (اینها) در طرق تحقیق ابصر می باشند؛ پس بهتر آن است که تا ورود نجف را صبر نمایم، و (در تحقیق حجت و بیعت) شتاب نکنم. چون بـه این رأی جازم گردیدم، به اطراف و عقب خود نظر کرده، کـسي را ندیـدم، و از بزها هم خبری نیافتم، و آن مرد هم که با من همراه بود (و به من گفته بود ایشان حضرت است و بیا بیعت کن) و انتظار جواب سؤال داشت، ناپدید شـد. پـس، از آرزوی دریافت این نعمت مأیوس گشتم، و دانستم کـه مـرا زیـاده از آنکـه دیدم، میسّر نمی شود. پس از آن خیال (تشرّف با شناخت) منصرف گردیدم.

التزام به استجاره تا یکسال، و عنایت حضرت مهدی علیه السلام

محدث نوری در کتاب شریف نجم الثاقب نقل فرموده است: در ماه رجب سال گذشته؛ که مشغول تألیف رساله جنّة المأوی بودم، (از سامرا) عازم نجف اشرف شدم، به جهت زیارت مبعث. پس وارد کاظمین شدم، و خدمت جناب عالم عامل و فقیه کامل، سیّد سند و حبر معتمد، آقا سیّد محمّد بن العالم الأوحد، سیّد حمد بن العالم الجلیل والموحّد النّبیل، سیّد حیدر الکاظمینی (ایّده الله) رسیدم؛ و او از تلامذه خاتم المجتهدین و فخر الإسلام والمسلمین، استاد اعظم، شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله تعالی مقامه) است؛ و از اتقیای علمای آن بلده شریفه، و از صلحای ائمّه جماعت صحن و حرم شریف، و ملّاذ طلّاب و غرباء و زوّار، و پدر و جدّش از معروفین علما، و تصانیف جدّش سیّد حیدر در اصول و فقه و غیره موجود. از ایشان سؤال کردم که اگر حکایت صحیحه ای در این باب دیده یا شنیده اند، نقل کنند، {محدث نوری بعد از نقل واقعه حاج علی بغدادی، در ادامه واقعه دیگری از همین عالم جلیل (سید محمد بن حمد بن حیدر الکاظمی) نقل می کند}: و نیز سیّد مؤیّد مذکور (ایده الله تعالی)، خبر دادند شفاهًا و کتبًا که: در زمانی که مجاور بودم در نجف اشرف؛ به جهت تحصیل علوم دینیّه، و این در حدود سنه ۱۲۷۵هـ.ق بود، می شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان از اهل دیانت، که ذکر می کردند مردی را که شغلش فروختن بقولات و غیره بود، که او دیده است مولای ما، امام منتظر (صلوات الله علیه) را. پس جویا شدم که شخص او را بشناسم. پس شناختم او را، و یافتم که مرد صالح متدیّنی است، و خوش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع شوم، که از او مستفسر شوم کیفیّت ملاقات و دیدنش حضرت حجّت (صلوات الله علیه) را. پس مقدّمات مودّت با او را پیش گرفتم. بسیاری از اوقات که به او می رسیدم، سلام می کردم، و از بقولات

و امثال آنکه می فروخت؛ می خریدم. تا آنکه میان من و او؛ رشته مودّتی پیدا شد. همه اینها به جهت شنیدن آن خبر شریف بود از او. تا آنکه اتّفاق افتاد برای من که رفتم به مسجد سهله در شب چهارشنبه، به جهت نماز معروف به نماز استجاره. چون به در مسجد رسیدم، شخص مذکور را دیدم؛ که در آنجا ایستاده. پس فرصت غنیمت کردم، و از او خواهش کردم امشب را نزد من بیتوته کند. پس با من بود؛ تا آنگاه که فارغ شدیم از اعمال موظّفه در آن مسجد شریف، و رفتیم به مسجد اعظم مسجد کوفه، به قاعده متعارفه آن زمان؛ چون در مسجد سهله، به جهت نبودن این بناهای جدیده و خادم و آب، جای اقامت نبود. چون به آن مسجد رسیدیم و پاره ای اعمال آنرا بجای آوردیم و در منزل مستقر شدیم، سؤال کردم او را از خبر معهود، و خواهش نمودم که قصّه خود را به تفصیل بیان کند. پس گفت: من بسیار می شنیدم از اهل معرفت و دیانت که: هر کس ملازمت عمل استجاره داشته باشد؛ در مسجد سهله؛ در چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیّت دیدن امام منتظر (صلوات الله علیه)، موفّق می شود از برای رؤیت آن جناب؛ و اینکه: این مطلب مکرّر واقع شده. پس نفسم شایق شد به سوی انجام این کار، و قصد کردم ملازمت و عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه، و مرا مانع نبود از کردن این کار، شدّت گرما و سرما و باران و غیر آن؛ تا اینکه قریب یك سال گذشت بر من، و من ملازم بودم عمل استجاره را، و بیتوته می کردم در مسجد کوفه؛ به قاعده متعارفه، تا اینکه عصر سه شنبه بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده، به عادتی که داشتم؛ و موسم زمستان بود، و ابرها متراکم؛ و هوا تاریك، و کم کم باران می آمد. پس متوجّه شدم، و مطمئن بودم آمدن مردم را به آنجا؛ حسب عادت مستمرّه، تا اینکه رسیدم به مسجد؛ هنگامی که آفتاب غروب کرده بود، و تاریکی سخت؛ عالم را فرو

گرفته بود، با رعد و برق زیاد. پس خوف بر من مستولی شد، و از تنهایی ترس مرا گرفت. زیرا که در مسجد احدی را ندیدم، حتّی خادم مقرّری که در شبهای چهارشنبه به آنجا می آمد، آن شب نبود. پس به غایت متوحّش شدم، و در نفس خود گفتم: سزاوار این است که نماز مغرب را به جای آورم و عمل استجاره را به تعجیل بکنم، و بروم به مسجد کوفه. پس نفس خود را به این (نیت) ساکن کردم. پس برخاستم و نماز (مغرب) خواندم. آنگاه عمل استجاره را کردم؛ از نماز و دعا، و آن را حفظ داشتم؛ و در بین نماز استجاره ملتفت مقام شریف شدم، که معروف است به مقام صاحب الزّمان (صلوات الله علیه)؛ که در سمت قِبلی مکان نماز کنندگان آنجاست. پس دیدم در آنجا روشنایی کامل، و شنیدم قرائت نمازگزاري. پس نفسم مطمئن شد، و دلم مسرور، و کمال اطمینان پیدا کردم، و گمان کردم که در آن مکان شریف، بعضی از زوّار هستند که من مطّلع نشدم به ایشان؛ هنگامی که داخل مسجد شدم. پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر تمام کردم. آنگاه متوجّه مقام شریف شدم، و داخل شدم در آنجا. پس روشنایی عظیمی دیدم، و چشمم به چراغی و شمعی نیافتاد، ولکن غافل بودم در تفکّر در این مطلب؛ و دیدم در آنجا سیّد جلیل مهیبی؛ به هیأت اهل علم؛ ایستاده، نماز می کند. پس دلم مایل شد به سوی او، و گمان کردم او یکی از زوّار غرباست؛ زیرا که چون در او تأمّل کردم، فی الجمله دانستم که او از سکنه نجف اشرف نیست. پس شروع کردم در خواندن زیارت امام عصر (صلوات الله علیه) که از وظایف مقرّره آن مقام است، و نماز زیارت را کردم. چون فارغ شدم، اراده کردم که از او خواهش کنم که برویم به مسجد کوفه. پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد، و من نظر کردم به خارج مقام. پس دیدم شدّت ظلمت را، و شنیدم صدای رعد و باران را. پس به روی مبارك خود؛ ملتفت من

شد، و به مهربانی و تبسّم به من فرمود: می خواهی که برویم به مسجد کوفه؟ گفتم: آري ای سیّد من، عادت ما اهل نجف چنین است که: چون مشرّف شدیم به عمل این مسجد، می رویم به مسجد کوفه. پس با آن جناب بیرون رفتیم، و من به وجودش مسرور و به حسن صحبتش خرسند بودم. پس راه می رفتیم در روشنایی و هوای نیك، و زمین خشك که چیزی به پا نمی چسبید، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می دیدم آن را، تا رسیدیم به مسجد. آن جناب (صلوات الله علیه) با من بود، و من در غایت سرور و امنیّت بودم به جهت مصاحبت آن جناب، نه تاریکی داشتم و نه باران. پس درب بیرون مسجد را زدم، و آن بسته بود. پس خادم گفت: کیست درب را می کوبد؟ پس گفتم: درب را باز کن. گفت: از کجا آمدی در این تاریکی و شدّت باران؟ گفتم: از مسجد سهله. چون خادم درب را باز کرد، ملتفت شدم به سوی آن سیّد جلیل. پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی، و به شدّت؛ باران بر ما می بارد. پس مشغول شدم به فریاد کردن؛ که: یا سیّدنا، یا مولانا، بفرمایید؛ که درب باز شد. و برگشتم به پشت سر خود؛ و فریاد می کردم. اثری اصلًا از آن جناب ندیدم، و در آن زمان اندك؛ سرما و باران و هوا مرا اذیّت کرد (در حالیکه تمام مدت مصاحبت؛ هوا معتدل و بی باران و بی سرما). پس داخل مسجد شدم، و از حال غفلت بیدار شدم، چنانچه گویا در خواب بودم، و مشغول شدم به ملامت کردن نفس؛ بر غفلتش از آن آیات ظاهر که دیده بودم، و متذکّر شدم آن کرامات را:

۱- از روشنایی عظیم در مقام شریف، با آن که چراغی در آنجا ندیدم، و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود، وفا نمی کرد به آن ضیاء و روشنایی.

۲- و نامیدن آن سیّد جلیل مرا به اسمم، با آنکه او را نمی شناختم و ندیده بودم.

۳- و به خاطر آوردم که چون در مقام، نظر به فضای مسجد می کردم، تاریکی زیادی می دیدم، و صدای رعد و باران می شنیدم، و چون بیرون آمدم از مقام، به مصاحبت آن جناب (صلوات الله علیه) راه می رفتیم در روشنایی، به نحوی که زیر پای خود را می دیدم، و زمین خشك بود، و هوا ملایم طبع، تا رسیدیم به در مسجد.

٤- و از آن وقت که مفارقت فرمود، تاریکی هوا و سردی و باران دیدم، و غیر اینها (از نشانه ها).... از آنچه سبب شد که قطع کردم بر اینکه آن جناب همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می کردم، و گرما و سرما را در راه جنابش متحمّل می شدم؛ ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.



توفیق سلام و مصافحه امام زمان علیه السلام بخاطر دفاع در برابر منکِر {امکان تشرّف با عمل استجاره در چهل شب چهارشنبه متوالی)

مرحوم آیت الله علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} در کتاب شریف عبقری الحسان (ج۳ عبقریه ٥ الیاقوت الأحمر، یاقوته ۱۲ ص۷۲) آورده است: دیدن سیّد سند و رکن معتمد، فخر الأوائل والأواخر، آقای آقا سیّد باقر قزوینی است؛ آن حضرت را در غیبت کبری، و شناختنش آن بزرگوار را در حین تشرّف؛ علّامه نوري در نجم الثّاقب (حکایت ۸۵ ص٦٢٦)، از سیّد سند و حبر معتمد، آقای آقا سیّد محمّد هندي؛ و او از جناب بحر الزّاخر، آقا شیخ باقر؛ و او از سیّد جلیل آقا سیّد جعفر، پسر آقای آقا سیّد باقر مذکور، نقل نموده که گفت: با والدم می رفتم به مسجد سهله. چون نزدیك مسجد رسیدیم، گفتم به او: این سخنان که از مردم می شنوم که؛ هر کس چهل شب چهارشنبه بیاید به مسجد سهله لابدّ می بیند مهدي (صلوات الله علیه) را؛ می بینم که اصلي ندارد! پس غضبناك ملتفت من شد، و گفت: چرا اصل ندارد؟! محض آنکه تو ندیدي؟! آیا هر چیزي که تو ندیدي اصل ندارد؟! و بسیار مرا عتاب کرد، به نحوي که پشیمان شدم از گفته خویش. پس داخل مسجد شدیم، و مسجد خالی بود از مردم. پس چون در وسط (مسجد) ایستاد که دو رکعت نماز کند برای استجاره، شخصي متوجّه او شد، از طرف مقام حجّت (صلوات الله علیه)، و مرور نمود به والد. پس سلام کرد بر او، و مصافحه نمود با او. پس ملتفت شد به من سیّد والدم، و گفت: پس کیست این؟! گفتم: آیا او مهدي (صلوات الله علیه) است؟! فرمود: پس کیست؟! پس من در طلب آن جناب دویدم و احدي را در مسجد و در خارج آن ندیدم.

استجاره به مسجد سهله روز جمعه، عنایت خاص ناحیه مقدسه

مرحوم آیت الله نهاوندی{۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص ۱۱۳، المسك الأذفر مسكة٤١) نقل کرده است: خبر داد ما را از اشرف السّادات و منبع السّعادات، السیّد الجلیل النّبیل، حاج سیّد احمد اصفهانی معروف به خوشنویس، و از مهاجرین به ناحیه مقدّسه سرّ من رأی در زمان سیّدنا الاستاد الأعظم المجدّد میرزای شیرازی بزرگ (قدّس سّره) بوده، و به مصاحبت شیخنا الأجلّ العالم العامل والإنسان الکامل، مولینا الحاج مولی فتحعلی السّلطان آبادی، به مکّه معظّمه مشرّف شد. {آنگاه مرحوم نهاوندی؛ برای مرحوم خوشنویس؛ واقعه تشرّفی در مکه و ایام حج؛ و بعد از آن؛ واقعه تشرّف مسجد سهله را نقل می کند}:

ایضًا دیدن حاج سیّد احمد مزبور است آن حضرت را، خبر داد ما را ایضًا حاج سیّد احمد (رحمه الله) و برای ما نوشت که: من مسجد سهله مشرّف بودم (بعد از انجام عمل استجاره) در روز جمعه، در حجره نشسته بودم. ناگاه سیّد موقّر معمّمی بر من داخل شد. قبای فاخری و عبای قرمزی پوشیده بود، و نظری کرد به آنچه در زاویه حجره بود، که کمی از کتب و بعضی از ظروف، و فرشی بود. فرمود: برای حاجت دنیا کفایت می کند تو را؛ و تو هر روز صبحی به نیابت صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) زیارت عاشورا را می خوانی، به قدر کفایت، معیشت هر ماهت را از من بگیر، که محتاج به احدی اصلًا نباشی. و قدری پول به من داد و گفت: این کفایت یکماه تو را می نماید. و رفت رو به درب مسجد؛ و من به زمین چسبیده بودم، و زبان من بند آمده بود، و هر چه خواستم تکلّم بنمایم؛ نتوانستم، و نتوانستم برخیزم؛ تا سیّد خارج شد؛ و همین که بیرون رفت، کأنّه قیودی از آهن بر من بود؛ و باز شد، و شرح صدری پیدا کردم. پس برخاستم، و از مسجد خارج شدم و آنچه تفحّص کردم، اثری از آن آقا ندیدم.

توضیحات و نکات

۱- در واقعه تشرّف در ایام حج؛ بجز دیدار حضرت و رساندنش به حجاج، همچنین از سوی ناحیه مقدسه مورد اکرام خاص قرار گرفته، و شتری به او داده می شود، که او را سریعا به حجاج ملحق می کند، و تا آخر حج هم این شتر با او بوده، و این شتر از نظر سیر و سرعت حرکت؛ و نیز شناختن مقصد؛ بی دلالت و راهنمایی راکب آن؛ فوق العاده و غیر متعارف بوده است، بطوریکه محل اعجاب همگان حتی شتربانانان و کاروان دار عرب مکه واقع شده است، امّا او (بخاطر خریدار با قیمت چندین برابر شتر معمولی) آنرا بعد اعمال حج؛ می فروشد!

۲- در تشرّف مسجد سهله هم از طرف ناحیه مقدسه به او پیشنهاد ویژه ای می شود: {استمرار اعتکاف در مسجد و انجام زیارت روزانه (عاشورا) به نیابت حضرت صاحب الأمر عليه السلام در مقابل تأمین ما یحتاج او از طرف مولا عليه السلام}. امّا توضیحی از قبول او این معامله معنویه را، و مقدار استمرار اقامتش در مسجد سهله، و میزان بهرمندیش از این راه؛ برای ارتباط با ناحیه مقدسه گزارشی نداده است.

۳- از اینکه مقدار بهره اش را فقط دو واقعه حج و سهله ذکر کرده؛ بنظر می رسد، او همچنانکه از تحفه حج در ادامه استفاده ننموده، از این هدیه نادره و فرصت طلایی نیز بطور مستمر بهره نبرده است.



مداومت بر استجاره در مسجد سهله و توفیق تشرف با شناخت

مرحوم نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ‌ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص۱۱۳، المسك الأذفر مسكة٤١) نقل کرده است: دیدن سیّد مهدی عباباف نجفی است آن حضرت را در مسجد سهله و شناختنش: خبر داد ما را سیّد جلیل و عالم ثقه نبیل، حاج سیّد نصر الله اصفهانی، از سیّدِ تقیّ نقیّ، جوان عباباف نجفی، سرطمّه حمّام قریب مدرسه قزوینیها، مسمّی به سیّد مهدی؛ و او از خویشان و اقربای أبی الزّوجه مرحوم مبرور عالم تقی، حاج سیّد محمّد کاشانی بود؛ و همیشه آن سیّد بزرگوار مرحوم (مهدی عباباف نجفی)، مداومت به تشرّف مسجد سهله در لیالی اربعاء داشت. گفت: شبی با جمعی از رفقا مشرّف شدیم. دیدیم در رکن قبله مسجد؛ طرف شرقی، همان جا که مقام حجّت علیه السلام واقع در آن است، آن محل روشن است. پیش رفتیم، دیدیم سیّد بزرگواری در آن محراب مشغول عبادت است، و آن روشنی چراغ نیست، بلکه نور از وجه مبارك آن سرور، در و دیوار را منوّر ساخته. به جای خود برگشته؛ باز نظر کردیم، آن صفّه را روشن دیدیم، گویا چراغ نوربخشی در آن گذارده اند. چون نزدیك شدیم، همان حال سابق را یافتیم، تا یقین کردیم که آن بزرگوار امام ابرار و نجل ائمّه اطهار علیهم السلام است. مهابت آن حضرت همه ما را فرو گرفت. هر یك به جای خود، مانند شجر خشك، از حسّ و حرکت افتادیم، مگر من که چند قدمی از رفقا پیش رفتم. هر چه خواستم نزدیك روم؛ یا عرضی کنم؛ در خود یارایی ندیدم، مگر آنکه امری در خاطرم آمد. عرض کردم: استخاره ای بفرمایید. دست مبارك باز نمود به آن سبحه (تسبیح) که به آن مشغول به ذکر معهود بود. قبضه ای قبض فرمود. بعد از حساب معدود، جواب فرمود: خوب است. بعد از چندی روی مبارك به سوی ما فرمود. مدّتی نظر فیض اثر بر ما مستدام داشت. گویا

عنایت آن بزرگوار انتظار داشت که حاجات دنیا و آخرت خویش را از درگاه لطف و عطایش درخواست نماییم. چون سعادت و استعداد ما را یارایی نکرد، قفل خموشی، کام ما را مسدود داشت. پس آن بزرگوار روانه به سمت درب مسجد گردید. چون قدری تشریف برد، قوّت در پای خود یافته؛ روان شدیم. چون خواست از درب مسجد بیرون رود، دومرتبه روی مقدّس به جانب ما فرمود، و مدّتی بدان حال بود، و ما چند قدم دور، از حسّ و حرکت افتادیم، و نامقدور شدیم، تا آنکه بالأخره از مسجد خارج شدیم، و در عرصه بین البابین رسیدیم. آن بزرگوار قدم به خارج باب ثانی (فضای اطراف دیوار مسجد) نهاد. به مجرّد آن، قوّت و شعور ما قوی گشت. فورًا، به سرعت هر چه تمامتر به سمت باب ثانی (درب بیرونی مسجد) دویدیم. به طرفة العین از باب ثانی خارج شده؛ نظر به اطراف بیابان انداخته، احدی را نیافتیم. در بیابان هر چه به اطراف و اکناف دویدیم، به هیچ وجه اثری نیافتیم، و مکشوف شد که به مجرّد خروج آن سرور از باب ثانی، از نظر مستور گردید. پس بر بی قابلیّتی و فوت ذکر مقاصد خود (حاجت خواستن حضوری)، بی اندازه دریغ خوردیم و متأثّر شدیم.



آیت الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی، و استجاره در مسجد سهله

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی، (۱۲۷۹-۱۳۶۱ هـ.ق) مشهور به "شیخ نخودکی" از تلامذه مرحومین آیات کرام: آخوند ملا محمد کاشی (در فقه و فلسفه)، و جهانگیرخان (در حکمت)، و حاجی سید سینا پسر سید جعفر کشفی (در تفسیر)، و حاجی سید محمد فشارکی، و حاجی سید مرتضی کشمیری، و ملا اسماعیل قره باغی، و آخوند خراسانی، و میر سید علی حائری، و حاج آقا حسین قمی (در فقه و اصول)، و میرزا جعفر طبیب شیرازی (قانون طب بوعلی)، و حاج محمد صادق تخت فولادی (در معنویات) بود.

ایشان در سه مقطع (۱۳۰٤ تا ۱۳۱۱ و ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ هـ.ق) در نجف اشرف برای تحصیل علم و معرفت و معنویات متوطن شدند. در مدت (۲۲ سال) مجاورت نجف اشرف؛ و در اوقات غیر درسی؛ و بعد از فراغت از درسها؛ غالبا در مسجد سهله و کوفه معتکف؛ و به عمل استجاره و سایر ختومات و عبادات مشغول بودند.



آن مرحوم؛ آیتی بود در ریاضات و ختومات و معنویات و کرامات؛ شمه ای از احوال ایشان در کتاب "نشان از بی نشانها" نقل و نشر شده است.

عمل استجاره در مقام حضرت مهدی علیه السلام و دیدن آتش طور

محدث نوری (در کتاب نجم الثاقب ص٦٢٤ حکایت ٨٤) می گوید: خبر داد ما را عالم عامل و فاضل کامل، قدوة الأتقیاء و زین الصّلحاء، سیّد محمّد بن العالم سیّد هاشم، بن میر شجاعت علی، موسوی رضوی نجفی، معروف به سِندی (ایالت سِند پاکستان)، {که از اتقیای علما و ائمّه جماعت حرم أمیر المؤمنین (صلوات الله علیه) است، و او را خبرتی است در بسیاری از علوم متعارفه و غریبه}: نقل کرد برای من عالم ثقه، شیخ باقر بن شیخ هادی کاظمی مجاور نجف اشرف، {و او عالم بود در مقدّمات و علم قرائت و بعضی از علم جفر، و دارا بود ملکه اجتهاد مطلق را، ولکن به جهت تحصیل امر معاش، زیاده از مقدار حاجت اجتهاد (تلاش) نمی کرد، و قاری تعزیه بود، و امام جماعت}، شیخ باقر گفت:

وقتی در ایّام جوانی با خال (دایی) خودم، {شیخ محمّد قاری، مصنّف سه کتاب در علم قرائت و مؤلّف کتاب تعزیه}، رفتیم به مسجد سهله، و در آن زمان (رفتن به آنجا) مُوحش (ترسناك) بود، و این عمارتهای جدید را نداشت، و راه میان مسجد کوفه و سهله بسیار صعب بود، قبل از آنکه آن را اصلاح کنند.

پس چون در مقام مهدی (صلوات الله علیه) نماز تحیّت را بجای آوردیم، خال (دایی) من؛ سبیل (چپق) و کیسه توتون خود را فراموش کرد. چون بیرون رفتیم و به درب مسجد رسیدیم، متذکّر شد. پس مرا به آنجا فرستاد. در وقت عشاء بود که داخل مقام شدم، و کیسه و سبیل برگرفتم. پس یك جمره آتش بزرگی دیدم؛ که مشتعل بود در وسط مقام (گویا آتش کوه طور). ترسیدم و هراسان بیرون رفتم.

خالم (داییم) چون مرا هراسان دید، پرسید: تو را چه شده؟ پس خبر جمره آتش را به او دادم. به من گفت: می رسیم به مسجد کوفه و از عبد صالح، حاجی عبد الله واعظ می پرسیم، زیرا که او بسیار تردّد کرده به آن مقام، و نباید خالی

باشد از علم به آن. چون خالم (داییم) از او سؤال کرد، گفت: بسیار اوقات شده که آن جمره آتش را در خصوص مقام مهدی (صلوات الله علیه) دیدم، نه در سایر مقامات و زاویه ها.



بهره مندی اخوین طباطبائی تبریزی از استجاره به مسجد سهله

مرحوم آیت الله سید محمد حسین قاضی طباطبائی تبریزی، معروف به علامه طباطبائی (۱۲۲۱-۱۴۰۲ هـ.ق) فقیه اصولی و حکیم و فیلسوف و مفسر و صاحب آثار عدیده، از جمله تفسیر المیزان، ایشان و برادرشان فقیه اصولی و حکیم؛ مرحوم آیت الله سید محمد حسن قاضی طباطبائی تبریزی معروف به الهی، (۱۲۲۶-۱۳۸۸ هـ.ق) هر دو از تلامذه آیات کرام مرحومین: سید ابو الحسن اصفهانی، و میرزای نائینی، و شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)، و سید حسین بادکوبه ای، و سید علی قاضی طباطبائی و سید ابو القاسم خوانساری بودند.

این دو برادر عالیمقام، در مدت (۱۰ سال) مجاورت نجف اشرف و در اوقات غیر درسی؛ و بعد از فراغت از درسها؛ هر دو به حضور مرحوم آقای قاضی رسیده، و از ایشان بهره مند شده، و در مواظبت بر عمل استجاره به مسجد سهله و بیتوته و اعتکاف در آن؛ اهتمام داشته، و به همراه سایر عبادات (زیر نظر استادشان مرحوم آیت الله قاضی) به تربیت معنوی خویش مشغول بودند.

آیت الله حسن زاده آملی از مرحوم آیت الله علامه طباطبائی نقل کرده است: من در مسجد سهله در مقام حضرت ادریس علیه السلام نماز می خواندم، در نماز نافله وتیره؛ سوره مبارکه "صاد" را قرائت می کردم، که ناگهان دیدم از جای خود حرکت کردم، ولی بدنم در زمین است، بقدری با بدنم فاصله گرفتم؛ که او را از بالا؛ از دورترین نقطه (بالاترین ارتفاع)؛ مشاهده می کردم، تا پس از چندی (در آسمان بودن) به (جای خود و) حال اوّل برگشتم، و وقت دیگر نهر آب (بهشتی) دیدم، که در روایت آمده: {صاد نهر في الجنة (یعنی) سوره صاد نهری است در بهشت}.

توضیحات

❖ از مرحوم سید مشراق در بیان نکات این واقعه نقل شده است:

{۱}. در کلام خازنان وحی علیهم‌السلام آمده است که حضرت امام صادق علیه‌السلام، درباره سوره {صاد} فرمودند: {صاد} نام چشمه‌ای است که از زیر عرش می‌جوشد، و همین صاد بود که رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، در معراج از آن وضو گرفت، و جناب جبرئیل علیه‌السلام، روزی یک‌بار داخل آن می‌شود و در آن فرو می رود، و سپس بیرون آمده بال خود را تکان می دهد، و هیچ قطره‌ای از بالش نمی‌چکد و نمی‌پرد، مگر آنکه خدا از آن فرشته‌ای خلق می‌کند، تا او را تسبیح و تقدیس و تکبیر و حمد بگوید؛ تا روز قیامت.

{۲}. دستور العمل مزبور (قرائت سوره صاد در نافله وتیره) از دستورات مأثوره از تعالیم مکتب وحی بوده، که بطور سینه به سینه به مرحوم قاضی رسیده، و توسط ایشان به علامه و برادرشان تعلیم شده بوده است.

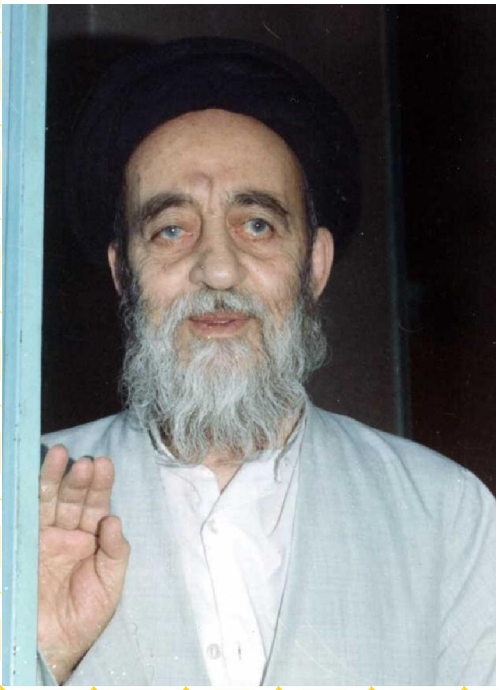

{۳}. به برکت مواظبت بر این عمل؛ و تاثیر نورانیت عمل استجاره به مسجد سهله؛ این مشاهدات و معاینات به مرحوم علامه طباطبائی عنایت شده است.

{٤}. به مناسبت برکت مکان و مربوط بودن آن به حضرت ادریس علیه‌السلام و اینکه در این مکان؛ این پیامبر الهی از زمین به آسمان بالا برده شده؛ فلذا در این توفیق الهی؛ نحوه رفعت آسمانی حضرتش تا فوق جوّ زمین و سیر آسمان (بدون وسیله و اسباب ظاهری؛ و عدم خطر و ضرر به اراده الهی) را نه تنها به مرحوم علامه نشان داده اند، بلکه عملا این امر برای ایشان (بطور روحی و کالبد اثیری؛ بدون کالبد مادی) اتفاق افتاده، که تا معاینه نمایند؛ اگر خداوند بخواهد ارتفاع گرفتن از زمین و بالا رفتن تا تخوم آسمانها؛ امری ممکن است، که برای حضرت ادریس علیه‌السلام بنحو اکمل با جمیع کالبدهای مادی و غیر مادی واقع شده است.

{٥}. همچنین به برکت همین ها {استجاره در مسجد سهله و مواظبت بر وتیره در نافله و بیتوته در مقام (خانه) حضرت ادریس علیه‌السلام} باطن سوره صاد نیز به ایشان نشان داده شده است.

{٦}. ارتباط مرحوم علامه طباطبائی با حضرت ادریس علیه‌السلام به آن بار و آن مجلس محدود نشده، و استمرار می یابد، مرحوم آیت الله لاله زاری از مرحوم علامه طباطبائی نقل نموده است: به یاد دارم هنگامی که در نجف اشرف در تحت تربیت اخلاقی و عرفانی مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی (رضوان الله علیه) بودیم، سحرگاهی بر بالای بام؛ بر سجاده عبادت نشسته بودم، در این موقع نعاسی به من دست داد، و مشاهده کردم که: دو نفر مقابل من نشسته اند، یکی از آنها حضرت ادریس علیه‌السلام بود، و دیگری برادر عزیزم آقای حاج سید محمد حسن طباطبائی، که فعلا (زمان روایت واقعه) در تبریز سکونت دارد، حضرت ادریس علیه‌السلام با من به مذاکره و سخن مشغول شدند، ولی طوری بود که ایشان القاء کلام می نمودند؛ و تکلم و صحبت می کردند، اما سخنان ایشان به واسطه

کلام اخوی استماع می شد، حضرت ادریس علیه‌السلام فرمودند: {در زندگانی من اتفاقات و حوادث هولناکی روی داد، و به حسب جریان عادیه و طبیعیه؛ حلّ آنها محال به نظر می رسید، و از ممتنعات شمرده می شد، ولی ناگهان برای من حل شده، و روشن شده؛ که دستی ما فوق اسباب و مسببات عادیه از عالم غیب؛ حل این عقده ها نمود، و رفع این مشکلات فرمود، و این اولین انتقالی بود که عالم طبیعت را برای من به جهان ما وراء طبیعت پیوست، و رشته ارتباط ما از اینجا شروع شد}، (سپس مرحوم علامه طباطبائی گفته بودند) در آن وقت (ملاقات ادریسیه علیه‌السلام) چنین به نظر من آمد که مراد از ابتلائات آن حضرت؛ صدمات و مشکلات زمان کودکی و دوران طفولیت ایشان بود.

{۷}. یکی از حکمتهای موضوع محتوای مذاکره یونسیه علیه‌السلام؛ ابتلاءات و سختی هایی بوده است که در آن زمان؛ مرحوم علامه بدان مبتلا بوده اند، و این مذاکره؛ بجز به نتیجه رسیدن مراقبتهای معنوی؛ و فتح ابواب بصیرت؛ جنبه تسلی بخش و تقویت کننده عزم و صبر برای علامه نیز داشته است.



{۸}. وجه اینکه مرحوم اخوی ایشان (آیت الله سید محمد حسن الهی) واسطه ابلاغ کلام حضرت ادریس علیه‌السلام بوده اند، لطافت و انس بسیار ایشان با عالم ارواح بوده است، که در احوالاتشان نمونه هایی از آن ذکر شده است.

مداومت بر استجاره در مسجد سهله و توفیق تشرف با توصیه

محدث نوری (در کتاب نجم الثاقب ص٦٢٦ حکایت ٨٦) می گوید: خبر داد ما را عالم عامل و فاضل کامل، قدوة الأتقیاء و زین الصّلحاء، سیّد محمّد بن العالم، سیّد هاشم بن میر شجاعت علی موسوی رضوی نجفی، معروف به سِندی (ایالت سِند پاکستان)، {که از اتقیای علما و ائمّه جماعت حرم أمیر المؤمنین (صلوات الله علیه) است، و او را خبرتی است در بسیاری از علوم متعارفه و غریبه}: و نقل کرد برای من عالم ثقه، شیخ باقر بن شیخ هادی کاظمی {مجاور نجف اشرف، و او عالم بود در مقدّمات و علم قرائت و بعضی از علم جفر، و دارا بود ملکه اجتهاد مطلق را، ولکن به جهت تحصیل امر معاش، زیاده از مقدار حاجت (هزینه ضروری) اجتهاد (تلاش) نمی کرد، و قاری تعزیه بود و امام جماعت}.

و ایضًا نقل کرد جناب شیخ باقر مزبور از شخص صادق که دلّاك بود و او را پدر پیری بود؛ که تقصیر نمی کرد در خدمتگزاری او، حقّی آنکه خود برای او آب در مستراح حاضر می کرد، و می ایستاد منتظر او که بیرون آید، و به مکانش برساند؛ و همیشه مواظب خدمت او بود، مگر در شب چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت. آنگاه ترك نمود رفتن به مسجد را.

پس پرسیدم از او از سبب ترك کردن او رفتن به مسجد را؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به آنجا رفتم. چون شب چهارشنبه اخیر شد، میسّر نشد برای من رفتن، مگر نزدیك مغرب. پس تنها رفتم و شب شد، و من می رفتم تا آنکه ثلث راه باقی ماند، و شب ماهتابی بود. شخص اعرابی را دیدم که بر اسبی سوار است و رو به من می آید. پس در نفس خود گفتم: زود است که این مرا برهنه کند! چون به من رسید، به زبان عرب بدوی با من سخن گفت، و از مقصد من پرسید. گفتم: مسجد سهله. فرمود: با تو چیزی هست از خوردنی؟ گفتم: نه.

فرمود: دست خود را داخل در جیب خود کن. گفتم: در آن چیزی نیست. باز آن سخن را مکرّر فرمود به تندی. پس دست در جیب خود داخل کردم، در آن مقداری کشمش یافتم که برای طفل خود خریده بودم، و فراموش کردم که بدهم، پس در جیبم ماند.

آنگاه به من فرمود: اوصیك بالعَود، اوصیك بالعَود، (سه مرتبه). و عَود {بجز معنای اصلی آن (بازگشت) در لسان عربی} به لسان عرب بدوی، پدر پیر را گویند؛ یعنی وصیت می کنم تو را به پدر پیر تو. آنگاه از نظرم غایب شد. {که با یك کلمه دو مطلب را توصیه فرمود: تو را توصیه می کنم که برگردی و به پدرت برسی} پس دانستم که او مهدی (صلوات الله علیه) است، و اینکه آن جناب راضی نیست به مفارقت من از پدرم، حتّی در شب چهارشنبه؛ پس دیگر نرفتم به مسجد.

و این حکایت را یکی از علمای معروفین نجف اشرف نیز برای من نقل کرد.



عنایت ناحیه مقدسه به آیت الله مرعشی نجفی، در اثر مداومت بر عمل استجاره و در حالت شدت سرما و گرسنگی و وحشت

این واقعه را مرحوم عماد زاده (در کتاب منتقم حقیقی ص۴۲۸) نقل کرده از دستخط صاحب واقعه که مرحوم آیت الله علامه سید شهاب الدین نجفی مرعشی (مرجع تقلید) است، و چون در زمان حیات ایشان بوده، و نشر واقعه مشروط به عدم نام بردن از ایشان شده، فلذا آنرا به صورت مجمل نقل کرده، و در کتاب از ایشان صریحا نام نمی برد، امّا بعدها که آن مرحوم این واقعه را به برخی از خواص بیان کرده بودند، معلوم شد که این واقعه مربوط به خود ایشان بوده است: سیّد جلیلي که از اهل علم، و قطع به صدق و سداد و تقوای او هست، و از خاندان جلیل رسالت پناهی و دودمان مرتضوی (صلوات الله علیه) می باشد، (و منظور از آن مرحوم آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی است) نقل می نماید که:

در نجف اشرف، زمان تحصیل علوم دینیّه و فقه اهل بیت علیهم السلام، فوق العاده مشتاق دیدار جمال دل آرای حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده، و عهد نمودم که چهل شب چهارشنبه، پیاده مشرّف به مسجد سهله شده، در آنجا (برای عمل استجاره) بیتوته نمایم، به قصد و نیّت اینکه شاید نائل به آن فوز عظیم شوم، و بر این عمل مداومت داشتم، تا چهارشنبه ۳۶ یا ۳۵، که آن شب اتّفاقًا از نجف اشرف قدری دیرتر از لیالی سابقه حرکت نمودم، و هوا ابر و بارندگی داشت. نزدیك مسجد شریف سهله خندق است. به آن خندق که سرازیر شدم، در تاریکی، با حال وحشت و خوف از سارقین و قطّاع طریق، که در آن اوان زیاد بودند، از پشت سر صدای قدم زدن و راه رفتن کسی به سمع من رسید. وحشت افزون شد. برگشته، به عقب خود ملاحظه نمودم. پس سیّد عربی به لباس اهل بادیه پیش آمد و به لسان فصیح فرمود: یا سیّد، سلام

علیکم. سیّد مرعشی فرمود: وحشت من به کلّی زائل، و سکون نفس حاصل شد، ولی از آن سلام دهنده بیش از اینکه سیّد عربی است اهل بادیه، معلوم نشد؛ {و عجب آن است که در تاریکی شب ملتفت علامت سیادت او شدم، و حال آنکه به این نکته توجّه ننمودم و غافل بودم که چه نحو می شود در تاریکي تشخیص داد؟} به هر حال سیّد عرب شروع به مکالمه و صحبت و طیّ مسافت نمود، و سؤال فرمود: قاصد کجا هستید؟ عرض کردم: مسجد سهله. سید عربی فرمود: به چه نیّت؟ گفتم: به قصد تشرّف به زیارت ولیّ عصر (صلوات الله علیه). پس از چند قدم برداشتن، رسیده بودیم به مسجد زید بن صوحان، که مسجد کوچکي است قریب و جنب مسجد سهله. سید عرب فرمود: خوب است وارد مسجد شویم و نماز تحیّت اینجا را بجا آوریم. وارد شده، دو رکعت نماز را بجا آوردیم، و دعایی بعد از نماز وارد است؛ سیّد مرعشی می گوید: این شخص آن دعا را از حفظ خواند، و کانّه تمام سنگ و آجر دیوارها با ایشان موافقت می نمودند در خواندن، و انقلاب عجیبی در خود دیدم که از توصیف آن عاجزم. پس از اتمام دعا؛ سید عرب فرمود: یا سیّد، گرسنه اي؛ خوب است تعشي بنمایی (شام بخوری). سپس سفره از زیر عبای خود بیرون آورده و در میان آن، سه قرص نان و دو سه دانه خیار بسیار سبز و خرّم، و تازه از بستان چیده شده بود، و حال اینکه در چلّه زمستان بود! سیّد مرعشی می گوید: ابدًا انتقال به این پیدا نکردم که خیار در این فصل، از کجا؟ و به چه وسیله آمده؟ سپس حسب الأمر شخص عرب، شام صرف شد. سپس سید عرب فرمود: برخیز مشرّف شویم به مسجد سهله. سیّد می گوید: حرکت نمودم. وارد مسجد شده، اعمال مقامات را شخص عرب بجای آورد و من هم تبعیّت می نمودم، و ضمنًا فریضه مغرب و عشاء را هم بجاي آورد، و من بی اختیار به او اقتداء

نمودم، بدون توجّه به اینکه این شخص عرب کیست؟ پس از فراغ از اعمال مسجد؛ و فرایض و صلات استجاره در وسط مسجد شریف سهله، سید عرب فرموده بود: یا سیّد، شما هم مثل سایرین، شبهاي چهارشنبه را پس از اعمال سهله، مشرّف می شوید به مسجد کوفه؟ یا در سهله می مانید؟ سیّد مرعشی عرض کرده بود: بیتوته می نمایم. غرض سید عرب با سیّد مرعشی در وسط مسجد، بر سکّوي مقام حضرت صادق (صلوات الله علیه) نشستند.

۱- سیّد مرعشی می گوید: به سید عرب عرض کردم: آیا میل به چایی یا قهوه یا دخانیات دارید؟ حاضر نمایم؟ کلمه جامعه فرمودند، و آن این است: {این امور فضول معاش است، و ما از فضول معاش متجنّب هستیم (یعنی از امور اضافی و غیر ضروری است)}. سیّد مرعشی فرمود: چنان این کلمه در من مؤثر شد که غالبًا که یك استکان چایی صرف می نمایم و فرمایش سید عرب در نظرم می آید، اعضاي من مرتعش می شود. به هر حال مجلس دو ساعت طول کشید، و در خلال این مدّت مطالبی مذاکره شد که به بعضي از آنها اشاره می شود.

۲- صحبت استخاره شد. سید عرب فرموده بود : یا سیّد، عمل شما در استخاره به سبحه (تسبیح)، چه نحو است؟ سیّد مرعشی عرض کرده بود: سه بار صلوات، سه بار (استخیر الله برحمته خیره فی عافیه)، بعد گرفتن یك قبضه و شمردن آن؛ زوج بماند بد، فرد بماند خوب. سید عرب فرموده بود: این استخاره یك تتمّه دارد؛ که به شما نرسیده، و آن این است که: چون فرد باقي ماند، فورًا حکم ننمایید که خوب است، بلکه او را در حال وقفه بگذارید، و بر ترك آن استخاره را تجدید نمایید، چنانچه در ترك؛ زوج بماند، کشف می نماید که آن استخاره اولی؛ خوب بوده، و اگر در ترك؛ فرد بماند، کاشف از میانه بودن استخاره اولی است. سیّد مرعشی می گوید: من بر حسب قواعد علمیّه، مطالبه دلیل نمودم.

سید عرب فرمود: از جایی بزرگ رسیده است. سیّد مرعشی می گوید: به مجرّد فرمودن این کلمه، تسلیم و انقیاد عجیبی در خود دیدم، و باز منتقل نشدم که این شخص کي است؟

۳- از مطالب مذکوره آن مجلس، تأکید شخص عرب بوده به سید مرعشی؛ خواندن این سُوَر پس از فرایض خمسه: بعد از نماز صبح سوره یاسین، و بعد از نماز ظهر سوره عمّ یتسائلون، و بعد از نماز عصر سوره نوح علیه‌السلام، و بعد از نماز مغرب سوره واقعه، و بعد از نماز عشاء سوره الملك.

٤- از مطالب مذکوره، تأکید به خواندن (سید مرعشی) دو رکعت نماز، بین نماز مغرب و عشاء؛ در رکعت اولی، پس از فاتحه هر سوره که بخواند، و در رکعت ثانیه، پس از فاتحه سوره واقعه را؛ و فرمودند: همین تلاوت واقعه کفایت می نماید از خواندن سوره واقعه پس از مغرب، که قبلًا ذکر شد.

٥- از مطالب، تأکید به خواندن این دعا پس از سلام فرایض خمسه:

{اَللّٰهُمّ سَرِّحْنِي مِنَ الْهُمُومِ وَ الْغُمُومِ وَ وَحْشَةِ الصَّدْرِ}.

٦- از مطالب، تأکید در خواندن (در رکوع) پس از ذکر رکوع فرایض خمسه، خصوصًا در رکعت آخري: {اَللّٰهُمّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَرَحَّمْ عَلَى عَجْزِنَا، وَ أَغِثْنَا بِحَقِّهِمْ}.

۷- از مطالب، خواندن این دعا در قنوتها: {اَللّٰهُمّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ}.

۸- تمجید فوق العاده از کتاب شرایع الإسلام محقّق حلي؛ که فرمودند: همه اش مطابق واقع است، به جز چند مسأله.

۹- تأکید در خواندن قرآن جهت شیعیانی که کسی را در دنیا ندارند، یا دارند و به فکر اموات خود نیستند.

۱۰- تحت الحنك را دیدم سید عرب در حال صلات، به نحوی که معمول علماء عرب است، اداره از زیر حنك، و سر آن را به عمامه فرو برد؛ و فرمودند: ورود شرعی آن این است.

۱۱- از مطالب مذکوره، تأکید در زیارت حضرت سیّد الشّهداء (صلوات الله علیه).

۱۲- دعایي در حقّ سیّد مرعشی فرموده بودند، به این عبارت: {جعلك الله من خَدَمَةِ الشّرع} (یعنی) خداوند تو را از خادمان شریعت قرار دهد.

۱۳- سیّد مرعشی عرض کرده بود: نمی دانم عاقبت من به خیر است یا نه؟ و روی من نزد صاحب شرع سفید می شود یا خیر؟ فرموده بودند: عاقبت شما به خیر است، و سعی شما مشکور، و روسفید هستید.

۱٤- سیّد مرعشی عرض کرده بود: نمی دانم ابوین و اساتید و ذوی الحقوق من، از من راضی هستند یا خیر؟ فرموده بودند: خاطر شما آسوده باشد، همه راضی، و ارواح آنها دعاگوی شما هستند.

۱۵- سیّد مرعشی از شخص عرب استدعای توفیق تألیف و تصنیف نموده بود؛ شخص محترم دعا فرموده بود.

و مطالب بیش از این ذکر شده که مجال تفصیل نیست؛ اجمالًا فوائد بیشماری استفاضه و استفاده کرده بود.

سیّد مرعشی می گوید: محتاج به خروج شدم. حرکت کردم که سر حوض (بیرون مسجد و در بین دو درگاه) بروم. در وسط راه، به ذهن من خلجان نموده که: این

چه شبی است؟ و این سیّد عرب صاحب فضایل و فواضل کیست؟ شاید مطلوب من (امام زمان عليه السلام) باشد. به مجرّد خطور این مطلب به ذهن، من خواستم برگردم به محلّ خود. چون متوجّه شدم، دیدم اثری از آن شخص سید عرب نیست، و بلکه احدی در مسجد نیست، و حال آنکه از مسجد هنوز بیرون نرفته بودم، که اراده برگشتن نمودم. سپس ملتفت شدم که گمشده خود را یافته بودم، و غفلت نمودم. شروع به گریه و زاری کردم، و دیوانه وار اطراف مسجد تا صبح قدم می زدم، نظیر عاشق دلسوخته؛ که معشوق خود را گم نموده پس از وصال.

سیّد مرعشی می گوید: هر وقت آن شب و لطف آن مجلس و روحانیّت آن؛ به نظرم می آید، از خود بي خود می شوم. این اجمالی بود از تفصیل آن.

نکات و توضیحات واقعه

{۱}. انجام اعمال مقامات مسجد قبل از مغرب؛ و انجام فریضه و نافله مغرب در صورت فرصت کافی تا مغرب داشتن، و انجام نماز استجاره بعد از آنها.

{۲}. مسجد زید و همه مقامات مسجد سهله و خصوصا مقام امام صادق عليه السلام از مشاهد مهدوي عليه السلام است.

{۳}. این واقعه و وقایع دیگر عنایات خاصه به ایشان را؛ بنده و برخی دیگر از آن مرحوم مستقیما نیز شنیده اند، و منحصر به نقل منبع مذکور نمی باشد.

{٤}. امّا وجه شرط نمودن برای آن مؤلف؛ "عدم نقل و نشر واقعه تشرّفات" بخاطر وجود منع شرعی یا حتی رجحان اخلاق بر کتمان آنها نبوده، چه اینکه نشر این حقایق برای غیر منکرین و غیر مقصره، و کسانی که اهلیّت شنیدن این مطالب را داشته؛ و مستعدین معارف الهیه هستند؛ شایسته بوده، بلکه لازم است، امّا مانع نشر اینها به نام و بطور صریح؛ (بنابر آنچه خود مرحوم آیت الله



مرعشی می فرمودند) دشمنان و حاسدان بودند، آن کسانی که تا شخصیتی در قید حیات است؛ تحمل شنیدن هیچ فضیلت و توفیق و مدحی راجع به او و بلکه هیچ کسی را ندارند، و در صورت نشر مطلبی؛ آنرا از روی حسد؛ تحمل نکرده، و شخص محترم را به عناوین ناشایست متهم نموده، و به بهانه دروغ شایع {که اگر راست بود باید کتمان می شد} نشر هر توفیق یا موفقیت معنوی را انکار می کنند، ولذا صاحبان این توفیقات برای حفظ کرامت آنها، و لوث نشدن آن در رویکردهای ناسالم حاسدان، از نقل آنها خودداری می نمایند.

{٥}. البته این وقایع فراتر از جنبه شخصی بوده، و ضرورت نشر آنها {بخاطر گواهی بر امری که مربوط به حضور فراگیر مولا صاحب الأمر عليه السلام است} جزو وظایف دینی است، تا بر همگان معلوم شود که امام زمان عليه السلام اگرچه الآن مستور است، امّا حاضر است، در همه جا، و در هر زمان، و برای هر کسی، و معمولی بودن، و بسیار بسیار فراوان بودن تشرّفات؛ در هر عصر و زمان؛ از امور بدیهیه است، البته طبیعی است که در مقام نقل و نشر؛ شخص قبلا باید مطمئن باشد؛ که شنونده تحمل این سطح معارف الهیه را دارا بوده؛ و از مقصره یا منکرین نبوده، و واگویی این حقیقت به مخاطب نااهل؛ سبب وهن آن حقیقت یا صاحب واقعه نمی شود.

از آثار مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله؛ توفیق تشرف و رفع همیشگی تشنگی؛ و تأخیر عنایت از شب چهلم

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۲ ص۲۰۰، الیاقوت الأحمر یاقوتة۲۰) نقل کرده است: توسّل یکی از سادات معمّر از اهل علم نجف اشرف است؛ به حضرت بقیّة الله (ارواحنا له الفداء)، و اثر دیدنش؛ جناب مستطاب، سلالة الأطیاب، عمدة الفضلاء، شریعت مآب، آقای سیّد مرتضی مرعشی تبریزی نجفی (دام شرفه) {۱۳۲۵-۱٤۱٦ هـ.ق} {که اخوی جناب مستطاب شریعتمدار، ثقة الإسلام آقای شهاب الدّین مرعشی (دامت برکاته) است که مجاور بلده مبارکه قم، و در آنجا معروف به آقا نجفی است}. در این ماه {که ماه جمادی الأخری از سال هزار و سیصد و شصت و یك (۱۳٦۱ هـ.ق) است، و مطابق با وقت نویسانیدن این عبقریه یازدهم است؛ به مرکب چاپی از برای طبع} در مشهد مقدّس مشرف شده، و در حین ملاقات؛ قضیّه ای از حضرت مستطاب، حجّة الإسلام حاج سیّد محمّد خلخالی (۱۲۸٤- ۱۳٦٤ هـ.ق)، {مجاور نجف اشرف (دامت برکاته) که از اوثق ائمّه جماعت آن مکان جنّت نشان (امام جماعت ایوان طلای حرم علوی علیه السلام)، و از اصدقاء دیرینه این بی نام و نشان است}، نقل فرمودند. احقر تمنّا نموده؛ که آن را به خطّ شریف خود مرقوم داشته، تا آنکه در این موقع مناسب نگاشته آید. پس تمنّای این ناچیز به ذروه قبول، و مرقومه ایشان حرفًا به حرف؛ مطابق این منقول است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم، الحمد لله ربّ العالمین، والصّلوة علی نبیّه محمّد، وعلی إبن عمّه علیّ بن أبي طالب، وعلی الأئمة المعصومین، حجج الله علی عباده، واللّعنة الدائمة علی اعدائهم أجمعین. و بعد؛ بنا به امتثال امر مبارك حضرت آیة الله فخر الشّیعه ومحیي الشّریعه آقای نهاوندی (دام ظلّه العالی) این قضیّه تحریر می شود:

روزی از ایّام تحصیل .(بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هـ.ق)، احقر عباد الله، تراب اقدام اهل العلم، مرتضی الحسینی النّجفی، در ارض غرّی {نجف} (زادها الله شرفا) خدمت سیّد جلیل و عالم نبیل زاهد متّقی، آقای آقا سیّد محمّد خلخالی (دامت افاضاته) مشرّف بودم، و نقل مجلس و شمع محفل ما، ذکر مبارك حضرت بقیّة الله فی الأرض، یوسف گم گشته آل محمّد، حجّة منتظر (صلوات الله علیه وعلی آبائه الکرام) بود.

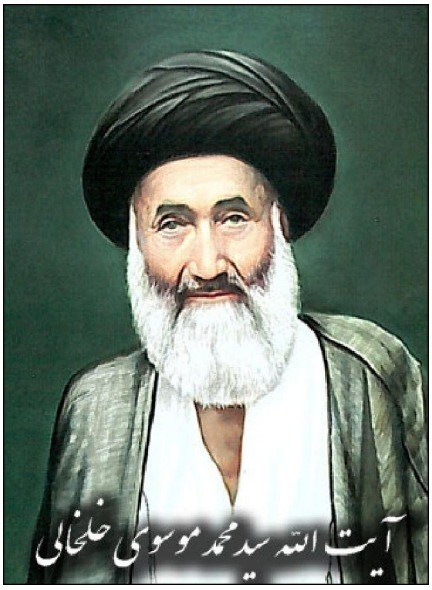

پس قضیّه ای ایشان نقل کردند حیرت آور، که ذکرش موجب صفای قلب، و زیاده عقیده برادران دینی می شود. ان شاء الله. و آن قضیّه این است که آقای معظّم له (خلخالی) فرمودند که:

(سید نجفی) سیّدی بود جلیل، صاحب ورع و تقوی، و از معمّرین از اهل علم نجف اشرف، و حال انعزال و انزوایی داشت، و بین من و ایشان رفاقت و ودادی بود. شبی از شبها، آن سیّد جلیل را دعوت کردم به منزل خود؛ تا با ایشان مؤانست کنم. ایشان هم تشریف آوردند. و فردای آن شب را هم نگذاشتم که بروند، و تا غروب، که یك شبانه روز شد، در منزل ما تشریف داشتند، و فصل هم فصل تابستان بود و هوای گرم که قهرًا معطّش است. پس عطش بر ما غالب می شد. از مایعات مبرّده رافع عطش می آوردیم، و می نوشیدیم، و آن سیّد جلیل بر خلاف ما هیچ اظهار عطش نمی کرد، و هر چه را که از مایعات مبرّده به ایشان عرضه می داشتیم، از روی تفنّن چیزی از آنها به دهان می گرفت. پس من عرضه داشتم: آقا شما چرا

اظهار عطش نمی نمایید در این یك شبانه روز؟ فرمودند: من تشنه نشدم. من متحیّر ماندم.

تا آنکه ده دوازده روز بعد، با آن آقای محترم رفاقت کرده؛ به کوفه رفتیم، و تا یك هفته با هم در منزلی بودیم. دیدم که آن سیّد جلیل هیچ تشنه نمی شود. روز آخر که خیال مراجعت به نجف اشرف داشتیم، به ایشان اصرار زیادی کردم که: وجه عدم تشنگی شما را باید من هم بدانم، و اگر دوایی برای رفع عطش پیدا نموده؛ و استعمال می نمایید، به من هم یاد بدهید، که کمتر آب بخورم. در این باب اصرار زیاد کردم، و ایشان از گفتن ابا می کردند. بالأخره آن سیّد محترم فرمودند: بیا برویم لب شطّ و قدری قدم بزنیم. پس به لب شطّ رفته، در حین قدم زدن فرمودند:

چهل شب چهارشنبه، چنانچه سیره مستمره اغلبی از علماء و صلحاء و عبّاد و نسّاك نجف اشرف بر این جاری است، به نیّت درك حضور سلطان عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) به مسجد شریف سهله می رفتم تا اربعین تمام شد، و اثری ندیدم، و مأیوس گشتم. بعد از آن، متفرّقه می رفتم، با کمال یأس. تا شبی از شبهای چهارشنبه مشرّف شدم. وقت بیرون آمدن از مسجد، مقداری از شب گذشته و دیر شده بود، و آبی که خادم مسجد تهیّه می نمود برای زوّار، تمام شده بود. پس بسیار تشنه و شب تاریك، رو به مسجد کوفه گذاشتم، چون مرکبی هم پیدا نمی شد. تاریکی شب، و وحشت از دزد و راهزن از یکطرف، و زحمت پیادگی و پیری از یکطرف، و از شدّت تشنگی و عطش بی طاقت بودن از یکطرف؛ پس در بین راه نشسته؛ و به آن عین الحیوة متوسّل شده، عرضه داشتم: یا حجّة بن الحسن ادرکنی. ناگاه دیدم عربي در مقابل من ایستاده سلام کرد، و به زبان عربي مُکَسّر (شکسته) متداولی نجف اشرف فرمود: من مسجد

السّهلة تجی سیّدنا؟ ترید تروح بالمسجد الکوفه؟ (سیدنا از مسجد سهله می آئی و می خواهی بروی مسجد کوفه؟) پس من با کمال بي حالی و ضعف عرض کردم: بلی. فرمود: قُم (پاشو). و دست مرا گرفته از جای حرکت داد. عرض کردم: أنا عطشان، ما أقدر أمشی. (من تشنه ام نمی توانم راه روم) فرمود: خذ هذه التمرات (این خرماها را بگیر). و سه دانه خرما به من داد، و فرمود: اینها را بخور. من تعجّب نموده، و با خود گفتم: با عطش چه مناسبت دارد؟ چه آنکه خوردن آن باعث زیادی عطش می شود، نه رفع آن! و موجب احتراق قلب است! پس به اصرار فرمود: خُذ أُكُل (بگیر بخور). من ترسیدم تمرّد کنم. با خود گفتم: هر چه امشب به سر من بیاید خیر است. پس یکی از آن خرماها را به دهان گذاشتم، دیدم بسیار معطّر، و چون فرو بردم، يك انبساط و انشراح قلبی به من روی داد، که گفتنی نیست، و فی الفور عطش و التهابم کم شد. پس دویّمی را خوردم، دیدم عطرش از اوّلی زیادتر است، و انشراح قلب و بردی و خنکی آن از اوّلی بیشتر؛ تا آنکه آن سه دانه خرما را خوردم، دیدم عطشم بالکلیّه رفع شد، و عجبتر آنکه خرماها هسته نداشتند، و تا آن وقت، و از آن وقت تاکنون، چنان خرمایی ندیده؛ و نخورده بودم. پس با او به راه افتاده، و چند قدمی که برداشتیم، فرمود: هذا المسجد (به عربی مکسّر) {این مسجد}. متوجّه به درب مسجد شدم. دیدم مسجد شریف کوفه است، و ملتفت پهلویم شدم، دیدم آن مرد عرب نیست.

پس من از آن وقت تاکنون تشنه نشده ام؛ مثل شماها که تشنه می شوید. و معلوم می شود که آن مرد عرب، خود آن سرور و یا یکی از ملازمان درگاه سلطنتی آن غائب از نظر بوده. کتبه العبد المذنب، مرتضی الحسینی النّجفی عفی عنه.

عنایت ناحیه مقدسه در اثر مداومت بر استجاره و در حالت شدت سرما و گرسنگی و بی حوصلگی

مرحوم آیت الله نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص ۱۰۷، المسك الأذفر مسكة۲۶) نقل کرده است: دیدن جناب حاجی علی آقا (مؤمن متقی نجفی) آن حضرت را در مسجد کوفه و نشناختنش، و متعقّب شدن دیدنش به معجزه ای: درناحیه مقدّسه سامرّا در محضر قدوة الفقهاء الرّاسخین و العلماء الزّاهدین، حاج شیخ حسنعلی تهرانی (اعلی الله مقامه)، حکایت نمود ما را سیّد جلیل نبیل؛ آقا سیّد محمّد علی؛ معروف به بهشتی، که: عالم کامل فاضل شیخ عبد الهادی؛ معروف به شابله؛ نقل نمود، از مومن ثقه متّقی، حاج علی آقا (طاب ثراه)، و سیّد راوی (آقا سیّد محمّد علی معروف به بهشتی)؛ توثیق و تعدیل او (حاجی علی آقا نجفی) می نمود؛ و می گفت که:

من در نجف اشرف او (حاجی علی آقا نجفی) را ملاقات می نمودم، و همیشه مواظبت تشرّف به مسجد سهله در لیالی چهارشنبه داشت. شیخ عبد الهادی گفت که: روزی از او پرسیدم که در این مدّت آیا حضور مبارك حضرت سیّدنا و مولانا صاحب الزّمان (صلوات الله علیه) رسیده ای؟ جواب گفت که: در سنّ جوانی؛ با جمعی از مؤمنین اخیار؛ بر این عمل قیام داشتیم، و ابدًا مانعی از امورات قهریّه؛ جلوگیر ما نبود، و ما یازده نفر بودیم. چنین رسم داشتیم که در هر شبی از ما بین رفقا، یکی باید قیام به تهیّه اسباب چای و شام برای ما بنماید، تا آنکه شبی در عهده یکی از رفقای ما، که مرد سرّاجی (سازنده زین و کیف و وسایل چرمی) بود، افتاد، و او هم تهیّه ای دیده؛ و نان و آذوقه در دکّان مهیّا کرده، از قضا آن را فراموش کرده، مثل هفته های سابق دکّان خود را بسته، روانه مسجد سهله گردید؛ و آن روز خیلی هوا منقلب، و در شدّت سرما بود. جمعیّت ما متفرّقًا؛ دو

نفر، دو نفر مثلًا؛ روانه شدند، تا آنکه در مسجد سهله اجتماع کردیم. نماز مغرب (و بعد آن نافله و عمل استجاره و اعمال مقامات مسجد سهله و زید و صعصعة) را به طریق معهود ادا کرده، روانه مسجد کوفه شدیم. چون در حجره نشستیم، گفتیم: شام را حاضر کنید. دیدیم کسی جواب نمی دهد. گفتیم: امشب نوبت کیست؟ به یکدیگر نظر کردیم، دیدیم نوبت آن مرد سرّاج است. به او گفتیم: چه کرده ای مؤمن؟! ما را امشب گرسنه گذاشتی؟ چرا در نجف نگفتی که دیگری مهیّا کند؟ گفت: آگاه باشید که من همه چیز مهیّا کردم، و در دکّان آوردم، لکن وقت حرکت؛ بالمرّة فراموش کردم، به خاطر نیاوردم؛ مگر الآن. چون به نجف رجوع کنیم، در دکّان نظر کنید، تا آثار صدق مرا ببینید. بالأخره آن شب، شب سردی بود، و کسی درست (قابل توجه که بشود نزد او رفت و برای شام از او چیزی گرفت) در مسجد نبود. درب حجره را بستیم، لکن از گرسنگی ما را خواب نمی برد، همی سخن می گفتیم. چون قدری چنین گذشت، ناگاه دیدیم کسی با کمال بلاغت دَرب حجره را می کوبد. خیال کردیم اثر هوا است. دوباره درب را کوبید. چون خُلق ما بجا نبود، یکی فریاد کرد: کیست؟ شخصی جواب داد با لسان عربی: (افتح الباب) درب را بگشا. یکی از رفقا با نهایت بدخوئی و تندی برخاست. درب را گشود و گفت: چه می خواهی؟ خیال کرد مرد غریبی است آفتابه می خواهد، یا کار دیگر دارد. ناگاه دیدیم مرد جلیلی و سیّد بزرگواری است. سلام کرد. به همان یك سلام، ما را زنده و غلام خود کرد. همگی ما مأنوس شدیم. فرمود: آیا مرا در اینجا جا می دهید؟ گفتیم: بفرما، اختیار داری. تشریف آورد و نشست. ما همگی به جهت تعظیم و تشریف او برخاستیم، و نشستیم، و به بیانات روح افزای او، جان زنده شدیم. بعد از مدّتی فرمود: اگر خواسته باشید، اسباب چای حاضر است در این خورجین. یکی از رفقا برخاست. در یك لنگه

خورجین، سماور بسیار اعلی، با لوازم آن بیرون آورد. (شبیه چنته واقعه تکیه میر). مشغول شدیم (به آماده کردن چای، و بعد نوشیدن آن). به یکدیگر اشاره می کردیم تا می توانید چای بخورید که عوض شام است؛ و در مابین، آن (که مشغول تهیه و نوشیدن چای بودیم) بزرگوار همی می فرمود: قال جدّی رسول الله ﷺ؛ و احادیث صحیحه بیان می فرمود، و بعد از صرف چای (توسط ما)، سید فرمود: اگر شام خواسته باشید، حاضر است در این خورجین. قدری به یکدیگر نظر کردیم تا آنکه یکی از ماها برخاست و از لنگه دیگر خورجین، یك (قابلمه طبخ) طاسکباب بیرون آورد، وسط مجلس گذاشت. چون در آنرا برداشت، مملوّ از برنج طبخ شده و خورش، بالای او؛ و بخار متصاعد از او بود، کأنّه الآن از آتش برداشته اند. مشغول (خوردن) شدیم، تا اینکه همگی سیر شدیم، و قدری باقی ماند. سید فرمود: آن را به خادم مسجد بدهید. برخاستیم در جستجوی خادم رفتیم، و به او دادیم. پس سیّد بزرگوار فرمود: شب گذشته است، بخوابید. همگی بیاسودیم. چون سحر شد، یك یك برخاسته تجدید وضو نمودیم، و در مقام حضرت آدم علیه السلام مجتمع شدیم، و اوراد معتاده و نماز فریضه را ادا کردیم. بناء حرکت به سمت نجف شد. گفتیم: خوب است در خدمت سیّد بزرگوار روانه شویم. هر یك از دیگری پرسیدیم: آن سرور کجا شد؟ همه گفتیم: جز اوّل شب، دیگر آن سرور را ملاقات نکردیم. در طلب او برآمده، تمام مسجد و متعلّقات او را؛ و هر محلّ محتملی را؛ ملاحظه و مراجعه کردیم. ابدًا اثری و نامی و نشانی از آن جناب نیافتیم. از خادم مسجد پرسیدیم که: چنین مردی را ملاقات نکردی؟ گفت: اصلًا چنین کسی را ندیدم، و هنوز درب مسجد بسته است، و کسی بیرون نرفته است. بالأخره مأیوس از ملاقات گشته، و ملتفت شدیم که: این عجایب چه بود؟ یکی گفت: این سیّد کجا رفت؟ و چه شد؟ و حال اینکه در

مسجد هنوز بسته است! یکی گفت: دیدی چگونه بخار از طعام متصاعد بود در آن هوای سرد، و آن وقت از شب؟! یکی گفت: چه سخنان می فرمود؛ قال جدّی رسول الله ﷺ. پس همگی یقین کردیم که غیر از حضرت ولی عصر (صلوات الله علیه) دیگری نبوده، و افسوس بر مفارقت و عدم معرفت در آن وقت خوردیم.



از کربلا پیاده به سهله رفتن برای استجاره؛ و همراهی مولا علیه السلام؛ و انجام عمل در مقام امام سجاد علیه السلام؛ و برآورده شدن حاجت

حاج شیخ احمد قاضی زاهدی گلپایگانی (در کتاب شیفتگان حضرت مهدي علیه السلام ج۲، ص ۱۹۹) از آقای حاج صادق کربلایی خوش حالت، نقل کرده که ایشان می گویند: در کربلا بودم. برنامه گذاشتم که چند شب چهارشنبه، از کربلا به مسجد سهله (پیاده) بروم، برای برآمدن حاجتم؛ که امر ازدواج بود. یادم نیست چند شب رفته بودم؛ در یکی از سفرها که حرکت کردم، کوله باری داشتم، و قدری نان و خوراکی برداشته، کفشهای بندی را به پا محکم کردم، و یك چوبی بدست گرفتم، و بعد از نماز مغرب و عشا؛ از کربلا حرکت کردم. مقداری راه رفتم. در حالی که مشغول ذکر و دعا بودم، ناگاه شنیدم کسی دنبال سرم در حرکت است؛ و می گوید: یا الله یا الله. ترسیدم و با خود گفتم: نکند دزد باشد؟ از ترس، سرعت گرفتم. بعد به خود گفتم: اگر دشمن بود، مرا خبر نمی کرد، یا الله یا الله نمی گفت. به فکر افتادم که: این هم کسی است که حاجتی دارد، و مثل من است. از سرعتم کم کردم. ناگاه او را در برابر خود دیدم. سلام کردم، جواب فرمود: و علیك السّلام ورحمة الله. پیراهن بلندی داشت، و قیافه جذّابی. به عربی فرمود: حاجی صادق به سهله می روی؟ گفتم: لابد شما هم آنجا می روي که از من می پرسی؟ فرمود: بله. خوشحال شدم که رفیقی پیدا کردم؛ که با هم به مقصد می رویم. بین راه شروع کردیم به خواندن مصائب. اوّل آن آقا شروع کرد به خواندن مصائب، و مثل اینکه مصیبت حضرت علی اصغر و آوردن امام حسین (صلوات الله علیه) او را به خیمه گاه، خواند؛ بعد من شروع کردم به خواندن. یادم هست این اشعار عربی را خواندم: {کم ذا القعود و دینکم هدمت قواعده الرّفیعة = أتری تجیئ فجیعةً بأمض من تلك الفجیعة - حیث الحسین

بکربلا خیل العدی طحنت ضلوعه = و رضیعه بدم الورید تخضب فاطلب رضیعه} (این اشعار خطاب به امام زمان علیه السلام است با لحنی ملامت آمیز) {تا کی نشسته ای؟ در حالی که پایه های بلند دین تان منهدم گردیده است! آیا منتظر هستی فاجعه ای دردناک تر از آن فاجعه ببینی؟! آنگاه که حسین را در کربلا سواران دشمن پهلوهایش را آسیاب کردند، و شیرخوار او که با خون گلویش خضاب کرد، پس بخواه (انتقام) شیرخوار او را} ناگاه دیدم آن آقا نشست روی زمین، و فرمود: بنشین؛ و شروع نمود به گریه کردن، و من هم گریه کردم. هر دو گریه مفصّلی کردیم، و بلند شدیم حرکت کردیم. مقداری راه رفتیم. فرمود: این مسجد سهله است، تو برو و برنامه ات را انجام بده؛ من هم کاری دارم، دنبال کار و برنامه ام می روم، لکن از نجف که به کربلا برگشتی، کارت درست شده. و خداحافظی کردیم، و درباره ام دعا فرمود، و رفت. من وارد مسجد شدم. در مقام امام زین العابدین (صلوات الله علیه)، مشغول دعا و نماز شدم. یك وقت به فکرم رسید که: من هفته های گذشته که می آمدم، همه خواب بودند، و خیلی خلوت بود، الآن چطور این همه جمعیت، و همه بیدارند؟ چون اذان صبح را گفته بودند که می رسیدم به مسجد؛ یا آنجا که می رسیدم، اذان بود. تعجّب کردم. به ساعت نگاه کردم، دیدم ساعت ده شب است. گفتم: حتمًا ساعتم خوابیده. از دیگران پرسیدم، گفتند: ساعت ده است. تعجّبم زیادتر شد؛ یعنی چی؟! یك وقت به فکر رفیقم افتادم، و اینکه: آن آقا کی بود؟ و چه جملاتی را به من فرمود؟ و اینکه: من با آقا خیلی راه نرفتم، یك مرتبه فرمود: این مسجد سهله است؟ فهمیدم به فیض حضور ولیّ عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) مشرّف شدم، و آن حضرت را نشناختم. تا صبح گریه می کردم، و می گفتم: کاش آن حضرت را شناخته بودم، و از محضرش استفاده برده بودم. (وقتی از اعمال

مسجد فارغ شدم و از مسجد بیرون آمدم) ماشین حاضر بود، و داد می زد: کربلا کربلا. وقتی کربلا برگشتم، صبح همان روز چهارشنبه آمدم درب مغازه؛ چون من زودتر می آمدم؛ مغازه را باز می کردم؛ تا اخوی می آمدند، و با هم کار می کردیم. آن روز خیلی طول کشید تا اخوی آمدند. گفتم: چرا این قدر طولانی شد؟ شما که هر روز زودتر می آمدید؟ با تبسّم گفت: دنبال کار خیر شما بودیم. گفتم: یعنی چه؟ گفت: با خانواده ای گفتگو کردیم، و قرار شد امروز عصر جلسه عقد باشد. و به همان نحو که حضرت فرموده بودند، انجام گرفت.



از آثار عمل استجاره در مسجد سهله؛ شنیدن مناجات مولا علیه السلام

مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص۱۲۲، المسك الأذفر مسكة٦٤) نقل کرده است: دیدن جناب آقا شیخ محمّد تقی حائری مازندرانی است؛ آن حضرت را در مسجد سهله و نشناختنش: خبر داد ما را شیخ محمّد تقی مذکور که:

من در ایام جوانی هر وقت برای زیارت به نجف اشرف مشرف می شدم، در مسجد سهله بیتوته می کردم، زیرا من در آن مسجد معنویت عجیبی می دیدم؛ که در سایر مساجد این معنویت را مشاهده نمی نمودم، من هر وقت به مسجد سهله می رفتم؛ در حجره فوقانی کنار مقام مقدس حضرت مهدی علیه السلام بیتوته می کردم، در یکی از مسافرتها که به نجف اشرف رفته بودم؛ شب چهارشنبه ای مشرّف شدم به مسجد سهله، آن حجره فوقانی خالی نبود، ولی در طرف شرق مسجد حجره ای خالی بود، که همان حجره را آن شب گرفتم؛ و می خواستم در آن بیتوته کنم، که مردی نزد من آمد، و گفت: آقا میهمان نمی خواهید؟ گفتم: بفرمائید، وقتی وارد شد گفت: ما زن هم همراه داریم، گفتم: بنابر این من باید از این اتاق بیرون بروم، گفتند: ما به شما اتاق خالی می دهیم، گفتم: مانعی ندارد، دیدم مرا آوردند به حجره فوقانی مسجد سهله که متّصل به گنبد مقام مهدی علیه السلام است، همان جایي که من همیشه به آنجا می رفتم! و بعد معلوم شد که آنها این اتاق را گرفته بودند؛ ولی چون طبقه بالا بوده؛ و یکنفر از آنها پایش درد می کرده، نتوانسته اند که در آن اتاق باشند، به هر حال آنجا (که مطلوب من بود) منزل نمودم؛ و شب شد، و (بعد از فراغت از عمل استجاره و اعمال مقامات مسجد) خوابیدم؛ به قصد اینکه برای نافله شب و تهجّد بیدار شوم. چون نیمه های شب که از خواب بیدار شدم، به ساعت نگاه کردم؛ دیدم وقت قریب به فجر؛ و هنگام

تهجد و نماز شب است. برخاستم برای تجدید وضو و تهجّد. در این بین ناگاه صوتی شنیدم که به دعا بلند است، صدای مناجات عجیبی؛ که بسیار روح افزا بود، و در و دیوار مسجد را به زلزله و غلغله انداخته بود، و در و دیوارهای مسجد و زمین و هوا با او موافقت می نمایند؛ و فضای مسجد سهله پر از صدا شده بود، و من صدا و صوت دعا خوانندگان در مسجد را شنیده بودم؛ که در حین "دعا خواندنشان" شنیده می شود؛ ولکن این صدا و صوت، غیر از آنها بود، و بین این و آنها فرق بسیار بود. پس رعب مرا گرفت، و تجسّس می نمودم که ببینم صدای کیست؟ خوب گوش دادم که ببینم این صدای مناجات از کجاست؟ متوجه شدم که از پائین مقام است، از اتاق بیرون آمدم، پس دیدم شخص بزرگواری را که در عقب آن مقام شریف، در مسجد است، در طرف مشرق مقام امام زمان علیه السلام که وسط مسجد سهله است، در کنار دیوار به سجده افتاده، و اوست که مناجات می کند، و مشغول دعا است. ناگهان لرزه بر اندامم افتاد، پس نشستم و تکیه به قبّه شریفه مقام دادم، و گوش فرا دادم به دعای او؛ که ببینم او چه می گوید؟ و در مناجاتش چه دعایی را می خواند؟ شاید بشناسم او را، چیزی متوجه نشدم، و چیزی از دعای او نفهمیدم الّا لفظ: {طوارق اللّیل والنّهار} و از استماع این کلمه چیزی نفهمیدم، (و این عبارت در بعضی از دعاها هست)، و فقط بعضی از کلماتش را می فهمیدم مثلا گاهی می فرمود: {شیعتی} ... و نفهمیدم الّا اینکه برای شیعیانش دعا به لفظ {شیعتی} می نمود. چون این کلمه را شنیدم، در این بین؛ از بعضی علایم متوجه شدم؛ و یقین کردم که او حضرت صاحب الأمر علیه السلام است، بی تاب شدم، خواستم برخیزم؛ نتوانستم، به جهت ضعف و حالت غشوه ای که بر من عارض شده بود؛ بیهوش بر روی زمین افتادم، چون به حال آمدم، چشمم را باز کردم؛ نزدیك طلوع آفتاب بود، سرعت نمودم

برای تجدید وضوء برای نماز، وضو گـرفتم، و نمـاز صـبح را خوانـدم، و هرچـه جستجو نمودم؛ احدی را ندیدم در آن مکان شریف، و تا مدتی از شنیدن همهمه آن مناجات و احساس آن حالات؛ در خود احساس سرور خوشبختی می نمودم.

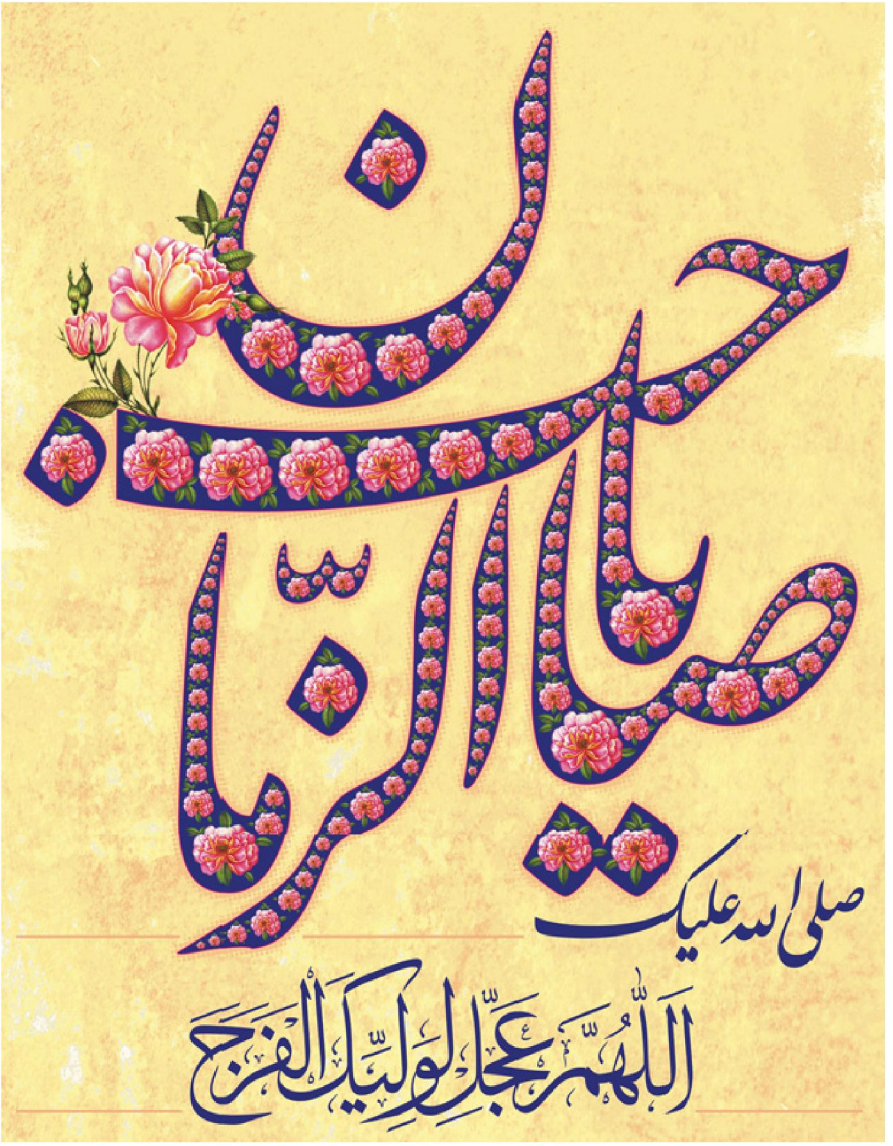

مرحوم شیخ جعفر آقا مجتهدی و ارتباط با مسجد سهله

❖ از مرحوم سید مشراقی نقل شده است که درباره مرحوم شیخ جعفر آقا مجتهدی (۱۳۴۳-۱۴۱۶ هـ.ق)

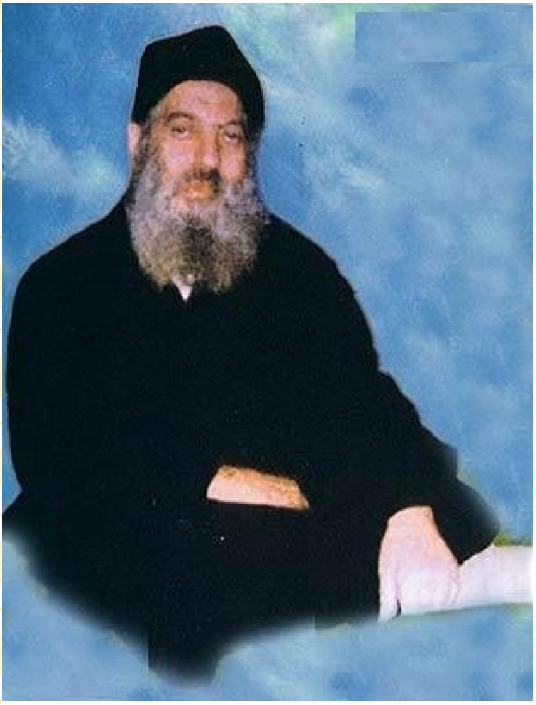

گفته بود: در یک جمله بطور خلاصه می توان گفت: {ایشان از کارگزاران ناحیه مقدسه بود}، در ایام سلامتی و قبل از ایام بستری بودن و خانه نشینی؛ تنها خواص او را می شناختند، و دسترسی به او بسیار مشکل بود، و عمدتا با توسل؛ ممکن بود با او تلاقی پیدا کرد، امّا در دوران نقاهت؛ بطور محدود دسترسی به او بود، و بجز عموم اخیار و صالحین؛ مراجع بزرگ تقلید و فقهای نامدار به دیدن ایشان می آمدند. بعد از رحلت ایشان؛ کتابهای متعددی به جمع و نشر شمه ای از احوالات ایشان اهتمام ورزیده اند.

{۱}. مرحوم آقای مجتهدی که با سفر پیاده از تبریز به سمت عتبات عالیات عراق در مرز توسط نیروهای عراق دستگیر و زندانی شده بودند؛ در مورد نحوه آزادی و اقامتشان در نجف؛ گفته اند: شبی در خواب خدمت حضرت مولا علی علیه السلام مشرف شدم، ایشان فرمودند: جعفر؛ فردا بی‌گناهی تو ثابت گشته؛ و آزاد خواهی شد، باید به نجف اشرف بیایی، و با دست مبارکشان به محلی اشاره کرده؛

و فرمودند: در این محل و نزد این پیرمرد کفاش به پینه‌دوزی می‌پردازی، از دستمزدی که می گیری قسمتی را هزینه خود ساز؛ و مابقی را در پایان هفته نان و خرما بخر و در مسجد سهله در میان معتکفان تقسیم کن. صبح روز بعد؛ مأموران زندان مرا آزاد کرده، و اجازه ورود به خاك عراق را دادند، و بدین ترتیب راهی نجف اشرف شدم، و در همان محلی که حضرت اشاره فرموده بودند؛ نزد آن پیرمرد پاره دوز شروع به کار نمودم، تا تمام انّیت‌ها و آرزوهای نفسانی که ناشی از خود فراموشی و تجملات زندگی بود از بین برود.

{۲}. مرحوم جعفر آقا مجتهدی تعریف کرده بود: (بعد از مدتها) در نجف به دستور حضرت مولا علی علیه‌السلام راهی مسجد سهله شده، و مدت هشت سال به طور مداوم، در آنجا معتکف گردیدم، و به جز تجدید وضو و تطهیر؛ از مسجد خارج نمی‌شدم. در پایان این مدت از طرف حضرت امیر علیه‌السلام و آقا امام زمان (روحی فداه) عنایت زیادی به من شد.

{۳}. مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوي (که کلیددار مسجد سهله و توفیق تشرّفات متعدده داشته، و به اولیای الهی بسیاری که در مسجد معتکف می شدند؛ خدمت کرده، و از آنها استفاده معنوی نموده بود) درباره جعفر آقا مجتهدی (که از اخیار و مرتبطین با ناحیه مقدسه بود) تعریف کردند: در مدت (هشت سالی) که آقاي مجتهدي در مسجد سهله معتکف بودند؛ با هیچ کسی صحبت نمي کردند، و دائم مشغول فکر و ذکر و توسل و گریه بودند، هیچ وقت تسبیح از دستشان جدا نمي شد، و حالشان مثل حال شخص محتضر و کسي که هر لحظه در حال جان دادن است؛ بود. شبها را نمي خوابیدند، و اگر کسي هم وارد حجره ایشان مي شد؛ بیش از ٥ دقیقه با او نمي نشست، و از حجره بیرون مي آمدند.

{٤}. مرحوم جعفر آقا مجتهدی تعریف کرده بود: یک روز که به حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام مشرف شده؛ و در حین زیارت و توسل بودم، صدای حضرت مولا علیه السلام را شنیدم، که فرمودند: شیخ جعفر، همین الآن به مسجد سهله برو، چند نفر در آنجا می‌باشند؛ که باید از آنها دستگیری نمایی. بنابر فرمایش حضرت علی علیه السلام فورًا به مسجد سهله رفتم، درب مسجد بسته، و ماشین بنز مدرنی آنجا بود، خادم مسجد (مرحوم شیخ جواد سهلاوی) را صدا زدم که درب را باز کند، وقتی وارد آنجا شدم، دیدم سه نفر جوان با لباسهای فاخر و مجلل در فراق حضرت بقیه الله علیه السلام می‌گریند، و بر روی خاکها می‌غلتند، و یک نفر آنها هم از شدت گریه بی‌حال بر زمین افتاده است. نزدشان رفتم، و آنها را دلداری داده، و آرام نمودم، تا اینکه سپس همگی از مسجد خارج شدیم، و آنها سوار ماشین شدند و رفتند.

{٥}.حاج ابراهیم اسفهلانی نقل کرده است: از وقتی آقای جعفر آقا مجتهدی از ایران به عتبات رفته بودند، ایشان را ندیده بودم، و بسیار مشتاق دیدنشان بودم، تا اینکه به عتبات مشرف شدم، و در کاظمین و سامرا و کربلا و نجف به جستجوی ایشان پرداختم؛ ولی ایشان را نیافتم، تا اینکه گفتند: در کوفه به سر می برند، وقتی به کوفه رفتم؛ باز ایشان را نیافتم، بالأخره به مسجد سهله رفتم، و از خادم (شیخ جواد سهلاوی) سراغ ایشان را گرفتم، به او گفتم: شخصی را به نام آقای مجتهدی می شناسید؟ او گفت: بله، با ایشان چکار دارید؟ گفتم: چندین سال است ایشان را ندیده ام، اکنون از ایران به عتبات آمده؛ و به جستجوی ایشان پرداختم، ولی ایشان را نیافتم، تا اینکه نشان اینجا را به من دادند، خادم گفت: همین امروز صبح هنگامی که از خواب بیدار شدم، آقای مجتهدی مرا صدا زده، و فرمودند: من امروز از ایران میهمان دارم، و شما مرغی برای ما تهیه کنید!



{٦}. مرحوم شیخ الذاکرین حاج شیخ محمود عتیق (مشهور به حاج ملا آقاجان زنجانی) {١٢٩٠-١٣٧٦ هـ.ق}؛ از روضه خوانهای با حال و سوز زنجان. مرحوم حاج ملاآقاجان زنجانی؛ متخلص به صهبائی و عتیق و مشهور به مجنون؛ شاگرد ملاقربانعلی زنجانی بود، و در یك جمله او را می توان این چنین معرفی کرد: "از مرتبطین با ناحیه مقدسه" رضوان الله علیه.

شرح رفتن به مسجد سهله برای دیدن یکی از معتکفین (مرحوم آقا شیخ جعفر مجتهدی): روزی ایشان به دوستان خود می‌گوید مأمور شده‌ام به عتبات عراق بروم، و این آخرین سفرم بوده، و بعد از مراجعت؛ زندگی را بدرود خواهم گفت، و بدین ترتیب همراه با عده‌ای از ملازمین خود؛ راهی عتبات می‌شوند. بعد از زیارات سامراء و کاظمین و بغداد و مدائن و کربلا، به نجف مشرف شدند، صبح روز سه شنبه اوّلی که در نجف اشرف بودند، مرحوم حاج ملّا آقاجان به همراهان می‌گوید: باید شب جمعه به جهت امر مهمی به مسجد سهله بروم. نماز و ناهار امروز را که خوردیم باید به کوفه برای زیارت حضرت "مسلم"، و حضرت "هانی"، و حضرت "یونس"، و مسجد کوفه، و مسجد زید، و مسجد صعصعه، و بیتوته امشب در مسجد سهله که ان شاءالله برکات زیادی نصیبمان خواهد شد، برویم. و شاید به خدمت حضرت بقیّة الله علیه السلام هم مشرّف شویم. و ضمنا آهسته با خودش چیزی گفت: اگر من عصبانی نشوم. این جمله را می گفت؛ و سرش را تکان می داد، چرا عصبانی بشوم؟! نه،

عصبانی نمی شوم، مگر خدا مرا به حال خودم وابگذارد، و این آیه را تـلاوت می کرد: {وَ ما اُبَرِّئُ نَفْسی اِنَّ النَّفْسَ لاَمّارَةٌ بِالسُّوَّءِ اِلا ما رَحِمَ رَبّی}. یعنی: من نگـه دارنـده نفس خود نیستم، نفس، انسان را زیاد به بدی امر می کند، مگر آنکـه خدایم به من رحم کند. دوستان همراه ایشان نقل کرده اند: به هـر حـال، ظهـر، پس از نماز و ناهار؛ با ماشین به کوفه رفتیم، و در راه به زیارت حـضرت "کمیـل بن زیاد"، و "میثم تمّار"، و مسجد حنّانه، هم مشرّف شدیم. سـاعت سـه بعـد از ظهر بود، که وارد مسجد کوفه گردیدیم، اعمال مسجد کوفه زیاد اسـت، تقریبـا دو ساعت طول می کشد، به هر حال دست جمعی اعمال مـسجد کوفـه را انجـام دادیم، و بعد به زیـارت حـضرت "مـسلم" علیه‌السلام رفتـیم. در کنـار حـرم حـضرت "مسلم" علیه‌السلام قبری بود که ایشان فرمودند: فاتحه‌ای هم برای "مختار بن ابی عبیده ثقفی" بخوانیم، پس از آن به زیارت حضرت "هانی بـن عـروه" رفتـیم، حـاج مـلّا آقاجان ما را در گوشه‌ای نشاند و برای ما روضه خواند، توسّل خوبی شد، سـپس به ما فرمود: این حال توجّه از حقیقت و معنویّت حضرت هانی بـه مـا رسـید، از ایشان تشکّر کنید. پس از آن به طـرف مـسجد سـهله حرکـت کـردیم، نزدیـک مسجد سهله، مسجد "صعصعه" و مسجد "زید" است . و چون هنوز بـه غـروب مقداری مانده بود، اعمال این دو مسجد را هم انجام دادیم، ولی در مسجد زیـد، وقتی حاج ملّا آقاجان با صدای بلند؛ دعای بعد از نماز ؛کـه دعای فـوق‌العـاده عجیبی است؛ می‌خواند، نزدیک بود قالب تهی کند. الآن بعـد از سـالها کـه از آن روز می‌گذرد، منظره‌ای از حال این مرد بزرگ به نظرم می‌آید که فریاد می‌کـشید و این جملات دعا را می‌خواند: {اِلهی قَدْ مَدَّ اِلَیْكَ الْخاطِئُ الْمُـذْنِبُ یَدَیْـهِ بِحُـسْنِ ظَنِّهِ بِكَ. اِلهی قَدْ جَلَسَ الْمُسیئُ بَیْنَ یَدَیْكَ مُقِرًّا لَكَ بِسُوءِ عَمَلِـهِ وَ راجِیـا مِنْـكَ الصَّفْحَ عَنْ زَلَلِهِ. اِلهی قَدْ رَفَعَ اِلَیْـكَ الظّـالِمُ كَفَّیْـهِ راجِیـا لِمـا لَدَیْـكَ فَـلا تُخَیِّبْـهُ

بِرَحْمَتِكَ مِنْ فَضْلِكَ. اِلهی قَدْ جَثَا الْعآئِدُ اِلَی الْمَعاصی بَیْنَ یَدَیْكَ خآئِفا مِنْ یَوْمٍ تَجْثُوا فیهِ الْخَلآئِقُ بَیْنَ یَدَیْكَ. اِلهی جآءَكَ الْعَبْدُ الْخاطِئُ فَزِعا مُشْفِقا وَ رَفَعَ اِلَیْكَ طَرْفَهُ حَذِرا راجِیا وَفاضَتْ عَبْرَتُهُ مُسْتَغْفِرا نادِما}. در اینجا فریادش بیشتر شد و گفت: {وَ عِزَّتِكَ وَ جَلالِكَ ما اَرَدْتُ بِمَعْصِیَتی مُخالَفَتَكَ وَ ما عَصَیْتُكَ اِذْ عَصَیْتُكَ وَ اَنَا بِكَ جاهِلٌ وَ لا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لا لِنَظَرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لکِنْ سَوَّلَتْ لی نَفْسی وَ اَعانَتْنی عَلی ذلِكَ شِقْوَتی وَ غَرَّنی سِتْرُكَ الْمُرْخی عَلَیَّ}. و این جمله را با خضوع عجیبی می‌گفت: {فَمِنَ الْآنَ مِنْ عَذابِكَ مَنْ یَسْتَنْقِذُنی وَ بِحَبْلِ مَنْ اَعْتَصِمُ اِنْ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنّی}. از اینجا به بعد؛ آن چنان تغییر حال پیدا کرد؛ و فریاد کشید؛ که ما ترسیدیم قالب تهی کند و گفت: {فَیاسَوْ اَتاهُ غَدا مِنَ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیْكَ اِذا قیلَ لِلْمُخِفّینَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقِلینَ حُطُّوا اَفَمَعَ الْمُخِفّینَ اَجُوزُ اَمْ مَعَ الْمُثْقِلینَ اَحُطُّ}. سپس دست به محاسن گرفت، و اشك از دیدگانش مانند ناودان می‌ریخت؛ و می‌گفت: {وَیْلی كُلَّما كَبُرَ سِنّی كَثُرَتْ ذُنُوبی وَیْلی كُلَّما طالَ عُمْری كَثُرَتْ مَعاصِیَّ فَكَمْ اَتُوبُ وَ كَمْ اَعُودُ}. سپس به خود خطاب می‌کرد، و به صورت خود می‌زد، مثل آنکه خود را تنبیه کند، می‌گفت: {اَما آنَ لی اَنْ اَسْتَحْیِیَ مِنْ رَبّی}. در اینجا دستها را بلند کرد، و با اشك جاری و ناله و فریاد گفت: {اَللّهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اغْفِرْ لی وَارْحَمْنی یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وَ خَیْرَ الْغافِرینَ}. سپس صورتش را به خاك گذاشت، و آنچنان گریه و ناله و خوف از خدا بر او مستولی شده بود؛ که شانه‌هایش تکان می‌خورد و می‌گفت: {اِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ}. من زمین را دیدم؛ که از اشك چشمش گل شده است. و بعد طرف چپ صورت را به خاك گذارد، و مانند زن بچه مرده؛ می‌گریست و صدا می‌زد: {عَظُمَ الذَّنْبُ، مِنْ عَبْدِكَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ یا كَریمُ}. در اینجا دوباره سر به سجده گذارد، و کلمه "العفو" را صد مرتبه

تکرار کرد، و آن قدر گریه کرد؛ تا به حال غشوه افتاد، که با زحمات زیاد توانستیم او را به حال بیاوریم. پس از آن، او را حرکت دادیم، اوّل مغرب تقریبا وارد مسجد سهله شدیم.

اینجا خانه امام زمان علیه‌السلام است. اینجا پایگاه حضرت حجّة بن الحسن علیهما‌السلام است. اینجا میعادگاه عشّاق آن حضرت است. برای ما که در اوّلین مرتبه قدم در یك چنین مکان مقدّسی می‌گذاشتیم؛ فوق‌العادگی عجیبی داشت، آن هم با آن برنامه مخصوصی که مرحوم حاج ملّا آقاجان داشت. پس از خواندن نماز مغرب و عشا و اعمال مسجد سهله، رفتیم در قسمت بالای مسجد (دیوار شمالی) که جای نسبتًا خلوتی وجود داشت حلقه وار نشستیم، در این موقع مرحوم حاج ملا آقاجان بی‌تابانه به این طرف آن طرف نظر می‌کرد و می‌گفت: منتظر جوانی هستم که باید با او ملاقات کنم. مرحوم قریشی (که یکی از همراهان بوده) نقل کرده: در همین لحظات ناگهان درب یکی از حجره‌های مسجد سهله (که در ضلع غربی بود) باز شد، و جوانی بسیار خوش سیما و جذاب؛ در حالی که آفتابه‌ای در دست داشت؛ از آن خارج شد، و به طرف درب خارج مسجد حرکت کرد. مرحوم حاج ملا آقاجان به محض اینکه چشمانشان به آن جوان افتاد گفت: گمشده‌ام را پیدا کردم، این همان کسی است که در سیر، او را به من نشان داده‌اند. از ایشان پرسیدیم: مگر این جوان چه خصوصیاتی دارد که اینگونه شما را جذب کرده و بی‌تاب او هستید؟! گفت: او شخصی است که در این جوانی؛ هم گوش باطنش می‌شنود؛ و هم چشم باطنش می‌بیند! ملاحظه کنید؛ و فورًا به صورت بسیار آرام و آهسته؛ بطوری که ما چند نفر هم که نزدیکشان نشسته بودیم؛ به سختی صدای ایشان را شنیدیم؛ به زبان ترکی گفت: (گلبورا گراخ بالام جان = بیا اینجا ببینمت پسر جان!) در این هنگام آن

جوان که آن سوی مسجد (در ضلع شرقی) به درب خروجی رسیده بود؛ و با ما خیلی فاصله داشت، ناگهان در جای خود ایستاد، و آفتابه را روی زمین گذاشته، و از میان جمعیت به طرف ما حرکت کرد، هنگامی که به ما رسید؛ به حاج ملا آقاجان سلام کرده، و سپس گفت با من کاری داشتید؟ امر بفرمایید! او شیخ جعفر آقا مجتهدی بود. آنگاه حاج ملا آقاجان خطاب به همراهان گفت: ما را تنها بگذارید ،که من باید با ایشان خلوت داشته باشم.

بعد از ساعاتی خلوت با جعفر آقا، حاج ملا آقاجان به جمع ملازمان برگشت، همراهان و دیگر حاضران متوجّه شدند که امشب مهمان محبوبی دارند، حضرت بقیّة الله الاعظم (ارواحنا فداه)، لذا همه در اتاق از مسجد که متعلّق به آقای حاج شیخ جواد سهلاوی (یکی از بزرگان اهل معنی و ساکن منزلی در کنار مسجد سهله و متصدّی امور آن مسجد بود) جمع شدند، شب عجیبی بود، مجمعی فوق‌العاده دیدنی بود؛ افراد نخبه‌ای دور هم جمع شده بودند. یکی از آنها شیخ جعفر آقا مجتهدی بود (که می گفت امشب به مقصدش می‌رسد) و حاج ملّا آقاجان و همراهانشان هم بودند. سیّد بزرگواری بود، اهل مشهد، که چهل شب چهارشنبه از کربلا به مسجد سهله مشرّف شده بود؛ تا شاید خدمت امام عصر علیه‌السلام برسد، و آن شب چهارشنبه آخرش بود. فرد دیگری آن قدر پاك بود که هیچ تردیدی نداشت که امشب به خدمت امام زمان علیه‌السلام می‌رسد. آقای حاج شیخ جواد سهلاوی که خودش میزبان ما بود؛ به قدری حال داشت که همه با نحوه توجّه او به مقام مقدّس حضرت ولیّ عصر علیه‌السلام، به حال می‌آمدند. سوز و گداز حاج ملّا آقاجان آنچنان عجیب بود که مجلس را یکپارچه به سوی بزرگترین حقیقت و معنویّت و مقام والای امامت سوق می‌داد. همه در فراق مولایشان اشك می‌ریختند، زیارت آل یاسین و دعای توسّل خوانده شد، همه گریه می‌کردند،

همه در فراق آقا اشك می‌ریختند، همه چشم به درب اتاق دوخته بودند؛ که ببینند آقا امام زمان علیه‌السلام کی از در وارد می‌شوند؟ همه انتظار می‌کشیدند، و ناله می‌کردند. گاهی بعضی از افراد حوصله‌شان سر می‌آمد، و از اتاق بیرون می‌رفتند، شاید در خارج آن اتاق؛ به مقصد و مقصود برسند، و باز بر می‌گشتند. خلاصه این برنامه تا صبح ادامه داشت، برای ادای فریضه نماز صبح؛ به مقام حضرت مهدی علیه‌السلام که وسط مسجد است؛ رفتیم، و آنجا خواندیم، سیدی که شب چهارشنبه چهلمش را به پایان رسانده بود؛ فوق‌العاده ناراحت بود؛ زیرا حدود ده ماه از وطن و خانه دور شده؛ و به عشق حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) در غربت بسر می‌برد. از او سؤال کردم که در این مدّت خدمت حضرت رسیده‌ای؟ گفت: چند دفعه خدمتشان مشرّف شده‌ام، ولی در آن موقع نشناخته‌ام، امّا این توسل و اربعین به خاطر این است که ان شاءالله وقتی خدمتشان رسیدم؛ در همان موقع آقا را بشناسم.

بالاخره همه با هم به اتاق شیخ جواد سهلاوی که رفقا همه در آنجا برای صبحانه جمع بودند، رفتیم، حاج ملّا آقاجان پشت به دیوار؛ رو به درِب اتاق، مثل آنکه انتظار کسی را می‌کشد مؤدّب نشسته بود. در این بین جوان طلبه‌ای که لباس روحانیّت در بر داشت؛ و سیاه چهره و لاغر اندام بود، وارد اتاق شد، و سیّد بزرگواری هم که ردائی به دوش چپ انداخته (بر سبك لباس اهل یمن) و به داخل اتاق نگاه می‌کند، در خارج اتاق ایستاده است. وقتی آن شیخ طلبه هندی وارد اتاق گردید، حاج ملّا آقاجان به او اعتراض کرد که: چرا وارد اتاق شدی؟ او با زبان نیمه فارسی، به لهجه‌ی هندی جواب داد که: من علاقه‌مند به امام زمان علیه‌السلام هستم، و دیشب تا صبح در این مسجد بیدار بوده‌ام، و حالا آمده‌ام شاید اینجا استراحت کنم. حاج ملّا آقاجان به او گفت: تو دروغ می‌گوئی! امام زمان

علیه‌السلام را تو دوست نداری! او را نمی‌شناسی! مدّتی آن شیخ با تذلّل عجیبی از این سنخ کلمات را تکرار می‌کرد، و حاج ملّا آقاجان با عصبانیّت بیشتری او را تکذیب می‌نمود! ما همه از این طرز برخورد، آن هم با کسی که می‌دانستیم سابقه او را حاج ملّا آقاجان ندارد، تعجّب می‌کردیم!! حتّی بعضی از دوستان به حاج ملّا آقاجان اعتراض کردند، و گفتند: چرا به این شیخ بیچاره این قدر توهین می‌کنی؟! بالأخره حاج ملّا آقاجان از جا برخاست، و به زور، شیخ را از اتاق بیرون کرد! در این مدّت آن سیّد به داخل اتاق نگاه می‌کرد، و گاهی تبسّم می‌نمود، مثل کسی که منتظر بود؛ ببیند دعوا به کجا منتهی می‌شود؟ و یا اگر نزاعی نبود، وارد اتاق شود. وقتی شیخ را از اتاق بیرون کردند، آن سیّد هم رفت!! گویا این عمل حاج ملّا آقاجان سبب اعراض آن سید (با لباس یمانی) از مجلس ما شد، من گمان می‌کردم آن سیّد رفیق این شیخ است، که با رفتن شیخ، او هم رفت. به حاج ملّا آقاجان گفتم: هر چه شما به آن شیخ گفتید، رفیقش هم که بیرون اتاق ایستاده بود؛ شنید، خوب شد او به دفاع برنخاست. حاج ملّا آقاجان گفت: مگر رفیق هم داشت؟ گفتم: بله سیّد با شخصیّتی با این خصوصیّات بیرون اتاق ایستاده بود؛ و به دعوای شما با شیخ نگاه می‌کرد. چند نفر از اهل مجلس گفتند: ما هم او را دیدیم، ولی دو سه نفر که یکی از آنها خود حاج ملّا آقاجان بود، او را ندیده بودند. با اینکه درب اتاق در دیدرس و روبروی همه ما بود، و طوری نبود که کسی او را نبیند؛ زیرا آن سیّد نزدیك درب چوبی اتاق ایستاده بود، و همه هم رو به درب نشسته بودند، فاصله ای هم نبود، سه چهار متر بیشتر نبود. حاج شیخ جواد سهلاوی و جعفر آقا مجتهدی دیده و شناخته بودند، آن سیّدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله آمده بود؛ گریه می‌کرد، به او گفتم: تو هم آن سیّد را دیدی؟ گفت: دیدم، و فکر می‌کنم که آن سید آقا امام زمان علیه‌السلام بود. حاج ملّا

آقاجان گفت: خوب فکر کرده‌ای؛ زیرا امام زمان علیه‌السلام به من وعده داده بودند؛ که این ساعت به دیدن ما بیایند. من از آن آقائی که چهل شب چهارشنبه به مسجد آمده بود؛ پرسیدم: شما از کجا می‌گوئید که او حضرت بقیّة الله علیه‌السلام بوده است؟ گفت: اوّل ملهم شدم که او حضرت ولی عصر علیه‌السلام است، و وقتی خواستم حرکت کنم؛ و به خدمتش بروم؛ تصرّفی در نیروی بدنی من شد؛ که حتّی زبانم باز نشد؛ سلام کنم. ما با شنیدن این مطالب چون فاصله‌ای نشده بود، همه حرکت کردیم؛ و به جستجو از آن دو نفر رفتیم. مسجد سهله خلوت بود، جز ما چند نفر؛ کس دیگری در آنجا نبود، اطراف مسجد سهله هم بیابان بود، و تا یکی دو کیلومتر دیده می‌شد. آن شیخ هندی را در بیرون در مسجد دیدیم، از او پرسیدیم، رفیقت کجا رفت؟ گفت: من رفیقی نداشتم، و چون ما سراسیمه به طرف او دویده بودیم؛ ترسید، و از ما دور شد. هر چه نگاه کردیم؛ کسی را جز همان شیخ هندی ندیدیم، و مسلّم اگر کسی جای ما می‌بود؛ جز اینکه بگوید آن آقا یا طیّ الارض کرده، و یك مرتبه ناپدید شده، و یا در جائی مخفی شده، چیز دیگری فکر نمی‌کرد. ولی پس از آنکه یك‌یك اتاقهائی که درش باز بود؛ نگاه کردیم، و همه جا را گشتیم، احتمال دوّمی به کلّی از بین رفت، و فقط احتمال اوّلی باقی ماند.

آن قدر حاج ملّا آقاجان ناراحت بود که نمی‌شد با او حرف زد. آن جلسه به هم خورد، چند نفری از اخلاق او ناراحت شدند، (شیخ جعفر آقا مجتهدی هم سوء ظن و تعرض حاج ملّا آقاجان به آن طلبه هندی را بیجا و او را از گمان حاج ملّا آقاجان مبرا می دانست)، وقتی به نجف برگشتیم و در اتاق مسافرخانه نشسته بودیم حاج ملّا آقاجان آهی کشید و گفت: دیدید چه ضرری کردم؟ به من گفته بودند عصبانی نشوم! گفتیم: چرا عصبانی شدید؟ که هم مورد اعتراض دوستان واقع شوید، و هم از زیارت مولایتان حضرت صاحب الامر علیه‌السلام محروم گردید؟! و

چرا بعد از رفتن آن شیخ نیامدند؟ حاج ملّا آقاجان گفت: اینطور می‌فهمیدم که وجود او مانع از آمدن آقا است. و لذا اصرار داشتم که او برود تا حضرت بیایند. بعد معلوم شد که (این گمان اشتباه بوده)، حضرتش آمده‌اند، و ما مشغول دعوا و نزاع با آن طلبه هندی بوده‌ایم. {او هرچه بوده؛ امّا میهمان خانه امام زمان علیه‌السلام بوده، و بهترین دلیل برای سوء ظن حاج ملّا آقاجان؛ و باطل بودن آن گمان و رفتار؛ همان اثر محرومیتی؛ که بخاطر رفتار با آن طلبه هندی؛ نصیبش شد}، گفتم: چرا از آن طرف وعده می‌دهند، و از طرفی این شیخ می‌آید؟ گفت: حضرت موسی علیه‌السلام وقتی که از کوه طور برگشت، و دید تمام پیروانش گوساله‌پرست شده‌اند، عرض کرد: "اِنْ هِیَ اِلّا فِتْنَتُكَ".یعنی: این نیست مگر آزمایش تو. حالا هم مصلحت همین بود، آنهائی که لیاقت داشتند آن حضرت را دیدند، شیخ جعفر آقا مجتهدی و حاج شیخ جواد سهلاوی که با حال خوب و ادب لازم حضرتش را زیارت کردند، و به دعوای ملاآقاجان و طلبه هندی مشغول نشدند، آن آقا سیّدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفته بود؛ اگر چه نتوانست اظهار کند؛ و حرکت نماید، ولی ارتباط روحی برقرار کرده بود؛ و در همان موقع آقا را شناخت، و حوائج خود را گرفت. اگر آقا به داخل اتاق هم می‌آمدند؛ همین بود، باز هم بعضی او را نمی‌شناختند. فرقش فقط این بود چشم من به جمالش در آن موقع روشن نشد، این هم برای من تنبیهی بود، می‌خواستند مرا آزمایش کنند، مرا متوجّه کنند که تا چه حدّ مطیعم. به من گفته بودند، عصبانی نشوی، ولی فکر نمی‌کردم؛ برای رفع مانع هم نباید عصبانی شوم. و بلکه به کلّی غافل شدم، باید انسان آنچنان در راهِ اطاعت خدا، خود را بسازد که خودکار اخلاقیّاتش تنظیم شود، اعمالش طبق دستور اسلام، خود به خود مرتّب گردد، و مسلمان واقعی شود، (و درباره فرمان صریح مولا علیه‌السلام از خودش اجتهاد نکند).

بعد از اتمام آن مجلس؛ يك هفته حاج ملّا آقاجان در مسجد سهله ماند، و پيوسته با جعفر آقا مجتهدی بود، و بدين گونه حدود مدت يك هفته در آنجا؛ مرحوم حاج ملا آقاجان با آقای مجتهدی؛ به تنهايي مأنوس بودند!

بعد از آن سفر؛ حاج ملا آقاجان به زنجان مراجعت كرده، و همانجا دار فانی را وداع می گويد، و پيكر ايشان را در قبرستان پائين شهر زنجان دفن می كنند.

مرحوم حاج غلامحسين كريمی (معروف به حاج مرشد) نقل می كرد: هنگامی كه مرحوم حاج ملا آقاجان زنجانی خبر نزديك شدن وفاتشان را به دوستان خود از جمله مرحوم شيخ محمدتقی زرگری، و مرحوم مصطفوی كتابفروش، حسنی، توسلی، ... می‌دهد، آنها از ايشان سؤال می‌كنند: بعد از شما به چه كسی رجوع كنيم؟ می‌فرمايد: در مسجد سهله كه بودم شخصی را با چنين اوصاف، به نام جعفرآقای مجتهدی ديدم به ايشان رجوع كنيد.

توضيحات

{۱}. برای نقل واقعه ملاآقاجان و طلبه هندی، طرق مختلفی لحاظ شده است، كه مربوط به اطراف و حاضرين مختلف واقعه هستند، از جعفرآقای مجتهدی گرفته تا همراهان ملاآقاجان، و نيز كتابی كه درباره ايشان نوشته شده است.

{۲}. كتاب (احوالات ملاآقاجان) گاهی برخی جزئيات را تفصيلا نقل كرده، امّا به گزارش صحنه اكتفا نكرده، و از خودش هم تصور و شرح پردازی كرده است، همچنين گاهی برخی وقايع مهم را بكلی حذف كرده است، مانند موضوع بدنبال ديدن جعفرآقا بودن ملاآقاجان، كه توسط "همراهان ملاآقاجان در آن سفر" نقل شده، امّا در آن همه شرح كتاب مربوطه؛ يك جمله هم نيامده است، و يا مطلب "ارجاع ملاآقاجان به جعفرآقا برای بعد از خودش" كه توسط قدمای

اصحاب ملاآقاجان نقل شده است، و اصلا در کتاب مزبور مطرح نشده است، بلکه با نقل غیر صحیح مطالب (مثل اعتکاف جعفرآقا در کوفه) لابلای واقعه مسجد سهله؛ مسیر غیر صحیحی را دنبال کرده است، با اینکه آن اعتکاف در وقت دیگری بوده، و نه در زمان رفتن ملاآقاجان به مسجد سهله، که در این زمان جعفر آقا در مسجد سهله معتکف بوده است، بنا بر کلام مؤلف کتاب (احوالات ملاآقاجان) در مقدمه نوشتارش؛ در زمان وقایع یادداشتي برنداشته؛ و آنها را ثبت نکرده، و بعد از بیست سال اقدام به نوشتن این احوالات و وقایع نموده، و به تعبیر صریح خود مؤلف {نمی توانم مطالبی را که یادداشت نکرده ام بطور دقیق بنویسم ولی آنچه را می نویسم اصل کلیش صحیح است} که یعنی اصل واقعه مسجد سهله صحیح است، امّا جزئیاتی که برای وقایع نوشته؛ صحت یا دقتش معلوم نیست، خصوصا وقتی بخلاف گزارش سایر حاضرین باشد، فلذا بخاطر وجود همین سقطها و خلطها؛ برای نقل صحیح و مطمئن این واقعه نمی توان به تنهایی بر آن نقل تکیه کرده، و باید گزارشات دیگر حاضرین آن واقعه را نیز مدّ نظر قرار داد، کاری که برای نقل این واقعه در این رساله رعایت شد.

{۳}. همچنانکه از خبری که خود ملاآقاجان قبل واقعه داده؛ بر می آید؛ عصبانیت وی مانع توفیق تشرّف او شده، و این مانع بخاطر تعرض بیجای به آن طلبه هندی بوده است، این امر توسط مرحوم جعفرآقای مجتهدی هم تاکید شده است، که ایشان در آن سالها؛ آنجا مقیم بوده، و از نزدیك آن طلبه هندی را می شناخته است. اینکه به ملاآقاجان توصیه فرموده بودند؛ امّا تخلف کرده (ولو قصورا)؛ بسیار واضح است، ولذا هر چه توجیهات برای آن تخلف و یا مستحق بودن آن هندی نقل یا نوشته شده؛ بی وجه است، و مرحوم ملاآقاجان توفیقات و کمالات بسیاری داشت؛ و نباید بخاطر آنها قصور یا تقصیری را توجیه نمود.

بهره آیت الله انصاری همدانی از عمل استجاره در مسجد سهله

مرحوم سید مشراقی نقل می کرد که مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی (که از تلامذه مرحوم آیت الله قاضی بود) می گفت: با مرحوم آیت شیخ محمد جواد انصاری به مسجد سهله مشرف شدیم، تا داخل شدیم فرمود: نورانیت اینجا چقدر زیاد است؟! بیشتر از مسجد کوفه است! شاید بخاطر این است که حضرت (صاحب الأمر علیه السلام) اینجا بیشتر تشریف می آورند، و تردد دارند.

ما (سید هاشم رضوی هندی) حجره داشتیم چسبیده به مقام ادریس در مسجد سهله و هفته ای دو سه شب می آمدیم مسجد (برای عمل استجاره و بیتوته)، (آیت الله علامه) آقای سید محمد حسین طباطبائی هم حجره داشتند آنجا، و با ایشان؛ و با (آیت الله) آشیخ علی اکبر مرندی؛ و آقا سید احمد کشمیری (از طبقه اول تلامذه مرحوم آیت الله قاضی)؛ آنجا مشرف می شدیم.

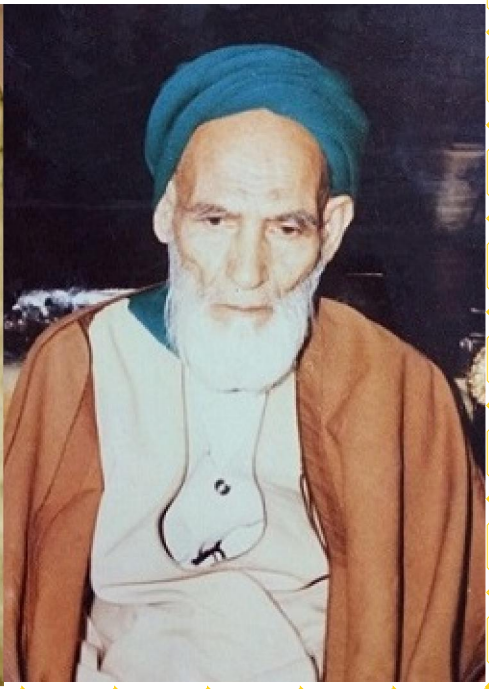



آیت الله سید محسن حکیم و عمل استجاره در مسجد سهله



آیت الله سید محسن حکیم مرجع تقلید، نیز بر زیارت مسجد سهله مواظبت داشتند، و همیشه فرزندان و افراد دیگر خانواده اش را به زیارت و توقف لحظاتی، هر چند اندک در این مسجد، تشویق می کرد.

سعی مرحوم آیت الله سید محسن حکیم بر این بود که این منطقه را به بهانه ها و مناسبت های مختلف آباد گرداند. بازسازی مسجد "زید" و "صعصعه" که در کنار مسجد سهله قرار گرفته، نمونه ای از فعالیت های مرحوم سید محسن حکیم می باشد. توفیق عمران مسجد سهله در خاندان آیت الله حکیم استمرار یافته، و امروز توسط آیت الله سید محمد سعید حکیم دنبال می شود.



التزام و بهره آیت الله خوئی از عمل استجاره و مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید ابو القاسم خوئی (مرجع تقلید)، از تلامذه آیات کرام: شیخ الشریعة اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، میرزای نائینی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، و آقا سید علی قاضی طباطبائی بوده است.

❖ مرحوم آیت الله خوئی بر رفتن به مسجد سهله در شب چهارشنبه و انجام عمل استجاره و آداب مسجد سهله اهتمام داشت، و وقتی مشرف می شد، در آنجا یک تا یک و نیم ساعت درنگ کرده، دعا می نمود و نماز می خواند.

❖ همچنین ختم اربعین آنرا نیز توفیق یافته بود، مرحوم آیةالله علامه حاج سیّد محمّد علی موحّد ابطحی (مرجع تقلید)، بدون واسطه از مرحوم آیةالله خویی نقل کرده اند که: ایشان به مدّت چهل شب چهارشنبه، از نجف اشرف به مسجد سهله مشرّف شده، و در شب چهلم، مورد عنایت قرار گرفته بودند.

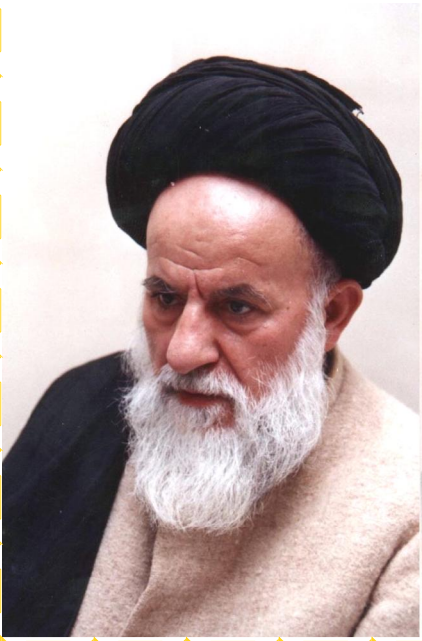



مواظبت آیت الله موحّد ابطحی بر عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله علامه حاج سیّد محمّد علی موحد ابطحی {۱۳۴۹-۱۴۲۳ هـ.ق}، از تلامذه آیات کرام؛ بروجردی، حجت، محقق داماد، خوانساری، گلپایگانی، امام خمینی، سید جمال گلپایگانی، سید عبدالهادی شیرازی، سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، و علامه طباطبائی بود، آن مرحوم علیرغم ابراز توفیقات علمی خویش؛ امّا در بیان توفیقات معنوی بسیار کتوم؛ بلکه از اهل انکار بود، ایشان با اینکه بجز استفاده های علمی از محضر مرحوم آیت الله سید جمال گلپایگانی بهره معنوی نیز برده بود، و با مرحوم آقا سید حسین همدانی (که از اصحاب ختومات و ریاضات بود) نیز ارتباط داشت؛ و اجازاتی هم از طریق او در ختومات و اذکار مختلف؛ از جمله سیفی کبیر داشت؛ امّا هیچگاه از این امور دم نمی زد، مرحوم آیت الله موحد ابطحی، در طی ۲۱ سال مجاورتش به حرم و مشهد علوی؛ موفق بود به اینکه حداقل هر شب به زیارت مرقد شریف نائل شود، و شبهای چهارشنبه برای عمل استجاره به مسجد سهله مشرف می شد، که مجموعا بیش از ۲۰ سال مداومت داشته؛ و بیش از ۱۰۰۰ بار به عمل استجاره موفق گردید، همچنانکه بر زیارت شب جمعه حضرت امام حسین علیه السلام مواظبت داشت، و در ایام حج و عمره رجبیه و گاهی سایر مواسم زیارتی نیز بر تشرّف پیاده به کربلا اهتمام داشت، مجموعا حدود ۵۰ بار زیارت پیاده؛ و ۱۱۰۰ بار زیارت امام حسین علیه السلام که عنایات مستمره مولا صاحب الأمر علیه السلام سبب دوام این توفیقات گردید، حتی در سال آخر مجاورت نجف اشرف؛ که بر اثر سکته قلبی در بیمارستان بستری شده بودند، بعد از مرخص شدن و طی دوران نقاهت، با اینکه راه رفتن برایشان سخت بود، زیارت پیاده به کربلا را ترك نکرد، و هر روزه قدری که شرایط قلبی اجازه می داد، بخشی از مسیر را پیاده رفته، و به نجف برگشته؛ و فردا باز ادامه راه به همین نحو ادامه داده، تا بعد از چندین روز مسیر را تکمیل؛ و به کربلا مشرف شدند. رحمة الله علیهم اجمعین.

اهتمام آیت الله سبزواری به عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی افقهی سبزواری {۱۳۲۹-۱٤۱٤ هـ.ق}، مرجع تقلید، فقیه اصولی، و مفسر فیلسوف، دارای تالیفات فقهی و اصولی و تفسیری و تا قبل از منع فلسفه توسط آسید ابوالحسن؛ مرحوم آسید عبدالأعلی در کنار تدریس فقه و اصول در حوزه نجف؛ اسفار ملاصدرا نیز تدریس می نمود. مرحوم سید محمد فرزند آیت‌الله سبزواري نقل مي‌كرد كه وقتي امام خميني مريض مي‌شدند، شخصي را نزد پدرم مي‌فرستادند، و از پدرم درخواست دعا، تربت و آبي (كه نفس آيت‌الله سبزواري بر آن خورده بود) داشتند، پدرم نيز دعا مي‌كردند، و آن تربت يا آب را پس از دعا؛ براي ايشان مي‌فرستادند، و همين موجب بهبودي و سلامتي آيت‌الله خميني مي‌شد، مرحوم آيت الله حاج آقا مصطفي خميني؛ در نماز جماعت مرحوم آيت الله سبزواری شركت مي‌كردند.



❖ مرحوم آیت الله عبدالاعلی سبزواری به زیارت مسجد سهله در شبهای چهارشنبه ملتزم بوده، بلکه گاهی بیتوته های مستمر در این مقام شریف داشتند.

❖ همچنین نقل شده که ایشان در یکی از سال های عمر شریفش دچار بیماری قلبی شده بود، پزشک می خواست که آیت الله سبزواری به علت وضعیت اضطراریشان به بیمارستان منتقل شوند؛ ولی مرحوم سبزواری این پیشنهاد را رد نمود؛ چون می خواست از راه حل بهتری برای شفای سریع بهره بگیرد، و آن دعا کردن و توسل بر اساس دستور العمل امام صادق علیه‌السلام (عمل استجاره) در مسجد سهله بود. از این رو ایشان نذر کرد که اگر خدا او را از

این بیماری شفا دهد، یک دوره کامل فقهی استدلالی را بنویسد. در همان شب از خواب برمی خیزد، و بدون اینکه از درد و رنج بیماری اش شکوه ای کند؛ و به رغم اصرار خانواده اش به ماندن در خانه، همان نیمه شب عزم رفتن به مسجد سهله می کند، و در آنجا به انجام عمل استجاره و بیتوته در آن قیام می نماید. وقتی روز بعد، پزشک ایشان را معاینه می کند، با شگفتی تمام می بیند که بیماری از وجود ایشان رخت بربسته؛ و کاملًا شفا یافته اند! و این امر، واقعه ای خارق العاده بود. این گونه بود که مرحوم سبزواری برای وفای به نذری که کرده بود، شروع به نوشتن یک دوره بزرگ فقهی و استدلالی در ۳۰ جلد نمود، و آن را "مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام" نام نهاد، که این کتاب از جمله دائرة المعارف های فقهی مهم و محل مراجعه علماء و فقهاء می باشد.

در نهضت شعبانیه سرتاسر عراق (بجز دو استان سنی) بطور خودجوش قیام کردند، امریکائیها در اثر این قیام به کردها خودمختاري دادند، امّا شیعیان را فرمان سرکوب نهضت دادند، و با دادن رفع ممنوعیت پرواز در نواحي شیعه نشین؛ به ارتش بعثی صدام، با بمباران جنگی و خوشه ای و شیمیایي و رگبار توپهای هلیکوپترها از هوا و شلیك موشکها و توپها از زمین؛ پانصدهزار نفر شیعه توسط صدامیان لعین؛ کشتار شده، و این خیزش عمومی را متفرق کردند، مرحوم آیت الله سید عبد الأعلی، در این ایام به عنوان پناه و راهنمای مردم عراق بودند، صدامیان خانه ایشان را غارت کرده؛ و آتش زدند، کتابها و حتي زیور زنان اهل منزل را به یغما بردند، داماد ایشان (آل علي) را شهید کردند، خود و اطرافیان نزدیکشان تحت پیگرد حزب بعث قرار گرفتند، در حین این سرکوب؛ شیخ ضیاء زبیدي گفت: نزد مرحوم آیت‌الله سید عبدالاعلي سبزواري رفتم، و گفتم برایم استخاره کنید. استخاره کرد، و گفت: بد است. و سپس

افزود: آيا مي‌خواهيد از عراق فرار كنيد؟! لكن ما از اين ملت هستيم، و با آنان زندگي مي‌كنيم، و در كنار اينها مي‌مانيم، و با ايشان مي‌ميريم! فرار نكن، و در كنار مردم بمان، و به آنها كمك كن! خود مرحوم آيت الله سيد عبد الأعلى، هم نجف ماندند، و در مسجد سهله اعتكاف كردند، آقا سيد حسين فرزند مرحوم آيت الله سبزواری، در اين باره گفته است: زمانی كه نيروهای بعثی صدام؛ به شهر نجف اشرف حمله كردند، و شهر را با موشک های زمين به زمين؛ بمباران نمودند، و مردم به بيرون شهر فرار كردند، پدرم (به حال استجاره) در مسجد سهله بود. به مسجد رفتم تا از حال ايشان جويا شوم، و من از ترس سلطه و هجمه نيروهای بعثی به مسجد و ايشان؛ سعی كردم كه ايشان را قانع كرده، و از مسجد خارج نموده، و به بيرون شهر ببرم. ايشان از من پرسيدند: آيا مردم دارند از نجف بيرون می روند؟ گفتم: بله. به خاطر شدت حملات صدامیان؛ بيرون رفته اند. پدرم در جواب فرمود: اگر مردم از ولايت اميرالمؤمنين امام علی عليه‌السلام بر اين شهر آگاه بودند، حتی از يک وجب از آن عقب نشينی و فرار نمی كردند. پس پدرم پيشنهاد من؛ برای به خروج از شهر را رد كرد، و اصرار نمود كه در مسجد سهله بماند، و همانجا (به حال استجاره) آنقدر ماند؛ تا بلای هجمه به نجف برطرف شد، و اين امر خود نمونه ای از اعجاز و كرامت مسجد سهله در امر استجاره در آن شرايط سخت و مُهلک بود، چه اينكه با موقعيت رهبری ايشان در نهضت شعبانيه، تمام قوای نظامی و انتظامی و امنيتی و اطلاعاتی بعثی صدام؛ برای ضربه به ايشان بسيج شده بود، معذلك به بركت استجاره در مسجد سهله به ايشان دسترسی پيدا نكرده؛ و از آسيب دشمنان محفوظ ماندند. تعمير و توسعه و نوسازی مسجد سهله و مسجد كوفه از جمله خدمات ايشان می باشد.

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری و استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید عبدالکریم رضوی کشمیری (۱۳٤۳-۱٤۱۹ هـ.ق) سبط مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) و از تلامذه آیات کرام؛ سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالقاسم خوئی، سید عبدالاعلی سبزواری، و آقا سید علی قاضی طباطبائی بود.

مرحوم سید عبدالکریم کشمیری به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله و کوفه؛ بسیار اهتمام داشته، و شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتند، و تا صبح آن‌جا بودند. بلکه گاهی بیشتر اوقات هفته در آن بقاع منوره می گذراند. و از ره آورد این ارتباط بهره های فراوان برده بود.

مرحوم آقای کشمیری؛ بارها به اشخاصی که مشرف نشده بودند؛ می‌گفتند: مسجد سهله را ندیدی چه مسجدی است.



مرحوم سید عبدالکریم کشمیری می‌فرمودند: اعراض از خلق و دوری از اشتغالات؛ در ایام مجاهدات لازم است؛ و یکی از آنها بیابان خداست (که کسی نیست) آن هم از نجف به کوفه و سهله یك صفا و روحانیت خاص خودش را داشت.

مرحوم سید عبدالکریم کشمیری؛ در ایام تعطیل حوزه نجف، سرگرم مجاهدات بودند. در این باره نقل کردند: گاهی از نجف تا به کوفه (یك فرسخ راه بیابان بود) پیاده می‌رفتم، و به خاطر ترك اكل حیوانی؛ برای تمرین و تهذیب نفس؛ کمی خرمای خشك و بادام می‌گرفتم، و هسته خرما را بیرون می‌آوردم، و مشغول اوراد می‌شدم. گاهی به طرف مسجد سهله پیاده می‌رفتم.

از مرحوم آقا سید عبدالکریم کشمیری سؤال شد: آیا در مسجد سهله چیزی دیدید؟ جواب دادند: بارها از نجف به مسجد کوفه و مسجد سهله پیاده می‌رفتم. یك‌بار در مسجد سهله دیدم عده‌ای جهانگرد خارجی آمدند توی مسجد، یك دفعه آقایی (ظاهر شد) به آنها فرمود: بیرون بروید، (با آنکه آنها جماعتی بودند، و اینطور نبودند که حرف شنو باشند؛ اما همگی یك مرتبه بیرون رفتند! شاید امام زمان علیه‌السلام بوده.

مرحوم سید عبدالکریم کشمیری نقل می کرد: که آقای قاضی می‌فرمود: مسجد سهله روز جمعه رفتنش خوب است.

مرحوم سید عبدالکریم کشمیری نقل می کرد: حاج مستور شیرازی {متوفی ۱۳۸۹هـ.ق} آدم سوخته و راه رفته‌ای بود. و در مسجد کوفه حجره‌ای داشت. به مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام محبت زایدالوصفی داشت. اذان سحرگاه او در مأذنه حرم حضرت علی علیه‌السلام ترك نمی‌شد. من شیفته اذان گفتن او بودم، و از حسن صوت و حزنی که در صدایش بود؛ لذت می‌بردم. حالات و عبادات او را بسیار دیدم. شب‌ها زیاد عبادت می‌کرد، و اهل ذکر بود. چشم‌هایش مخصوص بود.گاهی با مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی نزدش می‌رفتیم، در مجلسش برایمان صحبت می‌کرد. حاج مستور دارای طیّ‌الارض بود، وقتی ایشان از کوفه به طرف مسجد سهله می‌رفت، گفتم با او بروم. پا گذاشتم برای حرکت؛ دیدم نصف راه را رفته

است، کمی رفتیم؛ دیدم او به مسجد سهله رسیده است! شبی دیگر تاریك و بارانی که زمین گل‌آلود بود، از کوفه به نجف همراه من آمد. کمی رفتیم توسط ایشان به خانه رسیدیم، و این طیّ مسافت بعید؛ در این فرصت کوتاه؛ از قدرت او بود. او تا هنگامی که (حیات داشت) در کوفه اقامت داشت، و هر سال به مناسبت عید غدیر؛ جشن بسیار مفصّلی ترتیب می‌داد، و از محبان امیر المؤمنین علیه‌السلام به نحو شایسته‌ای پذیرایی می‌کرد. یکی از سالها؛ چند روز به عید غدیر مانده؛ به منزل مسکونی من در نجف آمد، و با اصرار از من خواست؛ تا در جشن او شرکت کنم، و قبول کردم. بعد از نماز مغرب و عشا؛ شب موعود کسی را برای بردنم به کوفه فرستاد. جلسه اختصاصی بود، و اغلب افراد سالخورده؛ و سلوك الی الله کرده، و از محبت علی علیه‌السلام نصیب وافری داشتند. جلسه تا سحرگاه ادامه داشت. با این که، ده‌ها سال از آن ماجرا می‌گذرد؛ هنوز مزه آن شب را در زیر زبانم مزمزه می‌کنم. در ساعت پایانی نزدیك اذان صبح اضطراب درونی مرا افزون می‌شد که توفیق نماز صبح در حرم حضرت امیر علیه‌السلام از دستم می‌رود؛ و دوست نداشتم؛ روز، نگاه کنجکاو مردم به من بیافتد. یك مرتبه حاج مستور با طمأنینه خاصی؛ آهسته در گوشم گفت: نگران نباش نماز به موقع در نجف خواهید خواند، گفتم: فاصله کوفه تا نجف (حدود ۷ کیلومتر) را چه کنم؟ فرمود: برای اهلش نشد ندارد، سپس جوانی را صدا زد، و آهسته در گوش او چیزی گفت، بعد از او خواست تا مرا همراهی کند. پس از خداحافظی؛ بعد معلوم شد؛ او از شاگردان زبده حاج مستور است، از خانه بیرون شدیم، و جوان هم به ذکر قلبی مشغول بود، و هم با من صحبت می‌کرد. فهمیدم آدم راه رفته‌ای است. چند دقیقه از همراهی او نمی‌گذشت که صدای پیش خوانی اذان صبح را از مناره به گوش خود شنیدم. پیش خود گفتم نکند

از تلقینات نفس است، که آن جوان گفت: عجب لحن دلنشینی دارد! روح انسان را تا ملکوت پرواز می‌دهد، این طور نیست آقا! بعد؛ خانه ما را نشان داد، و گفت: خدا را شکر که به موقع رسیدیم، قربان مولا علی علیه‌السلام بروم که دوستان خود را شرمنده نمی‌کند، التماس دعا دارم، و من در عالمی از حیرت فرو رفتم. نماز را در حرم با لذّتی خواندم، که هنوز فراموشم نشده است.

توضیح: نام اصلی مرحوم حاجی مستور؛ غلامرضا پورداورانی کرمانی بود، وی شاگرد حاجی میرزا علی آقا یزدی (معروف به حاجی بهار) {متوفی۱۳۵۵هـ.ق} بود، که در علوم دیني شاگرد اساتید برجسته حوزه های دیني یزد و اصفهان و نجف در زمان خود بود، که آخرینشان مرجع بزرگ تقلید شیعیان جهان مرحوم حضرت آیة الله حاج سید محمد کاظم یزدی (صاحب کتاب شریف عروه الوثقی) بود، امّا حاجي بهار در معنویات شاکرد آیت الله حاج سید احمد کربلایي، و با مرحوم آیت الله سید علي قاضي همدرس بود، ازین رو شبهای جمعه در مسجد کوفه؛ بعد از نیمه شب تا سحر؛ حاجي بهارعلي با مرحوم آیت الله قاضي؛ اجتماع دو نفره خصوصي برای امور معنوي داشته اند، همچنین حاجی بهار (همسر سیده جلیله، همشیره مکرمه) مرحوم حضرت آیت الله حاج سید محمد کاظم یزدی بوده اند. حاجی مستور و حاجی بهار در کوفه فوت کردند، و در وادی السلام دفن شدند.

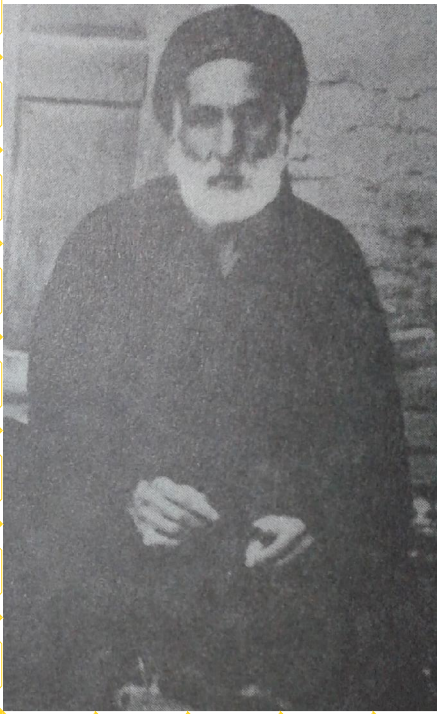
حاجی مستور

مرحوم آقای کشمیری نقل می کردند: "من (از نوجوانی) هر هفته شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتم. یك شب رفتم بعد از فراغت اعمال نشستم گوشه‌ای از صحن مسجد، در فاصله نزدیکتری. جمع دیگری هم نشسته بودند و ذکر با هم گرفته بودند و بلند بلند ذکر می‌گفتند. با حالتی مخصوص که به ظاهر زیبنده نبود. بعضی از رفقا گفتند: آقا اینها مزاحم اهل مسجد شده‌اند، به حرف ما گوش نمی‌دهند، امّا شما مرد محترمی هستید، سید هستید، و به عنوان عالم همه شما را می‌شناسند، آنها احترام شما را دارند، لطفًا تذکری بدهید. من رفتم جلو؛ و به آنها گفتم: این چه کاری است که می‌کنید؟! ذکر می‌خواهید بگویید، آرام بگویید. یکی از آن جوانها گفت: آقای کشمیری مزاحم ما نشو! ما توی حال خوشی هستیم! ما به یاد خدا و یاد امام زمان عليه السلام هستیم!. داریم ذکر می‌گوییم! من قبول نکردم، با بزرگ آنان برخورد کردم، و گفتم: زیبنده نیست به این حالت ذکر می‌گویید، با آنها دعوا کردم، و آنها هم جمع کردند، و رفتند. این واقعه (برخورد با بزرگ آنان) سبب شد که مدت‌های بسیار زیاد موفق به رفتن مسجد سهله نشدم! هرکاری می‌خواستم بکنم نمی‌شد. علتش را هم نمی‌دانستم. بعد از مدتی در بغداد همان جوانی را که آن شب جواب داده بود، دیدم، باز شروع کردم با او بحث کردن، تا اینکه بزرگ آنان باز دوباره به من گفت: آقای کشمیری زیاد سر به سر ما نگذار، دیدی آنروز مزاحم ما شدی، نتوانستی این مدت مسجد سهله بروی! گفتم: حالا متوجه شدم، مرا حلال کنید. آن جوان گفت: حلال کردیم، ولی بدان آن شب ذکر می‌گفتیم، برای خدا گفتیم. بزرگ آنان و من آشتی کردیم. چهار روز پس از این قضیه؛ موفق به رفتن مسجد سهله شدم!

توضیحات

۱- دعوا کردن با زائران چه بسا اسباب بی توفیقی بوده، و باید با لسان نرم و تشویق انجام می شده است، و آنوقت مرحوم کشمیری جوان بوده، و روی حرارت جوانی؛ و حمیت حراست از مسجد و زائرین دیگر؛ تند رفتار کرده است.

۲- البته این به معنی تصحیح کار آنها نیست، که چون ایشان به اعتراض به آنها تنبیه شده، (آن هم نه از باب حرمت بلکه عدم مناسبت با توفیقات روحی مرحوم کشمیری)، بنابراین کسی توهم نکند که کار آنها درست بوده است، و در هر صورت رفتار آنها مردود بوده است:

اوّلا: مزاحمت سائرین اشتباه بوده است.

ثانیا: صدا بلند کردن در مسجد کراهت دارد، خصوصا جایی که حضور معصوم علیه السلام محتمل است.

ثالثا: کلیه آداب مسجد با ذکر خفی سازگار است، نه ذکر جلی، هرچند ذکر جلی گفتن؛ هم لازمه اش مزاحمت با دیگران نیست. و فرق می کند کسی بطور فردی صدای ناله و ذکرش بلند شود؛ در فضای وسیع و باز مثل مسجد سهله در آن زمان، که مزاحمتی ندارد، با اینکه جماعتی با هم صدا در صدای هم بیاندازند و بخواهند ذکر بگویند؛ یا دعا بخوانند، همانطور که در برخی از اماکن و مشاهد دیده می شود.

۳- و این توهم آنها {که در برخی نقلهای واقعه آمده؛ که فقط خودشان برای خدا ذکر می گفته اند، و آنانکه برای حوائجی متوسل باشند؛ برای پول و دنیا ذکر می گویند} باطل محض بوده، و ناشی از اعجاب به نفس؛ و عمل خودشان است، و اگر کسی برای حاجت دنیوی به مسجد مشرف شده؛ و متوسل شود، نه تنها عمل او اشکالی ندارد، بلکه طبق توصیه معصومین علیهم السلام و تعالیم الهی عمل

کرده است، هر چند کسی که برای حاجت معنوی بیاید؛ توفیق بیشتری دارد. و در هر صورت؛ آن جنجال آنها صحیح نبوده، خصوصا بعد از اطلاع از مزاحمت، و اصرارشان بر سرو صدا.

٤- آنچه ظاهرا سبب سلب توفیق مرحوم کشمیری شده، نهی از منکر و امر به معروف ایشان؛ و رفع مزاحمت آنها نبوده، بلکه مربوط به نحوه انجام این امور بوده است، که اگرچه آنها از نظر عمل مزاحمت خطاکار بودند، امّا دفع مزاحمت آنها و منع خطایشان می تواند به روشی ملایم باشد، و نیاز به دعوا و برخورد با بزرگتر آنها نبوده، چه اینکه همه واردین به مسجد سهله میهمانان حضرت مولا امام زمان عليه السلام هستند، از هر ملتی و هر مسلکی باشند، و میهمان مولا عليه السلام محترم است، و ضعف او را باید به روش مناسب برطرف کرد، و چه بسا این سوء رفتار با میهمانان حضرت عليه السلام؛ سبب سلب توفیق شده است، نه اینکه آن جماعت مصون از اشتباه بوده، و نمی شود آنها را نهی از منکر یا نصیحت نمود.



آیت الله شیخ محمد تقیّ بهجت و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله جاج شیخ محمدتقی بهجت فومنی {۱۳۳٤-۱٤۳۰ هـق} (مرجع تقلید)، از تلامذه آیات کرام: مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم آقا ضیاء عراقی، مرحوم میرزای نایینی، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم بروجردی، و مرحوم حجت، بودند، مرحوم بهجت بر عمل استجاره و زیارت مسجد سهله بسیار مواظبت داشتند.

❖ از کلام مرحوم آقای بهجت: خدا می‌داند چه کراماتی از علماء در دو مسجد سهله و کوفه ظاهر و کشف شده بود؛ که اهل علم نجف، به آن دو مسجد اقبال داشتند. آن تعبدها ناشی از واقعیاتی بود؛ که از آن جا نشأت می‌گرفت.



مرحوم آیت الله بهجت ایام مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نقل می کردند: ما با آقای بهجت شبهای جمعه به مسجد سهله می‌رفتیم. من ده، چهارده سال از ایشان کوچکتر بودم. بعضی اوقات شبها می‌خوابیدم، ولی آقای بهجت شب را به عبادت و سجده مشغول بود، و سحر مرا بیدار می‌کرد، می‌دیدم رنگش زرد بود. ایشان حدود دو سال صمت مطلق داشت، و هیچ حرفی نمی‌زد.

❖ آیت الله شیخ عباس قوچانی، وصّی مرحوم آیت الله میرزا علی آقای قاضی؛ نقل می کند که: آیت الله شیخ محمدتقی بهجت فومنی (در ایام اقامتشان در نجف (۱۳۵۲ تا ۱۳٦٤ هـق) بسیار به مسجد سهله می رفتند، و شبها تا صبح به تنهایی در آن جا بیتوته می کردند. یک شب بسیار تاریک؛ که چراغی هم در مسجد روشن

نبود، در میانه شب؛ احتیاج به تجدید وضو پیدا کرده، و برای تطهیر و وضو؛ به ناچار می بایست از مسجد بیرون رفته، و در محلّ وضوخانه (که بیرون مسجد در سمت شرقی آن واقع است) وضو بسازند، ناگهان (بخاطر نا امنی های آن زمان) مختصر خوفی در اثر عبور این مسافت؛ و در ظلمت محض و تنهایی؛ در ایشان پیدا می شود، به مجرد این خوف؛ ناگهان نوری همچون چراغ در پیشاپیش ایشان پدیدار می شود، ایشان با آن نور خارج می شوند، و تطهیر نموده، و وضو می گیرند، و سپس به جای خود بر می گردند، و در همه این احوال، آن نور در برابر ایشان حرکت می کرده؛ تا اینکه به محل خود می رسند، آن نور ناپدید می شود.

یکی از علمای بزرگ نجف؛ به نام آیت الله شیخ عباس قوچانی؛ در مورد آیت الله بهجت ؛گفته بود که: خداوند در جوانی ۴۰ مقام بزرگ را به ایشان عطا کرده، ولی چه کنم که با ایشان عهد دارم؛ نگویم. فقط یکی از آنها که مردم می‌دانند این است که برای ایشان؛ پیش رو و پشت سر فرقی نداشت. یکی دیگر از این مقامات؛ طی الارض ایشان بوده، که در واقعه ای مربوط به مسجد سهله آشکار می شود، آیت الله حاج شیخ علی قرنی نقل کرده است: من و آیات سیدمهدی روحانی و شیخ احمد آذری قمی و آقا شیخ حسین توسّلی در نجف، در درس کفایة آقای بهجت شرکت می کردیم. آشنایی ما با ایشان، از آن زمان است. در زمانی که در نجف، مشغول تحصیل بودم، پدرم، آخوند ملّا ابراهیم، برای زیارت، به نجف آمد. چند روزی در نجف بود، و پس از آن، با هم به کربلا رفتیم. یک شب در حرم امام حسین علیه‌السلام مشغول زیارت بودم؛ که ناگهان یادم افتاد؛ که عهد کرده ام چهل شبِ چهارشنبه، به مسجد سهله بروم، و تا آن وقت، سی و دو شب رفته بودم. متأثر شدم که چرا صبح، متوجّه این مطلب نشده ام؛ تا بتوانم به عهد خود، عمل کنم، و اکنون باید مجددًا این برنامه را از ابتدا آغاز نمایم. در این

فکر بودم که دیدم آیت الله بهجت در قسمت بالاسرِ ضریح امام حسین علیه‌السلام نشسته، و مشغول زیارت و عبادت است. خدمت ایشان رفتم ،و سلام کردم. فرمود: آقای قرنی! چیه؟ تو فکری؟ می خواهی به مسجد سهله بروی؟ توجّه نکردم که ایشان از کجا فهمید که من در فکر مسجد سهله ام؟ عرض کردم: بله! و موضوع عهد خود را توضیح دادم. فرمود: برو، پدرت را بگذار در مدرسه، و بیا! من اینجا منتظر شما هستم. پدرم در حرم بود. ایشان را به مدرسه بردم. شام را تدارک دیدم، و به پدرم گفتم: شما شام را میل کنید، و استراحت نمایید. گویا استادم با من کاری دارد، من مجدّدًا به حرم امام حسین علیه‌السلام باز می گردم. سپس به حرم بازگشتم، و خدمت آیت الله بهجت رسیدم. ایشان فرمود: می خواهی به مسجد سهله بروی؟ گفتم: آری، خیلی مایلم. فرمود: بلند شو همراه من بیا. و دست مرا در دست خود گرفت. همراه ایشان از حرم امام حسین علیه‌السلام بیرون آمدیم، و از شهر خارج شدیم. ناگاه، به صورت معجزه آسا خود را پشت دیوارهای شهر نجف دیدیم. و از پشت شهر، به سمت سهله رفتیم، وارد مسجد سهله شدیم، و نماز تحیّت و نماز امام زمان علیه‌السلام را در معیّت آن بزرگوار خواندم. پس از آن، آیت الله بهجت فرمود: می خواهی نجف بمانی؟ یا به کربلا برگردی؟ عرض کردم: پدرم کربلاست، و او را در مدرسه گذاشته ام، باید به کربلا برگردم. فرمود: مانعی ندارد. و مجدداً دست مرا گرفت. دستم در دست آن بزرگوار بود که خود را در بالاسرِ امام حسین علیه‌السلام دیدم. در پایان این ماجرا، آیت الله بهجت فرمود: راضی نیستم که تا زنده ام، این جریان را برای کسی بازگو نمایی.

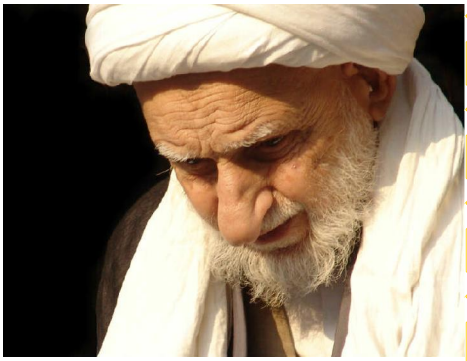

التزام آیت الله علیاری بر عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله میرزا علي علياري (مرجع تقليد) {۱۳۱۹-۱٤۱۷ هـ.ق} از شاگردان آیات کرام مرحومین: آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، میرزای نایینی، حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، و آیت الله قاضی بودند.

مرحوم آیت الله علیاری نقل می کند: (اوایل) زماني كه در نجف بودم قصد كردم تا چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بروم، تا شرف ديدار حضرت حجت عليه السلام نصيبم شود، روز چهلم كه مي خواستم بروم، چنان بيمار شدم كه قادر به راه رفتن نبودم. حدود ساعت يازده (قبل از ظهر) آقاي قاضي به ديدنم آمد، نشست، و فرمود: ميرزا علي! با زور نمي شود امام زمان عليه السلام را ملاقات كرد! صفاي قلب مي خواهد! و بعد بلند شد، و رفت، و حال آنكه كسي از قصد و نيت من آگاه نبود.

يا صاحب الزمان
إنّي مستجيرٌ بك فأجرني

بهره آیت الله شیخ حسن صافی از عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی {۱۳٤۷-۱٤۳۱ هـق}، از تلامذه آیات کرام؛ سید عبدالهادی شیرازی،حکیم، و خوئی، بودند.

❖ مرحوم آیت الله صافی از مواظبین بر عمل استجاره و مسجد سهله در شبهای چهارشنبه بودند، و از این مسیر به توفیقاتی نائل شده بودند.

❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (در باب توفیق از رزق من لایحتسب و بهره شان از مسجد سهله) این واقعه را نقل کردند: این قصّه را در عمرم فقط یک مرتبه درنجف اشرف برای آقای (حاج شیخ جواد) سهلاوی گفتم، که آقای سهلاوی هم با شنیدن این قصّه حال عجیبی پیدا کرد، گرچه خودش هم صاحب حالات بود. اکنون هم مرتبه دوم است که می خواهم بگویم، حتی برای صمیمی ترین دوستانم هم نگفته ام، امّا حالا (بخاطر استخاره موافق) چون خدا خواست، و زمینه اش هم فراهم شد، می گویم. آن گاه واقعه را شرح دادند: قصّه ای است که برای خود من اتفاق افتاده، و هیچ گاه آن را فراموش نخواهم کرد، رزق (من لایحتسب) خداوند متعال به من عنایت کرد، که هنوز پس از گذشت سالهای زیاد، لذت آن را زیر زبانم حس می کنم. قصّه این است که:



شب های چهارشنبه معمولاً من به مسجد سهله مشرف می شدم. یک شب چهارشنبه ای از نجف رفتم کوفه، و آن جا نماز و اعمال مسجد کوفه را انجام دادم، (عازم مسجد سهله شدم) شب بود، و دیر وقت. (وسیله نقلیه ای نبود) با پای پیاده از مسجد کوفه به طرف مسجد سهله، (آنوقتها این ناحیه معموره نبود، صرفا جاده باریك خاکی بود، که طرفینش زمینهای متروکه) راه (و اطرافش چون معموره نبود، و در تاریکی شب با اینکه ۲ کیلومتر بیشتر نبود، امّا در این فضا راه) نسبتًا زیادی برای من بود، و بیابان خاکی و تاریک و (بخاطر اوضاع امنیتی آن زمان) ترسناک و خطرناک. ولی آن شب نمی دانم چه طور شد، که من تو این فکرها نرفتم. نه بیابانی در ذهنم آمد، نه تاریکی ، نه تنهایی، و نه طولانی بودن راه، هیچ. خیال می کردم می خواهم به مسجدی بروم که در کنار ما و در همسایگی ماست. به سوی مسجد سهله راه افتادم. موقعی که به مسجد سهله رسیدم؛ دیگر آخرهای شب بود، و مسجد بسیار خلوت شده بود. من هم به شدت خسته گرسنه و تشنه شده بودم، به حدی که ضعف سر تا پای بدن مرا گرفته بود، و این ماهیچه های بدنم می لرزید. با آقای سهلاوی (رحمة الله علیه) کلیددار مسجد هم (که مردی بسیار عالی و متقی و اهل دل بود) خیلی رفیق بودم. او هم وضعش خوب بود (متمکن بود) و هم خیلی خوب پذیرایی می کرد، بسیاری از شب های چهارشنبه را (بعد از فراغ از اعمال مسجد) با او بودم، ولی آن شب چون دیر وقت بود؛ و می دانستم که خوابیده است، به خاطر خدا و برای این که یک مؤمنی را برای چند لقمه غذا از خواب بیدار نکنم، گرسنگی را تحمل کردم، و او را صدا نزدم. امّا به خاطرخدا، نه به خاطر این که حالا آخر شبی خجالت می کشم او را بیدار کنم، گرچه من با او اصلًا رودرواسی نداشتم و از این که بروم او را بیدار کنم؛ و برای من غذا آماده کند؛ اصلًا خجالت نمی

کشیدم. اگر هم می رفتم؛ و بیدارش می کردم؛ ناراحت نمی شد، شاید خوشحال هم می شد. در هر صورت وارد مسجد شدم . دیگر خیلی به اذان صبح باقی نمانده بود. رفتم عقب مسجد، کنار دیوار و با همان شدت ضعف، ایستادم، و مشغول نماز شدم. دو رکعت نماز خواندم. سلام دادم، و پیشانی به سجده شکر نهادم. همین که سرم را برداشتم، دیدم یک مرد عربی؛ که یک عرق چین سفید روی سرش؛ و یک شال سبزی دور کمرش بسته بود، نزد من آمد، و مرا به نام صدا زد، و یک سینی؛ که در آن یک بشقاب برنج؛ و قیمه و یک کاسه ی آب بسیار گوارا و سرد؛ امّا بدون یخ بود، به من داد، و گفت: (أُكُل) این غذا را بخور. گفتم: (من وين هذا العشه) این غذا را از کجا آوردی این وقت شب؟ گفت: من عندالله، ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب. بعد گفت: أنت تعبان، جوعان، عطشان، أُكُل و صَلِّ، تو خسته و گرسنه و تشنه ای؛ این غذا را بخور و نماز بخوان. من دیگر از بس گرسنه بودم، از او یک تشکری کردم؛ و مشغول خوردن غذا شدم، به طوری که اصلًا نفهمیدم او که بود؟ از کدام طرف رفت؟ از کجا فهمیده بود من گرسنه ام؟ و اسم مرا از کجا می دانست؟ و این غذا به قدری لذیذ بود که من در تمام عمرم چنین غذای لذیذی نخورده بودم، و هنوز هم طعم لذیذ آن غذا را زیر زبانم احساس می کنم، و لذت می برم. انگار این غذاهای متنوعی را که الآن می خورم، طعمش در دهانم مبدّل به همان غذای دلپذیر و غیر منتظره می شود، و غالبًا هنگام خوردن غذا حالت خاصّی به من دست می دهد، (و به برکت آن دعا) به سوی نماز و دعا و عبادت تحریک می شوم. به هر حال جای شما خالی! غذا را خوردم و ته آن را پاک کردم، و کاملًا سیر شدم، و با خوردن این غذا به طور کلی خستگی از بدنم بیرون رفت، و یک نشاط فوق العاده در خود احساس کردم، که قابل وصف نیست. بلند شدم نماز خواندم،

درحالی که به کلی از جریان غافل بودم. وقتی نمازم تمام شد؛ متوجه شدم که ای داد! کاش دنبالش رفته بودم؛ ببینم او کیست؟ و از کجا غذا آورده است؟ سپس مرحوم آقای صافی در حالی که اشک هایش روی محاسنش جاری می شد؛ و گریه صدای ضعیفش را می لرزاند گفت: آخر، آن وقت در مسجد سهله و اطراف آن مغازه و مطعم (رستوران) نبود. آن گاه ادامه دادند: من فکر می کنم این رزق لذید، به خاطر این بود که یک مسلمانی را برای خدا از خواب بیدار نکردم، و مزاحمش نشدم، و برای آسایش خودم به یک مسلمان آزار نرساندم. {بلکه بخاطر پذیرایی صاحبخانه از میهمانانش بود، حتی اگر خادمش خواب باشد}.

توضیحات

{۱}. منظور از تعبیر مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی؛ که گفته اند "عقب مسجد کنار دیوار"، همانا ضلع شمالی مسجد است، که تا قبل از نوسازی اخیر (که درب شمالی باز کرده و شبستان سرتاسری ساخته اند) آنوقتها صرفا دیوار قدیمی مسجد بود، و زمین ماسه و شن؛ بی سقف و صفه و ایوان؛ و بدون چراغ و روشنایی، و بخاطر این وضعیت؛ این قسمت غالبا از اجتماع عامه مردم خالی بود، فلذا برخی از اهل علم عادتشان این بود که: وقتی وارد مسجد می شدند، اگر وقت نماز مغرب و ازدحام در محراب امام صادق علیه السلام بود، برای انجام فریضه و نوافل در محل خلوت و قبل از اعمال مسجد؛ به این ناحیه انتهای مسجد سهله و کنار و پشت به دیوار شمالی و رو به قبله و محاذی محرابهای امام صادق و امام سجاد و امام مهدی علیهم السلام مستقر می شدند، نماز و عبادات شخصی شان را بجا می آوردند، و بعد از خلوت شدن وسط مسجد؛ برای نماز استجاره به آنجا رفته، و سپس به اعمال سایر مقامات می پرداختند، همینطور بعد اعمال مسجد؛ اگر می خواستند بیتوته کنند، و تهجد بجا بیاورند؛

در همین ناحیه می آمدند، هم خلوت بود، و هم محراب های سه گانه در منظر بود، مرحوم آقای صافی هم از این افرادی بودند که اینجا می آمدند.

{۲}. مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی؛ بخاطر گذشتن از رزق یحتسب؛ به رزق لا یحتسب نائل شد، و از پذیرایی صاحبخانه (مسجد سهله) یعنی مولا صاحب الأمر علیه السلام (مستقیم یا غیر مستقیم) بهره مند گردید. و نیز دعایی که آن مأمور پذیرایی در حق ایشان کرده بود؛ همواره برای بقیه عمر در حقشان مستجاب شده بود، که به گواهی آن مرحوم بعد از آن تا وقت نقل واقعه؛ هر غذایی می آوردند برای ایشان؛ هم طعم آن غذا را پیدا می کرده، و هم بجای دست دادن حالت سنگینی و رخوت و خواب بعد خوردن، حالت سبکی و میل نماز و عبادت به ایشان دست می داده است.

{۳}. مرحوم سید مشراقی؛ به مناسبتی؛ بعد از بیان ملکات اخلاق و صفا و نورانیت آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی، و شمه ای از خاطرات نجف و اصفهان با ایشان، مطلبی را درباره روز فوت ایشان نقل می کردند که: در جوار حرم مطهر رضوی علیه السلام مشرف بودم، خبر رحلت ایشان به من رسید، در حالیکه در راه حرم مطهر بودم، خیلی مغموم و مهموم شدم، امّا با خودم گفتم الآن بهترین چیز؛ ترویح روح ایشان با زیارت حضرت ثامن الحجج علیهم السلام است، و برنامه من این بود که وقتی مشرف می شدم؛ حضرتش را با زیارت جامعه کبیره کامله و زیارت خاصه رضویه علیه السلام زیارت می نمودم، به نیابت حضرت صاحب الأمر علیه السلام، آنروز فرصتم آنقدر محدود بود؛ که مجال تکرار برنامه زیارت به نیابت مرحوم صافی نبود، وعده ای گذاشته بودم که نمی خواستم تاخیر شود، از طرفی مایل نبودم که بی زیارت به نیابت آن مرحوم؛ از حرم بیرون بیایم، و برنامه ترویح روح ایشان را به تأخیر بیاندازم، و مصمم بودم که فورا ترویح روح ایشان

شده باشد، کأنّ حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: که زیارت ایشان به نیابت حضرت امام زمان علیه‌السلام را از طرف مرحوم آقای صافی نیابت کنم، برنامه و اعمال زیارت انجام شد، وقتی به محل استقرارم رسیدم، و تنها بودم، یکبار دیدم مرحوم آقای صافی آمدند، با بشاشت و بسیار فراتر از آنچه همیشه داشتند، و با وسیله ای که در آن عالم سوار بودند، مرا با خودشان بردند به اصطلاح چرخی بزنیم، و در محل فعلی ایشان تفرجی کنیم، در راه با اظهار خشنودی و رضایت و تشکر بخاطر انجام نیابت زیارت به نیابت ایشان؛ این جملات را گفتند: وقتی انسان عملی را به نیابت کسی بجا می آورد؛ و آن نیابت را بجای شخص دیگری انجام می دهد، در عالم بالا و نزد خداوند؛ سه نسخه از این عمل را برای او در نامه عملش می گذارند، نسخه اول برای خودش، نسخه دوم برای آنکه نیابت کرده، و نسخه سوم برای کسی که نیابت را از طرف او انجام داده است. رحمة الله علیهما.



ضلع شمالی مسجد سهله که امروزه دارای رواقها و درب شمالی شده است

میهمانی سفره مولا علیه السلام از آثار عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله کوهستاني (۱۳۰۸-۱۳۹۱ هـ.ق) از تلامذه مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله آقا ضیاء عراقی بود، بزرگان علماء به مرحوم کوهستانی ارادت داشتند، مرحوم امام خمینی در پیغامی برای ایشان گفته بودند: {سلام مرا به آقای کوهستانی برسانید. ما از ایشان التماس دعا داریم. هنوز نیمه راه هستیم؛ خیلی مانده به مقصد برسیم و محتاج دعای ایشان هستیم}. مرحوم کوهستانی با تأسیس حوزه در زادگاهش روستای کوهستان؛ و تدریس در خانه خود؛ از طلاب پذیرایی می کرد، و همسرش از آنها پرستاری می کرد، لباسهای آنها را می شست و به نوعی مادری می کرد.



❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمود کُمْلَه‌ای لنگرودی از رفقای مرحوم آیت الله کوهستاني (۱۳۰۸-۱۴۲۶ق) بود، و هربار که به مدرسه ایشان در کوهستان (از حوالي شهرستان بهشهر مازندران) می آمد؛ مدت ۱۰ الي ۱۵ روز در آنجا مي ماند. وي به مرحوم کوهستاني سخت علاقمند بود، مرحوم کوهستانی نیز نسبت به مرحوم کُمْلَه‌ای احترام خاصي قايل بود.

❖ مرحوم آیت الله کُمْلَه‌ای نقل مي کرد: در نجف اشرف رسم طلبه ها و آقایاني که علاقه مند به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و مشتاق دیدار حضرتش بودند. این بود که اربعین مي گرفتند. کیفیت آن بدین ترتیب بود که چهل چهارشنبه متوالي به مسجد سهله (در نزدیکی کوفه) مي رفتند و آن شب را به دعا و عبادت و تضرّع در درگاه الهي و زیارات امام زمان علیه السلام مي پرداختند، و در طول

اين مدت، علاوه بر مراقبت هاي لازم كه مبادا معصيتي از آنها سر زند، نوعي رياضت غذايي نيز داشتند، از پرخوري و خوردن غذاهاي لذيذ (از قبيل گوشت، روغن وامثال اينها) پرهيز مي كردند، و به اصطلاح غذاي "حيواني" نمي خوردند. مرحوم كُمْلَه‌اى مي گفت: من هم به اين سنت حسنه اقدام كردم، و چهارشنبه ها به مسجد سهله مي رفتم، و مراقب خود بودم، و غذاي اندك و غير حيواني مي خوردم. در حدود چهارشنبه ٣٤ يا ٣٥ بود كه شبي در مسجد به هنگام دعا و عبادت، ديدم مرد عربي آمد در كنارم نشست، ابتدا قرآن خواند و سپس مرا به سخن گرفت. من پاسخ او را با اكراه دادم، و نخواستم با او حرف بزنم! زيرا او را مانع كارم مي دانستم، در اين هنگام، سفره غذاى خودش را باز كرد، و به خوردن غذاي چرب و پر از گوشت پرداخت، و به من نيز اصرار مي كرد كه: بيا با من از اين غذا بخور. از او اصرار بود، و از من امتناع، سرانجام، به او گفتم من در شرايطي هستم كه غذاي "حيواني" نمي خورم. آن مرد گفت: بيا بخور، آنچه را شنيدي معنايش اين است كه "مثل حيوان نخور" نه آنكه "حيواني نخور {يعني انسان نبايد مانند حيوان غذا بخورد؛ كه صرفا ملاحظه ميل و ذائقه اش را مى كند، و پايبند به حلال و حرام و طهارت ونجاست نيست، و افراط در لحومات دارد، مانند درندگان، و در خوردن طعام هم حريص است، و پرخورى دارد، و مدام به دنبال پركردن شكم است، و هم از نظر نحوه خوردن؛ حال حيوانات نداشته باشد، كه با ولع و تند تند خوردن نباشد}.

مرحوم كُمْلَه‌اى مي گفت: آقا پس از آنكه اين جمله را فرمود: از نظرم غايب شد! و من تازه فهميدم آن كسي كه من در طلب او اربعين گرفتم، همين آقا بود، ولي من او را نشناختم. مرحوم كُمْلَه‌اى ضمن نقل واقعه به خود ناسزا مي گفت كه چرا در حين تشرّفش آقا عليه السلام را نشناخته است.

آیت الله شیخ محمدغروی قزوینی و استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیةالله حاج شیخ محمّد غروی {۱۳۴۵-۱۴۳۲ هق}، از تلامذه آیات کرام؛ سید عبدالهادی شیرازی، سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، و شیخ حسین حلی بود، مرحوم غروی بر عمل استجاره و مسجد سهله در شبهای چهارشنبه مواظبت داشت.

در ایام اقامت نجف اشرف {۱۳۴۵-۱۳۹۵هق}، در مسجد سهله، اعتکافها و بیتوته ها داشت، از جمله نوبتی در مقام حضرت ادریس علیه‌السلام، به مدّت دوازده روز، مشغول تهجّد و تضرّع و استغاثه بود. شبی، مورد عنایت قرار گرفت. شعاع نور حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام بر او جلوه نمود، آنچنان عظیم بود که در اطاق در بسته، می بیند که آفتاب بالای سرش قرار گرفته است! به شدّت عرق می کند. قطرات اشکش با عرق سر و صورت، آمیخته، به سوی سینه اش سرازیر می شود. مدّتی در این حال بوده تا به تدریج به حال طبیعی بر می گردد.



در همان ایّام بیتوته، در مسجد سهله می بیند شخصی را که بر او ظاهر شده، در کسوت قندهاری، و به سویش آمده. و با ایشان معانقه می کند. در آن حال می بیند که روی سینه آن شخص با خط بسیار زیبایی از نور نوشته شده است: "مأمور صاحب الزمان علیه‌السلام".

آثار عمل استجاره در مسجد سهله از بیان آیت الله مفتی الشیعة

مرحوم آیةالله حاج سیّد محمّد مفتی الشیعه {۱۳۴۷-۱۴۳۱ هـ.ق} (مرجع تقلید) ، از تلامذه آیات کرام؛ {در قم}: بروجردی، حجت، داماد، امام خمینی، مرعشی نجفی، و علامه طباطبائي، {در نجف}: شاهرودی، حکیم، خوئی، شیخ حسین حلی؛ بودند.

مرحوم مفتی الشیعة از مواظبین بر عمل استجاره و مسجد سهله در شبهای چهارشنبه بودند، و در این باره بیان کردند که: ما، در ایّام اقامت خود در نجف اشرف (۱۳۷۴-۱۳۷۹ و ۱۳۸۲-۱۳۹۶ هـ.ق)، هر وقت با مشکلی مواجه می شدیم، به مسجد سهله پناه می بردیم، و هرگز دست خالی بر نمی گشتیم.

همچنین مرحوم آیةالله حاج سیّد محمّد مفتی الشیعه نقل کردند: در ایّام اقامت ما در نجف اشرف، یکي از وعّاظ تهران به نام حاج سیّد عبدالله کرّوبی، با پسرش سیّد احمد، به عتبات مشرّف شدند. چون با پسر عموی ما، آقای مرتضوی همسفر بود، در نجف به منزل ما وارد شدند. تصادفًا، در آن جا به شدّت مریض شدند. شب چهارشنبه ای، در معیّت ایشان، به مسجد سهله رفتیم. اظهار کردند که محل خلوتی می خواهند. به مقام امام زین العابدین علیه‌السلام رهنمون شدند. مدّتی در آن جا به تضرع و استغاثه پرداختند. مورد عنایت قرار گرفتند، و کاملًا خوب شدند. پس از مراجعت به ایران، به من نامه نوشتند که ما، در آن شب، الحمدلله، به حاجت خود رسیدیم.

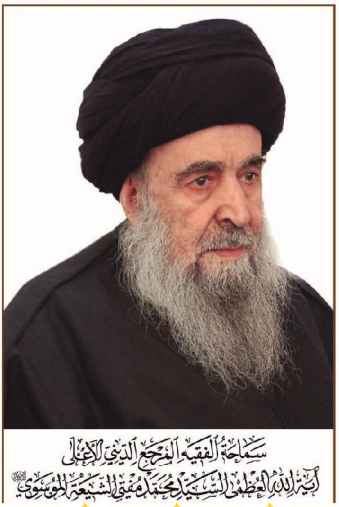

تعیین تکلیف و مسیر بوسیله عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیةالله حاج آقا سید محمد شیرازی، مرجع تقلید، {۱۳۴۷-۱۴۲۲ هـ.ق}، از تلامذه مرحوم والدشان آیةالله حاج میرزا مهدی شیرازی، و نیز مرحوم آیت الله حاج سید هادی میلانی، و صاحب بیش از هزار تألیف و تصنیف، و منشأ خدمات اجتماعی و دینی در سرتاسر جهان بوده اند.

❖ مرحوم حاج آقا محمد شیرازی علیرغم اقامت در کربلا (۱۳۵۶-۱۳۹۱ هـ.ق) امّا به عمل استجاره در مسجد سهله توجه داشتند، بلکه گاهی ختم اربعین مسجد را بجای می آوردند، یکی از موارد آنها؛ در ایام جوانی (قبل از ازدواج) ایشان اتفاق افتاده است، که موضوع آن حاجتی بسیار مهم بوده است، و آن برای تعیین وظیفه دینی ایشان؛ که می خواسته اند بطور مستقیم و صریح؛ از ناحیه حضرت صاحب الأمر عليه السلام معین شود، که کدامیك از سه رشته اصلی روحانیت؛ وظیفه ایشان و مورد نظر مولا برای ایشان است؟ رشته مسیر مرجعیت با استمرار و توسعه تدریس؟ یا رشته منبر و تبلیغ؟ یا رشته تحقیق و تألیف؟ ایشان خیلی پرکار و موفق بودند، در آن زمان؛ هم به تدریس بسیار اشتغال داشتند، و روزها از صبح تا ظهر چهارده مجلس درس داشتند، که در علوم مختلف دینی تدریس می کردند، این بجز بعد از ظهرهای ایشان بود، که به مراجعات دینی می پرداختند، و شبها که غرق در مطالعه و تحقیق و تألیف بودند، بجهت موقعیت دینی خانوادگی، و سجای اخلاقی و فعالیتهای اجتماعی؛ محبوب القلوب نیز بوده، و علیرغم جوانی در مسیر مرجعیت هم بودند، امّا همیشه این دغدغه را داشتند که: آیا از میان این سه مسیر (مرجعیت - منبر و تبلیغ - تحقیق و تألیف) کدامیك وظیفه اصلی ایشان بوده؟ و برای ایشان بر دو رشته دیگر ترجیح داشته؟ و بالاتر از همه؛ نظر مولا ولی عصر عليه السلام به کدام مسیر برای ایشان است؟ برای دریافت پاسخ صریح و مستقیم از

حضرت امام زمان علیه‌السلام؛ ایشان چهل شب چهارشنبه، از کربلا به مسجد سهله می رفتند، و در شرایط سخت نیز مواظبت می نمودند، گوشه ای از این واقعه را برادرشان آیت الله حاج سید صادق شیرازی؛ این گونه شرح داده است: سالی بود که قبل از ازدواجشان بود، چهل شب چهارشنبه، به مسجد سهله می رفتند، و خیلی هم به سختی آن کار را انجام می دادند، ولی به عشق و محبت امام عصر علیه‌السلام این کار را هر شب چهارشنبه انجام می دادند. در شب چهلم، که چشم درد عجیبی گرفته بودند؛ که در عمرشان سابقه نداشت، زمستان سردی هم بود، و ماشین هم گیر نمی آمد، امّا با همه اینها؛ به هر صورتی بود؛ مشرف شدند به مسجد سهله، در همان شب؛ تشرّفی برای ایشان پیش آمده بود، و به دیدار حجّت خدا علیه‌السلام نایل شدند، بعد (از برگشتن از مسجد سهله) هم هر کسی از ایشان پرسید؛ قضیه چه بود؟ چیزی نگفتند، و فقط وقتی بعضی خیلی اصرار کردند که ماجرا را بدانند، ایشان فرمودند: به آقا (= پدرشان مرحوم میرزا مهدی) گفته ام، و به دیگری هم فعلًا بنا ندارم بگویم. آنها آمدند؛ به مرحوم آقا اصرار کردند، و فشار آوردند؛ که مطلب را بدانند، ایشان هم به چند نفری گفتند و فرمودند: آن چیزی که آقامحمد می خواسته؛ و آرزویش بوده، به دست آورده، و دیده است، (یعنی خدمت امام زمان علیه‌السلام مشرف شده اند). بیش از این هم چیزی نگفتند. من هم از این قضیه اطلاع نداشتم، ولی بعد از فوت مرحوم پدرم، مرحوم اخوی به یک مناسبتی فرمودند: {در آن تشرّف حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) به من امر فرمودند که: أُکتُبْ = بنویس، تألیف کن}، وقتی از زبان دُرَربارش این فرمان را استماع کرده، متوجّه می شوند که وظیفه شان، نوشتن (و تألیف کتاب) است. و پس از امر مولا و ارباب خویش،

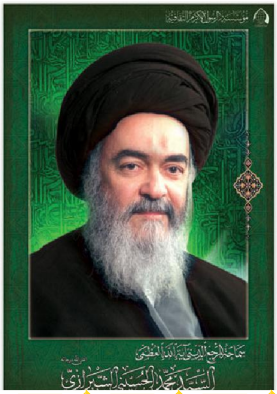

ایشان (مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی)؛ همه درسها و بحثها را تعطیل می کنند، و به تألیف و تحقیق روی می آورند، و (منحصرا) مشغول نوشتن می شوند، در آن وقت ایشان؛ (غالب اوقات) شبانه روز ۲۴ ساعت؛ درس و تدرس و مباحثه داشتند. یک دفعه همه را قطع کردند، بطوریکه حوزه کربلا یک شکستی در این جهت خورد، و صرفا مشغول نوشتن شدند.

توضیح: از برکت این فرمان و تأیید الهی (اکتب = بنویس)، بجز تعیین تکلیف شرعی و مسیر آینده ایشان؛ دو عنایت دیگر نیز به ایشان شد:

۱- **سهولت نوشتن و تألیف:** بطوریکه تا آخر عمر بیش از ۱۳۰۰ کتاب نوشتند، که تنها یک عنوان از این کتابها؛ که دائره المعارف فقهی است؛ بالغ بر ۱۵۰ جلد است، و آن قدر نوشتند؛ تا انگشتان دستشان از کار افتاد، و در اواخر عمر به وسیله ضبط صوت؛ صدای ایشان ضبط؛ و سپس از نوار بر روی کاغذ پیاده می شد.

۲- **روان نویسی:** که در قلم ایشان بود، بطوریکه سبك نوشتن ایشان حتی در آثار فقهی و اصولی؛ ساده و آسان نویسی مطالب علمی به صورت خودآموز بود.

تکمیل: البته اگرچه این امر (واقعه تشرّف و تعیین تکلیف صریح حضرت امام مهدی علیه السلام) سبب انصراف ایشان در آن زمان از دو رشته دیگر روحانیت شده؛ و موجب اهتمام خاص و عمده ایشان؛ و تمرکز و تفرد در مسیر تحقیق و تألیف و نویسندگی گردیده، و بقیه فعالیتهای خود در دو مسیر دیگر را بکلی تعطیل کرده؛ و از آنها منصرف شده، و منحصر در تألیف شدند، امّا این امر (انقطاع از دو رشته تدریس تا مرجعیت، و منبر و تبلیغ) استمرار نیافته، و بطور کلی و برای همیشه رها نشد، و دیری نپائید که تدریجا به دو مسیر دیگر نیز روی آورده، و بخاطر مصالحی؛ هم سخنرانی می کردند، و هم در مسیر مرجعیت افتادند، و خلاصه بین هر سه رشته جمع کردند. رحمة الله علیه.

آیت الله شهید مصطفی خمینی و عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیةالله شهید حاج آقا سیّد مصطفی خمینی {۱۳۴۹-۱۳۹۷ هـ.ق}، از تلامذه آیات کرام مرحومین: بروجردی، حجت، محقق داماد، امام خمینی، علامه طباطبائي، شاهرودی، حکیم، خوئی، بودند.

بنا بر شهادت ملازمان مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی: ایشان از کساني بود که به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله بسیار اهتمام داشتند.

{آیت الله سید علی اکبر محتشمی}: ایشان مقید بود؛ که شبهاي چهارشنبه را در نجف اشرف به مسجد سهله مشرف شوند. هر هفته و در آن محل بیتوته مي کرد. و بعد از اقامه نمازهاي مخصوص و عبادات ویژه‌اي که براي این مکان مقدس در شب چهارشنبه وارد است، در حدود سي دقیقه تا چهل و پنج دقیقه عباي خود را روي خاك‌ها و شن‌هاي مسجد مي‌گسترانید، و در میان مسجد و افراد عادي و عاشق مي‌نشست، و یا در مسجد کوفه، قبل و بعد از عبادات مأثوره.

{آیت الله سید محمد بجنوردی}: در مسجد سهله شخصی بود که بعضی از خواص مي‌گفتند احتمالا تشرّفاتی خدمت حضرت مهدي عليه‌السلام دارد. (منظور مرحوم شیخ جواد سهلاوی است) مرحوم حاج آقا مصطفی با او بسیار گرم بود، و بعضی از شبهاي چهارشنبه؛ با او خلوت مي‌کرد.



{مرحوم مشراقی}: انس مرحوم حاج آقا مصطفی با مسجد سهله و برنامه های آن طوری بود؛ که ایشان غرق در معنویت آنجا می شد، بطوریکه عوامل جاسوسی رژیم طاغوت پهلوی به فکر افتاده بودند؛ از این فضای معنوی سوء استفاده کرده، و به خیال خام خودشان؛ که ایشان چون در شرایط معمولی روزمره مثل نجف اشرف نیست؛ می شود با تظاهر و ظاهرسازی به ایشان نزدیك شده؛ و جاسوسی کرد، امّا زهی خیال باطل؛ زیرکی ذاتی؛ و فطانت ایمانی؛ و معنویت حاج آقا مصطفی؛ موجب شکست نقشه آنها می شد.

{آیت الله سید محمد بجنوردی}: یکشب بود؛ ما در مسجد سهله در مقام حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، و جمعیت کمی در مسجد بود، شخصی را دیدم که بسیار خوش قیافه؛ و خوش قد و بالا؛ و ریشی داشت؛ و یك عبا هم پوشیده بود، حاج آقا مصطفی آهسته به من گفت: احتمال می دهم این از افسرهای ساواك باشد! دستهایم را جمع کردم؛ و نشستم، بعد آمد، او نزدیك شد، آمد که دست ایشان را ببوسد، بسیار برخورد حاج آقا مصطفی طبیعی (عادی و بی تفاوت) بود، او گفت: می خواهم خدمت آقا (= امام خمینی) برسم، حاج آقا مصطفی گفت که: شما به دفتر مراجعه کنید، من در این مسایل مداخله نمی کنم، آن مرد کمی نشست و بعد رفت، البته یکنفر هم همراهش بود.

بعد از سه چهار روز که از این جریان گذشت؛ یکشب که حاج آقا مصطفی حرم آمده بود (در صحن که می نشستیم) گفت: آن شب گفتم به شما آن افسر ساواك است، همینطور در آمد! می خواهم این را عرض کنم؛ که از سه چهار متری که تماشایش کرد، به من آهسته گفت: این از افسرهای ساواك باید باشد، که بعد هم همینطور در آمد. خوب اینها در اثر عبادت است؛ که روشنایی به انسان می دهد؛ که افراد را دقیقا بشناسد.

{ آیت الله اسماعیل فردوسی پور}: در نجف رسم بود؛ که بیشتر طلاب و فضلا؛ شبهاي چهارشنبه به مسجد سهله می رفتند، ایشان هم هر هفته به آنجا می رفت، در این مسجد افراد بسیاري به خدمت امام زمان علیه السلام رسیده اند، بزرگان بسیاری مقید بودند؛ که به زیارت این مسجد و بیتوته در آن بپردازند، حاج آقا مصطفی هم یکی از کسانی بود که این کار را ترك نمی کرد.

روزهاي جمعه در هر هفته حاج آقا مصطفي به اتفاق خانواده در منزل امام میهمان بودند، در این دیدار همسر ایشان پول خرجي یک هفته را از امام دریافت مي نمود. {ما با حاج آقا مصطفي رفت و آمد خانوادگی هم داشتیم، گاهی شبهاي چهارشنبه خانواده های ما هم مهیا می شدند تا با هم به مسجد سهله بروند، یکشب وقتی از مسجد سهله برگشتند، خانواده ام چیز عجیبی نقل کرد، برایم نقل کرد که شاید برای بسیاری قابل قبول نباشد، امّا یك واقعیت است و من به آن اعتقاد دارم، خانواده ام گفت: رفتم و خانم حاج آقا مصطفی را هم صدا زدم؛ و با هم به سمت مسجد سهله حرکت کردیم، خانم حاج آقا مصطفی براي خانواده من تعریف کرده بود؛ که امروز حاج آقا مصطفی پول کرایه ماشین براي رفتن به مسجد سهله را از من گرفته است! من تعجب کردم که چطور چنین شخصیتی پول رفتن مسجد سهله را از زنش گرفته است، هزینه رفتن به آنجا ربع دینار (پنج تومان) مي شد، برای کرایه و مختصری خرید، گفتم: حاج آقا مصطفی به این ربع دینار نیازی نداشته، پس چرا از شما گرفته است؟ گفت: حاج آقا مصطفی پیش آقا (امام خمینی) برای طلبه ای وساطت کرده؛ که آقا برایش پنکه ای بخرد}، آري خرج و دخل فرزند بزرگ امام کاملا دقیق بود، و پولي که پدرش در اختیار آنان قرار مي داد، انضباط خاصي داشت، که او را بخاطر این وساطت در امر خیر؛ نیازمند تهیه کرایه از عیالش نمود.

بانو "بتول باوقار" عيال آقاى فردوسي‌پور، نقل كرده است: گاهي به مسجد سهله مي‌رفتم، و شب را با بچه‌ها آنجا مي‌گذراندم. همينطور ما با خانم آقا مصطفى رفت و آمد داشتيم؛ و شب‌هاي چهارشنبه به مسجد سهله مي‌رفتيم، و با غذاي ساده‌اي؛ هم عبادت مي‌كرديم؛ هم بچه‌ها بازي مي‌كردند. معمولا براي اين نوع زيارت ها؛ به پيشنهاد آقا مصطفى؛ دُلمه اي درست مي كرديم؛ و خانم ها به عبادت؛ و بچه ها به بازي سرگرم مي شدند.

مرحوم آيت الله حاج سيد احمد فهري نقل می كرد: با مرحوم آيت الله حاج مصطفى خميني فاصله ميان مسجد كوفه و مسجد سهله را مي پيموديم كه ايشان چنين فرمودند: آيت الله آقاي حاج ميرزا حسن بجنوردي (كه در وقت نقل حديث حيات داشتند) مي فرمود، كه آقاي حاج شيخ محمد شريعت فرزند شيخ الشريعه اصفهاني نقل مي كرد كه: براي من فرزندي نمي ماند؛ و هر بچه اي كه به دنيا مي آمد؛ پس از چند ماه مي مرد، تفأّلي در ميان اعراب نجف هست، كه فرزند تازه مولود را به يكي از سادات هبه مي كنند، و او هم آن را به خانواده مولود بخشيده؛ و دوباره از او تحويل مي گيرند، و عقيده دارند كه اين داد و ستد؛ موجب بقاي فرزند مي شود، ما نيز به اصرار عيال نسبت به يكي از فرزندان اين عمل را انجام داديم، و نوزاد پسري كه داشتيم؛ به آغوش گرفتيم؛ و عازم حرم مطهر اميرالمومنين عليه السلام شدم، كه آنجا با سيدي اين داد و ستد انجام گيرد، تصادفًا ديدم مرحوم آيت الله سيد على قاضي؛ عصا به دست؛ از حرم مطهر بيرون آمده، و عازم منزل است، جلو رفتم، و پس از عرض سلام؛ مطلب را به حضورشان عرضه داشتم، ايشان با كمال اخلاق و ادب؛ قنداق طفل را از من گرفت؛ و فرمود: من اين بچه را از شما پذيرفتم، ولي بدانيد كه قطعًا نخواهد ماند! و چند روز بيش از عمر او باقي نمانده! و همين طور هم شد! كه پس از چند روز؛ نوزاد از دنيا رفت!

کلیددار و خادم مقیم مسجد سهله

تا یکقرن قبل از این؛ مسجد سهله خادم و متصدی مرتب و مقیمی نداشت، و اگر خادمی هم بود برای مسجد، بدین نحو بود که در ایام مخصوصه به مسجد آمده، و ارائه خدمت می نمود، امّا مقیم مسجد نبود.

امّا از زمان مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی؛ خادم مستمر و مقیم مسجد برای آن معین شد، به نام شیخ حسین سهلاوی، {که شخصی بود از شاگردان و اصحاب خاص آخوند ملاحسینقلی همدانی}، بعد از او هم مرحوم حاج شیخ جواد بن شیخ حسین سهلاوی خفاجی (که از اخیار و صلحای عصر خود بود و تشرّفات متعدده نصیبش شده بود) متصدی و کلید دار مسجد سهله شد، و با خانواده اش مجاور و ساکن اماکن و ملحقات مسجد سهله بود، و به غالب اولیاء الهی که در مسجد سهله بیتوته می کردند، چه اخیار طایفه علماء و فقهاء از قبیل مرحوم آیت الله سید علی قاضی، و چه اخیار غیر علماء مانند مرحوم شیخ محمد کوفی و مرحوم جعفر آقا مجتهدی خدمت نموده، و با همه ایشان مأنوس بوده، و استفاده های معنوی برده بود. بلکه در حکایات او سخن از شخصیتهای معنوی گمنامی بود، که نام و یاد ایشان در هیچ کتاب و منبع احوالات و تراجم نیامده است، در حالیکه دارای مقامات عالیه معنوی، بلکه بعضا واجد ارتباط با ناحیه مقدسه بوده اند.

می توان این دو نفر (شیخ حسین سهلاوی و شیخ جواد سهلاوی) که دو عبد صالح و شخصیتی معنوی بودند را؛ دائم الإستجاره به مسجد سهله مادام العمر توصیف نمود. رضوان الله تعالی علیهما.

خادم اوّل؛ مقیم مسجد سهله: حاج شیخ جسین سهلاوی

واقعه ای را در احوالات شیخ حسین سهلاوی؛ اینجا نقل می کنیم، اگرچه مربوط به مسجد سهله نیست، امّا برای شناخت اجمالی؛ از توفیقات شیخ حسین سهلاوی (خادم مسجد سهله) مفید است، مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج ۱ ص۱۱۱، المسك الأذفر مسكة۳۸) نقل کرده است: دیدن جناب آقا شیخ حسین، خادم مسجد سهله است؛ آن حضرت را، و نشناختنش، و متعقّب شدن دیدنش به معجزه ای؛ و ایضًا خبر داد ما را جناب آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی (ایده الله وسدّده)، و به جهت حقیر قضیّه را نوشت؛ از عبد صالح ثقه، شیخ حسین، خادم مسجد سهله، که از خصّیصین اصحاب مرحوم مغفور، عالم جلیل نبیل، ملّا حسینقلی همدانی؛ و متخلّق به اخلاق، و متأدّب به آداب ایشان بود؛ و مرحوم آقاخوند ملّا حسینقلی؛ صاحب کرامات باهرات و از اجلّاء تلامیذ و اصحاب علّامه شیخ مرتضی انصاری (قدّس الله تعالی روحهما) بودند :

تفصیل سفر اوّلش را به ارض أقدس، به مصاحبت شیخنا الأعظم، شیخ محمّد طاها نجف (اعلی الله مقامه) {از مراجع شیعه عراق} نقل نمود، تا آنکه گفت: چون رسیدیم به أطول منازل راه خراسان، که آن منزل "میامی" (میان شاهرود و سبزوار) می باشد، چون سوار حیوانی که از خودم بود شدم، چیزی از راه را طیّ نکرده بودیم؛ که آن حیوان از راه رفتن باز ماند، و کم کم از قافله عقب افتادیم، تا حدّی که اثری از قافله پیدا نبود. پیاده شدیم و قدری با آن حیوان راه رفتم، و آن حیوان هم به جهت ورمی که در دست او پیدا شده بود، نمی توانست راه برود، و من هم از راه رفتن عاجز شدم؛ و چون خودم و حیوانم از راه رفتن باز ماندیم، بارم را فرود آوردم، و فرشم را بر زمین فرش کردم، و در وسط صحرا نشستم، کأنّه در خانه ام نشسته ام؛ و مدّت مدیدی در فکر بودم، و به حضرت رضا (صلوات الله

علیه) خطاب و عرضها می نمودم. مثل اینکه عرض می کردم: من زائر توأم، و از قافله عقب افتادم، و دست حیوان من هم شَل شده؛ و امثال این عرضها. ناگاه دیدم شخص عجمی (که بر مال قَویّ سفیدی سوار است) رسید. گفتم: این زوّار است. او رسید و سلام کرد. جواب سلامش را دادم. خیال کردم که از قافله به واسطه امری عقب افتاده است. چون سلام کرد و جواب او را دادم، شروع کرد به زبان عجمی با من حرف زدن، و من زبان عجم (فارسی) را می دانستم، و مرا به اسم صدا کرد، و گفت: ای شیخ حسین، تو اینجا نشسته ای؟ کأنّه در خانه ات نشسته ای! آیا تو نمی دانی این چه جایی است؟ گفتم: بلی، ولکن قضیّه من چنین و چنان است. گفت: برخیز، بار تو را روی حیوان تو می گذارم؛ و برویم، شاید خداوند ما را به قافله برساند. گفتم: آیا نمی بینی که دستش چه شده و نمی تواند راه برود؟ اصرار کرد. گفتم: لاحول ولا قوّة الّا بالله. پس برخاستم و بارم را به روی حیوان گذاردم، و به جبر او را می راندم، و کم کم راه می رفت؛ و در بین اینکه می رفتیم، گفت: ای شیخ حسین، بار من سبکتر از بار تو است، بار تو را روی حیوان خود می گذارم، و بار خود را روی حیوان تو. گفتم: میل شما. پس بار مرا گرفت؛ روی حیوان خودش گذاشت، و بار خودش را روی حیوان من؛ و به این کیفیّت می رفتیم، که گفت: ای شیخ حسین، نمی خواهی حیوان خودت را با حیوان من مبادله کنی، سر به سر؟ گفتم: ای برادر، تو عجمی و من عرب، گمان می کنی که من نمی فهمم؛ که به من استهزاء و سخریّه می کنی؟ و من می دانم که حیوان شما ده برابر حیوان من بیشتر می ارزد، با اینکه من در این صحرا در معرض تلفم، و چاره ای ندارم؛ جز اینکه مال و بارم را بگذارم و بروم؛ تا خود را خلاص کنم از تلف؛ و این حرف تو نیست مگر استهزاء و سخریّه. او گفت: پناه می برم به خدا از استهزاء و سخریه نمودن! تو چکار داری، من می خواهم حیوانم

را با حیوان تو معاوضه کنم. و هر چه می گفتم: ای برادر مرا مسخره مکن؛ الحاح می کرد، تا اصرارش به حدّی رسید که من قبول کردم. گفت: پس سوار شو. من بر حیوان او سوار شدم. دیدم مثل مرغی کأنّه می پرد. پس آن مرد گفت: تو به قافله ملحق شو، و من هم (ان شاء الله تعالی) ملحق می شوم. پس نگذشت الّا زمان قلیلی؛ که به قافله رسیدم، در نزدیکی منزل (محل توقف کاروانها)؛ و کأنّه من از آن مرد غافل شدم، و همین که به منزل رسیدیم، پیاده شدم؛ و مشغول به امر حیوان شدم؛ و چون فارغ شدم، به خدمت شیخ محمّد طاها؛ مشرّف شدم، به جهت قهوه خوردن. چون داخل شدم و سلام کردم، فرمود: شیخ حسین، چرا امروز با ما نبودی در راه؟ چون بنای من این بود که هر روز حیوانم را جلو محمل شیخ، یکساعت یا بیشتر راه می بردم، و ایشان برای من بعض حکایات نقل می فرمودند. عرض کردم: شیخنا، قضیّه من کذا و کذا بود. فرمود: کجا است آن مرد؟ عرض کردم: می رسد، هنوز نرسیده است. فرمودند: بلکه او قبل از تو رسید! آیا گمان می کنی که این نحو معامله را در همچو مکانی، غیر از ائمّه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) بنمایند؟ پس حضرت شیخ قصیده ای انشاء فرمود در مدح حضرت رضا (صلوات الله علیه)، و این قضیّه را در آن درج کرد. جناب شیخ آقا بزرگ فرمودند که: شیخ حسین بعض اشعار آن قصیده را برای من خواند و من فراموش نمودم. و گفت: آن شخص را دیگر ندیدم ابدًا، و سوار آن حیوان شدم تا مشهد مقدّس؛ پس برگشتم با آن حیوان تا طهران، و مریض شدم، و (ناچار شدم) آن را به قیمت گزافی فروختم و صرف در معالجه مرض و مراجعتم نمودم.

توضیح: در این نوع موارد؛ مکررا دیده شده است که: شخصی از ناحیه مقدسه به صورت ناشناسی می آید، و مال ناحیه را خریده؛ و به محل آن بر می گرداند.

خادم ثانی مقیم مسجد سهله: حاج شیخ جواد سهلاوی

مرحوم سید مشراق در ایام شباب، درباره خاطرات کودکی و نوجوانی خود؛ در خصوص مسجد سهله و مرحوم سهلاوی نقل می کرد: عظمت روحانیت و معنویت و نورانیت این مسجد شریف؛ که بر همه اهل بصیرت و معنویت؛ بلکه عامه ناس؛ از افراد کاملین و بالغین؛ امری مشهود و معروف بود، امّا بالاتر از آنها، نورانیت و روحانیت این مسجد عظیم می باشد؛ که بقدری است که حتی بر کودکان و نابالغین نوجوان هم مکشوف و معلوم بود، و مسجد سهله آنقدر معنویت و روحانیت داشته و دارد؛ که مثل بنده حتی در سن کودکی با قصورهای دیگر معرفت و عمل؛ همواره شوق این مسجد شریف را داشتم، و طی سالیان متمادی؛ همراه مرحوم والد؛ همه شبهای چهارشنبه را مشرف می شدیم، و علیرغم کودکی و اقتضاءات ایام صباوت؛ امّا همه اعمال مسجد را با شوق بجا می آوردم، و همواره خاطره روحانی این مسجد؛ به عنوان شیرین ترین خاطرات ایام مجاورت عراق؛ بعد از خاطرات حضور مشاهد معصومین علیهم‌السلام در حافظه و دلم بوده و هست.

امّا مرحوم سهلاوی، آنقدر شخص لطیفی بود؛ که هنوز خاطرات روحانی و شیرینی و لطافت این مرد نورانی؛ از زمان کودکی و نوجوانی (که به همراه مرحوم والد هر شب چهارشنبه به مسجد سهله مشرف می شدیم) در دل و ذهن باقی مانده است، و بنده علیرغم کودکی و مهیا بودن شرایط راحتی نزد خانواده در نجف، و فراهم نبودن وسایل استراحت در مسجد سهله، (و آن زمانها که فقط کف مسجد شن و ماسه بود، و حشرات جورواجور و گزنده هم داشت، که در تابستانها غوغایی بود) امّا خیلی علاقه داشتم که شبهای چهارشنبه که مشرف می شویم به مسجد را؛ تا صبح در مسجد بیتوته کنیم، و همواره به حال کسانی که

برای بیتوته؛ آخر وقت به مسجد می آمدند؛ غبطه می خوردم، مثل مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی؛ که با فرش و وسیله (کُلْمَن آب و فلاکس چای) با برخی اصحابش می آمدند؛ شب را می ماندند، و پائین صفه مقام امام صادق علیه السلام فرش کرده؛ مستقر می شدند، و غالبا وقت بیرون رفتن از مسجد؛ از کنار ایشان رد می شدیم؛ و مرحوم حاج آقا مصطفی بر می خواست، و دعوت می کرد، و من با حسرتی برای ماندن، از کنارشان رد می شدم، چون مرحوم والد علیرغم شوق بیتوته در مسجد؛ امّا بخاطر اینکه فردایش روز چهارشنبه؛ روز درسي بود؛ و خانواده هم در نجف تنها بودند؛ مقید بودند تا آخرین وقت ممکن در مسجد بمانند؛ ولی شب را به نجف اشرف برگردند، ولذا بنده را (که طفلی بودم) می سپردند که بروم مراقب باشم، و آخرین ماشینی که از مسجد سهله به نجف بر می گردد؛ وقتی آخرین صندلیهایش را سوار می کند؛ و می خواهد برود؛ بیایم فورا خبر دهم، و این امر مراقبت آخرین وسیله؛ برنامه من بعد از انجام اعمال مسجد سهله بود، و طبق همین برنامه عمل می کردم، و خبر می دادم، و فورا با آخرین وسیله به نجف بر می گشتیم، امّا گاهی و برخی شبها مسجد چنان وضعیتی داشت که شوق به ماندن در مسجد سهله در بنده غلبه می کرد، ولذا در رساندن خبر آخرین وسیله به مرحوم والد تسریع نکرده؛ و وقتی خبر را به ایشان می رساندم؛ که به آخرین ماشین نرسیم! به امید اینکه آخرین ماشین برود؛ و وسیله ای نباشد، و ما قهرا در مسجد سهله شب را بمانیم! امّا غالبا این امر مانع برگشتن شبانه به نجف نبود، و فقط سبب می شد که پیاده از سهله به کوفه برویم، و با ماشینهای عبوری از کوفه به نجف برگردیم، و فقط طی این مسافت پیاده تا کوفه؛ در ایام صباوت؛ و با خستگی و غلبه خواب؛ برای من باقی ماند، امّا گاهی می شد که مرحوم شیخ جواد سهلاوی مطلع می شد؛ و می آمد و ما را به

حجره اش (مجاور مقام خضر عليه السلام) برده، و پذيرايي می نمود، و حكايات نورانی و خاطرات شيرينی نيز تعريف می كرد. البته در ايام تعطيلی حوزه نجف؛ خانواده هم همراه مشرف می شدند مسجد سهله، و آنوقت مرحوم والد قبول می كردند كه در مسجد سهله بيشتر بمانيم، و غالبا مرحوم سهلاوی مطلع می شد و ما را به حجره اش می برد؛ و پذيرايي می كرد. در مواسمی هم كه خويشان (جدّ و عمه ها و عموها يا دايي های والد) مشرف می شدند عتبات؛ يا در راه برگشت از حج و يا رفتن به حج؛ توفيق تشرّف به مسجد سهله و كوفه و ساير مشاهد بيشتر از موارد تشرّف هفتگی شده و مضاعف می گرديد، و بنده (عليرغم صغر سن؛ امّا بخاطر آشنايي با امكنه؛ و دانستن زبان عربی) حكم دليل الزائرين (راهنمای زائران) را پيدا می كردم، و آمدن آنها؛ سبب توفيق بيشتر تشرّف به مشاهد و اين مسجد و زيارات و انجام اعمال مربوطه می گرديد. و بحمد الله اين شوق و رغبت (به زيارت مشاهد الهی و مسجد سهله) تمام شدنی نبود، و گويا هر قدر تكرارش فراهم می شد، باز هم جا داشت، غرض اينكه تاثير نورانيت اين مكان شريف بقدری بود كه اطفال را نيز تا اين حد تحت تأثير قرار می داد.

در اولين باری كه (در اواخر صدام لعين) راه عتبات باز شد، و زوار ايرانی از اردن و سوريا؛ امكان رفتن به عراق را پيدا كردند، {و فضای و شرايط رفتن به عراق هم بد بود، هم صدام حاكم بود؛ و اين اولين باری بود كه ايرانيان بعد هشت سال جنگ به عراق می رفتند، و هم حكومت ايران هم بارفتن زوار به عراق مواقق نبود، و عليرغم اجازه عراقيها؛ امّا حكومت ايران اجازه رفتن مستقيم به عراق و از مرزهای ايرانی را نمی داد، ولذا زائران ايرانی ناچار بودند با رفتن به سوريه و اردن به عراق بروند، و از طرفی معلوم نبود رفتار بعثی ها با ايرانيان مسافر بی پناه؛ در دستان حكومت صدام؛ چطور باشد، و همينطور

رفتار مردمی که در جنگ آسیب دیده اند، و خلاصه این سفر خیلی ریسك دار بود، امّا همه افرادی که از این فرصت استفاده کردند، معرفت و ارادتشان حاکم بر جو سیاسی ایرانی؛ و خطرات عراق بود، و توجهی به این مخالفتها و نگرانیها نکرده؛ و مشرف شدند، و بحمد الله علیرغم شرایط بسیار امنیتی عراق؛ امّا هیچ مشکلی برای زائران نبود}. در این نوبتِ اولین بار رفتن ایرانیان به عتبات عالیات عراق، بنده هم بعد سی سال هجران؛ توفیق تشرّف به عتبات عالیات عراق را پیدا کردم. در آنجا وقتی عازم مسجد سهله شدیم، و به سمت مسجد می رفتیم؛ در فکر مرحوم سهلاوی بودم، و می دانستم ایشان مرحوم شده است، امّا وقتی به درب مسجد رسیدم شخصی عینا خود ایشان؛ با لباس و شمایل ایشان (در لباس خدمه مسجد و با کلاه کشیده که برای زوار؛ زیارت و دعاها را می خواندند) درب مسجد منتظر ایستاده بود) را ملاقات کردم، (آنقدر شبیه بود مانند اینکه خود مرحوم سهلاوی بود، فقط جوانتر از سنی که سالهای اخیرشان دیده بودم)، او پیشنهاد زیارت دادن کاروان ما را نمود؛ قبول کردم، و همراه او همه مقامات و مواضع شریفه مسجد سهله را رفتیم، و او با صدای غرّا و بلند؛ و خواندنی شمرده و فصیح؛ همه دعاها را با صدای بلند از حفظ خواند؛ و برای همه نمازها؛ ادعیه قنوتها و سجده ها و تعقیبها را برای جمع کاروان ما خواند، بطوریکه کسی نیاز به حفظ داشتن، یا از روی کتاب خواندن نداشت، آخر کار؛ و در وقت خداحافظی؛ از او پرسیدم: مرحوم شیخ جواد سهلاوی را می شناسید؟ گفت بله، و من خواهر زاده او هستم! و عجیب بود شباهت شمایل و حرکات و سکناتش؛ مانند اینکه خودش از آن عالم برگشته باشد، و این تصادف مواجهه شدن با او درب مسجد؛ بدون آشنایی و قرار قبلی را؛ توجه صاحب خانه (مولا علیه السلام) و حضور خدمت مرحوم شیخ جواد سهلاوی دانستم. رحمت الله علیه.

مرحوم سهلاوی بخاطر صفاء باطن و خلوص نیت؛ و حضور و خدمت مستمرش در مسجد سهله (بیش از هشتاد سال) بجز عبادتها و توسلها و بیتوته ها، به جایی رسیده بود که تشرّفات متعدد نصیبش شده بود، از برکت التزام به جوار مسجد و خدمت با معرفت، با غالب اهل معنی و علما و اوتاد و اولیای الهی که به مسجد سهله مشرف می شدند؛ مأنوس بوده، و استفاده های معنوی بسیار برده بود. رضوان الله تعالی علیه.

از خصوصیات مرحوم شیخ جواد سهلاوی؛ که در نظر اول بر هر کسی معلوم می شد، چهره خندان و گشاده وی، و نیز صدای نرم و دلنشین او بود.

از ملکات اخلاق مرحوم سهلاوی؛ اینکه: علیرغم توفیقات مستمره؛ طی سالیان دراز در مسجد سهله؛ و سایر عتبات عالیات؛ و تشرّفها؛ و استفاده های معنوی فراوان؛ و داشتن تجربه ها و خاطرات و منقولات معتبره، و دارا بودن موقعیت دینی و اجتماعی؛ و اعتبار و وجهه عالی در میان مردم و خواص و آیات و علماء؛ امّا با همه اینها؛ بسیار متواضع بود، و مثل اینکه فردی بسیار معمولی و عادی است رفتار می کرد، اگر کسی او را جداگانه نمی شناخت، نمی توانست حدس بزند؛ او آن همه توفیقات و موقعیتها را دارد، و او را شخصی ساده و تازه کاری می یافت که برای اولین بار است مثلا مطلبی در زمینه معارف الهی می شنود، و شوق او به دریافت و شنیدن آثار و برکات؛ مثل کسی بود که برای اولین بار با این امور آشنا می شود، و آن چنان با شعف و توجه گوش می داد؛ و اگر نکته ای و صحبتی در مطلب بود؛ آثاری در چهره اش منعکس می شد؛ مانند کسی است که اصلا بهره ای نداشته، و با شنیدن مطلبی و توفیقی اینقدر منقلب و متأثر شده است، و این از حالت نیستی و ندیدن خودش؛ و شوق بسیارش به معارف الهی بود.

مرحوم سید مشراقی نقل می کرد که مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی (که از تلامذه مرحوم آیت الله قاضی بود) می گفت: مرحوم شیخ جواد سهلاوی آدم خوبی بود، خدا رحمتش کند، می شود گفت: آدمِ حضرت (امام زمان علیه السلام) بوده است، مرحوم سید مشراقی گفت: این تعبیر مرحوم رضوی هندی؛ حاکی از این بود که برای ایشان معلوم شده است که مرحوم شیخ جواد سهلاوی از کارگزاران ناحیه مقدسه حضرتش بوده است، و این مرتبه ای فراتر از خادمی و کلید داری مسجد سهله و شخصی صالح بودن است. رحمة الله تعالی علیه.



از حکایات مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوی در مسجد سهله

{۱}. مرحوم سید مشراقی نقل می کرد که: در همان ایام صباوت و بیتوته هـای در مسجد سهله، که میهمان مرحوم سهلاوی در حجره شان بـودیم، {و ایـن حجـره متبرك بود ایوان بیروني آن به حضور حضرت صاحب الأمر علیه السلام و اندرون آن بـه حضور بسیاری از اولیای الهی، و حجـره دومی کنـار و متـصل بـه آن یکـی از مشاهد مهدويّ علیه السلام که در واقعه آخوند خراسـانی شرحـش نقـل شـد}. از خـود ایشان (مرحوم سهلاوی) شنیدم، که تعریف کردند: درباره يك نفر زائر هنـدی، که زیّ ملنگ ها (مؤمنین اهل ریاضات و توسلات) را داشـت، و پیـاده از هنـد؛ به عتبات آمده بود، برای زیارت، و مدتها در مسجد سهله معتکف و مقیم بـود، او با کسی ارتباطی نداشت، و کسی هم به او التفاتی نداشـت، و شـغل و تـلاشی برای معیشت هم نداشـت، امّـا خـودش امـورش را اداره می کـرد، و زنـدگیش مرتب بود، از خودش جویا شدم؛ که از کجا اداره می شود؟ حرفی نزد، بعـد اصرار من گفت: من هزینه مخارجم را هر ماهـه از حـضرت مـولا علی علیه السلام دریافـت می کنم! مرحوم سهلاوی گفت:من آنرا حمل بر سبب معنوی نمودم، که منظورش از هر جایی برسد؛ توسط کسی به او داده شـود؛ بـه برکـت حـضرت مـولا علی علیه السلام است، امّا بعدا دیدم او هیچ ارتباطی ندارد، و کـسی هـم بـه او تـوجهی نـدارد، و آشنایی هم ندارد، و ندیده ام کسی با او تماسی یا حرفی بزند، خلاصه بنا گذشتم؛ یکبار اول ماه؛ همراه او؛ پشت سرش؛ نجف بروم؛ بـه زیـارت حـرم مـولا علیه السلام ؛ مراقبت کنم؛ چه اتفاق می افتد؟ آیا کسی به او احسانی می کند؟ یا امـر دیگـری است؟ دیدم آن ملنگ هندی وارد صحن شـد؛ از درب بـازار بـزرگ؛ و همانجـا میان صحن ایستاد، و به حالت دعا دستهایش را به طرف حرم و ضریح مـولاعلی علیه السلام دراز کرد، و گفت (یا مولا ....) به زبان هندی که (یـا مـولا هزینـه مـاهم را

عنایت کنید)، (مرحوم سهلاوی به زبان هندی عین جمله او را نقل کرد، امّا من الآن یادم نیست) ناگاه دیدم یك سكه طلای (لیره عثمانی) كه نقد رایج آن زمان بود، در كف دست آن هندی نقش بست، و او برگشت.

{۲}. همچنین از آنچه مرحوم حاج شیخ جواد سهلاوی تعریف می كرد: روزی در خانه مان چیزی برای خوردن نداشتیم. به حضرت عرض كردم كه "من هیچ، ولی برای بچه ها چه كنم؟". به دلم گذشت كه به مقام ابراهیم علیه السلام بروم، به مناسبت اینكه آنجا خانه ابراهیم خلیل الله علیه السلام است، و ایشان مهمان نواز؛ و پذیرائیش مذكور در قرآن كریم؛ و مشهور در طول تاریخ است، و آن خانه و خواصش باید هنوز برقرار باشد، كه جزو اعمال مسجد سهله رفتن به آنجا و انجام نماز و دعا و طلب بهرمندی است. چون به آنجا رسیدم، دیدم ظرف بزرگی پر از غذا آن جا است! و هنوز بخار از آن متصاعد است!! با اینكه كسی در مسجد نبود!!! متوجّه شدم كه از عنایت مولا صاحب الزمان علیه السلام است.

{۳}. همینطور مرحوم سهلاوی، نقل كرد: كه در وقت اشغال عراق توسط قوای نظامی بریطانیا؛ در مناطق قدیمه كوفه؛ از جمله مسجد سهله؛ اقدام به حفریات بسیار نمودند، و از ناحیه مسجد سهله ذخیره بسیاری از اشیاء عتیقه و مسكوكات وو.... كشف كرده؛ و به خارج عراق سرقت كردند، از جمله مواضع مسجد كه حفر نمودند؛ مقام (محراب) امام زین العابدین علیه السلام بود، وقتی این جا را حفر كردند، به تخته سنگ سبز رنگ بسیار بزرگی رسیدند. روی آن سنگ، تصویرهایی نقش بسته بود. جنازه هایی مشاهده شد؛ كه قامتی بسیار رسا داشتند، و مشخّص بود كه به تاریخ قبل از اسلام مربوط بودند.

توضیح: در احادیث شریفه؛ وجود چنین صخره ای در مسجد سهله؛ كه حاوی نقش و تمثال انبیاء الهی علیهم السلام است؛ و اینكه این محل طینت پیامبران خداوند علیهم السلام است؛ گواهی شده است، شرح آن قبلا اشاره شد.

{٤}. مرحوم شيخ جواد سهلاوی؛ شرح حال پيرمرد سقاي يزدی؛ معروف به "بابا" را تعريف كرده اند، كه: ايشان مقيم مسجد سهله بود، و در يكی از حجره ها بيتوته داشت، و در اوقات زيارتی؛ مشك آب می برد، و دم مسجد سهله يا مسجد كوفه يا نجف حرم مولاعلی عليه السلام آب می داد، و بعضا هم به او (مانند ديگر سقاها) چيزی می دادند. درباره اش معروف بود كه طي الارض و اسم اعظم دارد. و بسيار اتفاق افتاده بود؛ نياز اشخاص را در جايی كه اصلا فراهم نبوده؛ بی وسيله و بدون معطلی؛ فراهم كرده بود، مرحوم سهلاوي می گفت: اين پيرمرد خيلي فوق العاده است. من يكشب ساعت چهار شب {چهارساعت بعد مغرب كه در آن زمان و ديار دير وقت بوده است؛ و مغازه ای باز نيست؛ فضلًا از اينكه در اطراف مسجد سهله؛ اصلًا آنوقتها مغازه ای نبود} خواستم امتحانش كنم! داخل اطاقش رفتم، و گفتم: بابا، يكي از رفقا فردا مي خواهد به ايران برود، من يک قلم و دو تا كاغذ و دو تا پاكت مي خواهم؛ تا نامه بنويسم؛ و بفرستم؛ تا به ايران برود، اينجا هم كه مسجد سهله و وسط بيابان است، من نمي توانم اينها را تهيه كنم. شما نداري به من بدهي؟ پيرمرد گفت: حالا اين موقع شب، كاغذ و قلم و پاكت كجا پيدا مي شود؟! گفتم: من مي خواهم، و اصرار كردم. گفت: خوب؛ بنشين؛ تا فكري بكنم، سپس بيرون حجره رفت، و با دو تا كاغذ و پاكت و قلم آمد! و آنها را به من داد. به او گفتم: بابا! من گرسنه ام، گفت: خوب به منزلتان برو. گفتم: مهمان داشتيم، همه غذاها را خوردند. گفت: خوب حالا چه مي خواهي؟ گفتم: دو تا نان تازه، يک كاسه ماست تازه؛ و يک دسته ريحان تازه. چيزهايي را گفتم؛ كه در آن حوالي نباشد. سقای يزدي گفت: اين هم غذاست كه تو مي خواهي؟ گفتم: خوب ديگر! پيرمرد برخاست، بيرون رفت؛ و بعد از مدتي، همه غذاهايي كه خواستم آورد!

{٥}. مرحوم شيخ جواد سهلاوی گفتند: يك شب براي زيارت كربلا با بَلَم (كشتی كوچك) از راه آب (فرات) مي رفتيم، اتّفاقًا در آن بلم هم؛ مرحوم آيت الله سيد علی قاضي هم سوار بودند؛ چون نماز عشاء را به جاي آوردم؛ شام خوردم، و سفره را بر روی آب نهر فرات تكان دادم؛ تا خرده نانها برای ماهيان باشد، بعد از آن ديدم تسبيح من نيست. تسبيح من از جنس شاه مقصود (اصل) قيمتی بود، و من آن را بسيار دوست می داشتم، هرچه تفحص كردم؛ أبدًا پيدا نشد. خدمت مرحوم قاضي عرض كردم، ايشان در جوابشان تضمين آيه شريفه را نموده و فرمودند: إنَّ اللهَ عَلَى رجعِهِ لَقَادِر. (همانا خداوند بر برگرداندن آن تواناست) فردا صبح كه سفره را باز كردم، تسبيح را در ميان سفره ديدم، با آنكه اين همان سفره ای بود كه ديشب در آن غذا خورده بودم، و پس از صرف طعام، خودم با دست خودم؛ ته مانده آن را (از خرده هاي نان) براي ماهيان در شطّ تكان داده بودم! و براستی اين خداوند بود كه قادر بود؛ كه تسبيح به رودخانه انداخته را؛ فردا صبح به من بازگرداند! به اراده اولياي الهی!

{٦}. مرحوم آيت الله آقا سيد علی قاضی تبريزی تعريف كرده بودند: مشكلی داشتم (در امور معنوی و فتح برخی ابواب مقاصد كليه عرفانی)، كه بسيار گره خورده بود، و هرگز قادر نبودم آن را حل نمايم، و پرده از نقاب برنمی‌داشت، و چه بسا طلب مساعدت از دوستان قديمی (امثال آقا سيد مرتضی كشميری، آقا شيخ محمد بهاری آقا سيد احمد كربلايی) می‌كردم، امّا پاسخی جز متمسک شدن به بردباری؛ و اين گفته {إنّ الله تعالى هو الذى يقدّر لعباده و يفتح لهم الابواب و ينير لهم السبيل (يعنی) خود خداوند متعالی كارها را برای بندگان خود مقدر می‌سازد، و درها را برای ايشان می‌گشايد، و راه را برای ايشان روشن می‌كند} نمی‌شنيدم. و از شدت پريشانی؛ و اهميت زيادی كه به آن موضوع می‌دادم؛

بیشتر روزها، عصرها یا نزدیک غروب، پیاده به مسجد "سهله" می‌رفتم، تا نماز مغرب و عمل استجاره و نماز عشاء را آنجا بخوانم، و از آنجا به مسجد "کوفه" می‌رفتم، و شب را در آنجا بیتوته می‌کردم، یا اینکه به نجف بازمی‌گشتم. سالها وضع به همین منوال می‌گذشت، تا حدی که نزدیک بود یأس بر من مستولی شود. در یک شب زمستانی بسیار سخت؛ به سمت مسجد سهله بیرون آمدم، و بعد از ادای نماز واجب؛ به علت سردی هوا؛ شتابزده به‌طرف مسجد کوفه حرکت کردم، زیرا وسائل بیشتری در آنجا داشتم. زمانی که از مسجد "سهله" خارج شدم؛ شنیدم یکی از همسایگان در این مسجد؛ مرا صدا می‌کرد (منظور مرحوم شیخ جواد سهلاوی بوده است)، امّا به علت مشغولیت ذهنی که داشتم؛ توجهی به صدای او نکردم، و به راه خود ادامه دادم، (لازم به یادآوری است که راه بین کوفه و سهله در آن زمان؛ جاده‌ای بود به عرض دو متر؛ و در دو طرف آن؛ گودالها و چال و چوله‌هایی است؛ پر از حیوانات موذی؛ و گاهی خطرناک). همین‌که از مسجد "سهله" دور شدم، طوفان شنی بسیار شدیدی وزیدن گرفت، و مرا چندین بار به دور خود چرخاند، به‌طوری‌که جهت حرکت خود را گم کردم، و دنیا در چشمانم سیاه شد، پس مجبور شدم؛ بدون هدف معینی حرکت کنم، به‌طوری‌که بادها به هر طرف که می‌وزیدند؛ مرا هم با خود می‌بردند؛ آنگاه تصمیم گرفتم؛ شاید بتوانم لحظه‌ای ایستاده؛ و چشم‌های خود را پاک کنم، تا شاید جهت صحیح راه را تشخیص دهم، و از افتادن در حفره‌های خطرناک موجود در دو طرف راه؛ در امان باشم، آنگاه نگاهی به جلو انداختم، و ناگهان در آن تاریکی؛ دیدم شبح عظیم‌الجثه‌ای از روبرو به‌طرف من بسرعت در حرکت است؛ در چند لحظه از شدت ترس؛ تصمیم گرفتم من هم به او حمله‌ور شوم، زیرا چنین به نظرم آمد؛ که حمله بهتر از توقف و خاموش ایستادن

در برابر آن شبح خطرناک است؛ پس عصای خود را بالا بردم؛ و آن را به حرکت درآورده؛ و به خود حالت تهاجم گرفتم؛ و چند قدمی به سوی آن شبح برداشتم، امّا دیگر نمی‌دانم چه اتفاق افتاد. بعد از مدتی؛ خود را در یکی از آن چاله‌های عمیق در دو طرف جاده؛ یافتم، و چند لحظه بعد آن؛ شبح عظیم‌الجثه بر دهانه آن حفره قرار گرفت، و تقریبا دهانه حفره را پوشاند. پس عصای خود را به‌طرف آن دراز کردم، امّا فهمیدم که آن شبح چیزی جز خس و خاشاک صحرا چیز دیگری نیست، که باد آنها را جمع کرده است؛ و به این صورت به‌طرف من به حرکت درآورده است. لحظاتی گذشت، و من احساس لرزشی در سراسر بدن خود می‌کردم، و کاملا احساس می‌کردم که در وضعیت بدی هستم. در گودالی افتاده بودم، و بالای سر من انبوهی از خس و خاشاک بود، به هیچ وجه؛ امیدی به رهایی از این وضع ناگوار نبود، از طرفی ماندن در این مکان هم؛ به خاطر وجود جانوران خطرناک و مسموم‌کننده؛ ممکن نبود. از طرف دیگر گویی از درون خود صدایی را می‌شنیدم؛ که به من پند بردباری و استقامت می‌داد، به من می‌گفت که مشکل خود را به خداوند متعال واگذار کن... پس در این راه کوشش کردم، و سعی نمودم که بر اعصاب خود مسلط شوم، و آرامش را به خود تلقین کنم؛ امّا آنچه در پیرامون من قرار داشت؛ تأثیر بیشتری بر من می‌گذاشت؛ و فوق تصمیم من بود. ناگهان احساس کردم؛ که با تمام وجود به جهتی واحد و مشخص چشم دوخته‌ام، مثل اینکه دارم با کسی که از روبرویم پیش می‌آید سخن و نجوائی می‌کنم...، چند دقیقه‌ای نگذشته بود که احساس کردم؛ بار دیگر آرامش سراسر وجودم را فرا می‌گیرد، پس خود را بر روی خاک انداختم، و عبایم را به دور خود پیچیدم، و حدود یک ساعت استراحتی کردم. احساس می‌کردم در اتاق راحت خود هستم، و هرگونه احساس

گرسنگی و ترس و خستگی را فراموش کردم، هم نَفَسم راحت شد، و هم نَفْسم آرام گردید، سپس مشکلاتم در برابر چشمانم به نمایش درآمدند، و درهای بسته گرفتاریهای خود را در برابر چشم خود، بسیار روشن و به دور از هرگونه ابهام؛ باز می‌دیدم، و در خاتمه؛ آن راز که سالها درگیر فهمیدن آن بودم؛ (و برایش متوسل شده بودم) برایم آشکار شد! الآن که به خودم آمدم؛ دیدم آن ناراحتي فكري و گره اي كه در ذهنم بوجود آمده بود؛ از بين رفته و حل شده. گويي اين اتفاق بهانه اي شده بود؛ براي آنكه آن مشكل بزرگ تر حل شود. (براي همين ايشان هميشه مي فرمودند كه اگر مشكلي داري؛ و به مشكل ديگري برخورد كردي؛ خيلي خودت را نباز! چرا؟ به جهت اين كه شايد همان مشكل جديد، مشكل گشايت باشد. سپس چنين ادامه دادند: خلاصه پس از استراحت کوتاهی؛ نشستم، و شروع کردم به کارهای عبادت شبانه، به تلاوت قرآن یا نماز. سپس بعد از فراغت اعمال مُرَتّبه روزانه ام، گونه خود را بر روی خاک زمین نهادم، و عبای خود را روی خود کشیده، و به خوابی راحت پناه بردم. بیدار نشدم؛ مگر با صدای قطره‌های باران؛ که روی عبای من می‌ریخت. پس از جای خود برخاستم، در حالی که خطهای نقره‌ای نور مهتاب از لابلای ابرها به چشمم می‌خورد. نگاهی بر توده خس و خاشاک‌های جمع شده در کنار گودالم انداختم، و به دقت در اطراف خود نگریستم، و دریافتم که این جائی که من در آن ظاهرا گرفتار آمده‌ام؛ بهترین جائی بوده است؛ جهت جلوگیری از این همه خطرات موجود در پیرامون خود در آن شب طوفانی، که هرگز امیدی به یافتن راه مقصد نمی‌رفت. پس شروع کردم به عقب زدن خس و خاشاک‌ها با عصای خود، و سعی نمودم که از گودال خارج شوم. ناگهان صدائی مرا به خود آورد، دقت کردم، دریافتم که صدای "شیخ جواد سهلاوی" است، که در بیابان به

دنبال من می‌گردد. با صدای بلند به او پاسخ دادم، و عصایم را از چاله بیرون آوردم؛ تکان دادم، و صدا زدم که من این جا هستم، بیا مرا در بیار، او به‌طرف من آمد، و به من کمک کرد؛ تا از گودال خارج شوم. سپس شیخ جواد سهلاوی اظهار داشت: من می‌دانستم که تو دچار این سرنوشت می‌شوی؛ به هنگام شب و شروع طوفان؛ کاری از دستم ساخته نبود، تا اینکه نزدیکی‌های طلوع فجر؛ طوفان آرام شد، و الآن حدود یک ساعت است؛ که به دنبال شما می‌گردم؛ چندین بار از این مکان رد شدم، امّا تصور نمی‌کردم که شما در اینجا باشید، تا اینکه بالاخره صدای شما را شنیدم. . . تصور می‌کردم که دچار ناراحتی شده باشی، امّا می‌بینم که سرحال و شادابید، گویی شب خوشی را در اینجا گذرانده‌اید! این را به حالت شوخی به من گفت. من سکوت کردم، و چیزی به او نگفتم، سپس مرا به مسجد سهله برد، و لباس‌های گل‌آلود مرا شست. سپس مرحوم قاضی چنین ادامه دادند: این آقای شیخ جواد سهلاوی بودند که این خبر را پراکنده کردند، و اگر او نبود؛ من آن را به کسی نمی‌گفتم، زیرا دست قَدَر ما را دچار گرفتاری کرده بود؛ که اگر لطف خداوند نمی‌بود؛ الآن از فراموش‌شده‌ها می‌بودم، کافی بود دچار گزندگی یکی از موجودات گزنده پراکنده در صحرا و در آن مکان بخصوص می‌شدم.

{۷}. مرحوم شیخ جواد سهلاوی گفتند: یکروز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا (مسجد سهله) بعضی اوقات دزد می آید، و غالبا هم با اسلحه و خنجرند، هر چند صحن مسجد که شن و ماسه و خاك است، و مقامات مسجد هم یا برهنه است یا مختصر حصیر مندرسی است، وسیله دیگری هم نیست که ببرند، زوار شب؛ در مسجد هم که برای بیتوته می آیند؛ چیزی همراه نمی آورند و ندارند که آنها ببرند، امّا با آمدن دزدها؛ دهشت و

وحشتی آنان (زوار) را فرا می گیرد؛ که عبادت شب؛ دیگر بر آنان مشکل می گردد، از شما تقاضا دارم؛ دعائی بدهید؛ که مانع آمدن آنها شود؛ و دیگر نیایند، مرحوم آقای قاضی فرمودند: {ان شاء الله دیگر نمی آیند!} مرحوم سهلاوی می گفت: از آن به بعد؛ دزد در مسجد سهله دیده نشد! با آنکه تا کنون دهها سال می گذرد؛ و این به برکت کلام و دعای ایشان بود.

{٨}.همچنین مرحوم سهلاوي درباره شیخ جعفرآقا مجتهدی (که از اخیار و مرتبطین با ناحیه مقدسه بود) و احوالات ایشان (در مدت هشت سال اعتکاف در مسجد سهله) مطالب متعددی را تعریف می کردند، که نمونه ای از آنها قبلا نقل شد.

رحلت مرحوم سهلاوی: مرحوم آقاسید محمدحسن قاضی؛ فرزند مرحوم آیت الله سید علی قاضی؛ نقل کرد که: مرحوم سهلاوی بخشی از عمر خویش را به تحصیل علوم دینی گذرانید، و بعد از آن منقطع در عبادت و معنویات شده؛ و معتکف مسجد سهله و خدمت آن گردید، وی شبها را به عبادت و روزها را به خدمت زوار و انجام خدمات مسجد سهله می گذرانید، وی بعد از عمری طولانی، در این اواخر از سوی حکومت بعثی صدام لعین؛ به عنوان "ایرانی" مورد اتهام قرار گرفته، و محکوم به اخراج از عراق شد، وقتی مرحوم سهلاوی از این امر مطلع شد، در مسجد سهله مشغول نماز و دعا گردید، و همنیطور در رکوع و سجود بود؛ تا اینکه در حالت سجده از دنیا رفت. رضوان الله علیه.

هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى
هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمُنَا مِنْكَ بِعِدَةٍ فَنَحْظَى

رسیدن به آرزو با عمل استجاره به مسجد سهله

آیت الله مهدی پور از آیت الله شریفی، (مقیم کویته پاکستان) نقل کرده است: در ایام اقامتم در نجف اشرف، به مسجد سهله مشرّف می شدم. در آنجا سیّدی را از اهل بحرین دیدم، که به محضر مولا امام زمان علیه السلام شرفیاب شده بود. از داستانش جویا شدم. فرمود: یك سال تمام، در بحرین، به قصد دیدار مولا علیه السلام، هر شب، دعای توسّل خواندم. سپس به زیارت عتبات عالیات مشرّف شدم. به هنگام ورود به مسجد سهله، در قسمت شمالی آن، به آرزوی خود رسیدم.



محروم نشدن از حاجت با عمل استجاره در مسجد سهله

مرحوم علامه نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج۱ ص۹۸، المسك الأذفر مسكة٦) نقل کرده است: (آیت الله) آقای آقا میرزا هادی بجستانی (سلمه الله تعالی) {۱۲۹۷-۱۳٦۸ هـ.ق} فرمود: حکایت کرد مرا رفیق شفیق متدیّن خود، سیّد حسن که گفت: (بجهت امری بزرگی از معیشت زندگانی مثل تهیه منزل) یك چهلّه گرفتم؛ چهل شب چهارشنبه، و حاضر در مسجد سهله می شدم. (و عمل استجاره و مقامات مسجد را انجام می دادم)، لیله موعود (شب چهارشنبه چهلم)، بزرگواری را در عالم رؤیا دیدار نمودم؛ با نهایت کمال، و روی انوار او را ندیدم. فرمود: برخیز، کار تو درست شد؛ وقت نماز است. دیدم یکساعت به صبح مانده. مشغول نماز شب شدم. چون مراجعت به نجف اشرف کردم، چند روزی گذشت، اثری نیافتم. بنا گذاردم چهلّه دیگر روانه مسجد شوم. عصر سه شنبه روانه شدم (که بروم ناگهان) در بازار، مردی به من رسید؛ که (عازم حج بود، و بدهی خمس داشت، امّا نمی توانست که همه آنرا قبل از سفر حج بدهد، اگر یکجا می خواست بدهد؛ از استطاعت در آنوقت می افتاد، و معلوم نبود بعدا برایش فراهم شود یا نشود، و از طرفی می خواست مالش را از بدهی خمس مبرا کند؛ تا بتواند حج مشرف شود، ولذا گفت: من صد لیره وجوه بر ذمّه دارم؛ می خواهم مکّه مشرف شوم، مصالحه می کنم با تو، که صدلیره به (عنوان خمس قبول کنی؛ تا من بریئ الذمه بشوم، و) بیست لیره (را می توانم الآن بدهم به تو، و هشتاد لیره را به من (فعلًا) ببخشی، (و دین من باشد نسبت به تو، در آینده تدریجا به تو می دهم). من قبول کردم (صد لیره را، و از وجه خمس بیست لیره را قبض کردم، و هشتاد لیره به او بخشیدم). او مکّه رفت، و بعد از آن هم تدریجا آن هشتاد لیره را به من داد، و رسیدگیها به من کرد.

توضیح: مرحوم سید مشراقی بیان کرده است که: بنا بر تحقیق؛ همه خمس ملك امام عصر عليه‌السلام و منصب امامت اوست، امّا حضرتش متکفل نیازمندیهای سادات نیز هست، ولذا اموال خمس رسیده به امام عليه‌السلام؛ با رحلت او؛ بین ورثه او تقسیم نشده، و به امام عليه‌السلام بعدی می رسد، در پرداخت خمس؛ گاهی می شود (مثل واقعه فوق) که شخص؛ هم مضطر است که مالش را از بدهی خمس بریئ کند، و هم فی المجلس قادر به ادای همه خمس یکجا نبوده؛ در این موارد به نحو فوق الذکر؛ کل خمس را فورا ادا کرده، و شخص گیرنده؛ بخشی را که دهنده نیاز دارد؛ به او وام داده؛ یا به او بخشیده؛ تا نیاز فوریش را با مال خاص خودش برطرف کرده، و بعد از آن تدریجا بدهی خود را به آن شخص ادا کند، این روش صحیح بوده؛ و سبب برائت ذمه شخص از خمس است، امّا روشهایی که در میان برخی جاهلان متداول است (که از روی سودجویی مال خمس را به بخشی یا حتی کمی مصالحه کرده، و شخص دهنده بدینوسیله از ادای خمس فرار کرده، و مال خمس را تفویت و تصاحب می کند)، جایز نبوده، و سبب ادای تکلیف خمس او نشده، و گیرنده هم مساعدت در ترك یك واجب شرعی نموده، و بنحوی مسؤول است. ولذا می بینیم در واقعه فوق که: شخص حاجی بعد از مرحله اول که بیست لیره داده، تا مدتها مبالغی را به سید مذکور می رسانده است، تا بطور کامل (صدلیره) بدهیش را ادا کرده باشد.

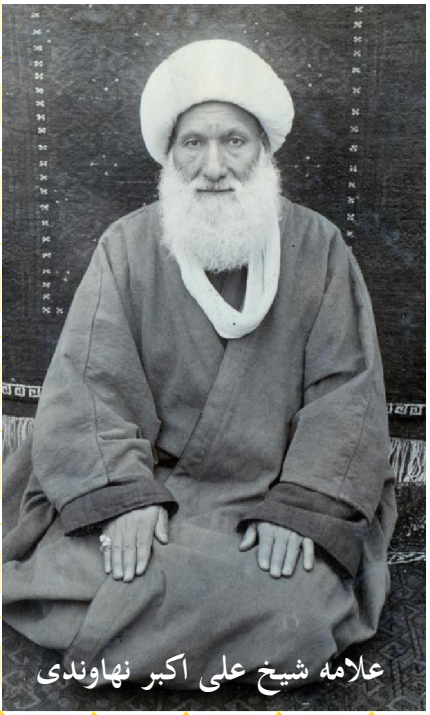
علامه شیخ علی اکبر نهاوندی

شفای معلول مادرزاد با عمل استجاره به مسجد سهله

در سال گذشته (١٤٣٦ هـ.ق)؛ این واقعه که در حضور هزاران زائر اربعین حسینی علیه‌السلام در مسجد سهله اتفاق افتاد، و یکی از برکات عدیده استجاره به این مسجد شریف است؛ در دفتر ثبت کرامات مسجد سهله، درج گردید:

در ایام اربعین حسینی علیه‌السلام این سال؛ سیر پیاده و حضور ملیونها نفر از مؤمنین به سوی کعبه شهادت؛ مرقد سید الشهداء امام حسین علیه‌السلام؛ بی سابقه و نسبت به سالهای گذشته؛ فوق العاده بود، گویا همه زمین؛ و تمام مردم زمین؛ به این سرزمین (مقدس کربلا) عازم شده بودند، در راه کربلا؛ ملیونها نفر از زائرین اربعین؛ بر مسجد سهله وارد شدند برای زیارت، دست غیب آسمانی و الطاف ولی اعظم حضرت امام مهدی علیه‌السلام به زیباترین نحو بر زائران مسجد بود، و از عنایات ظاهره در این ایام، کرامتی بود که در حق دخترك زائری شد، که به همراه والدین خود مشرف شده بود، این دخترك از فلج و معلولیت مادرزادی از بدو تولد و طی سالها رنج می برد، معالجات و پیگیرهای پزشکی در تمام این سالها بی نتیجه بود، امّا از برکت عمل استجاره و توسل به مولا صاحب الامر علیه‌السلام و دعای والدین آن کودك؛ سبب شد تا در برابرچشمان هزاران زائر مسجد سهله؛ این کودك از معلولیت مادرزادی خود عافیت یافته؛ و سلامت کامل پیدا کند.

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى

وَ لَا أَسْمَعَ لَكَ حَسِيسًا وَ لَا نَجْوَى

ارجاع "زاد المسافرین" و حوائج مهمه به دیدار در مسجد سهله

❖ آیت الله شیخ محمود عراقی؛ از شاگردان آیت الله شیخ انصاری (رحمهما الله) {در کتاب دار السلام ص۳۱۶} نقل کرده است: از این طایفه؛ شخص مؤیّد به تأیید سبحانی، آخوند ملّا قاسم روضه خوان رشتی طهرانی است؛ و شرح این واقعه آن است که: روزی در خانه دوست یقینی، شریف خان قزوینی (زید عُمْرُه)، سخن در ذکر بعض اشخاصی که در مانند این اعصار شرفیاب محضر آن بزرگوار شده اند، در میان آمد. او مذکور نمود که: ملّا قاسم مذکور را هم در این خصوص واقعه ای است. و آن واقعه را ذکر نمود. چون واقعه را قابل ضبط دیدم، در مقام تحقیق سند بر آمده که: این را خود از او شنیدی؟ یا آنکه به واسطه نقل می کنی؟ گفت: نه، بلکه از واسطه ثقه با ضبط و ذکاوت؛ و حفظ و فطانت، میرزا حسن شوکت شنیدم، که از ملّا قاسم مذکور، بلا واسطه نقل و حکایت می نمود. استدعا کردم که این واقعه را؛ به خطّ خود میرزای مذکور درخواست کرده، برساند. بعد از چندی پاکتی مختوم رسانیدند؛ که در ظَهر آن نوشته بود که: مهر سر پاکت، مهر خود آقای آقا میرزا حسن؛ و خطّ پاکت، خطّ خودشان است، در کمال اطمینان. جناب مستطاب عالی بدانند که آنچه در این پاکت نوشته شده، از دو لب مرحوم مغفور، ملّا قاسم آقا میرزا حسن شنیده؛ و نوشته اند. اگر بخواهند نقل کلام بفرمایند، مطمئن باشند. التماس دعا از بندگان عالی؛ در آخر شبها دارم. پس پاکت را گشودم. صورت خط این بود: مرحوم ملّا قاسم رشتی (طاب ثراه) می فرمودند:

در زمان خاقان مرخوم معفور میرور، فتحعلی شاه قاجار، برای اصلاح میان جنّت مکانان؛ حاجی محمّد ابراهیم کلباسی (مرجع تقلید) و آقا میر محمّد مهدی (امام جمعه)، بر سر مسجد حکیم، به مناسبت دوستی قدیم با مرحوم حاجی،

مأمور اصفهان شدم، و در ورود به آن شهر؛ دو مجلس ملاقات با هر دو، و تبلیغ پیغامهای تهدید آمیز پادشاهی؛ نزاع فیما بین آن دو بزرگوار به صلح انجامید، و کدورت به صفا کشید. من هم منزلم خانه حاجی بود.

در ایّام هفته، روزی که غیر از پنجشنبه بود، تفرّج کنان از شهر؛ رو به قبرستان تخت فولاد، که ارض متبرّکی است، بیرون رفتم. چون غریب آن دیار بودم، نمی دانستم؛ که جز شب جمعه؛ که مردم به زیارت اهل قبور آنجا می روند؛ و ازدحام تمام است، و همه چیز یافت می شود؛ اما سایر ایّام خلوت است، و جز گاه گاه زارع یا مسافر؛ دیگری آنجا عبور نمی کند، و دیگر کسی نیست، و چیزی یافت نمی شود. در میان خیابان که روان بودم، آرزوی قلیان کردم. یکنفر نوکر که همراه بود، گفت: اگر این خیال داشتید، می بایست بگویید؛ تا همراه برداشته شود. سایر اوقات غیر از شب جمعه، چون مردم اینجا نمی آیند و جمع نمی شوند، قلیان فروشها نمی آیند. گفتم: پس برای قلیان هم؛ از زیارت مراقد بزرگان که در این قبرستانند، صرف نظر نخواهم کرد. و رفتم به آن تکیه که قبر مرحوم میر (اعلی الله مقامه) است. از در داخل شدم، قبر هم همان جا است. ایستادم و مشغول خواندن سوره فاتحه شدم. یکی را در زاویه حیاط تکیه، نشسته دیدم. اگر چه تاج و بوق و پوستی نداشت، لکن شبیه درویشها بود. خطاب کرد و گفت: ملّا قاسم، چرا وارد اینجا که شدی؛ به سنّت حضرت رسالت پناه (أرواح العالمین فداه) سلام نکردی؟ از این حرف خجل شدم، و عذر آوردم که: چون دور بودم، خواستم نزدیك شوم؛ آن وقت سلام کنم. فرمودند: نه، شما ملّاها ادب ندارید. من از آن شخص هیبتی عظیم بر دلم نشسته، پیش رفتم و سلام کردم. جواب داده، پدر و مادرم را اسم بردند که: فلان و فلان بودند، و چون ولد ذکور از آنها نمی ماند، پدرت نذری کرده بود؛ که خداوند به او ولد ذکوری عنایت

فرماید؛ که اهل حدیث و خبر شود. خداوند تو را به او کرامت فرمود، او هم به نذر خود وفا نمود. عرض کردم: بلی، این تفصیل را شنیدم. بعد گفتند: حالا خیلی میل به قلیان داری، در این چندتائی (چنته) من قلیان است. بیرون آر بساز، من هم می کشم. خواستم نوکرم را بخوانم؛ و ساختن قلیان را به او رجوع کنم. به محض خطور این خیال، فرمودند: نه، خودت بساز. عرض کردم: چشم. دست در چندتائی فرو برده، قلیانی بود. آب تازه ریخته! بدر آوردم، و تنباکو و ذغال؛ مو و (پر) قو و سنگ و چخماق؛ به قدر همان یکدفعه ساختن (بود)! (قلیان را) ساختم. خودم کشیدم، به ایشان هم دادم. پس از یك دو بار تعاطی، {در روایت دیگری از این واقعه دارد: که وقتی ملای رشتی قلیان را تعارف می کند به ایشان؛ حضرتش قبول نکرده و می گویند: من نمی کشم، خودت بکش! ملاقاسمعلی قلیان را کشید و حظ نفسش به عمل آمد.} سپس فرمودند: آتش قلیان را بریز، و در چندتای بگذار. اطاعت کردم. فرمودند: چند روز است وارد این مکان شده ام، و از اهل این شهر خوشم نمی آید، و میل نکردم وارد شهر شوم. اکنون اراده مازندران کرده ام، که به دیدن دوستی در آنجا بروم. و مرا گفتند که: در این قبرستان چند نبی علیهم السلام مدفون هستند که کسی نمی داند، بیا آنها را با من زیارت کن. و برخاسته چندتائی را به دست گرفته، روانه شدند. رسیدیم به جایی. فرمودند: اینجا است قبور آن انبیاء علیهم السلام. و زیارتي خواندند؛ که به آن عبارات در کتب ندیده بودم. من هم همراهي نمودم. پس، از آن قبور دور شدند؛ و فرمودند: عازم مازندران شده ام، از من چیزي به یادگار بخواه. "زاد المسافرین" خواستم. فرمودند: نمی آموزم. اصرار کردم. گفتند: روزی مقدّر است، تا هستی روزی تو می رسد. گفتم: چه شود که از دربدری نرسد؟ فرمودند: دنیا این قدر قابل نیست. عرض کردم: این استدعا نه از برای

دنيا دوستى است. فرمودند: پس چرا از چيزهاى منتخبه دنيا خواستى؟ باز استدعاى خود را تكرار كردم. فرمودند: اگر مرا در مسجد سهله ديدي، به تو مى آموزم. عرض كردم دعايى به من بياموزيد. فرمودند: دو دعا به تو مى آموزم؛ يكى مخصوص خودت، و يكى اينكه نفعش عام باشد، كه اگر مؤمنى در بليه اى افتد بخواند؛ مجرّب است. و هر دو دعا را قرائت فرمودند. عرض كردم: افسوس كه قلمدان با خود ندارم، و نمى توانم حفظ كنم. فرمودند: من قلمدان دارم، از چندتائى به در آور. دست در چندتائى كردم، نه قليانى بود و نه لوازم ساختن قليان! فقط قلمدانى با يك قلم و يك دوات، و قطعه كاغذى به قدر نوشتن آن دعاها! متأمّل و متعجّب شدم! به من تندي فرمودند: زود باش، مرا معطّل مكن، كه مى خواهم بروم. من هم به اضطراب سر به زير افكنده، مهيّاي نوشتن شدم. اوّل دعاي مخصوص را املاء كردند؛ و نوشتم. چون به دعاي ديگر رسيدند و خواندند: {يا محمّد يا عليّ يا فاطمة يا صاحب الزّمان ادركني ولا تهلكني}؛ قدرى صبر كردم! فرمودند: اين عبارت را غلط مى داني؟! عرض كردم: بلى! چون خطاب به چهار نفر است! فعلِ بعد از آنها مى بايست جمع گفته شود! فرمودند: خطا اينجا گفتى! ناظم كلّ، حضرت صاحب الأمر (صلوات الله عليه) است، و غير را در ملك او تصرّفى نيست، محمّد و عليّ و فاطمة (صلوات الله عليهم) را به شفاعت نزد آن بزرگوار مى خواهيم، و از او به تنهايى استمداد مى كنيم. ديدم جواب متينى است! و نوشتم. همين كه تمام شده، سر بلند كردم. ايشان را، (به هر طرف نگريستم) نديدم. از نوكرم پرسيدم، او هيچ نديده بود.

با آن حال، كه مثل آن در من پيدا نشده بود، به شهر و به خانه حاجي محمّد ابراهيم آمدم. در كتابخانه بودند. گفتند: آخوند مگر تب كرده اى؟ گفتم: نه، واقعه اى بر من گذشته. نشستم و به ايشان حكايت كردم. گفتند: اين دعا را

آقای بید آبادي آقا محمّد؛ به من آموختـه انـد، و در پـشت کتـاب دعا نوشـته ام. برخاستند کتاب مزبور را آورده، {ادركوني ولا تهلكوني} ديدند، حك كـرده؛ هـر دو را فعل مفرد نوشتند، و ديگر با كسي اين واقعه را به ميان نياوردم.

چند روز ديگر هم عازم تهران شدم، و در (مسير) رفتن، چون در كاشان؛ ديدن از مرحوم حاجي سيّد محمّد تقي پشت مشهدي (۱۱۸۹-۱۲۵۹ هـ.ق) نكـرده بـودم، در برگشتن خواستم تلافي كنم. عصر پنجشنبه بود. رفتم به پشت مشهد؛ و از ايشان ديدن كرده، مجلس روضه خواني داشتند. به من هم تكليف كردند كه: به منـبر بالا رو؛ و حديثي بخوان. اجابت نمودم. و چون نزديك غروب آفتاب شد؛ خواستم به منزل بروم نگاهم داشتند، و بوديم تا وقت خواب شد. معلوم شد كه جناب سيّد هم در بيروني مي خوابند. فرمود: بستري براي آخوند، به همان اتاق خـوابگاه مـن بياوريد. آوردند، و هر دو به جامه خواب رفتيم، و دراز شديم. بعد از خوابيدن و لمحه اي آرميدن، جناب سيّد فرمود: آخوند، اگر (آن روز) اصرار كرده بـودي، از زاد المسافرين هم محروم نمي ماندي! از شنيدن ايـن سـخن برخاسـتم، و عـرض كردم: بلي؟! (كدام روز؟! جناب سـيّد فرمـود: آن روزي كـه در تخـت فـولاد در تكيه مير بودي! پرسيدم: مگر آن شخص كه بود؟! فرمودند: آقا امام زمـان عليه‌السلام بودند. پرسيدم: شما از كجا مي دانيد كه او امام زمـان عليه‌السلام بـود؟!) جنـاب سـيّد فرمود: بخواب، من با آن شخص دوستم، (هفته اي يـك شـب اينجـا تـشريف مي آوردند). و اگر تا من زنده ام اين سخن از من بازگو نمايي، معفو نخـواهي شـد از من. (فقرات داخل پرانتز برگرفته از روايتي غير از شيخ محمود عراقي است).

و تا آن وقت، هنوز مرحوم حاج ملّا احمد نراقي، شأن و شهرتي پيدا نكـرده، امـر سيّد مخفي بود. پس از آنكه فاضل نراقي به روي كار آمد؛ و ميانشان به مـشاجره كشيد، و هر دو به طهران احضار شدند، و آمدند، من به ديدن سيّد مذكور رفتم.

چون مرا دیدند، فرمودند: آخوند، آن راز را که اظهار و ابراز نکرده ای؟ عرض کردم که: خود شما بهتر می دانید. فرمودند: نه، هنوز نگفته ای. و مادام که جناب سیّد (رحمه الله) زنده بود؛ و حیات داشت؛ آن راز را به کسي ابراز نکردم.

مؤلّف (دار السلام) گوید

۱- ظاهر این است؛ که آن بزرگوار؛ خود آن حضرت بوده، نه آنکه از اوتاد یا آنکه از ابدال، چنانچه بعضی گمان و خیال کرده اند؛ و شاهد بر این، قول آن بزرگوار است که فرمود: اگر مرا در مسجد سهله دیدی؛ به تو می آموزم؛ زیرا که آن بزرگوار غالبًا در آن مسجد دیده شده، و هر کس که اراده شرفیابی خدمت آن حضرت می نماید، یك اربعین، یعنی چهل چهارشنبه در آن مسجد بیتوته می نماید و می بیند، یا به آن طور که در وقت دیدن هم می داند که خود آن جناب است، و یا آنکه بعد از مفارقت؛ عالم و قاطع می گردد؛ چنان که مکرّر از برای اخیار اتّفاق افتاده، و در واقعه ملّا عبد الحمید قزوینی (رحمه الله) گذشت؛ و این طریقه در نزد ساکنین و مجاورین نجف اشرف، معهود و معروف است، و عادت جاریه اخیار بر این جاری و استقرار دارد؛ و شاید مراد آن بزرگوار هم از این کلام این بود که این سرّ بزرگ را، که ودیعه ارباب اسرار است، به این سهولت و آسانی بدون تعب و زحمت؛ آموختن نشاید، زیرا فایده ای که بدون زحمت به دست می آید، به آسانی هم می رود، به خلاف آنکه به زحمت تحصیل شده، که مقدار آن در انظار؛ مانع از آن است که به غیر اصحاب کار و ارباب اسرار؛ عطا شود. پس لابدّ ریاضت بیتوته مسجد سهله را؛ اهلیت این سرّ می خواهد، و می شود که مراد آن حضرت از این عبارت، افاده این باشد که: من همان بزرگوارم که در مسجد سهله او را می جویند و می یابند، تا آنکه امر مشتبه نماند؛ و نگویند که او از مرتاضین، یا آنکه از ابدال بود، و از بیان

مرحوم حاج سیّد محمّد تقی هم بوی این مطلب می آید، زیرا کـه کتمـان رؤیـت ابدال را باعثی به نظر نمی آید بلکه، ایضاح از آن هم مانعی نداشت.

۲- و امّا آخوند ملّا قاسم مزبور؛ پس او از معاریف و ثقات قـوم اسـت، و حقـیر هم او را در سال شصت و نه بعد از هزار و دویست هجری، در طهـران ملاقـات نمودم. از ائمّه جماعتِ دارالخلافه بود، و در مسجدِ پای منار، در محلّه عودلاجـان و راسته باب شمیران، که واقع در جنب مدرسه میرزا صـالح می باشـد، نمـاز می کرد، و گاه گاه هم بر منبر، موعظه و روضه و ذکر احادیث می نمود.

۳- و جناب حاج محمّد تقی پشت مشهدی را هم، اگر چه حقیر ملاقات نکـرده بودم، لکن به علاوه علم و ورع و تقوی و طاعت و عبادت، معروف و مـشهور بود.

مرقد میر فندرسکی در تکیه میر در تخت فولاد اصفهان



توضیحات

{۱}. از مساجد سبعه اصفهان؛ مسجد حکیم است، که بنای دوره صفوی در (۱۰٦۷ هـ.ق) توسط طبیب شاه عباس ثانی؛ حکیم داوود هندی (تقرب خان) بوده، و در محل ویرانه‌های مسجد جامع دیلمی از قرن چهارم هجری احداث شده است.

{۲}. حاج محمد ابراهیم بن محمد حسن کلباسی (۱۱۸۰- ۱۲٦۱هـ.ق) از تلامذه بزرگانی همچون حکیم ملا محراب گیلانی، حکیم ملاعلی نوری، حکیم آقا محمد بید آبادی، علامه سید بحرالعلوم، وحید بهبهانی، ملامهدی نراقی، صاحب ریاض، و میرزای قمی بود، و استاد بزرگانی مانند حکیم حاجی سبزواری و میرزای شیرازی بزرگ است.

{۳}. امامت حاجی کلباسی در مسجد حکیم؛ ادامه امامت استادش آقا محمد بیدآبادی بوده است. و تمام عمر در این مسجد اقامه نماز و تدریس می نموده است، و حتی مقبره او نیز مقابل درب ورودی مسجد واقع شده است.

{٤}. میرمحمد مهدی بن مرتضی خاتون آبادی، مشهور به آقابزرگ، (۱۱۸۵- ۱۲٦۳ هـ.ق) در آنوقت امام جمعه اصفهان بوده، و در مسجد صاحب الزمان (مسجد شاه) اصفهان اقامه نماز جمعه می نموده است. فتحعلی شاه قاجار پس از وفات امام جمعه تهران، در (۱۲۳٦ هـ.ق) وی را به تهران فراخواند و ضمن تکریم فراوان؛ او را به امامت جمعه این شهر منصوب کرد. منصب دولتی امام جمعه تهران؛ تا سقوط خاندان پهلوی؛ در خاندان خاتون آبادی باقی بود.

{٥}. شرح و جزئیات منازعه بین امام جمعه اصفهان و حاجی کلباسی در روایت واقعه ذکر نشده، امّا از اینکه این منازعه منجر به ارسال فرستاده شاهی و پیغام های تهدید آمیز شده؛ معلوم می شود، یك منازعه شخصی نبوده، و منجر به توابع اجتماعی گردیده؛ که دخالت پادشاه را در پی داشته است، اگرچه ملاقاسم رشتی

فرستاده شاهی؛ در مقام اشاره به مأموریت خود؛ طوری نقل می کند که طرفین را دخیل در منازعه و مقصر می نماید، امّا از اینکه علیرغم منازعه امام جمعه بر سر مسجد حکیم (که قاعدتا به تصدی و امامت مسجد مربوط می شده) می بینیم که بعد اتمام مأموریت فرستاده شاهی و رفع نزاع؛ امّا مسجد حکیم همچنان در ید حاجی کلباسی باقی مانده است، معلوم می شود که در این منازعه؛ حاجی کلباسی ذی حق تشخیص داده شده، و در حقیقت امام جمعه متعرض بوده؛ که با دخالت پادشاه؛ منع او شده است، احضار امام جمعه به پایتخت بعدا؛ برای تصدی امامت جمعه؛ بجز رفع حاجت؛ نوعی ختم کلی زمینه های این غائله نیز می باشد، البته ظاهرا منازعه صاحب منصب امام جمعه اصفهان با حاجی کلباسي؛ توسط شخص دیگری از خاندان امام جمعه (محمد حسن بن محمد حسین بن عبد الباقی خاتون آبادی) ادامه داشته، و این بار موضوع نزاع؛ ملکیت "حمامی" است؛ که در تصرف حاجی کلباسی بوده؛ و آنرا از پدرش به ارث برده، که امام جمعه وقت؛ مدعی وقف بودن آن؛ و بدنبال خلع ید حاجی کلباسی بوده است، حاجی هم سند ملکیت آن حمام را داشته؛ امّا در لابلای اوراق و کتابهای کتابخانه اش پیدا نمی کرده است، تا اینکه توسل خاصی که مخصوص پیدا شدن گمشده است {يَا رَادَّ الشَّمْسَ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِب أُرْدُدْ عَلَيَّ ضَالَّتِي = ۱۱۶ مرتبه} را در پیش از ظهر روز جمعه بجا آورده، و در خواب؛ استادش مرحوم آیت الله آقا محمد بید آبادی را می بیند؛ که به او می گوید: محل سند؛ در لابلای اوراق و مخطوطات من؛ در اتاق بالای خانه من؛ در جای غبار گرفته ای است، به مناسبت اینکه مرحوم بیدآبادی؛ وصی پدر حاجی کلباسی بوده؛ و از ایام کودکی متولی سرپرستی حاجی کلباسی شده؛ و لذا مدارك او نزد ایشان بوده است، که با پیدا شدن اسناد؛ و طرح آنها؛ رفع نزاع امام جمعه می شود. شرح این واقعه (توسل و رفع نزاع بر سر حمام) در احوالات حاجی کلباسی ثبت شده است.

{٦}. تاریخ رخداد واقعه تشرّف در مقبره میر فندرسکی؛ ذکر نشده است، امّا چون به تاریخ منازعه امام جمعه اصفهان (میر محمد مهدی خاتون آبادی) با حاجی کلباسی بر سر مسجد حکیم، مرتبط است، پس قاعدتا باید در حیات اشخاص اطراف واقعه باشد، وفات امام جمعه (۱۲۶۳ هـ.ق) حاجی کلباسی (۱۲۶۱هـ.ق) فتحعلیشاه (۱۲۵۰هـ.ق) ملاقاسم رشتی (بعد از ۱۲۶۹ هـ.ق) است، که نتیجه می شود قبل از (۱۲۵۰هـ.ق)، و با توجه به انتقال امام جمعه به تهران برای امامت جمعه در (۱۲۳۶ هـ.ق)، فلذا تاریخ رفع نزاع و نیز تاریخ رخداد واقعه تکیه میر فندرسکی؛ باید قبل از این تاریخ باشد.

{٧}. در اصفهان تنها یك تكیه میر قدس سره وجود دارد، و آن هم تکیه میرفندرسکی قدس سره در قبرستان تخت فولاد است، که نسبت و شهرتش از مرقد شریف میر ابوالقاسم فندرسکی قدس سره است، و این تکیه ارتباطی به میر داماد رحمه الله ندارد، بلکه از مسلمات است که جنازه مرحوم میر داماد رحمه الله به نجف اشرف منتقل؛ و در جوار شریف حرم علوی علیه السلام دفن گردید، فلذا آنچه در نسخه ها و یا نقل این واقعه ذکرشده (تکیه میر داماد رحمه الله) صحیح نبوده، و ناشی از تصحیف نُسَخ یا سهو ناقلان؛ و یا اشتباه در تطبیق "میر" به " میر داماد رحمه الله" است. بنا بر مفاد این واقعه؛ این بقعه از مشاهد مهدويّ علیه السلام است.

{٨}.اینکه حضرت فرموده اند: {ملّا قاسم، چرا وارد اینجا که شدی به سنّت حضرت رسالت پناه (أرواح العالمین فداه) سلام نکردی؟} مقصود سلام به اهل قبرستان؛ و مدفونین آنجاست، که در هنگام ورود و قبل از آن؛ سلام کند بر ایشان به مانند متون وارده در این باب: {السلام علی أهل لاإله إلّا الله...}.

{٩}. تعبیر صاحب واقعه (ملاقاسم رشتی) در توصیف زی و لباس شخصیت مورد زیارت؛ (اگر چه تاج و بوق و پوستی نداشت، لکن شبیه درویشها بود)

ضمن نفی اوصاف شاخصه این طایفه؛ در عین بکاربردن لقب آنهاست، که نتیجه اش می شود: "لباس سفید بلند تا نیم ساق و محاسن بلند و احیانا گیسوان" که همگی جزو آداب مستحبه لباس و زیّ هر مؤمن است، و چه بسا به همراه داشتن چنته ای بر دوش، سبب آن تشبیه و تسمیه گردیده است، نظیر این هیئت را در واقعه تشرّفی دیگر؛ به عنوان "لباس اهل سیاحت" نقل کردیم. البته زی و هیئت ناشناس؛ به صورت لباس اصناف مختلف مردم (کشاورز، چوپان، ...) جزو سیره حضرت صاحب الزمان علیه السلام در بسیاری از تشرّفات نقل شده است.

{۱۰}. اینکه فرموده اند: {چند روز است وارد این مکان شده ام، و از اهل این شهر خوشم نمی آید، و میل نکردم وارد شهر شوم} موضوع اکراه حضرت امام زمان علیه السلام از مردم و شهر اصفهان؛ در وقت رخداد این واقعه تشرّف (تکیه میر)؛ و امتناع از ورود به شهر و اقامتشان در قبرستان تخت فولاد؛ امری است لازم به تأمل و بررسی، که آیا این اکراه اعراض کلی و مستمری است نسبت به این شهر و همه مردمانش؟ یا اینکه شبیه اعراض و انکاری است که حضرت امام مجتبی علیه السلام در عبور از اصفهان؛ نسبت به این شهر و مردمش داشته اند، و بخاطر وجود و سلطه افراد منحرف فعال؛ و پیروی عامه مردمان آن دوره (قبل از اسلام) از آنها بوده است؟ از آنجا که تشریف فرمایی حضرت صاحب الأمر علیه السلام به شهر اصفهان در عصور مختلفه و در وقایع تشرّف متعدده ای ثبت شده است، که بجز سه موضع در تخت فولاد (که آنوقت بیرون شهر بوده)، مواضع دیگری داخل شهر قدیم {مانند منبر صاحب الزمان در مسجد جامع و مسجد لنبان، کنار باغچه محله بیدآباد، درب مدرسه باقریه درب کوشك، دالان و ورودی مدرسه جده کوچك، بازار خربزه فروشان (بازار میوه و تره بار سبزه میدان نزدیك مسجد جامع)} از اماکن منسوب به حضرت و از مشاهد مهدويّ علیه السلام

محسوب می شود، بلکه برخی از کارگزاران حضرتش نیز از این شهر بوده اند، و بالاتر از همه؛ از همان ابتدای دوران غیبت (صغری) حضرتش در این شهر وکیل داشته اند (ابن بادشاله)، فلذا اکراه حضرتش (از عموم مردم و فضای شهر اصفهان) در زمان رخداد این واقعه تشرّف (تکیه میر)؛ چه بسا امری محدود به همان ایام و سالها بوده است، برای تشخیص علت آن؛ نیاز به شناخت حاکمان؛ و اوضاع شهر؛ و احوال عامه مردم اصفهان؛ در آن دوره می باشد، که با بررسی تواریخ فوق و تحدید فترت مربوطه؛ بدست می آید.

یکی از اسباب نارضایتی حضرت صاحب الأمر علیه السلام مسامحه یا مشارکت برخی از مردم؛ یا سکوت عامه ایشان؛ نسبت به منکرات اجتماعی است، که می تواند از موجبات اعراض و انکار حضرتش از مردم؛ و عدم ورود به شهر؛ در ایام رخداد واقعه (تشرّف در تکیه میر) شده باشد. و از جمله منکرات اجتماعی موضوع تخریب قبور و بقاع مؤمنین و صالحین است؛ که در زمان فتحعلیشاه رواج داشته، همچنانکه در زمان عبور حضرت امام مجتبی علیه السلام فعالیت جادوگران و رواج آنها میان مردم؛ سبب اعراض حضرتش گردید.

{۱۱}. اینکه فرموده اند: {در این قبرستان چند نبی علیهم السلام مدفون هستند که کسی نمی داند، بیا آنها را با من زیارت کن. و برخاسته ... روانه شدند. رسیدیم به جایی. فرمودند: اینجا است قبور آن انبیاء علیهم السلام. و زیارتي خواندند که به آن عبارات در کتب ندیده بودم. من هم همراهي نمودم. پس، از آن قبور دور شدند} این کلام حاکی از وجود یك محل که در آن قبر چند پیامبر علیهم السلام است که مردم اصفهان آنرا نمی شناسند، و این باید غیر از محلی باشد؛ که امروزه در قبرستان تخت فولاد اصفهان وجود دارد؛ که به قبر یوشع نبی علیه السلام معروف است، از جمله علمایی که این مرقد را یاد و یا تأیید کرده اند، مرحوم آیت الله محقق خوانساری

صاحب روضات الجنات می باشد، یوشع نبی علیه السلام مدفون در این محل غیر از یوشع نبی علیه السلام وصی حضرت موسی علیه السلام است، و از دیگر انبیای بنی اسرائیل می باشد، این مرقد از دوران قبل از اسلام برای مردم اصفهان شناخته شده؛ و مورد زیارت بوده است، در دوران آل بویه دارای بقعه شده، که این بنا در دوران صفویه؛ تجدید و تکمیل شده است، امّا متاسفانه این بقعه به همراه بقعه لسان الأرض؛ که محل حضور حضرت امام مجتبی علیه السلام و مصلای حضرت و محل ظهور کرامت سخن گفتن با زمین با حضرت امام حسن سبط النبی صلی الله علیه و آله بود، همگی توسط حاکمان محلی؛ به بهانه نماسازی برای قبرستان شهدا؛ در سالهای اخیر تخریب شده! و تنها سنگ قبری معمولی؛ بدون سایبان و سقف؛ بر قبر پیامبر الهی علیه السلام نصب شده است!! و بقعه شریفه لسان الأرض (مقام و محراب و محل اعجاز امام مجتبی علیه السلام) هم تبدیل به باغچه شده است!!! دشمنان آثار انبیاء و اوصیای الهی علیهم السلام به این قدر اکتفا نکرده؛ و در این سال (۱۳۹٤ هـ.ش) بوسیله حاکمان محلی اصفهان تصویب کرده اند؛ تا کل این مکان مقدس تخریب و محو شده!!!! و تبدیل به سالن اجتماعات گردد!!!!! در این برنامه تخریب؛ شورای شهر (که منتخب مردمند) نیز دخیل است، و وزر و نکبت این عمل برای انتخاب کنندگان نیز باقی می ماند. این (برنامه تخریب) در حالی است؛ که زمین این محل متر به متر آن؛ دارای مالك با اسناد ثبتی است، که آنها را برای دفن اموات خویش خریداری کرده اند، و اکنون هم اموات مؤمنین و مؤمنات؛ بلکه اخیار و صلحا و علمای اصفهان در این مکان شریف مدفونند، و بیش از ۲۰۰ قبر در معرض تخریب است، و افزون بر اینها؛ این محل ثبت فهرست آثار ملی ایران بوده؛ و در فهرست موقت یونسکو نیز مطرح می باشد، که این دو امر؛ حجت بر لامذهبان است. در دوره صفویه چهارصد تکیه در قبرستان تخت فولاد

اصفهان بوده، که از اواخر این دوره تخریب آنها شروع شده، و در دوران فتحعلیشاه و ناصر الدین شاه قاجار ادامه داشته، در عصر طاغوت پهلوی اول (به نام ایجاد فرودگاه و پایگاه هوائی و محله مفت آباد و ایجاد خیابان و میدان و اماکن دولتی و مسکونی) این تخریب شدت و وسعت یافت، و بخشهای بسیاری از قبور تخت فولاد؛ مورد تعرض و تخریب واقع گردید.

{۱۲}. مقصود از زاد المسافرین هم؛ "کیمیای الهی و بی صنعت" است، کیما دو قسم است: ۱- کیمیای صنعتی: که با استحصال اکسیر (که تهیه اش خود از سخت ترین امور است، و هزاران نفر؛ عمرها و مالها بر سر آن به باد داده و بدان نرسیده اند) و بکار بردن و آمیختن آن با مس؛ طلا بدست می آید. ۲- کیمیای الهی: که با طی ریاضات و توسلات معنوی بدست آمده؛ و یا خود بخود و با ترقی در مدارج روحانی حاصل می شود، و یا با عنایت اولیای الهی اعطا می گردد. این نوع کیمیا خاصیتی است که در دست یا بدن شخص پدیدار شده، که با تماس آن با اشیاء و فلزات؛ آنها تبدیل به طلا می شوند، شخصیتهای متعددی به این مرتبه نائل شده اند، از جمله آنها میر فندرسکی است، و شهرت این توانایی درباره ایشان بحدی بود؛ که به سرتاسر بلاد اسلامی؛ و تا سرزمین هند و مرزهای چین نیز رسیده بود، قضیه کیمیا شدن بدن او؛ در چند منبع از منابع رجالي و تذکره ها ذکر گردیده است، این اعتقاد بحدی شده بود که عده ای از هند؛ در صدد ربودن جسد شریف میرفندرسکی ﷺ بر آمده بودند، این واقعه در تواریخ؛ مجموعا اینطور ثبت شده است: {بقعه مبارکه میرفندرسکی ﷺ مزار قاطبه اهل جهان؛ و مورد توجه اهل معناست، و از ابتدا به قصد زیارت او از اقصی بلاد هندوستان؛ مخصوصا راه می نوردیده اند. و بخاطر اعتقاد به اینکه بدن و جسد میر ﷺ کیمیاست (و آهن و برنج و مس را اگر به بدن او مي ماليدند، طلا مي شد) فلذا

بعد از فوت او؛ مرتاضين هندوستان اتفاق كرده، مخفيانه به اصفهان آمدند و خواستند كه قبر او را به نقب كنده، و جسد او را به ولايت خود برده باشند، متولي بقعه مباركه مير قدس سره؛ شب هنگام در خواب ديد مير فندرسكى قدس سره را، و از نيت آنها در خواب او را اخبار نموده، چون صبح شد؛ اعاظم اشرف را از اين معني اطلاع داد، همگي اهتمام ورزيده؛ و ممانعت كردند. لهذا مقدار معيّنى از اطراف قبر را كندند؛ عرضا و طولا و عمقا، و قبر او را از اطراف؛ با ساروج چيدند، و محكم كردند، سپس سرب را آب كرده؛ و بر اطراف او ريختند؛ تا كسى نقب نزند، آنگاه قيراندود كردند. و سدّى حائل (چون سدّ اسكندر ما بين جسد شريف و آن يأجوج صفتان) از ساروج و سرب و قير قرار دادند}.

{١٣}. چه بسا علت اينكه آخوند ملاقاسم رشتى در تكيه مير قدس سره به اين فكر افتاده؛ كه از حضرت مهدى عليه السلام زاد المسافرين (كيمياى الهى) بخواهد؛ همين احوال و كرامات مير فندرسكى قدس سره بوده است.

{١٤}. پشت مشهد؛ از محلات كاشان، كه به مناسبت مجاورت با مشهد امامزاده حبيب، بدين نام موسوم است، و سادات پشت مشهدى؛ از سادات محترم؛ و همواره در ميان ايشان علماء و فضلا بوده اند.

{١٥}. مرحوم آيت الله حاجي سيّد محمّد تقى پشت مشهدى (١١٨٩-١٢٥٩ هـ.ق) از تلامذه صاحب رياض، و از مراجع تقليد، و اهل كرامات بوده، و توفيق تشرّف به زيارت حضرت صاحب الأمر عليه السلام داشته است.

{١٦}. علوّ همّت از توفيقات عاليه است، و از مواردش همين مواقع حاجتخواهى و فرصتهاى ناب است، و اينكه مؤمن بداند چه بخواهد؛ كه جامع همه نيازهاى دنيوى و اخروى و كمالات روحانى باشد، اگرچه زاد المسافرين (كيمياى الهى) از امور فوق العاده و از مقامات معنوى است، امّا در هر صورت؛ بخاطر نتايج آن؛ و

بخصوص اگر خود شخص خواهان و بدنبال آن بوده؛ از سنخ امور دنیوی است، و آنچه در ادامه و بعد از واقعه در کاشان می بینیم {که مرحوم حاجي سيّد محمّد تقی پشت مشهدی (که اهل کرامات و ارتباط با ناحیه مقدسه بوده) به او می گوید: اگر اصرار کرده بودی، از زاد المسافرین هم محروم نمی ماندی} به معنای امکان تحصیل کیمیای الهی در آن واقعه بوده، نه اینکه قصور همت؛ و تأسف باشد بر اینکه چرا بر این خواسته (غیر اعلی) اصرار نکردی؟ در هر صورت؛ کیمیا (و لو از نوع الهی) را خواستن؛ دور از شأن کسی است که به وی رخصت داده شده؛ تا حاجتی مهم بخواهد، که بتوان با آن سعادت دنیا و آخرت را بدست آورد، همچنان که در احوالات مرحوم جعفر آقای مجتهدی آمده است، که بعد از سالها اعتکاف و خدمت و عبادت در مسجد سهله و کوفه و مشاهد عتبات؛ وقتی از ناحیه حضرت امام حسین علیه‌السلام به او کیمیا عطا می شود؛ ایشان عرض می کند: سیدی و مولای؛ کیمیا درد مرا دوا نمی کند! جعفر کیمیای محبت شما اهل بیت علیهم‌السلام را می خواهد! فلذا ملاقاسم رشتی نیز می توانست بسیار ارزشمندتر از زاد المسافرین (کیمیای الهی) را درخواست کند، مانند معرفت و محبت کامله وجود مبارك حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام و توفیق ارتباط مستمر با حضرتش، وفقنا الله بذلك.

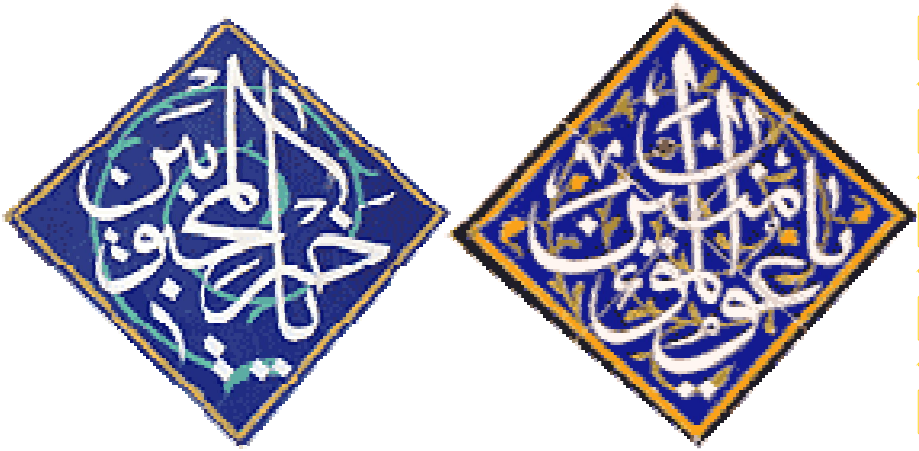

علیرغم همت کوتاه؛ نتیجه حتمی با استجاره در مسجد سهله

علّامه حاج سید مرتضی عسکری نقل کرد: جدّم سید اسماعیل شیخ الاسلام (ساوجی)؛ در مسجد سهله مشغول عبادت بوده است، و تشرّف برای او حاصل می شود، ولی حضرت را نمی شناخته، حضرت به او می فرمایند: چه می خواهی؟ گفته بوده است: می خواهم به ساوه بروم! حضرت فرموده: برای چه؟ جدّم عرض کرده: به خاطر آن که {حبّ الوطن من الإیمان!} حضرت فرموده بودند: این جا امیرالمؤمنین علیه السلام هست (بمان). جدّم عرض کرده بود که: می خواهم به ساوه بروم!! حضرت فرموده بودند: برو! ولی به نجف باز می گردی! بالاخره پس از مرگ جدّم، جنازه او را به نجف آوردند!



از آثار یکبار عمل استجاره در مسجد سهله و توسل و مرثیه

جناب آقای حاج عبد الرحیم سرافراز، از آقای حاج اکبر نوذری (که آرزوی دیدار امام عصر عليه السلام را داشته است، نقل می کند: در یکی از سفرها که به عتبات عالیات مشرّف شده بودم، دو حاجت از خدا خواستم؛ اوّل آنکه، چون به کاظمین (صلوات الله علیهما) می رسم، حوائجم به شفاعت حضرت امام کاظم و حضرت امام جواد (صلوات الله علیهما) برآورده شود؛ که بعد از آن در کربلا و نجف و سامرّاء فقط زائر باشم! حاجت دوّم آنکه، خدمت حضرت بقیة الله (صلوات الله علیه) مشرّف شوم، و نشانه اش این باشد که چیز نفیسی به من بدهند! این موضوع از خاطرم فراموش شد، تا آنکه از عتبات برگشته؛ و به ایران آمدم. شب پنجشنبه که در منزل شما مجلسی داشتیم، مرحوم حاج محمّد هاشم سلامی هم حاضر بودند. ایشان سؤال کردند که: در این سفر قضیّه تازه ای نداشتید؟ من یك مرتبه منتقل شدم؛ و به خاطرم آمد که: شب چهارشنبه ای به اتّفاق آقای حاج سیف و رفقا در مسجد سهله، پس از انجام اعمال معمول، به محلّی که منسوب به حضرت بقیّة الله (صلوات الله علیه) می باشد؛ رفتیم، و در آنجا با حالت گریه دعای "الهی عظم البلاء" را خواندیم، و سپس قدری از مراثی حضرت ابی عبد الله (صلوات الله علیه) خوانده شد، و همه مشغول گریه بودند. در این موقع سیّد جلیلی را دیدم؛ که با روی نورانی پهلوی محراب ایستاده، و روی مبارکشان به طرف ما است، و ما را نگاه می کنند. بدون آنکه صحبتی در میان باشد، ایشان مهر تربت حضرت سیّد الشّهدا (صلوات الله علیه) را (که بهترین اشیاء قیمتی است) به من مرحمت فرمودند، و چون حاجتم فقط تشرّف به محضر مقدّس آن حضرت بود، بیش از این مقدار؛ چیز دیگری در میان نبود.

عنايت تشرّف فقط با قصد استجاره به مسجد سهله

حاج شيخ احمد قاضى زاهدى گلپايگانى (در كتاب شيفتگان حضرت مهدي عليه السلام ج۲، ص ۱۹۹) از حاج محمدعلي نمازيخواه نقل مي كند: در سال ۱۳۳۵ هجري شمسي، با عنايت خداوند منّان؛ به بيت الله و زيارت حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و ائمّه بقيع عليهم السلام مشرّف شدم. در اين سفر اوّل، سه همسفر داشتم به نام آقايان حاج سيّد جعفر حسينى؛ و مرحوم حاج اصغر غفّاري؛ و مرحوم حاج مظفّر دارايي. بعد از ايّام حج، به فلسطين شهر خليل الرّحمان عليه السلام و بيت المقدس و سوريه ادامه سفر داديم، و ايّام عاشورا به عتبات عاليات آمديم. بعد از زيارت كربلا،؛ به نجف رفتيم. به رفقا گفتم: شب چهارشنبه مى رويم به مسجد سهله و بعد مسجد كوفه، و شب جمعه هم مى رويم مقبره كميل بن زياد؛ كه نزديك نجف مى باشد، و در آنجا دعاي كميل مى خوانيم. رفقا گفتند: همه شب جمعه براى زيارت امام حسين (صلوات الله عليه) به كربلا مى روند، ما نجف بمانيم؟ گفتم: دوست دارم يك دعاي كميل بالاي قبر كميل بخوانم. چون براي رفقا از نظر راهنمايي مؤثر بودم، و دعا و زيارات را مى خواندم، لذا سكوت كرده، و بالأخره شب چهارشنبه، براي اعمال مسجد سهله و مسجد كوفه عازم شديم.

در راه به رفقا سفارش مى كردم كه: امشب ولىّ عصر (عجّل الله فرجه الشريف) در مسجد سهله نماز مى خوانند، لذا مواظب باشيد، اگر به شخصي كه ممتاز است برخورد كرديد، بدانيد درك حضور امام زمان (صلوات الله عليه) نموده ايد، و بدانيد كه تصرّف ولايتى مانع از آن است كه بتوانيد تكلّم كنيد؛ و حضرت را بشناسيد. ابتدا به مساجد "حنّانه" و "زيد" و "صعصعه" رفتيم. هوا گرم بود. وقتى به مسجد سهله رسيديم، خسته و ناراحت بوديم. ابتداي مسجد سهله، يك درب بزرگ، مانند دروازه مى باشد. بعد از حدود چند متر فاصله، دوباره ديوار

مسجد می باشد، که ظاهرًا این فاصله، سابق، خندق و یا باربند مسافران بوده که جزو مسجد نیست؛ بعد يك راهرو عريض كوتاه؛ منتهي به مسجد می شود، و درب اصلي مسجد، انتهاي راهرو می باشد. من در ابتداي راهرو و پايين پلّه ايستادم كه با رفقا، اذن دخول مسجد را بخوانم. مفاتيح جيبی در دستم بود. شروع به خواندن كردم. ناگاه شخص مؤقّر خوش سيمايي، بين سي تا چهل سال، با لباس عربي و چفيه و عقال نزديك آمد، و با زبان فارسي فرمود: حاجي، اين محلّ بارانداز است، بايد انتهاي راهروي درب ورودي مسجد بايستی، و اذن دخول بخواني. چون خيلي خسته بودم، گفتم: می خواهم اينجا بخوانم!!! فرمود: من نه زائرم، نه اهل اينجا هستم؛ به تو می گويم برو جلو درب مسجد بخوان. تا به اين نحو بيان كرد، بدون اينكه حركت كنم، خود را جلو درب ورودي مسجد، ايستاده يافتم. به پشت سر برگشتم، ديدم رفقا حدود پنج الی شش قدم جلو آمده اند، و چون به نزديك من رسيدند، حاج سيّد جعفر حسينی گفت: آقاي حاج نمازي، شما اين قدر بر ما سفارش می كرديد، چرا خودتان با اين آقا اين طور صحبت كرديد؟ تا اين حرف را زد، يك مرتبه بدنم لرزيد، و كلمات اذن دخول در دهانم ماند، و تقريبًا زبانم بند آمد. مانند آدم رواني شروع به دويدن از اين طرف به آن طرف كردم، لكن هيچ اثري از آقا نبود. يادم آمد كه فرمود: نه زائرم و نه اهل اينجا؛ و با يك جمله: برو، خودم را جلو درب ورودي مسجد ديدم. يقين پيدا كردم كه حضرت ولیّ عصر (ارواحنا فداه) بودند. به مسجد برگشتم. از حركات من، رفقا مات و مبهوت بودند. گفتم: شما اعمال مسجد را خودتان انجام بدهيد، حالم خوب نيست و متأسّفانه هيچ كاري نمی توانم انجام بدهم! و مرتّب گريه می كردم و اشك می ريختم. به هر زحمتی بود، فقط نماز مغرب و عشا را در مقام امام زمان (صلوات الله عليه)، با گريه خواندم! و بعد هم

که به مسجد کوفه رفتیم، نتوانستم اعمال را بـه جـا بیـاورم! و تـا صـبح گوشـه مسجد نشسته بودم! نماز صبح را خواندم و پس از زیارت حضرت مسلم و هاني و محراب حضرت علي (صلوات الله عليه)، کنار فرات رفتیم. در نزد قبر یونس نـبی (علی نبیّنا وآله وعليه السلام) صبحانه آوردند، و من نتوانستم بخـورم، چنـان کـه شـام هـم نخورده بودم، و محزون گریان و غمناك بودم. ناراحت بودم که به رفقا سـفارش می کردم، ولی خودم چه کردم؟ و چه سعادتي را از دسـت داده؟ و چـه برخـوردي بـا راهنمايي حضرت داشتم؟ رفقا شوخي می کردند، و می گفتند: یاد بچه هـا (عیـال) کردي، عیب ندارد. ولی خودم می دانستم چه شده؟ و چه کرده ام؟

همین طور که خیره به فرات نگاه می کردم، يك مرتبه فكري به مغزم رسید، و بـا خود گفتم: همان روایات که براي مسجد سهله بـراي شـب چهارشـنبه داریـم، براي شب جمعه در حرم ابا عبد الله (صلوات الله عليه) هـم هـست؛ حـضرت شـب جمعه به زیارت جدّشان مشرّف می شوند. تـصمیم گـرفتم بـه زیـارت قـبر امـام حسین (صلوات الله عليه) در شب جمعه بروم، و بـا خـود گفـتم: در آنجـا از حـضرت عذرخواهي می کنم و چون مادرم علویّه صحیح النّـسب اسـت، و هـم از طـرف پدر و هم از طرف مادر سیّد است، آقا براي خاطر مادرم؛ از تقصیرم صرف نظـر می کند. از همان لحظه، حالت یقینی داشتم، مثل اینکه حتمًا آقا را در حرم امـام حسین (صلوات الله عليـه) زیارت می کنم. لذا به رفقـا گفـتم: شـب جمعـه کـربلا می رویم. گفتند: شما که می گفتید: کنار قبر کمیـل می رویـم، رأیـت برگـشته؟ مـا هنوز خرید نکـرده ایم! گفتم: من که می روم، شما خود می دانید، می خواهید بـا من بیایید، یا بمانید بعد بیایید. با ردّ و بدل شوخي، گفتند: ما هم می آییم. من بـه واسطه یقین درك حضور آقا، سر از پـا نـمی شـناختم و خوشـحال شـده بـودم، و بالأخره شب جمعه ایّام عاشورا (بعد از شب عاشورا)، وارد کربلا شدیم.

پيرو تشرّف دوّم شب چهارشنبه در مسجد سهله و نشناختن آقا امام زمان (صلوات الله عليه)، به شرحي كه قبلًا به عرض رسانيدم، شب جمعه دهه دوّم محرّم سال ۱۳۳۵ شمسي، از نجف به كربلا، به قصد زيارت آقا، در حرم جدّش آمدم، تا از آن برخورد قبلي عذرخواهي كنم. وارد حرم شدم. پيش روي حضرت ابا عبد الله الحسين (صلوات الله عليه)، به طرف بالاسر، يعنى مقابل نبش ضريح مطهّر، بين پيش رو و بالاسر، نزديك پايه بزرگ كه بين امام عليه السلام و حبيب بن مظاهر مى باشد، باز هم جداي از رفقا بودم؛ كه به حال خودم باشم. بعد از نماز مغرب و عشا؛ مشغول زيارت وارث شدم. چهار الى پنج فراز از زيارت را خوانده بودم، ديدم آقايي در سنّ حدود ۳۵ ساله، در زيّ سادات روحاني، بسيار پاكيزه و خوشبو، جلو حقير؛ طوري ايستاده بودند كه: جلو شانه راست من؛ با پشت شانه چپ آقا؛ تماس لباس داشت، و چون جلوتر بودند، همه صورت را نمى ديدم، فقط نيم رخ آقا را مى ديدم؛ ولى همان نيمرخ، برابر صدها تمام رخ زيبا، جلوه داشت، و نورافشاني مى كرد. آقا، با حضرت ابا عبد الله (صلوات الله عليه) صحبت مى كردند، با تواضع خاصّ و خاضعانه؛ و عباراتي مى فرمودند. با اينكه من با زيارات و دعا آشنايي دارم، هيچ نفهميدم كه چه جملاتي را بر زبان بيان مى كنند. در اين حال، جز جمال آقا كسي را نمى ديدم، و صدايي به گوشم نمى رسيد، در حالى كه شب جمعه و دهه دوّم عاشورا، و حرم پر از جمعيّت بود. من به جاي زيارت، محو جمال و وقار آقا شدم. به ذهنم رسيد: شايد آقا امام زمان (صلوات الله عليه) باشد، دامنش را بگيرم و معذرت خواهي كنم. باز به يقين خود شكّ مى كردم و مى گفتم: نكند امام زمان (صلوات الله عليه) نباشد و مردم مرا ديوانه بدانند. خصوصيّات را كه مدّ نظر مى آوردم، با آن قيافه و عمامه سبز، و اينكه هيچ كس مزاحم ايشان نمى شود، و صدايي نيست، و جمعيّت را نمى بينم، مى گفتم: حتمًا خود آقاست؛

مخصوصًا وقتی به ذهنم می آمد؛ که ممکن است آقا نباشد، ایشان یك تبسّم کوتاهي می فرمودند. يك قدم عقب آمدم. باز دیدم بدون اینکه آقا حرکت کند، جلو من به فاصله قبلي ایستاده، یقین پیدا کردم که حضرت است. خواستم سلام کنم؛ و معذرت خواهي نمایم، دیدم زبانم بند است، و بسته شده، خواستم با دست؛ عباي ایشان را بگیرم، متوجّه شدم دستم و سایر اعضا کار نمی کنند. فهمیدم تصرّف ولایتی است؛ فقط مغز، قلب، چشم و گوشم کار می کرد. حدود پنج الی هفت دقیقه در این حال بودم، ولی امیدوار شدم که با تبسّمي که فرمودند، عذرم را پذیرفته و عفو کرده اند. در موقع خداحافظي با ابا عبد الله (صلوات الله علیه)، آقا سر فرود آوردند، و کلمات مخصوصي در خداحافظي با جدّشان گفتند، و به طرف بالاي سر حرکت فرمودند. تا نیمه هاي بالاسر مبارك رفتند، باز کسي جلو ایشان نبود، و دور ضریح خالی بود. يك مرتبه دیدم زائرین ازدحام کرده، و تحت فشار جمعیّت قرار گرفتم، و امکان اینکه بتوانم خود را به آقا امام زمان (صلوات الله علیه) برسانم، نبود؛ و دیگر حضرت را ندیدم.

با چه حالی بقیّه زیارت وارث را تمام کردم، و خوشحال بودم که آقا به خاطر مادرم که سیّده است، مرا عفو نمودند. بعد از زیارت با خوشحالی رفتم پشت ضریح مقدّس؛ که دعاي کمیل بخوانم، جا نبود، و زائرین فشرده نشسته بودند. هوا خیلي گرم، بلکه داغ بود. ناگاه فردي بلند شد، و گفت: می خواهي دعا بخواني، بیا جاي من بنشین. تشکّر کردم و نشستم. چند فرازي از دعا را که خواندم، احساس کردم خوابم گرفته؛ و تشنه ام شده، به طوري که از تشنگي و خواب، حال خواندن دعا ندارم. گریه ام گرفت؛ و با خود گفتم: حالا که جاي خوب براي دعا پیدا شده، این تشنگي و خواب نمی گذارد من دعا بخوانم. در حال گریه، فکر کردم: اگر بیرون بروم آب بخورم؛ و به صورتم آب بزنم، دیگر

جا پيدا نخواهم كرد؛ و اگر نروم، تشنگي و خواب را چه كنم؟ در همين حال بود كه ديدم؛ شخص نسبتا جواني، در حالى كه دستمال سبز رنگي مثل عمامه بر سر بسته، مشك بزرگ آبي به دوش دارد، و از پشت سر قبر حضرت ابا عبد الله (صلوات الله عليه)، به بالاي سر وارد شده، و به طرف پشت ضريح مى آيد، و يك جام برنجي ظريف كه برق مى زند، در دست دارد. نزديك جمعيّت شد كه مشغول دعا بودند، و فرمود: سبيل (اصطلاح سقاهاى عرب براى خيرات آب، يعنى في سبيل الله = در راه خدا). حدود ۱۵۰ الى دويست نفر، پشت ضريح وسيع حضرت، براي دعا نشسته بودند. با آن هواي داغ و گرم مى بايست همه اظهار تشنگي كنند، لكن در بين آنها تقريبًا ده الى دوازده نفر براي طلب آب، صدا بلند كردند، كه يكي از آنها من بودم. وقتى نوبتم شد، و جام آب را گرفتم، و نوشيدم، و تشكّر كردم، متوجّه شدم كه اين آب نبود، بلكه شربت معطّر سردي بود.

به فكر افتادم كه: در عراق فعلًا يخ پيدا نمى شود، و بعلاوه شربت را در مشك نمى ريزند. تعجّب كردم، لذا به آنكه پهلوي دستم بود، گفتم: اين آقا كه آب مى داد، كجا رفت؟ گفت: كدام آقا؟ آب كجا بود؟ همه اين جمعيّت تشنه اند!

حالا متوجّه شدم كه اين هم از اسرار بود و عالم غيب، و فقط همين دوازده نفر فهميدند كه آب نوشيده اند، و در بين جمعيّت نمى توانستم آنها را بشناسم و سؤال نمايم؛ و بعد از آن، نه تشنه شدم و نه كسالت در بدنم ماند، و تا نيمه هاي شب به دعا مشغول بودم.

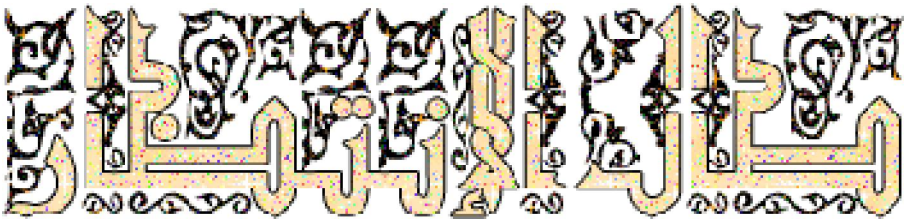

نکته ها و عبرت ها

۱- در این واقعه؛ موضع ایستادن برای انجام آداب ورود به مسجد سهله مشخص؛ و یادآوی شده است، البته این امر مطلب مجهولی نبوده؛ که در این واقعه کشف شود، بلکه به این شخص تعلیم شده است.

۲- اگر شخصیت مورد زیارت؛ حضرت مهدی علیه‌السلام بوده (نه یکی از کارگزاران ناحیه مقدسه علیهم‌السلام)، موضع کنار درب بیرونی مسجد سهله از مشاهد مهدویه علیه‌السلام محسوب می شود، در واقعه شیخ محمد کوفی هم این موضع یاد شده است.

۳- شخص صاحب واقعه؛ به برکت نتایج عمره و حج و زیارات انبیاء و اوصیای الهی علیهم‌السلام در مکه و مدینه و بیت المقدس و الخلیل و شام و نجف، مورد عنایت (بی استحقاق) قرار گرفته است، امّا بخاطر تقصیر در معرفت؛ و قصور در عمل؛ و مقداری اعجاب به نفس (که خودش را از همراهانش برتر می دانسته؛ با اینکه آنها هم به دیدار آن شخص نائل شدند؛ بدون آن رفتار نامناسب) حظ او از این عنایات کم شده، و همراه با تأسف و شرمساری گردیده است.

٤- بسیار فرق است بین التزامات ناشي از معرفت؛ تا رویکردهای احساسی (که در این واقعه نمونه هایش آمده)، یا آن واکنش لجوجانه به نصیحت خیرخواهانه (ولو گوینده اش حضرت نباشند) یا آنکه بعد آن هم؛ از حضور در مسجدی با این عظمت؛ و اعمال آن؛ استفاده نکرده، و صرفا رویکرد احساساتی داشته، و یا اقدام او به ترك اعمال مسجد کوفه؛ که همه اینها صحیح نبوده است.

٥- این رفتار منفی او از آن شخص؛ ناشی از زمینه اخلاق سابقه دار بوده، که از شنیدن حرف حساب و صحیح ابا داشته، چون آنجا خودش را راهنمای کاروان سه نفره می دیده! و تحمل راهنمایي نداشته است!

٦- اینکه به همراهانش گفته: اگر به شخص ممتازی برخورد کردید؛ منظورش با شرایط غیرعادی بوده، نه ظاهر ممتاز دنیوی.

٧- اینکه عذرخواهی را (به تصور اینکه مبادا حضرتش نباشد) ترك کرده؛ کار درستی نبوده، بالفرض که سید دیگری بود، عذرخواهی چیزی نیست که ضرر داشته باشد، و یا به قول او؛ مردم فکر کنند دیوانه است، مگر چه رفتاری می خواسته بکند که این تصور بشود، خصوصا که مردم هم در آن حالت مرئی نبودند و نمی دیده است، معلوم می شود این عذرخواهی او هم رفتار متعارف معقول و مؤدبی نبوده؛ و قصد داشته جنجالی راه بیاندازد، که به تصور او؛ مردم درباره اش فکر می کرده اند دیوانه است.

٨- خداوند توفیق دهد که در همه اوقات (عادی) ملتزم به معرفت و ادب بوده، و شنونده حرف حق باشیم، تا در وقت مواجه شدن با چنین عنایاتی؛ آنها را تنقیص نکرده، و از بهرمندی کامل محروم نشویم، و یك توفیق معنوی؛ بخاطر قصور یا تقصیر در عمل؛ سبب حسرت و تاسف نشود. آمین رب العالمین.

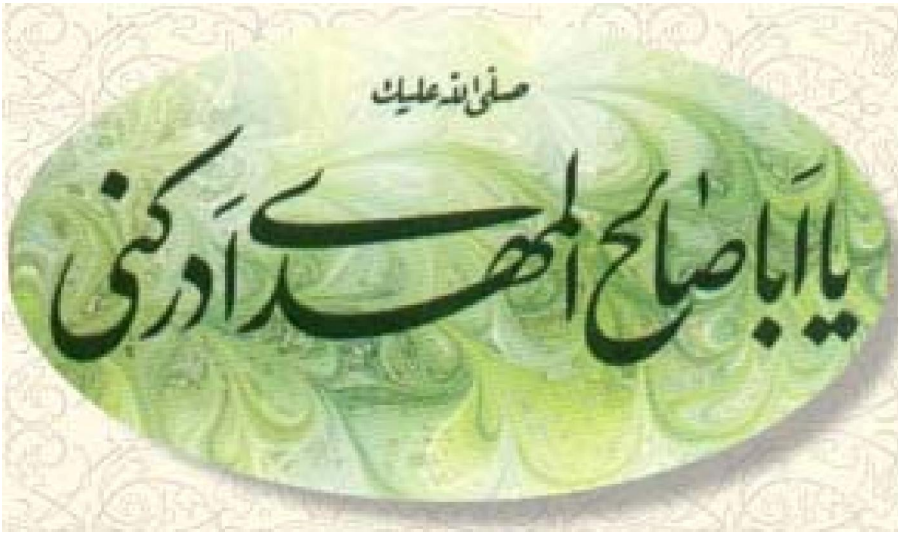

نتیجه شکایت و خواسته بیجا با عمل استجاره در مسجد سهله

❖ غالب وقایع نقل شده تا کنون؛ به مناسبت نتیجه گرفتن از مسجد سهله در حوایج صحیحه بود، امّا در این مبحث یك نمونه از استجاره به مسجد سهله و توسل به حضرت مهدی عليه السلام؛ برای حاجت و هدف اشتباه؛ و نتیجه اش را؛ نقل می کنیم. این واقعه مربوط به آیت الله سید حسین قائني؛ از شاگردان آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی؛ و از دیدار کنندگان با مرحوم آیت الله حاج سید علی قاضی است. ماجرای تقاضای سید قائنی؛ در اوایل تحصیل علوم دینی از ایشان، {و جواب مرحوم قاضی حاکی از تعلیق امر بر حصول مرتبه اجتهاد فقهی، و انکار و رنجیدن آقای قائنی از مرحوم قاضی و پیش شرط ایشان (مجتهد شدن برای ورود در مراحل عالی تهذیب و سطوح عالی معرفت)، و شکایت بردن آقای قائنی از مرحوم قاضی به محضر امام زمان عليه السلام با استجاره در مسجد سهله، و نتیجه نگرفتن از شکایت، و سرانجام فهمیدن حکمت این شرط؛ در وقتی که دیگر دیر بوده؛ و مرحوم قاضی در حال رحلت از دنیا بودند}.

مرحوم آقای نجابت نقل می کردند: سید حسین قائنی، ایشان ابتداءً با بنده الفت داشت؛ فوق العاده! بنده نجف بودم، ایشان آمد نجف، به ایشان عرض کردم، من جای خوبی می روم، میل داری بیایی؟ گفت: بله، هر جا تو بروی من می آیم، شب هم اتفاقا خواب دید، که شاهی نشسته و عمامه بر سر دارد، یکطرف آن؛ ایشان، یك طرف آن؛ بنده نشسته ام، فردای آن روز که ایشان خواب را دیدند، رفتیم محضر آقا (آقای قاضی)، بنده از وضع مرحوم آقای قاضی آگاه بودم، که باید به سادات خضوع شود، وارد درب منزل ایشان که شدیم، آنچه کردم آسید حسین جلو برود؛ جلو نیفتاد، می دانستم که آقای قاضی اگرچنین ببیند؛ ناراحت می شود، خلاصه؛ بنده جلو و ایشان عقب، متوجه بودم که کتکی (تنبیهی) در پیش است،

وارد که شدیم؛ آقا (آقای قاضی) نشسته بودند در ایوان، پس از سلام؛ مثل اینکه دنیا عوض شد، مرحوم آقا (آقای قاضی) رضوان خدا بر ایشان، به سید حسین گفتند: تو آمدی اینجا برای چی؟ گفت: آمده ام برای (تحصیل) خداپرستی، (آقای قاضی) فرمودند: برو مجتهد شو، پس از آن بیا، ایشان عرض کرد: مگر برای خداپرستی اجتهاد لازم است؛ به نظر حضرتعالی؟ ایشان فرمودند: بله. {مرحوم آقای نجابت گفتند:} سخن (آقای قاضی) تمام شد، سید حسین اشاره کرد که: حالم تغییر کرده، آسمان خورده توی سرم! و پاشو بریم، (مرحوم آقای نجابت گفتند: یك ربع (ساعت) بیشتر نبود؛ که آمده بودیم خدمت آقای قاضی، به احترام (سیادت) سید حسین قائنی، از منزل خارج شدیم، وارد کوچه شدیم، سید حسین گفت: دنیا و آخرت سرم کوبیده شد، باید شکایت ایشان را به حضرت ولی عصر علیه‌السلام ببرم، بنده ایشان را بردم به مدرسه صدر حجره (خودم)، چای شربت، میوه، (برای پذیرایی) گذاشتم، بلکه حال ایشان عوض شود، ولی عوض نشود، با نهایت خستگی (کسالت روحی) روی به مسجد کوفه و سهله آورد، قریب دو ماه از این مسئله گذشت، دیدیم آقای سید حسین قائنی؛ مقداری پرتقال کربلا، چند دانه خربزه کوچك مال سامراء؛ آوردند گذاشتند در منزل (من)، گفتند: می خواهیم با آقای قاضی آشتی کنیم،! خودش گفت: سببش این است که از مسجد کوفه رفتم به مسجد سهله جهت شکایت به محضر ولی عصر علیه‌السلام از آقای قاضی! و روز گریه زیادی نمودم که این سید (آقای قاضی) را ادب کنند! شب که خوابیدم آقا حضرت ولی عصر علیه‌السلام تشریف فرما شدند، فرمودند: آمدی اینجا برای چی؟ عرض کردم: آمده ام برای شکایت از این سید! (حضرت ولی عصر علیه‌السلام) فرمودند: پاشو برو دنبال کارَت! باید از او استفاده بکنی، (بیدار که شدم) دوباره عرض حال و توسل پیدا کردم؛ و گریه و زاری زیادی کردم، دوباره در عالم خواب (همان

واقعه و صحبت شد) فرمودند: از این سید باید استفاده بکنی، پاشو برو دنبال کارت! شب سوم بعد از توسل و انابه مجدد، این دفعه آقا (حضرت ولی عصر علیه السلام) تشریف فرما شدند، با نهیب همان مطلب (شبهای قبل) را فرمودند، بیچاره شدم! عرض کردم: حالا که شما می گویید، چشم! فردا روانه کربلا شدم، و فعلا موفق شدم بیایم تائب شوم، با ایشان (سید حسین) میوه ها را برداشتیم؛ و به منزل حضرت آقا مشرف شدیم، مرحوم قاضی در حال خلسه بودند، و ایام نزدیك به وفاتشان بود، هرچه جناب (آیت الله) آقای حاج شیخ عباس (قوچانی) گفت و صدا زد که: آقا، سید حسین قائنی است! حتی با صدای بلند، آقا اعتنا نفرمودند، تکرار کرد، اعتنا نفرمودند، با اینکه در همان وقت؛ کوچکترین اشارات را متوجه شده؛ و جواب می دادند، لهذا مدتی نشستیم، و بعد هر سه نفری (نجابت، قائنی، قوچانی) خارج شدیم، دو روز بعدش (آقای قاضی) وفات فرمودند.

روایتی از واقعه به شرح کتبی آقای قائنی بعد از گذشتن دهها سالها نوشته شده، و در آن اشتباهات و کاستیهای فراوان بوده، بطوری که وقایع را بطور دقیق منعکس نمی کند، در این باره از استادشان مرحوم نجابت (در زمان حیاتشان) پرسیده شد، تصحیحات و تکمیلات مرحوم نجابت در مجالس مختلف و مکررا؛ به مناسبت پند و عبرت بیان شده است، فلذا گزارش آقای قائنی با روایت استادشان مرحوم نجابت؛ (در زمان حیاتشان)، ویرایش و تصحیح شده، که (داخل پرانتز و با رنگ متفاوت مشخص شده است) و در اینجا ارائه می شود:

آقای حاج سید حسین قائنی در خاطرات خود نوشته است: بسم الله الرحمن الرحیم، ... پس از ملاقات با رفیق شفیق جناب آقای نجابت؛ به حرم مطهر حضرت ابا عبد الله علیه السلام مشرف شدم، و در آن محل استجابت دعا؛ به غوث زمان و کهف انام و خلیفه رحمان، امام انس و جان، ملجأ درماندگان و پناه

مستضعفان؛ و قاصم جباران؛ و نابود کننده جهل و کافران، مهدی صاحب زمان علیه صلوات الله الملك المنان متوسل شده، با عبارات ساده و عامیانه؛ چنین عرض کردم: آقا ! امام زمان! من می دانم که شما زنده اید، صدایم را می شنوید، و می توانید جواب حقیر را بدهید، به من بفهمانید که: آیا باید مانند سایر طلاب فقط درس بخوانم یا هدف و راه دیگری نیز هست؟ و چنانچه راهی دیگر هست؛ بنده را هدایت فرمایید. همان شب در عالم رؤیا دیدم در مدخل مهمان‌خانه بزرگی ایستاده، آقای نجابت هم سمت راست حقیر می باشد. در این هنگام از داخل مهمان‌خانه سیدی به طرف ما آمده، همین که به ما رسید خطاب به آقای نجابت کرده، فرمود: آشیخ چه طوری؟ ایشان گفت: الحمد لله بد نیستم. آن سید فرمود: ما که تمام بیست و چهار ساعت با مولا علیه السلام خوشیم! و بعد نگاهی به حقیر افکنده، به وی فرمودند: ایشان را مواظب باش. در این حال از خواب بیدار شدم. پس از ملاقات با آقای نجابت؛ خواب خود را نقل کرده، نشانه هایی را که از آن سید در نظر داشتم؛ بیان نمودم. و با اینکه قبلًا او را ندیده؛ و اسمی از ایشان نشنیده بودم؛ مرحوم نجابت فرمود: کسی که شما او را در خواب دیده اید؛ جناب آیت الله حاج میرزا علی آقا قاضی هستند، و شما حتما باید ملاقات ایشان را دریابید. سپس ملاقات حقیر را در نجف اشرف وعده فرمود. پس از چندی به نجف اشرف (علی مشرّفها آلاف التحیة و السلام) مشرف شده، شب را در مدرسه صدر مهمان جناب شیخ (مرحوم نجابت) شدم. و در همان شب در عالم رؤیا مجددا دیدم که بنده با آقای نجابت در یك ایوان کوچك مقابل شخصی نشسته ایم، و هر سه نفر با لباس ارتشی هستیم، امّا سِمت ها فرق دارد. آن آقایی که خدمت‌شان هستیم؛ شاه، و حقیر در سمت راست، و جناب شیخ در سمت چپ اوست. و در عین حال که می دیدم؛ حقیر از آداب و رسوم جنگ اطلاعی ندارم، و مرحوم

نجابت از این امور با اطلاع می باشد، لکن شاه می خواهد مرا برای جنگ بفرستد. بنده از وضع خود شرمنده بوده، (سمت راست و چپ بودن در خواب را حمل بر وزیر سمت راست و چپ کرده بودم، و تخیل برتری و تفوق برای خودم می کردم ولذا) با خود می گفتم: چگونه سِمَت من از مرحوم نجابت بالاتر است؟ در حالی که اطلاعات (و مرتبه) او را ندارم! {بعدا در بیداری معلوم شد که این تخیل تفوق برای خودم؛ امری واهی بوده، و وزیر راست بودنی؛ برای من در کار نبوده، و تنها موضوع شدت تکریم مرحوم قاضی از ذریه سادات (ولو از کودکان) است که سبب شده ایشان مرا در بیداری بیشتر تکریم نماید} شاه نیز دستورات جنگ را به او می داد، که ایشان به من بگوید. دستورات صادر گردید، و حقیر مشغول جنگ شده، در همین حال از خواب بیدار شدم. خواب را به جناب شیخ نگفتم، و زیارت آن مرد بزرگ (مرحوم قاضی) قدس سره همان روز نصیب گردید.

ابتدا متوجه خوابم نبودم، امّا لحظاتی بعد متوجه شدم؛ که وضع ایوان و (نحوه) جلوس (اتفاق) ما (در حضور مرحوم قاضی) درست به همان صورتی است که در خواب دیده بودم، و دستوراتی هم (مرحوم قاضی) به شیخ (مرحوم نجابت) فرمودند که به بنده بگوید. در وقت ملاقات؛ نسبت به آن عالم ربانی (مرحوم قاضی) حالاتی به من دست داد! همین که نگاهم به ایشان افتاد؛ متوجه شدم مانند چنین سیدی تا کنون ندیده ام، و (آنقدر نورانیت و جلالت و مهابت ایشان بسیار بود؛ با اینکه شخصا ایشان را می شناختم اما) در خیالم گذشت که ایشان امام زمان علیه السلام می باشند! بعد با خود گفتم: اسم شریف و نسب بزرگوار امام عجل الله فرجه معلوم است، و با اسم و نسب این آقا تناسبی ندارد. سپس با خود گفتم: لابد نایب خاص آن حضرت هستند. باز هم دیدم درست نیست؛ زیرا طبق دستور امام علیه السلام بعد از نواب اربعه رضوان الله تعالی علیهم تا روز ظهور؛ نایب خاصی (آشکار در میان

عامه مردم) برای آن حضرت نیست، لذا متحیر ماندم؛ که برای ایشان چه مقامی معتقد باشم، چون ایشان را مانند سایر علما نمی دیدم، و امتیاز آشکاری در درون خود؛ برای ایشان می یافتم. ناچار به این مقدار قانع شدم؛ که ایشان با امام زمان علیه السلام ارتباط (خاص) باطنی دارند، و از این عقیده نتوانستم بگذرم. در حالی که من در این افکار بودم، ایشان با شیخ در حال عتاب بوده؛ و با تندی می فرمودند: ادب خوب است! و از این قبیل مطالب. امّا علت این گونه عتاب ها معلوم نبود، لکن بعد که خود شیخ فرمود؛ معلوم شد به این جهت بوده؛ که در وقت وارد شدن به منزل؛ و تشرّف به خدمت ایشان؛ شیخ (که بزرگتر و استاد من بود، به حسب وظیفه؛ نسبت به ایشان احترام می گذاشتم، و با اصرار من؛ ایشان را مقدم داشته و دنبال ایشان راه می رفتم فلذا ایشان) از بنده جلوتر راه می رفته است؛ زیرا جناب قاضی اعلی الله مقامه الشریف نسبت به خاندان و ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (حتی کودکان از ایشان) احترام زیادی قائل بودند. به هر حال، پس از خطاب و عتاب، شیخ عرض کرد: آقا! ایشان آمده اند از شما دستور العملی بگیرند. ایشان نگاهی به بنده افکنده، فرمودند: به این زودی؟! (اشاره به شرط اجتهاد کردند) و ساکت شدند. با این کلام انقلاب عجیبی در درون حقیر به وجود آمد، به طوری که گویا با خود حرف می زدم، و می گفتم: "به این زودی" یعنی چه؟ مگر به طرف خدای متعال رفتن؛ وقت می خواهد؟ هر وقت حرکت کنی زود نیست! اینها چه می گویند؟ اینها از امام علیه السلام فیض می گیرند، من هم می روم {و شکایت ایشان (مرحوم قاضی) را به امام زمان علیه السلام می برم}، و از خود آن حضرت دستور می گیرم! و دیگر با اینها کاری ندارم! بعد از لحظاتی (مرحوم قاضی) مجددا به بنده نگاهی کرده، فرمودند: من کسی را که مجتهد نباشد نمی پذیرم! بعدا (که از محضر مرحوم قاضی بیرون آمدیم) خوابی را که دیده بودم برای جناب شیخ تعریف کردم. طبق

گفته شیخ؛ ایشان خواب را (بعدا) برای آقای قاضی قدس سره نقل کرده بود، و آن جناب فرموده بودند: درست است، عالم مثال (این ملاقات) را دیده است. امّا بنده با اینکه (نتیجه توسلم به حضرت امام زمان عليه السلام را بدست آورده بودم، و نشانه هایی که دیدم و شواهد در بیداری؛ همه مطاق مبشرات در عالم رؤیا بود و) از ایشان خیلی خوشم آمده بود، لکن از شنیدن عبارت "به این زودی" کأنّ ایشان را رفیق راه خود ندیدم! و مطلوب خود را آنجا نیافتم! زیرا مطلوب درونی بنده عشق و محبت خدای متعال بود، و اینجا از مجاهده (و تلاش و کوشش) صحبت می شد! (با اینکه آشنایی با مرحوم قاضی را از طریق توسل به حضرت ولی عصر عليه السلام بدست آورده بودم، و رؤیایی که به دنبال آن توسل خودم دیده بودم، و مطابق یا حوادث واقعی در بیداری مؤید آن بود، و بجای انکار و اعراض؛ باید ملتزم می شدم، تا عنایت بدست آمده؛ مضاعف شده، و مرا به مقصدم نزدیك كند) آنگاه از خدمت ایشان برخاسته، بیرون آمدم، در حالی که خیلی منقلب بودم. از نجف اشرف به قصد تشرّف به مسجد کوفه رفته، از آنجا با پای برهنه به سوی مسجد سهله، که در آنجا طبق نقل، عده زیادی به شرف ملاقات حضرت بقية الله روحی له الفداء نایل گشته اند؛ حرکت کردم (به قصد شکایت از مرحوم قاضی برای اعتراض به شرط مجتهد بودن)، و حال تضرع و ابتهال عجیبی داشتم. گرچه در آن وقت توجه نداشتم، ولی بعد از وفات (مرحوم قاضی) معلوم شد؛ که این انقلاب و التجاء در اثر ملاقات آن عارف سبحانی و عالم ربانی (مرحوم قاضی) بوده است. به هر حال، در مسجد سهله تضرع نموده، گرچه (شکایت من از مرحوم قاضی به نتیجه ای نرسید و مردود واقع شد و) به شرف ملاقات (در بیداری) نایل نگشتم! زیرا در آن وقت اصلًا آمادگی نداشتم، (من که تحمل ساعتی همراهی با یك مخلص و شیعه ایشان را نداشتم؛ چطور آمادگی زیارت

حضرتش را داشته باشم)، امّا در عالم رؤیا خدت حضرتش مشرف شدم، و شکایت کردم، امّا حضرت شکایت را نپذیرفته، و فرمودند تو باید از او استفاده کنی، در مراجعت از مسجد سهله وارد مسجد کوفه شده، در مقام آدم صفی الله علیه السلام یعنی جایی که آدم ابو البشر توبه اش قبول درگاه {الله} قرار گرفت؛ به نماز ایستادم، {مرحوم نجابت هرچند مرا پند داد؛ که اگر واقعیت را مرحوم قاضی به تو گفته؛ نباید برنجی و انکار کنی؛ و رفتن به مسجد سهله و کوفه؛ برای شکایت از ایشان؛ بیهوده است، تو باید با پاگذاشتن روی نفس و خیال خودت؛ راه به عالم حقیقت را باز کنی، تا اولیای الهی هم تو را بپذیرند، امّا متاسفانه به نصیحت ایشان توجه نکردم، و وقتی متنبه شدم که دیر بود}، توفیق زیارت آن عارف ربانی جناب حاج میرزا علی آقا قاضی قدس سره نیز تنها یك بار دیگر؛ در مرض فوت آن مرحوم؛ در حالی که علما و اخیار؛ اطرافش را گرفته، ایشان در حال نزع بودند؛ نصیب شد، (آنجا رفتم برای توبه و جبران مافات، با اینکه ایشان حواسشان جمع بود؛ و پاسخ به موارد دیگر را می داد، امّا هرچه به ایشان گفتند که فلانی آمده؛ اعتنایی نکردند). در اینجا نکته قابل توجهی را باید متذکر شوم: (از ادامه گزارش آقای قائنی معلوم می شود؛ مانع راهیابی ایشان؛ واستفاده از فرصتهای طلایی؛ بجز غرور جوانی و تصورات اشتباه ایشان؛ عامل ارتباط با برخی منکرین؛ نیز دخیل بوده است) قبل از ملاقات با آقای قاضی قدس سره یکی از اساتید که نزد او درس می خواندم؛ همین که متوجه شد؛ می خواهم خدمت ایشان مشرف شوم؛ خیلی سعی کرد که بنده را از ملاقات با آن مرحوم منصرف کند. و از مطالب بازدارنده ای که (به ناروا) می گفت، یکی این بود که اینها سواد ندارند! و مراجعه به اشخاص بی سواد صحیح نیست! (با اینکه مرتبه علمی و فقاهت مرحوم قاضی؛ بلکه جامعیتشان در علوم مختلف؛ نزد بزرگان حوزه نجف

امری بدیهی و معلوم بود، امّا جوانی و خامی من؛ و در مراحل عمومی تحصیل بودن و بی اطلاعی من؛ سبب شده بود که حرفهای منکران در من تأثیر کند و) این کلام باعث عقده ای شد! که اثرش اندکی در دلم باقی مانده بود! آن مرد خدا؛ (مرحوم قاضی) که رحمت بی پایان حق بر روح پاکش باد؛ با اینکه در حال احتضار بود، و نفس در گلو و سینه اش صدا می کرد، کأنّ خواست این (سوء ظن و انکار و) عقده را از دل من برطرف سازد؛ لذا در حالی که چشم های شریفش روی هم بود، به جناب (آیت الله) آقای (شیخ عباس) قوچانی امر فرمود؛ تا کتاب علمی بسیار مشکلی را؛ که نام آن در خاطرم نیست، و عبارات و لغات پیچیده و سختی داشت؛ بخواند، و با اینکه در آن وقت؛ ادبیات حقیر نسبتا خوب بود؛ و اکثر عبارات عربی را می فهمیدم؛ امّا برای بنده اصلًا عبارات این کتاب مفهوم نمی شد. جناب قوچانی (که از حکماء و فقهاء نامدار نجف بود، و کتاب جواهر الکلام با تصحیح و تعلیق ایشان طبع شده است) در حالی که همه حضار؛ به استثنای حقیر؛ از فضلای حوزه بودند، (جناب قوچانی) با صدای بلند مشغول قرائت شدند، و به محض اینکه عبارتی را غلط می خواندند، جناب قاضی قدس سره در حالی که گاهی صدای خُرخُر از ایشان شنیده می شد، که علامت خواب یا نزع بود، فورا غلط ایشان را متذکر شده! می فرمود: شیخ عباس! این طور بخوان! بنده متوجه شدم؛ گویا ایشان به من می فهمانند؛ که آن شخص که به تو گفت: قاضی بی سواد است؛ اشتباه کرده است.

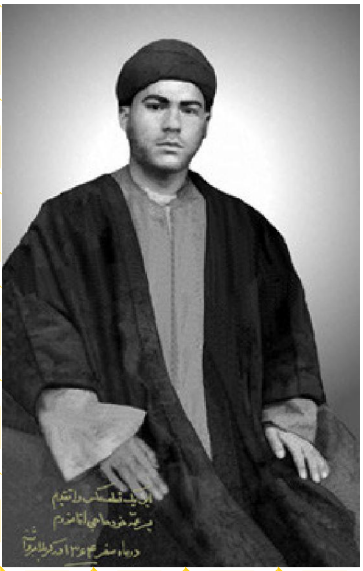

سید حسین قائنی حدود یك سال قبل از این واقعه

انکار توصیه به مسجد سهله و نجات به برکت اهل استجاره

مرحوم آیت الله آقا سید محمد حسین لاله زاری؛ درباره یکی از همدرسان خود به نام آقا سید ابراهیم کماری؛ که اهل آذربایجان بوده؛ نقل کرده اند که: وی بسیار اهل بحث و جدل بود، و تا زنده بود؛ فقط به درس مرحوم آیت الله شیخ حسین حلی می آمد، از وی نقل شد که گفت: من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در منزل دارد، و شاگردانی به خصوص دارد، که آنها را به عبادت و سجده های طولانی و رفتن به مسجد کوفه و سهله می خواند، با خود گفتم: این کارها خلاف شرع است! می روم و با او مباحثه می کنم که: این کارها باطل است! یکروز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دورتادور اطاق محقر ایشان نشسته؛ و ایشان مشغول موعظه می باشند، من درون اطاق دم در نشستم، آنروز مرحوم قاضی از مرگ سخن می گفت، سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نیانجامید، که چنان حالت دهشت مرا گرفت، که فورا به منزل بازگشتم، و این حالت یکهفته در من باقی بود، و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که می پنداشتم، عزرائیل در کوچه مرا می گیرد؛ و قبض روح می کند.



توضیح: مرحوم کماری؛ آنقدر متحول شده بود که مرگ را حاضر می دیده است، این واقعه سبب تنبه او شده، و از حال "انکار توصیه به مسجد سهله" نجات پیدا می کند.

مرحوم آیت الله آقا سید محمد حسین لاله زاری

تشریح: مرحوم سید مشراقی از مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی (درباره انکار "مقصره" نسبت به اعتکاف مسجد سهله و کوفه) نقل کرده است:
در زمان زعامت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی؛ مُقَصِّرِه؛ فضای بدی در نجف درست کرده بودند، در آن جوّ؛ اعتکاف ماه رمضان و پیاده رفتن به مسجد سهله و کوفه؛ که امر عادی است؛ طوری بود جوّ؛ که آنرا عمل غیر عادی و انحرافی می دانستند! حتی شخصی را بخاطر اینکه پیاده به کوفه می رفته؛ شهریه اش را کم کرده بودند! و می گفتند که منحرف است! درس خوان نیستند! با اینکه آسید ابوالحسن؛ نه تنها طلبه های درس نخوان و معممین صوری را شهریه می داد! بلکه کسانی اصلا طلبه نبودند؛ و فقط پدر یا حتی جدشان طلبه بوده؛ را نیز شهریه می داد!! حالا یا به لحاظ فقر؛ یا ملاحظه حفظ اعوان؛ یا دفع اشرار؛ خصوصا که پسرش را هم بخاطر این موضوع (شهریه) سر بریده بودند. آنوقت در آن زمان و با چنین رویه شهریه دادن؛ طلبه فاضل و عالم و ملّا و مدرس حوزه؛ که افزون بر تحصیل و تدریس؛ اهل عبادت هم بود را؛ در چنین مضیقه هایی قرار می دادند، و این انکارها در این زمان؛ بر خلاف قدیم بود، که جوّ نجف مثلا در زمان (مرحوم آیت الله) بحر العلوم طوری بوده؛ که (ایشان متوجه شده بودند) یك طلبه ای (در درسشان شرکت می کند که) نماز شب نمی خوانده؛ مرحوم بحرالعلوم درس را تعطیل کرده! که: بدون نماز شب؛ درس فهمیده نمی شود! فلذا آن سید کُماری؛ از آن جوّ و جریان فکری "مُقَصِّرِه" منفعل شده بوده، که با یك مجلس مرحوم آیت الله قاضی متحول می شود.

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أُنَاغَى

نتيجه بخشی عمل استجاره در مسجد سهله حتی برای غافلان

رحمت الله واسعه و عنايت عامه ناحيه مقدسه، در عمل استجاره و مسجد سهله، حتی شامل غافلان نيز می شود، ولو اينكه غفلت و جهالت خودشان مانع بهرمندي نهائی ايشان بشود: مرحوم آيت‌الله سيد كاظم قزويني نقل كرد:

عده‌اي از طلاب جوان؛ به قصد تشرّف به خدمت حضرت بقية‌الله عليه السلام؛ شبهاي چهارشنبه از نجف به مسجد سهله مي‌رفتند. آنها هر شب چهارشنبه بعد از انجام اعمال (استجاره)؛ در حجره‌اي از حجرات مسجد سهله بيتوته مي‌كردند، و پاسي از شب را به سخن گفتن و شوخي كردن، و بقيه شب را به استراحت مي‌پرداختند! چهلمين شب چهارشنبه؛ با نشاط بيشتري به انجام اعمال مسجد همت گماشتند، و سپس همگي به حجره رفته و مشغول گفتگو و شوخی با يكديگر شدند! چون پاسي از شب گذشت، و هر يك بر پشتي خود لم داده؛ و به غفلت مشغول بودند، ناگهان شخصی با زیّ و شمایل عربي باديه‌نشين؛ درب حجره را باز كرد، و گفت: "سلامٌ عليكم". جوانها سلام او را پاسخ دادند. او كمي نزديك‌تر آمد، و به ميان اتاق رسيد. يكي از آنها كه گمان مي‌كرد اين زائر عرب مي‌خواهد امشب در اين اتاق بيتوته نمايد، برای اينكه خلوتشان محفوظ بماند، و او را منصرف كند، به صورت مزاح؛ پشتي را از پشت خود برداشت؛ و به طرف او پرتاب كرده؛ و گفت: مساكم الله بالخير! سپس دومي و سومي و بقيه؛ به نوبت پشتي‌هاي خود را برداشته؛ و به او پرتاب كرده؛ و گفتند: مساكم الله بالخير! هنگامي كه آخرين پشتي نيز بسوی آن شخص پرتاب شده، و به او برخورد كرد؛ ايشان به طرف درب حجره رفته؛ و فرمود: {مي‌خواستيد امام زمان عليه السلام را ببينيد؛ كه به او پشتي بزنيد؟!} و ناگهان غايب شد." طلبه‌هاي جوان به طرف درب اتاق دويدند، امّا افسوس! هرچه جستجو كردند، او را نيافتند.

صد واقعه تشرّف در پنجاه سال؛ با عمل استجاره در مسجد سهله

مرحوم آیت الله حاج آقا حسن مشهدی نقل کرده است: روزی پیرمردی نورانی را زیارت کردم، که (دهها) سالها در مسجد سهله شب چهارشنبه به عبادت مشغول بوده، و رژیم بعثی عراق؛ او را به عنوان آنکه او ایرانی الأصل است؛ از عراق اخراج کرده بود، در آن دیدار؛ ایشان وقایع بسیاری را مربوط به تشرّف کسانی که در مسجد سهله شبهای چهارشنبه خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام رسیده اند؛ و در ایام بیتوته او در آنجا اتفاق افتاده بود؛ تعریف و نقل کرد.

من (راوی مشهدی) خدمت ایشان عرض کردم که: شما در طول پنجاه سالی که شبهای چهارشنبه در مسجد سهله مشرف بوده اید، برای رسیدن به محضر مبارك حضرت بقیة الله روحی فداه چه عملی را مجرب تر و مؤثرتر دیده اید؟ ایشان فرمودند: {مداومت به (عمل استجاره) اعمال مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه، زیرا من متجاوز از صد نفر را دیده ام؛ که با این عمل به یك نحوی به محضر نورانی امام زمان علیه السلام رسیده اند، برخی آن حضرت را دیده؛ امّا نشناخته اند، برخی شناخته؛ امّا هیبت حضرتش مانع از صحبتی شده، و بعضی هم شناخته؛ و رخصت عرض حال یافته؛ و مذاکراتی هم داشته اند}. آنگاه معظم له برخی از آن وقایع را نقل کردند.

توضیح: با همه حرص (مرحوم مشهدی) بر جمع حکایات تشرّفات؛ حتی مطبوعه در کتب دیگر؛ و حتی مکاشفات و منامات؛ و یا نقلهای افراد معمولی، امّا در ثبت و ضبط وقایع معتبره، از این شخصیت ویژه و کم نظیر؛ و حتی ذکر نام او؛ متأسفانه غفلت کرده است، در حالیکه جا داشت؛ یك به یك آن وقایع را از او ضبط و ثبت نموده؛ بلکه تجربیات و توفیقات او را نیز استفسار و نقل می نمود.

حکم تشرفات در عالم رؤیا و مکاشفه و در بیداری

سؤال: آیا در این زمان؛ تشرّف به حضور حضرت صاحب الأمر علیه السلام؛ در خواب یا بیداری؛ ممکن است؟ آیا این وقایع و قضایایی که راجع به شرفیابی و زیارت حضرتش؛ در کتابهای علمای شیعه آمده است؛ درست می باشد؟ اگر شخصی توفیقی در این زمینه داشت؛ آیا بازگویی آن درست است؟ آیا مضمون این رؤیاها برای انسان الزام آور است؟

جواب: {۱}. رؤیای صادقه؛ یکی از تواناییهای انبیاء و اوصیای الهی علیهم السلام است، امّا برای سایرین نیز ممکن الوقوع است؛ ولی همیشگی نبوده؛ و همیشه رؤیاهایشان از القاءات غیر رحمانی؛ محفوظ نبوده؛ بلکه گاهی مشوب به آثار طبع و خیال و غلبه مزاج است، و این امر برحسب مراتب معنوی و ملکوتی افراد؛ مختلف است، از این روست که در شرع شریف؛ خواب و رؤیا حجت نبوده، و محل اعتبار نیست، البته ممکن است شخصی در موردی یا مرتبه ای رؤیاهایش از این عوارض مصون بشود؛ ولی کلیّت ندارد، و برای همین است که صادقه بودن رؤیا؛ خودش نیاز به حجت شرعی مستقلی دارد، که کمتر اتفاق می افتد.

{۲}. امّا خصوص تشرّف به حضور انور صاحب الأمر علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام در عالم رؤیا: هر چند به حکم فرموده: {من رآنی فقد رآی الحق}، باید این گونه منامات مطلقا محکوم به صحت باشد، ولی چون لازمه تصدیق این تشرّف؛ وقوع تشرّف حتمی قبلی شخص در عالم بیداری؛ به حضور حضرتش است، که بتواند بر اساس آن؛ رؤیایش را محك زده، و صحت آنرا بررسی نماید، و چون اهل این زمان؛ نسبت به حضرات معصومین علیهم السلام دوازده قرن فاصله داشته، و حضرت صاحب الأمر علیه السلام هم که مستور بوده اند؛ لذا برای غالب

افراد تطبیق این قاعده میسور نیست، و بدون این سابقه نیز؛ شخص نمی تواند حکم کند که نور مورد زیارت در رؤیا؛ شخص حضرتش علیه السلام بوده اند، و صرف احساس یا برداشت و تلقی خود شخص؛ هم که نمی تواند دلیل باشد؛ چه بسا این قبیل احساسها و برداشتها را شخص در حالت بیداری هم داشته، ولی با تفحص دیده که صحیح نبوده است، بله، اگر قطع و یقین پیدا کند؛ حکمش فرق می کند، آن وقت اگر چنین چیزی با شرایط و لوازم شرعیش پیش بیاید؛ به لحاظ اینکه "قطع" حجت شرعی است، می تواند مورد التفات قرار گیرد.

{۳}. به هر حال در صورت توفیق مؤمنین به تشرّف خدمت حضرت امام زمان علیه السلام در عالم رؤیا، باید ملاحظه کنند که: اگر مضمون و مفاد آن موافق با عقاید صحیح و تکلیف شرعی اوست؛ که در این صورت جنبه بشارت و مبشره داشته و به حکم تشویق شخص برای استقامت در مسیر است، و الّا اگر مضمون و مفاد آن با عقاید صحیح و تکلیف شرعی او موافق نباشد؛ به هیچ وجه مورد اعتنا نخواهد بود.

{٤}. البته اهل سلوك و سیر معنوی مطلعند که: بطور کلی منامات و مشاهدات نورانیه هم می تواند از شواغل و مشغول کننده های بازدارنده برای سالکین باشد، ولذاست که توصیه بزرگان اهل حق؛ بر عدم اعتنای به این سوانح و واردات است که: {هر چه در این ره که نشانت دهند - گر نستانی به از آنت دهند}، و اهل همت و مقاصد عالیه؛ در مسیر رسیدن به حضرت محبوب؛ به این مناظر بین راهی؛ التفاتی نمی کنند، و به آن مشغول نمی شوند.

{٥}. امّا تشرّف به زیارت حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام در عالم بیداری؛ در دوره ستر و پنهانی؛ امری است ممکن، بلکه مورد آرزو و درخواست؛ در ادعیه توصیه شده و صادره از ناحیه مقدسه علیهما السلام است (اللّهُمَّ ارنا الطّلعة الرّشیدة و

الغرّة الحميدة...)، و شرح وقايع بسيار عديده ای از ابتدای دوران ستر و پنهانی؛ تا کنون نسبت به اصناف مختلفه مؤمنین (از بیسواد و باسواد و فقیر و غنی و عالم و امیر و غیر آنها)؛ در کتابهای معتبر بزرگان علمای شیعه؛ از ابتدا تا کنون ضبط و درج گردیده است، آنچنان که برای مؤمنین به حضرت ولی عصر علیه السلام؛ جای هیچ گونه شك و تردیدی نبوده؛ و نیست.

{٦}. ولی این تصور که هر چه از این قبیل رخ دهد؛ حتما تلاقی با شخص حضرتش بوده؛ معلوم نیست، چه بسیار ممکن است که از قبیل مکاشفه بوده؛ یا ملاقات با کارگزاران حضرتش بوده؛ که در پی استغاثه مؤمنین به حضرت صاحب الزمان علیه السلام اینها را به فریادرسی وی فرستاده باشند.

{٧}. امّا اینکه هر چه در این باب نوشته شود یا گفته شود؛ حتما واقعه صادقه بوده؛ این بدیهی است که اینطور نیست.

{٨}. امّا این مطلب که: اگر توفیقی برای شخصی رخ دهد؛ چه در خواب و چه در بیداري؛ آیا جایز است نقل و نشر آن در زمان حیات خود شخص یا بوسیله خود شخص؟ پاسخ آنکه؛ بدون شك جایز است، چه اینکه بیشتر آنچه در این خصوص به دست نسل امروز رسیده است؛ همانی است که از علمای بزرگ شیعه در زمان حیاتشان نقل؛ بلکه توسط خود ایشان در کتابهایشان درج و نشر شده است. لذا اصل نقل و نشر اشکالی ندارد.

{٩}. و این بهانه که می گویند (آزادبودن و فراوانی سخن در این باب؛ موجب بروز ادعای کاذب و دکان داری مدعیان می شود) صحیح نبوده؛ بلکه بر عکس: فراوانی کلام در این باره؛ موجب معمولی بودن این امر در میان عموم شده؛ و دیگر ویژگی خاصی برای کسی تلقی نمی گردد؛ تا اینکه خوف ادعا و توابع آن بشود، بلکه بالعکس تنگ نمودن فضا در این خصوص و قاچاق جلوه دادن این

مبحث؛ موجب نادر و فوق العاده شدن موضوع شده؛ که بالطبع توجه عموم را در پی داشته؛ و نیز موجب انحصار و محدودیت در افراد خاص و مخصوصی شده، که در این صورت و در این هنگام است که زمینه ادعا در این موارد پیش می آید، و بازار متاع کاذب و ناخالص رواج می گیرد، و فقط درستها محدود؛ و حقایق مهجور؛ و اهل واقع و قضایای واقعیه؛ بیش از پیش غیر قابل دسترس می شوند. فلذا برای جلوگیری یا پیشگیری از وقایع غیرصادقه؛ نباید کلّ موضوع را زیر سؤال برد، و نباید علاقه مندان به این مطلب را متهم کرد.

{۱۰}. البته اهل همّت و توجه به مقاصد عالیه مطلعند که: زیارت و لقای ظاهری چه در خواب چه در بیداری؛ هر چند خود شرافتی است و توفیقي؛ ولی این مهمترین مرتبه و توفیق در ارتباط با حضرتش نیست؛ چه اینکه بسیار اشخاص بوده اند که توفیق تشرّف ظاهری داشته اند؛ ولی آن توفیق امری مقطعی بوده؛ و در بقیه احوال؛ شخصی عادی بوده اند، مانند بسیاری که در طی توسل برای شفای از مرضی؛ یا پیداکردن مسیر راه و جاده ای؛ به این توفیق نایل شده اند، ولی در آن سو نیز کسانی بوده اند؛ که از نظر ارتباط حتی مرتبه جانشین امام زمان علیه السلام را داشته اند؛ همچنانکه مرحوم علامه مجلسی در واقعه جزیره خضراء نقل نموده است؛ که نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام و حاکم کل بلاد خاصه حضرت قائم علیه السلام که خود از نوادگان حضرت بوده؛ و هر هفته تمام برنامه مراجعاتش را مکتوب از ناحیه حضرت حجت علیه السلام دریافت می کرده؛ ولی با این حال از نظر ظاهری؛ تشرّف پیدا نمی کرده است، ولی پدرش صدای حضرت را می شنیده؛ ولی شخصشان را نمی دیده، امّا جدّش هم صدای حضرت را می شنیده؛ و هم شخصشان را می دیده است، و همچنانکه در توقیع شریف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: {این امر از عزایم الهی است} از این رو بندگان حقیقی مولا علیه السلام

اختیار و انتخاب او را بر رغبت خود ترجیح می دهند. و اهل معرفت ضمن شکرگزاری بر مثل چنین توفیقاتی؛ و تقویت عزم با مذاکره مثل آنها از سایرین؛ از مشغول شدن بیش از این؛ و یا به این گونه توفیقات (رؤیا و مشاهده) شخصیه؛ همانند دیگر توفیقات معنویشان؛ می پرهیزند، چه برسد به نقل و نشر آن وقایع شخصیه. البته همچنانکه گذشت؛ نقل آن توفیقات شخصیه در مورد لازم و ضرورت؛ جهت تقویت عزم مستمع قابل؛ بر افشا کننده آن توفیقات؛ موجب نقص و عیبی نمی باشد. و در این حکم فرق نیست؛ که گوینده شخص مشهور باشد، یا شخص عادی. و سخن آخر در این بخش اینکه: هر چند اقتضای باده نوشی مستی و عربده های مستانه است، ولی رند عالم سوز آنکه؛ اقیانوسی از باده وصال را در کشد، و نه تنها مست نشده؛ بلکه چشم او حتی سرخ هم نشود. {نقل از رساله: جای از سبوی معرفت مهدویّ علیه السلام}



استجاره به بيت الله الحرام

استجاره به مشاهد نبويّ صلى الله عليه وآله فاطميّ عليهما السلام ائمه بقيع عليهم السلام

استجاره به مشهد علويّ عليه السلام

استجاره به مشهد حسينيّ عليه السلام

استجاره به مشهد كاظمين عليهما السلام

استجاره به مشهد رضويّ عليه السلام

استجاره به مشهد عسكريّين عليهما السلام

استجاره به حرم مهدويّ عليه السلام در سامراء

استجاره به مشاهد مهدويّ عليه السلام در ساير بلاد

استجاره به محضر امام زمان عليه السلام در هرجا و هر زمان

استجاره به بيت المقدس

استجاره به مسجد كوفه

استجاره به ساير بقاع مشرفه

استجاره به مساجد بلاد

شرح اين مباحث در مجلدات بعدى ان شاء الله

پژوهشکده ها و آموزشکده های بنیاد حیات اعلی

علوم معرفت الهی - علوم زبان وحی - علوم کلام وحی

علوم تلاوت کلام وحی - علوم کلام خازنان وحی - علوم فقه آئین الهی

علوم تقویم نجوم تنجیم - علوم طب جامع - علوم پاکزیستی

آموزش برتر (اعلی) - علوم برتر (اعلی) - علوم توانمندی با نیروی الهی

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسی - رسانه های حیات اعلی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی

دار المعارف الإلهيّة

نشر ششم: یازدهم جمادی الأخری ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

و الحمد لله ربّ العالمين